**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

فهرست‌ مندرجات‌

1 - فراز اول‌ اللهم‌ اني‌ اسئلك....‌

2 - فراز دوم‌ يا نور يا قدوس......‌

3 - فراز سوم‌ اللهم‌ اغفرلي‌ كل‌ خطيئه‌......

4 - فراز چهارم‌ اللهم‌ اني‌ تقرب‌

5 - فراز پنجم‌ اللهم‌اني‌اسئلك سئوال‌ خاضع.....

6 - فراز ششم‌ اللهم‌ عظم‌ سلطانك......‌

7 - فراز هفتم‌ اللهم‌ لا اجد......

8 - فراز هشتم‌ اللهم‌ مولاي‌......

9 - فراز نهم‌ الهي‌ و ربي.....‌

10 - فراز دهم‌ الهي‌ و سيدي.....‌

11 - فراز يازدهم‌ هيهات‌ ما ذالك‌ الظن.... ‌

12 - فراز دوازدهم‌ اسئلك‌ بالقدره‌ .....

13 - فراز سيزدهم‌ كلمات‌ يا رب‌ يا رب‌.....

14 - فراز چهاردهم‌ اللهم‌ من‌ ارادني‌...

15 - فراز پانزدهم‌

**=========================================================**

اين‌ تفسير به‌ ضميمه‌ وصيت‌ نامه‌ مولا به‌ كميل‌ در دنياي‌ كتاب ها و شرح‌ و تفسيرها بي‌سابقه‌ است‌ از برادران‌ و خواهران‌ تقاضا مي‌كنم‌ با دقت‌ مطالعه‌ نمايند و بدانند كه‌ تا معارف‌ توحيدي‌ در افكار بشريت‌ تمركز پيدا نكند، روي‌ صلح‌ و صفا نخواهند ديد.

تفسير دعاي‌ كميل‌ و وصيت هاي‌ مولا به‌ كميل‌ گنجينه‌اي‌ از معارف‌ توحيد است‌ خواندن‌ و دانستن‌ آن‌ از ميليون ها بار قرائت‌ آن‌ بيشتر نتيجه‌ مي‌دهد.

یکی از بهترین دعاهای وارده از پیشوایان معصوم علیهم السلام دعای "کمیل" است. این دعا را حضرت مولا علی امیر المومنین علیه السلام انشا فرموده و به کمیل بن زیاد نخعی تعلیم فرموده است.

کمیل بن زیاد از طایفۀ (نَخَع) از دودمان مالک اشتر است. طایفۀ بنی نخع که دو فرد برجستۀ آنها، یکی مالک اشتر و دیگری کمیل بن زیاد هستند، ظاهرا از دوستان مخلص مولای متقیان بوده اند. مالک اشتر با ایمان و تقوا و قدرت و شجاعت خود و جهاد در راه خدا از یاران برجستۀ مولا (ع) بود که حضرت در معرفی او می فرماید: "کانَ لی کَما کنتُ لِرسول الله(ص)" او برای من چون من برای رسول خدا بود. وقتی خبر شهادت مالک به آن حضرت رسید بسیار اندوهگین شده، در وفات او گریستند و از جمله فرمودند: "خدا مالک را رحمت کند! اگر کوه بود بسیار پابرجا و استوار بود و اگر سنگ بود بسیار سخت و محکم بود. آیا زنان دنیا فرزند دیگری مانند مالک به دنیا می آورند؟ و آیا مانند مالک یاوری برای من پیدا می شود؟"

ایشان از جانب مولا (ع) فرمان ولایت مصر را گرفته بودند، که پیش از رسیدن به مصر به وسیلۀ یکی از مأموران معاویه با شربتی از عسل مسموم شدند و از دار دنیا رفتند و مرگشان فاجعه ای برای مسلمانان بود.

کمیل هم ظاهرا از یاران عالم و عارف آن حضرت بوده و توانسته از سرچشمۀ معارف ناب و خالص مولا علیه السلام سیراب شود و حقایق علوم را از آن بزرگوار فرا گیرد. از جمله علومی که کمیل از مولا(ع) فرا گرفته مطالب و بیاناتی به نام وصیت ها و موعظه های آن حضرت است و این وصیت ها که مولا (ع)به کمیل کرده است نشان دهندۀ مقام علمی و عرفانی کمیل است. او لیاقت این را داشته که حضرت در آن فضای تاریک بتواند اسرار علم و امامت را به او بیاموزد. یکی از جملات آن حضرت در این وصیت نامه این است که می فرماید: "یا کمیل ما مِن علمٍ الاّ و اَنا اَفتَحُه و القائمُ یَختِمُه" کمیل! هیچ علمی نیست مگر این که من درِ آن را بروی مردم باز می کنم و فرزندم امام قائم آن را تکمیل می کند.

امام(ع) وصیت می کند: ای کمیل! هر وقت به کاری قیام و اقدام کردی به ذات مقدس خدا و به ولایت ما اهل البیت پناه ببر تا در این پناهگاه از شر شیطان رجیم محفوظ بمانی. در این جا کمیل را لایق می داند که دایرۀ ولایت خود را پناهگاه واقعی از شر شیاطین معرفی کند، و کمیل این لیاقت را دارد که در زمانی که افکار عمومی آن چنان در تاریکی قرار گرفته که معاویه را مثل علی(ع) یا بهتر از او می شناسند، ولایت آن حضرت را عین ولایت خدا بداند و آنچنان که به ولایت خدا پناهنده می شود، به ولایت علی (ع) پناهنده شود.

جملۀ دیگر در وصیت آن حضرت به کمیل این است که می فرماید: "یا کمیل لابدّ لِماضیکُم مِن اَوبَه و لابدّ لَنا فیهم مِن غَلَبه" چاره ای نیست جز این که گذشتگان دو مرتبه به زندگی برگردند و ما آل محمد(علیهم السلام) بر آنها حکومت کنیم. کمیل را آگاه می کند که دوران حکومت ما همان قیامت است که انسان های گذشته و آینده زنده می شوند و در دایرۀ حکومت ما تربیت می شوند.

محمد علي‌ صالح‌ غفاري‌

ترجمه دعا

خدايا! آن‌ رحمت‌ واسعه‌ات‌ كه‌ همه‌ چيز را فرا گرفته‌ از تو مي‌خواهم‌

آن‌ قدرت‌ و نيرويت‌ كه‌ همه‌ چيز را به‌ اختيار تو در آورده‌

و همه‌ چيز در برابر آن‌ خاضع‌ شده‌، و همه‌ چيز رام‌ و تسليم‌ آن‌ شده‌

هيمنتت‌ و جبروتت‌ را كه‌ با آن‌ برهمه‌ چيز پيروز شدي‌

و عزت‌ تو را مي‌خواهم‌ كه‌ هيچ‌ كس‌ برابر آن‌ ايستادگي‌ ندارد.

و عظمت‌ تو را مي‌خواهم‌ كه‌ همه‌ چيز را فرا گرفته‌

و سلطنتت‌ كه‌ از هر چيزي‌ فراتر رفته‌

و عزت‌ و آبرويت‌ كه‌ بعد از فناء هر چيزي‌ پايدار است‌

و اسماء اعظمت‌ كه‌ اركان‌ قدرت‌ هر چيزي‌ را پر كرده‌

و علم‌ و دانشت‌ كه‌ به‌ هر چيزي‌ احاطه‌ دارد

و نور و آبروي‌ حجّت‌هايت‌ كه‌ همه‌ چيز برابرشان‌ روشن‌ شده‌

اي‌ علم‌ همه‌ چيز، اي‌ منزّه‌ و مبرّا از هر عيب‌، اي‌ اول‌ و آخر همه‌ چيز!

خداي‌ من‌!

جهل‌ من‌ و نواقص‌ وجودي‌ مرا كه‌ پرده‌ عصمت‌ را مي‌درد برطرف‌ كن‌

از اعمال‌ جاهلانة‌ من‌ كه‌ باعث‌ نزول‌ عذاب‌ انتقامي‌ تو مي‌شود بگذر

و آن‌ گناهان‌ كه‌ نعمتهاي‌ تو را تبديل‌ به‌ بلا مي‌كند

گناهاني‌ كه‌ مانع‌ اجابت‌ دعاها مي‌گردد بيامرز

گناهاني‌ كه‌ باعث‌ نزول‌ بلاها مي‌شود

گناهاني‌ كه‌ اميد و آرزوي‌ مرا از تو قطع‌ مي‌كند

خداي‌ من‌!

هر گناهي‌ را كه‌ مرتكب‌ شدم‌ و از هر خطائي‌ كه‌ كه‌ كردم‌ درگذر

خداي‌ من‌! فقط‌ با يادآوري‌ تو به‌ تو تقرب‌ مي‌جويم‌

و شفاعت‌ تو را براي‌ خود مي‌طلبم‌

از جود و كرمت‌ انتظار دارم‌ كه‌ مرا به‌ خود نزديك‌ كني‌

شكر خود را به‌ من‌ الهام‌ نمائي‌ و ياد خود را در خاطره‌ام‌ بگنجاني‌

خداي‌ من‌!

مانند يك‌ بنده‌ خاضع‌ و خاشع‌ رام‌ و مطيع‌ خواهش‌ مي‌كنم‌ كه‌

به‌ من‌ رحم‌ كني‌ در حسابم‌ دقت‌ ننمائي‌

مرا به‌ قسمت‌ و مقدرات‌ خود راضي‌ نمائي‌

در همه‌ حال‌ مرا متواضع‌ گرداني‌

خداي‌ من‌! مانند كسي‌ كه‌ در شدت‌ فقر و استيصال‌ است‌

و از شدت‌ ناراحتي ها در خانه‌ تو آمده‌

و بسيار به‌ لطف‌ و كرم‌ تو اميدوار است‌ خواهش‌ خود را مطرح‌ مي‌كنم‌

خداي‌ من‌!

سلطنتت‌ خيلي‌ عظيم‌، مقامت‌ خيلي‌ بالا، سياستت‌ مخفي‌،

فرمانت‌ آشكار، قدرتت‌ و قهرت‌ پيروز و غالب‌،

و از دايره‌ حكومتت‌ فرار ممكن‌ نيست‌.

پروردگارا! كسي‌ جز تو نواقص‌ وجودي‌ مرا برطرف‌ نمي‌كند

و اعمال‌ زشت‌ مرا نمي‌پوشاند

و جز تو كسي‌ نيست‌ كه‌ اعمال‌ زشت‌ مرا به‌ زيبائي‌ تبديل‌ كند

خدائي‌ جز تو نيست‌ منزهي‌ ستايش‌ مندي‌

من‌ به‌ خود ستم‌ كردم‌ جاهلانه‌ جرأت‌ ورزيدم‌

پس‌ از آن‌ آرامش‌ يافتم‌ كه‌ از ابتدا به‌ ياد من‌ بوده‌اي‌

و مشمول‌ عنايتت‌ بوده‌ام‌

خداي‌ من‌، مولاي‌ من‌! چقدر زياد اعمال‌ زشت‌ مرا پوشاندي‌

و چقدر از بلاهائي‌ كه‌ مستحق‌ آن‌ بوده‌ام‌ گذشته‌اي‌

و از لغزشها كه‌ مرا حفظ‌ نموده‌اي‌

و يا گرفتاريها كه‌ از من‌ برطرف‌ كرده‌اي‌

و چقدر نام‌ نيكي‌ كه‌ شايسته‌ آن‌ نبوده‌ام‌ شهرت‌ داده‌اي‌

خداي‌ من‌!

محروميت‌ من‌ بزرگ‌ است‌ بد حالي‌ وكج‌ فكري‌ مرا از حد انسانيت‌ خارج‌ نموده‌

اعمال‌ بد من‌. مرا عقب‌ انداخته‌ قيد و بندها مرا از ترقي‌ باز داشته‌

آرزوهاي‌ دراز مرا در دايره‌ فكرم‌ محبوس‌ نموده‌

دنيا با جلوه‌هاي‌ خود و نفس‌ من‌ با خيانتها و امروز فرداها مرا فريب‌ داده‌.

آقاي‌ من‌!

به‌ عزتت‌ و عظمتت‌ خواهش‌ مندم‌ كه‌ اعمال‌ و افعال‌ بد مرا از تو محجوب‌ نكند

و به‌ سزاي‌ اسرار مخفي‌ من‌ كه‌ فقط‌ تو مي داني‌ مرا رسوا نكني‌

و به‌ جرم‌ اعمال‌ بد مخفيانه‌ من‌ مرا به‌ عقوبت‌ نكشاني‌

به‌ جرم‌ بدكاريها و بي‌ادبيهاي‌ من‌

و تقصيرهاي‌ دائم‌ و جهالت‌ من‌

و شهوتراني‌ها و غفلات‌ من‌

مولاي‌ من‌! تو را به‌ عزتت‌ كه‌ در همه‌ حال‌ به‌ من‌ مهربان‌ باشي‌

و در تمامي‌ كارها به‌ من‌ عطوفت‌ كني‌

خداي‌ من‌، پروردگار من‌!

جز تو چه‌ كسي‌ دارم‌ از او بخواهم‌ بلاهاي‌ مرا برطرف‌ كند

و به‌ من‌ نظر لطف‌ نمايد

خداي‌ من‌! مولاي‌ من‌

احكامي‌ به‌ من‌ دستور دادي‌ اما در همه‌ جا از هواي‌ نفسم‌ پيروي‌ كردم‌

و از جلوه‌هاي‌ فريبكارانه‌ دشمن‌ خود را حفظ‌ نكردم‌

دشمن‌ از مسير هوا و هوس‌ مرا گول‌ زد قضا و قدر هم‌ او را كمك‌ كرد.

در نتيجه‌ از حدود و احكام‌ تو تجاوز نمودم‌

و اوامر تو را نافرماني‌ كردم‌

در تمام‌ اين‌ موارد محكوم‌ به‌ حكم‌ تو هستم‌

حجتي‌ در برابر قضاوتت‌ ندارم‌

فرمانت‌ و تنبيهايت‌ ملازم‌ اعمال‌ من‌ است‌

خداي‌ من‌!

بعد از اين‌ همه‌ تقصير و گناه‌ و آگاهي‌ به‌ خود به‌ سوي‌ تو آمدم‌

معذرت‌ مي‌خواهم‌، پشيمانم‌، پوزش‌ و آمرزش‌ مي‌خواهم‌،

پناهنده‌ام‌، اقرار و اعتراف‌ دارم‌،

راه‌ فرار از اعمال‌ بد خود ندارم‌

و پناهگاهي‌ كه‌ به‌ آنجا پناه‌ ببرم‌ نيست‌

جز اينكه‌ مرا بپذيري‌ و مرا به‌ فضاي‌ وسيع‌ رحمت‌ خود ببري‌

خداي‌ من‌!

عذرم‌ را بپذير، در اين‌ شدت‌ گرفتاري‌ به‌ من‌ رحم‌ كن‌

از اين‌ قيد و بندهاي‌ محكم‌ آزادم‌ ساز

پروردگار من‌!

بر بدن‌ ناتوانم‌ و پوست‌ باريكم‌ و استخوان‌ نازكم‌ رحم‌ كن‌

اي‌ كسي‌ كه‌ بدون‌ سابقه‌ مرا آفريدي‌ مرا تربيت‌ كردي‌ به‌ ياد مردم‌ انداختي‌ به‌ من‌ غذا دادي‌

همين‌ طور به‌ كرم‌ و نيكي‌ خود بدون‌ نگاه‌ به‌ سابقه‌ مرا ببخش‌

خداي‌ من‌، آقاي‌ من‌، پروردگار من‌!

آيا ممكن‌ است‌ كه‌ بعد از اقرار به‌ توحيد مرا عذاب‌ كني‌؟!

بعد از آن‌ كه‌ قلبم‌ به‌ معرفتت‌ آكنده‌ شده‌؟!

و زبانم‌ به‌ ياد عظمتت‌ گويا است‌ و قلبم‌ به‌ محبتت‌ معتقد شده‌؟!

و بعد از واقعيت‌ اعتراف‌ به‌ گناه‌ و خواهش‌ ضمن‌ خضوع‌ به‌ پروردگاريت‌

هيهات‌!

بعيد مي‌دانم‌ تو بزرگوارتر از آن‌ هستي‌ كه‌ تربيت‌ شده‌ خود را ضايع‌ كني‌

يا كسي‌ را كه‌ به‌ خود نزديك‌ ساختي‌ دور كني‌

يا كسي‌ را كه‌ پناه‌ دادي‌ طرد كني‌

يا كسي‌ را كه‌ كفيل‌ او شدي‌ تسليم‌ بلا كني‌

آقاي‌ من‌، خداي‌ من‌، مولاي‌ من‌! كاش‌ مي‌دانستم‌

آيا ممكن‌ است‌ آتش‌ را بر صورتي‌ مسلط‌ كني‌ كه‌ برابر عظمتت‌ به‌ سجده‌ افتاده‌؟!

يا بر زباني‌ كه‌ به‌ وحدانيّتت‌ گويا شده‌؟!

و با شكرگزاري‌ تو را ستايش‌ مي‌كند؟!

يا بر قلبي‌ كه‌ به‌ حقيقت‌ اعتراف‌ به‌ الوهيت‌ تو دارد ؟!

يا بر باطني‌ كه‌ پر از علم‌ شده‌ و در برابرت‌ خاضع‌ و خاشع‌ شده‌؟!

يا اعضا و جوارحي‌ كه‌ به‌ ميل‌ و رغبت‌ به‌ عبادت‌ تو آرامش‌ يافته‌؟!

و با اقرار و اعتراف‌ به‌ گناه‌ از تو آمرزش‌ مي‌طلبد؟!

هرگز چنين‌ گماني‌ به‌ تو نمي‌رود

و از فضل‌ و كرم‌ تو چنين‌ گزارشي‌ به‌ ما نداده‌اند

تو خود مي‌داني‌ كه‌ در برابر بلاها و عقوبت‌ دنيا چقدر ناتوانم‌

يا در برابر ناملايمتها كه‌ برا اهل‌ آن‌ مي‌گذرد

با اينكه‌ اين‌ بلاها و ناراحتيها كم‌ دوام‌ است‌ آسان‌ مي‌گذرد و مدتش‌ كوتاه‌ است‌

چطور بتوانم‌ بلاهاي‌ آخرت‌ و ناراحتيهاي‌ مهم‌ آن‌ را تحمل‌ كنم‌

با اينكه‌ بلاهائي‌ دراز مدت‌ و پر دوام‌ است‌ و تخفيف‌ ندارد

زيرا آن‌ بلاها از خشم‌ و غضبت‌ برخواسته‌ از مسير انتقام‌

آسمانها و زمين‌ها هم‌ در برابرش‌ مقاومت‌ ندارد

آقاي‌ من‌، مولاي‌ من‌! چطور . من‌ يك‌ بنده‌ ضعيف‌ و ذليل‌ حقير و مسكين‌ كه‌ به‌ شدت‌ گرفتار شده‌ام‌

اي‌ خداي‌ من‌، پروردگار و آقاي‌ من‌!

از چه‌ عذابي‌ به‌ تو شكايت‌ كنم‌

يا از چه‌ بلائي‌ بنالم‌ و بگريم‌

از شدت‌ عذابهاي‌ دردناك‌

يا از طول‌ مدت‌ بلا و دوام‌ آن‌

خداي‌ من‌!

اگر در اين‌ عقوبتها مرا با دشمنانت‌ محشور كني‌

و مرا با مستحقين‌ بلا و كيفر محشور نمائي‌

و مرا از دوستان‌ و اولياء خود جدا نمائي‌

ببخش‌! مولاي‌ من‌، خداي‌ من‌، آقا و پروردگار من‌!

گيرم‌ كه‌ بتوانم‌ در عذاب‌ تو صبر كنم‌، چگونه‌ فراق‌ تو را تحمل‌ كنم‌؟!

ببخش‌!

گيرم‌ كه‌ بر حرارت‌ آتش‌ صبر كنم‌، چگونه‌ نگران‌ بزرگواري‌ تو باشم‌؟!

يا چطور در آتش‌ آرامش‌ بيابم‌ با اينكه‌ اميد به‌ عفو تو دارم‌

سيد من‌، مولاي‌ من‌! به‌ حقيقت‌ قسم‌ مي‌خورم‌

كه‌ اگر با زبان‌ گويا رهايم‌ كني‌

مانند آرزومندان‌ به‌ سوي‌ تو ناله‌ مي‌كشم‌

و مانند گرفتاران‌ به‌ سوي‌ تو داد مي‌زنم‌

و مانند كسي‌ كه‌ دوست‌ صميمي‌ خود را گم‌ كرده‌ مي‌گريم‌

و داد مي‌زنم‌ تو را صدا مي‌زنم‌: اي‌ ولي‌ اهل‌ ايمان‌!

اي‌ نهايت‌ آرزوي‌ عارفان‌!

اي‌ محبوب‌ قلب‌ راستگويان‌! اي‌ خداي‌ عالميان‌!

آيا خود را چنان‌ مي‌بيني‌ ـ منزهي‌ تو اي‌ خداي‌ پسنديده‌ من‌!

صداي‌ نالة‌ مسلماني‌ را بشنوي‌ كه‌ به‌ دليل‌ مخالفت‌ زنداني‌ شده‌؟!

و با گناه‌ خود رنج‌ عذاب‌ را چشيده‌؟!

و به‌ جرم‌ گناه‌ در طبقات‌ جهنم‌ محبوس‌ شده‌؟!

در اين‌ حال‌ فرياد مي‌كند و داد مي‌زند آرزوي‌ لطف‌ تو را دارد؟!

و به‌ زبان‌ خداپرستان‌ صدا مي‌زند؟!

به‌ تربيتت‌ اميد بسته‌ و توسل‌ مي‌جويد؟!

اي‌ مولاي‌ من‌!

چگونه‌ بنده‌اي‌ كه‌ به‌ سابقه‌ حلم‌ و كرمت‌ اميدوار است‌ در اين‌ عذاب‌ مي‌ماند؟!

يا چطور عذاب‌ آتش‌ او را رنج‌ مي‌دهد كه‌ به‌ فضل‌ و رحمت‌ تو آرزومند است‌؟!

يا چگونه‌ زبانه‌ آتش‌ او را مي‌سوزاند با اينكه‌ در اين‌ وضعيت‌ او را مي‌بيني‌ و صدايش‌ را مي‌شنوي‌؟!

چطور حرارت‌ جهنم‌ او را فرا مي‌گيرد با اينكه‌ تو ضعف‌ و ناتواني‌ او را مي‌داني‌؟!

يا چطور در طبقات‌ جهنم‌ جوش‌ مي‌زند با اينكه‌ از صداقت‌ او خبر داري‌؟!

چگونه‌ با اينكه‌ به‌ فضل‌ و رحمت‌ تو اميدوار است‌ تو او را ناديده‌ مي‌گيري‌؟!

خيلي‌ بعيد است‌ هرگز چنين‌ گماني‌ به‌ تو نمي‌رود

و از فضل‌ و كرامت‌ چنين‌ سابقه‌اي‌ شناخته‌ نشده‌

و يا از فضل‌ و رحمت‌ تو چنين‌ رفتاري‌ با اهل‌ توحيد سابقه‌ ندارد

به‌ حقيقت‌ و يقين‌ مي‌گويم‌ اگر حكم‌ قطعي‌ تو به‌ عذاب‌ منكرينت‌ نرفته‌ بود و قضاوت‌ نكرده‌ بودي‌ كه‌ دشمنانت‌ را مجازات‌ كني‌

آتش‌ را بر تمامي‌ اهل‌ جهنم‌ سرد و سلامت‌ مي‌كردي‌

و براي‌ كسي‌ در جهنم‌ جا و مكاني‌ باقي‌ نمي‌گذاشتي‌

ليكن‌ تو اي‌ خدا همه‌ جا نام‌ و نشانت‌ مقدس‌ است‌

قسم‌ خوردي‌ كه‌ جهنم‌ را از كفّار جّن‌ و انس‌ پر كني‌

و دشمنانت‌ را در آن‌ مخلّد نمائي‌

و تو اي‌ خدا كه‌ از مدح‌ و ثناي‌ ما برتري‌ در اولين‌ مرتبه‌ نعمتهاي‌ كريمانه‌ات‌ رانشان‌ دادي‌ وگفتي‌

مگر ممكن‌ است‌ مؤمن‌ و فاسق‌ مساوي‌ باشند.

خداي‌ من‌، مولاي‌ من‌! به‌ قدرتت‌ قسم‌ كه‌ چنين‌ عذابهائي‌ مقدر كردي‌

و به‌ قضاوت‌ حتمي‌ و حكم‌ قطعي‌ات‌

كه‌ با غلبه‌ كامل‌ بر كسي‌ كه‌ خواستي‌ آن‌ را اجرا كردي‌

در اين‌ شب‌ و اين‌ ساعت‌ مرا ببخش‌ هر جرم‌ و گناهي‌ كه‌ مرتكب‌ شده‌ام‌

يا به‌ هر معصيتي‌ كه‌ آلوده‌ شده‌ام‌

يا هر خطائي‌ كه‌ كرده‌ام‌

يا هر عمل‌ قبيحي‌ كه‌ پنهان‌ داشته‌ام‌

يا هر عملي‌ كه‌ جاهلانه‌ آشكارا يا مخفيانه‌ مرتكب‌ شده‌ام‌

مخفي‌ داشته‌ام‌ يا ظاهر كرده‌ام‌

يا هر عمل‌ بدي‌ كه‌ فرشتگان‌ كرام‌ الكاتبين‌ را به‌ اثبات‌ آن‌ امر كرده‌اي‌

فرشتگاني‌ كه‌ آنها را به‌ حفظ‌ آنچه‌ از من‌ سرزده‌ موكل‌ كردي‌

آنها را و اعضا و جوارحم‌ را گواه‌ اعمالم‌ قرار داده‌اي‌

در ماوراء آن‌ فرشتگان‌ خودت‌ ناظر اعمال‌ بوده‌اي‌

و آنچه‌ از نظر آنها پنهان‌ مانده‌ خودت‌ شاهد بوده‌اي‌

و به‌ لطف‌ و رحمت‌ خود آن‌ را پنهان‌ داشته‌اي‌

و به‌ فضل‌ و كرمت‌ آن‌ را مستور كرده‌اي‌

از تو خواهش‌ مي‌كنم‌ از هر خيري‌ كه‌ نازل‌ مي‌كني‌ يا احساني‌ كه‌ مي‌كني‌ بهره‌ مرا زياد گرداني‌

يا عمل‌ خيري‌ كه‌ انتشار مي‌دهي‌

يا گناه‌ و خطائي‌ را كه‌ مي‌گذري‌ و پنهان‌ مي‌داري‌

پروردگار من‌، پروردگار من‌!

خداي‌ من‌، سيد و مولاي‌ من‌، مالك‌ رقاب‌ من‌!

اي‌ كسي‌ كه‌ هدف‌ زندگي‌ام‌ به‌ دست‌ تو است‌

پروردگارم‌، پروردگارم‌، پروردگارم‌!

به‌ حقّت‌ و قداستت‌ و بزرگترين‌ صفات‌ و اسمائت‌ قسم‌!

كه‌ اوقات‌ شبانه‌ روزي‌ مرا

به‌ ياد آوري‌ خود معمور داري‌ و به‌ خدمت‌ خودت‌ متصل‌ فرمائي‌

چنان‌ باشم‌ كه‌ اعمال‌ و اراده‌ام‌ يكي‌ باشد

و حالات‌ احوالم‌ يكنواخت‌ در خدمت‌ تو قرار گيرد

آقاي‌ من‌!

اي‌ كسي‌ كه‌ به‌ او تكيه‌ دارم‌ و حالات‌ خود را پيش‌ او به‌ شكايت‌ مي‌برم‌

پروردگار، من‌ پروردگار من‌!

اعضاء و جوارح‌ مرا در خدمت‌ خود نيرومند گردان‌

ارادة‌ قلب‌ مرا قوي‌ كن‌

چنانم‌ بساز كه‌ خشيت‌ و عظمت‌ تو را جدي‌ بگيرم‌

دائم‌ و متصل‌ در خدمت‌ تو باشم‌

چنان‌ باشم‌ كه‌ در ميدان‌ مسابقه‌ آزادانه‌ سبقت‌ گيرم‌

و با سرعت‌ در خط‌ مبارزين‌ مبارزه‌ كنم‌

و در گروه‌ مشتاقان‌ با عشق‌ و اشتياق‌ به‌ سوي‌ تو آيم‌

مانند اخلاص‌ كيشان‌ به‌ تو نزديك‌ شوم‌

مانند اهل‌ يقين‌ از مخالفتت‌ بترسم‌

و مانند اهل‌ ايمان‌ در جوار تو قرار گيرم‌

خداي‌ من‌ هر كس‌ به‌ من‌ اراده‌ تجاوز دارد تو از من‌ دفاع‌ كن‌

و هر كس‌ با كينه‌ و مكر به‌ من‌ مي‌تازد او را سياست‌ كن‌

بهره‌ مرا بهترين‌ بهره‌ بندگانت‌ قرار بده‌

تا نزديكترين‌ منزلت‌ و قرب‌ و مقام‌ را نزد تو داشته‌ باشم‌

زيرا جز با فضل‌ و كرمت‌ به‌ چنين‌ هدفي‌ نمي‌رسم‌

تا در شعاع‌ جود و كرمت‌ قرار گيرم‌

به‌ مجد و عظمت‌ خودت‌ به‌ من‌ عطوفت‌ كن‌ در پناه‌ رحمتت‌ مرا نگهدار

زبان‌ مرا به‌ ذكر خود گويا كن‌ و قلب‌ مرا به‌ عشق‌ خودت‌ بيتاب‌ نما

به‌ حسن‌ اجابت‌ دعا بر من‌ منت‌ گذار خطايم‌ را بپذير و از لغزشم‌ درگذر

تو خود فرمان‌ عبادت‌ به‌ بندگان‌ دادي‌

دستور دادي‌ آنچه‌ بخواهند از تو بخواهند

اجابت‌ دعاي‌ آنها را ضمانت‌ كردي‌

پروردگارا! تو را هدف‌ و مقصد خود قرار دادم‌

و دست‌ خود را به‌ سوي‌ تو دراز كردم‌

به‌ عزّتت‌ قسم‌! خواهش‌ مرا اجابت‌ كن‌ و مرا به‌ آرزوهايم‌ برسان‌

از لطف‌ و كرم‌ خود نااميدم‌ مكن‌

اي‌ كسي‌ كه‌ زود از بندگانت‌ راضي‌ مي‌شوي‌

كسي‌ را كه‌ جز دعا سرمايه‌اي‌ ندارد بيامرز

تو آنچه‌ بخواهي‌ به‌ جا مي‌آوري‌

اي‌ كسي‌ كه‌ نام‌ تو دواء و ياد تو شفاء و طاعت‌ تو مايه‌ بي‌نيازي‌ است‌

به‌ كسي‌ كه‌ سرمايه‌اي‌ جز دعا و سلاحي‌ به‌ جز گريه‌ ندارد رحم‌ كن‌

اي‌ بخشندة‌ نعمت‌هاي‌ گوارا و دفع‌ كننده‌ بلاها

اي‌ اميدبخش‌ وحشت‌زدگان‌ وادي‌ جهالت‌

اي‌ عالمي‌ كه‌ تعليم‌ نديده‌ است‌

صلوات‌ و بركات‌ خود را برمحمد و آل‌ محمد نازل‌ كن‌

و بآنچه‌ شايسته‌ كرم‌ تو است‌ رفتار كن‌

درود فراوان‌ بر پيغمبر و پيشوايان‌ با بركت‌

از آل‌ او خود را تسليم‌ آنها مي‌كنيم‌

========================================================================

1 - معاني‌ رحمت‌ واسعه‌ خدا و نيرويي‌ كه‌ با آن‌ همه‌ كس‌ و همه‌ چيز را به‌ اطاعت خود درآورده‌ است

2 - گناهاني‌ كه‌ اگرآمرزش‌ الهي‌ نباشد، انسان‌ها را از لطف‌ و رحمت‌ خدا محروم‌ مي‌كند و باعث‌ نزول‌ بلاها مي‌شود.

3 - حالات‌ تضرع‌ و تذلل‌ مولا اميرالمومنين‌ (ع‌) در برابر عظمت‌ خدا

4 - اشاره‌ به‌ عظمت‌ سلطنت‌ و پادشاهي‌ خداوند متعال‌

5 - آن‌ بزرگوارگناهان‌ خود را يادآوري‌ مي‌كند و خبر مي‌دهد كه ‌خداوند متعال‌چگونه‌ پرده‌ روي‌ گناهان‌ او انداخته‌ و از نظر مردم‌ مستور داشته‌ است‌.

6 - اشاره‌ به‌ عواملي‌ كه‌ انسان‌ را از لطف‌ خدا محروم‌ مي‌كند و او را از اطاعت‌ خدا بازمي‌دارد از جمله‌ : اللهم‌ مولاي‌ كم‌ من‌ قبيح‌ سترته‌

7 – از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ تقاضا مي‌كند كه‌ دراثر سوء اعمال‌ و اخلاقي‌ كه‌ داشته‌ است‌ او را از لذت‌ مناجات‌ محروم‌ نكند و در برابر مردم‌ رسوا نسازد از جمله ‌: يسيدي‌ فاسئلك‌ بعزتك‌

8 – از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ در هر زمان‌ و مكاني‌ به‌ بنده‌ خود مهربان‌ باشد و او را از لطف‌ و محبت‌ خود محروم‌ ننمايد از جمله‌: وكن‌اللهم‌بعزتك‌ لي‌

9 - بعد ازآن كه‌ معايب‌ نفساني‌ و گناهان‌ خود را مي‌شناسد و مي‌شمارد از خداوند تبارك‌ وتعالي‌ تقاضا مي‌كند كه‌ عذر او را بپذيرد و به‌ او رحم‌كند از جمله‌: فلك‌ الحمدعلي‌ في‌ جميع‌ ذلك‌

10- با ناديده‌ گرفتن‌ سوابق‌ بندگي‌ و عبادت‌ و هيچ‌ ندانستن‌ آن‌ها در برابر خداوند تبارك‌ وتعالي‌ خواهش‌ مي‌كند كه‌ لطف‌ و رحمت‌ و بركات‌ خود را به‌ علي برساند، بدون‌ اين كه‌ استحقاقي‌ داشته‌ باشد از جمله‌: هبني‌ لابتداءكرمك‌

11- حالات‌ خود را در برابر خدا به‌ نمايش‌ مي‌گذارد كه‌ دائم‌ به‌ ذكر خدا گويا است‌ و بعيد مي‌داند كه‌ خداوند بنده‌ خود را در اين‌ حالات‌ ضايع‌ گذارد و او را از رحمت‌ خود دور كند از جمله‌: اتراك‌ معذبي‌ بنارك‌ بعدتوحيدك‌

12- ضعف‌ خود را در برابر عذاب‌ها و بلاهاي‌ دنيايي‌ به‌ نمايش‌ مي‌گذارد وعرضه‌ مي‌دارد كه‌ چطور ممكن‌

است‌ يك‌ چنين‌ بنده‌ ضعيفي‌ را به‌ آتش‌ جهنم‌ معذب‌ نمايد از جمله‌: و انت‌ تعلم‌ ضعفي‌ عن‌ قليل‌ من‌ بلاء الدنيا

13- بعيد مي‌داند كه‌ خداوند بنده‌ مطيع‌ خود را با دشمنان‌ خود محشور كند و درعذاب‌ جهنم‌ معذب‌ نمايد از جمله‌: يا الهي‌ و ربي‌ و سيدي‌ و مولاي‌ لاي‌ الامور اليك‌ اشكوا

14- مي‌گويد: پروردگارا! اگر بنده‌ خود را درآتش‌ جهنم‌ حبس‌ كني‌ و او را با دشمنان‌ خود محشور نمايي‌ از لطف‌ تو نااميد نمي‌ شود و مانند مادراني‌كه‌ عزيزان‌ خود را از دست‌ داده‌اند در فراق‌ تو مي‌نالد و گريه‌ مي‌كند از جمله‌: يا سيدي‌ و مولاي‌ اقسم‌ صادقا

15- بعيد مي‌داند كه‌ خداوند بنده‌ موحد خودرا با سابقه‌ بندگي‌ و عبادت‌ درآتش‌جهنم‌ با دشمنان‌ خود محشور كند ازجمله‌: افتراك‌ سبحانك‌ ياالهي‌

16- به‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ مي‌گويد كه‌: اگر تقدير حتمي‌ تو نبود كه‌ بايستي‌ بندگان‌ گناهكارتو به‌ آتش‌ جهنم‌ مبتلا شوند، به‌ كلي‌ آتش‌ جهنم‌ را خاموش مي‌كردي‌ و تمامي ‌بندگان‌ را از عذاب‌ نجات‌ مي‌دادي‌ و دلائل‌ اين‌ تقديرات‌ از جمله‌: فباليقين ‌اقطع‌

17- از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ تقاضا مي‌كند كه‌ در همين‌ شب‌ جمعه‌ و همين‌ ساعت‌ اول‌ شب‌ از گناهان‌ او بگذرد و بهره‌ او را از لطف‌ و رحمت‌ خود زياد گرداند از جمله‌: فاسئلك‌ بالقدره‌ التي‌ قدرتها

18- از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ تقاضا مي‌كند كه‌ به‌ او توفيق‌ خدمت‌ و عبادت‌ بدهد به‌ كيفيتي‌ كه‌ تمام‌ اوقات‌ شبانه‌ روزي‌ خود را دراطاعت‌ خدا است‌ از جمله‌:يارب‌، يارب‌، يارب‌، اسئلك‌ بحقك‌

19- از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند به‌ او يك‌ چنان‌ قدرت‌ و توفيقي‌ بدهد كه‌ درميدان‌ عبادت‌ كنندگان‌ و عاشقان‌ مشتاق‌ از همه‌ بهتر و جلوتر است‌ ازجمله‌: يارب‌، يارب‌، يارب‌، قوعلي‌ خدمتك‌ جوارحي‌

20- از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ شر دشمنان‌ را ازاو باز دارد و درجه‌ و مقام‌ او را از همه‌ كس‌ بهتر و بيشتر كند و قلب‌ او را از محبت‌ خود پر نمايد از جمله‌: و من‌ ارادني‌ بسوء فارده‌

21- از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ دعاهاي‌ او را مستجاب‌ كند و او را از شر جن‌ و انس‌ محفوظ‌ بدارد از جمله‌: فاليك‌ يا رب‌ نصبت‌ وجهي‌

22- در خاتمه‌ دعا سرمايه‌ و سلاحي‌ كه‌ با آن‌ يك‌ چنين‌ موفقيت‌ها پيدا مي‌كند،خدمت‌ خداوند عرضه‌ مي‌دارد و در انتها با ذكر صلوات‌ دعاي‌ خود را خاتمه‌ مي‌دهد ازجمله‌: يا سريع‌ الرضا اغفر لمن‌ لا يملك‌ الا الدعا.

=========================================================================

اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ برحمتك‌ التي‌ وسعت‌ كل‌ شي‌ و...

دعاهائي‌ كه‌ با كلمه‌ اسئلك‌ شروع‌ مي‌شود مانند دعاي‌ سحر كه‌ مي‌گوييم‌ اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ ببهائك‌ و مانند اين‌ دعا كه‌ مي‌گوئيم‌: اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ برحمتك‌ اين‌ دعاها را بيشتر اين‌ طور تفسير مي‌كنند كه‌ انسان‌ خداوند متعال‌ را به‌ اين‌ اسماء قسم‌ مي‌دهد و مي‌گويد خدايا تو را قسم‌ مي‌دهم‌ به‌ بهاء و جلال‌ و جمالي‌ كه‌ داري‌ و يا مي‌گويد تو را قسم‌ مي‌دهم‌ به‌ رحمت‌ واسعه‌ات‌ و قوه‌ قاهره‌ات‌ وليكن‌ حقيقت‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ جملات‌ به‌ معناي‌ قسم‌ دادن‌ خدا و يا قسم‌ خوردن‌ به‌ اسماء خدا نيست‌ بلكه‌ به‌ معناي‌ تقاضا و خواهش‌ اين‌ اسماء از خداوند متعال‌ است‌ زيرا خداوند در آيه‌اي‌ از قرآن‌ دستور مي‌دهد كه‌ اسماء خدا را از خدا بخواهيد مي‌فرمايد:

ولله‌ الاسماء الحسني‌ فادعوه‌ بها و ذروالذين‌ يلحدون‌ في‌ اسمائه‌

يعني‌ خداوند متعال‌ اسمائي‌ بهتر و عالي تر دارد خدا را به‌ آن‌ اسماء بخوانيد و يا آن‌ اسماء را از خدا بخواهيد و واگذار كنيد كساني‌ را كه‌ براي‌ اسماء خدا شريك‌ مي‌تراشند.

اگراين‌ جملات‌ به‌ معناي‌ قسم‌ است‌، جواب‌ قسم‌ لازم‌ دارد با اين كه‌ دراين‌ جملات‌ و دعاها جواب‌ قسم‌ وجود ندارد. وقتي‌ كه‌ انسان‌ و يا خداي‌ انسان‌ به‌ كسي‌ و چيزي‌ قسم‌ مي‌خورد، دنباله‌ قسم‌ جواب‌ آن‌ را ذكر مي‌كند. مثلا مي‌گويد به‌ خدا قسم‌ به‌ خانه‌ كعبه‌ قسم‌، يا به‌ قرآن‌ قسم‌ كه‌ چنين‌ گفتم‌ و چنان‌ كاري‌ كردم‌. خداوند هم‌ قسم‌ مي‌خورد و مي‌گويد كه‌: والضحي‌ والليل‌ اذاسجي‌ ما ودعك‌ ربك‌

قسم‌ به‌ تابش‌ آفتاب‌ و شب‌ تاريك‌ كه‌ خدا تو را واگذار نكرده‌ و بر تو غضب‌ نكرده‌ است‌. در اين جا احتمالاتي‌ كه‌ مربوط‌ به‌ اين‌ جملات‌ مي‌شود و مي‌توان‌ آن‌ معاني‌ را به‌ اين‌ جملات‌ ارتباط داد، ذكر مي‌كنيم‌ تا ببينيم‌ و بدانيم‌ كدام‌ يك‌ مناسب‌تر است‌:

اول‌ اين كه‌ اين‌ قسم‌ است‌ كه‌ بگوئيم‌ خدايا تو را به‌ رحمت‌ واسعه‌ات‌ قسم‌ مي‌دهم‌.

دوم‌ اين كه‌ اين‌ جملات‌ اسماء خدا را به‌ ما معرفي‌ مي‌كند و ما از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كنيم‌ كه‌ صاحب‌ يك‌ چنين‌ اسمي‌ و صفتي‌ باشيم‌، همان‌ طور كه‌ خداوند به‌ رحمانيت‌ و رحيميت‌ توصيف‌ مي‌شود ما هم‌ چنين‌ اسمي‌ داشته‌ باشيم‌، رحمان‌ و رحيم‌ شناخته‌ شويم‌ و يا قادر و قاهر و عالم‌ و كامل‌ باشيم‌ . آن‌ چنان‌ كه‌ خداوند موصوف‌ به‌ يك‌ چنين‌ صفاتي‌ است‌ و آيه‌ شريفه‌ را هم‌ همين‌ طور معنا كنيم‌ كه‌ خداوند به‌ ما انسان‌ها دستورمي‌دهد كه‌ چنين‌ اسماء و صفاتي‌ را از او بخواهيم‌ كه‌ ما هم‌ مانند او صاحب‌ يك‌ چنين‌ القاب‌ و اسمائي‌ باشيم‌. تقاضاي‌ يك‌چنين‌ اسمائي‌ از خداوند متعال‌ بزرگترين‌ تقاضاها مي‌باشدكه‌ اگرتقاضا مورد قبول‌ واقع‌ شود و خواهش‌ انسان‌ به‌ اجابت‌ برسد و خداوند اسماء و اوصاف‌ خود را به‌ انسان‌ بدهد، انسان‌ در اين‌ حال‌ مالك‌ بهترين‌ و بزرگترين‌ نعمت‌ها شده‌ است‌. زيرا انسان ‌ بااين‌ جملات‌ از خدا تقاضا مي‌كند كه‌ اي‌ خدا، من‌ صاحب‌ يك‌ چنان‌ جمال‌ و جلالي‌ باشم‌ كه‌ تو هستي‌ و مالك‌ يك‌ چنان‌ علم‌ و اراده‌اي‌ كه‌ تو داري‌. اراده‌ من‌ مانند اراده‌ تو و علم‌ من‌ مانند علم‌ تو و همچنين‌ قدرت‌ من‌ برابر با قدرت‌ تو شود. آن جا كه‌ مي‌گويد: اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ من‌ علمك‌ بانفذه‌ وكل‌ علمك‌ نافذ. معنايش‌ چنين‌ است‌ كه‌ به‌ من‌ يك‌ چنان‌ علمي‌ مرحمت‌ كن‌ كه‌ مانند علم‌ تو نافذ و قاطع‌ باشد و چنان‌ اراده‌اي‌ كه‌ مانند اراده‌ كن‌ فيكوني‌ تو است‌. همانطوركه‌ تو آن چه‌ را مي‌خواهي‌ به‌ محض‌ خواستن‌ شدن‌ است‌. بين‌ اراده‌ و مراد تو فاصله‌اي‌ وجود ندارد، من‌ هم‌ صاحب‌ يك‌ چنين‌ اراده‌اي‌ باشم‌ و اين‌ تقاضاي‌ اسماء، يك‌ تقاضايي‌ است‌ كه‌ همـه‌ جا بين‌ استاد و شاگرد معمول‌ مي‌شود. كسي‌ كه‌ درخدمت‌ استادي ‌، شاگردي‌ مي‌كند و درس‌ مي‌خواند معناي‌ درس‌ خواندن‌ و شاگردي‌ كردن‌ اين‌ است‌ كه‌ شاگرد، علم‌ و هنر استاد را ازاو تقاضا مي‌كند و مي‌گويد: من‌ هم‌ مانند تو عالم‌ باشم‌، مانند تو طبيب‌ و دكتر باشم‌، مانند تو هنرور و هنرمند باشم‌. آن‌چنان‌ كه‌ استاد من‌ با علم‌ و هنر خود صاحب‌ يك‌ چنين‌ اسماء و صفاتي‌ شده‌است‌، من‌ هم‌ مانند استادم‌ صاحب‌ يك‌ چنان‌ اسماء و صفاتي‌ باشم‌. براين‌ اساس‌ معناي‌ آيه‌ ولله‌ الاسماءالحسني‌ فادعوه‌ بها چنين‌ مي‌شود : خداوند به‌ انسان‌ها دستور مي‌دهد كه‌ اگر دوست‌ داريد صاحب‌ اسماء و صفات‌ كاملي‌ باشيد خداوند متعال‌ داراي‌ بهترين‌ اسماء و صفات‌ است‌، در خدمت‌ خدا باشيد و از خدا علم‌ و هنر بياموزيد تا اين كه‌ اسماء و صفاتي‌ مانند اسماء و صفات‌ خدا داشته‌ باشيد.

همه‌ جاانسان‌ها در مسيركسب‌ علم‌ و هنر به‌ دنبال‌ اسماء و صفاتي‌ مي‌روند كه‌ با داشتن‌ آن‌ اسماء و صفات‌، به‌ قدرت‌ و ثروت‌ برسند. مثلا شاگردان‌ دانشكده‌ طب‌ و يا دانشگاه‌هاي‌ ديگر درس‌ مي‌خوانند تا درآينده‌ به‌ عنوان‌ دكتر و مهندس‌ شناخته‌ شوند و ازاين‌ راه‌ به‌ ثروت‌ و قدرت‌ و رياست‌ برسند. همين‌ طور انسان‌هاي‌ عابد و زاهد كه‌ در واقع‌ شاگردان‌ مكتب‌ خدا هستند، آن‌ها نيز درخط‌ اطاعت‌ و عبادت‌ خدا طالب‌ اسماء و صفات‌ خدا هستند. مي‌خواهند علم‌ و هنري‌ مانند علم‌ و هنر خدا داشته‌ باشند تا آن چه‌ مي‌خواهند و مي‌طلبند، براي‌ خود بسازند. معناي‌ خليفه‌اللهي‌ نيز همين‌ است‌ .خداوند كه‌ مي‌خواهد انسان‌ را به‌ مقام‌ خلافت‌ خود برساند بايستي‌ علم‌ و هنر خود را به‌ اين‌ انسان‌ بياموزد تا بتواند او را جانشين‌ خود گرداند. اگرانسان‌ صاحب‌ علم‌ و هنر خدا نيست‌، چگونه‌ مي‌تواند خليفه‌ خدا در ميان‌ خلق‌ خدا باشد . انسان‌هايي‌ كه‌ فاقد علم‌ و هنر هستند، نمي‌توانند جانشين‌ يك‌ خداي‌ قدرتمند و هنرمند باشند. مثلا شاگرد يك‌ پزشك‌ به‌ استاد خود مي‌گويد كه‌ علم‌ و هنر خود را به‌ من‌ بياموز تا بتوانم‌ جانشين‌ تو باشم‌ و مريض‌ها را مانند استاد خودم‌ معالجه‌ كنم‌. خداوند متعال‌ همان‌ استاد است‌ و انسان‌ هم‌ شاگرد. اين‌ شاگرد از خداي‌ خود تقاضا مي‌كند كه‌ علم‌ و هنر خود را به‌ من‌ بياموز تا من‌ هم‌ مانند تو به‌ همان‌ اسماء و صفاتي‌ شناخته‌ شوم‌ كه‌ تو شناخته‌ شده‌اي‌ و كارهايي‌ مانند كارهاي‌ تو انجام‌ بدهم‌، مانند تو مدير و مدبر باشم‌، مانند تو خالق‌ و صانع‌ باشم‌ و مانند تو عالم‌ و قادر تا بتوانم‌ خليفه‌ تو باشم‌ و مانند تو بندگان‌ تو را اداره‌ كنم‌. اين‌ توجيه‌ براي‌ جملاتي‌ كه‌ به‌ اين‌ كيفيت‌، انسان‌، خدا را به‌ اسماء و القاب‌ او مي‌خواند، بهترين‌ توجيهات‌ است‌ و هدف‌ بزرگ‌ خداوند متعال‌ از خلقت‌ انسان‌ همين‌ است‌ كه‌ انسان‌ را درمسيرتعليم‌ و تربيت‌ به‌ جايي‌ برساند كه‌ خليفه‌ خدا شود. مانند ائمه‌ اطهار كه‌ خلفاي‌ خدا هستند. به‌ آن‌ها مي‌گوئيم‌: يا خليفه‌ الرحمن‌ يا مي‌گوئيم‌:يا شريك‌القرآن‌. درصورتي‌ كه‌ هدف‌ خدا ازخلقت‌ انسان‌ همين‌ است‌ كه‌ انسان‌ را به‌ علم‌ و معرفت‌ مجهز كند. قهراً بر خداوند واجب‌ مي‌شود كه‌ علم‌ و دانش‌ خود را به ‌انسان‌ بياموزد تا درپي‌ اين‌ آموزش‌ انسان‌ به‌ معرفت‌ كامل‌ برسد.

بهترين‌ توجيهات‌ براي‌ جملاتي‌ كه‌ با كلمات‌ سئوال‌ شروع‌ مي‌شود و از آن‌ جمله‌ دعاي‌ سحر ماه‌ مبارك‌ رمضان‌ همين‌ توجيه‌ دوم‌ است‌ كه‌ دراين جا ذكر شد كه‌ ما از خداوند متعال‌ مي‌خواهيم‌ ما را چنان‌ تربيت‌ كند و تعليم‌ دهد كه‌ مجهز به‌ اسماء و صفات‌ او باشيم‌. در حديث‌ مربوط‌ به‌ نافله‌ها دارد كه‌ خداوند متعال‌ در تعريف‌ نافله‌ و فوايد آن‌ مي‌گويد:

لا يزال‌ يتقرب‌ الي‌ عبدي‌ بالنوافل‌ حتي‌ كنت‌ سمعه‌ الذي‌ به‌ يسمع‌ و بصره‌ الذي‌ به‌ يبصر و يده‌ الذي‌ به‌ يبطش‌ حتي‌ اقول‌ انا كن‌ فيكون‌ و يقول‌ هو كن‌ فيكون‌

يعني‌ هميشه‌ بنده‌ من‌ با خواندن‌ نافله‌ها و مستحبات‌ به‌ من‌ نزديك‌ و نزديك تر مي‌شود تا جايي‌ كه‌ گوش‌ شنواي‌ او و چشم‌ بيناي‌ او و دست‌ تواناي‌ او من‌ مي‌باشم‌ تا همانطور كه‌ من‌ آن چه‌ مي‌خواهم‌ به‌ محض‌ خواستن‌ شدن‌ است‌ و بين‌ اراده‌ و مراد من‌ فاصله‌اي‌ نيست ‌، بنده‌ من‌ همين طور توانمند و قدرتمند شود آن‌ چنان‌ كه‌ من‌ مي‌دانم‌ بداند و آن چنان‌ كه‌ من‌ مي‌بينم‌ ببيند يا من‌ مي‌توانم‌ بتواند. معناي‌ اين‌ كه‌ مي‌گويد من‌ گوش‌ شنواي‌ او و دست‌ تواناي‌ او خواهم‌ بود اين‌ است‌ كه‌ همانطوركه‌ من‌ هرچيزي‌ را به‌ حق‌ مي‌بينم‌ و مي‌شنوم‌ او هم‌ به‌ حق‌ ببيند و به‌ حق‌ بشنود و در شنيدني‌ها و ديدني‌ها اشتباه‌ نكند. پس‌ حديث‌ شريف‌ همين‌ معناي‌ دوم‌ را تائيد مي‌كند كه‌ بنده‌ عابد دائم‌ به‌ خدا نزديك‌ مي‌شود و متخلق‌ به‌ اخلاق‌ خدا مي‌شود. ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ كه‌ انسان‌هاي‌ كامل‌ و شاگردان‌ فارغ‌ التحصيل‌ خداوند متعال‌ هستند در علم‌ و كمال‌ همين‌ طورند. آن‌ها مي‌دانند چنان‌ كه‌ خدا مي‌داند و مي‌توانند چنان‌ كه‌ خدا مي‌تواند. خلفاي‌ خدا دراداره‌ بندگان‌ خدا مانند خدا هستند و خداوند اداره‌ عالم‌ و آدم‌ را به‌ آن‌ها واگذار كرده‌ است‌. آن‌ چنان‌ كه‌ دركتاب‌ كافي‌ از امام‌ (ع‌) نقل‌ مي‌شود مي‌گويد: ان‌ الله‌ فوض‌ اليناالامريعني‌ خداوند امر حكومت‌ و تربيت‌ و اداره‌ بندگان‌ خود را به‌ ما واگذار كرده‌ است‌ و همچنين‌ درتعريف‌ شان‌ و مقام‌ حضرت‌ زهرا (س‌) گفته‌اند كه‌: ان‌ الله‌ يرضي‌لرضاها و يغضب‌ لغضبها يعني‌ خداوند متعال‌ از كساني‌ راضي‌ و خشنود مي‌شود كه‌ حضرت‌ زهرا از او راضي‌ است‌ و بر كساني‌ غضب‌ مي‌كند كه‌ حضرت‌ زهرا غضبناك‌ شود. اين‌ حديث‌ شريف‌ از حضرت‌ رسول‌ خدا از عجايب‌ احاديثي‌ است‌ كه‌ مقام‌ يك‌ انسان‌ كامل‌ را بيان‌ مي‌كند و آن‌ هماهنگي‌ رضايت‌ و غضب‌ خدا با رضايت‌ و غضب‌ يك‌ انسان‌ و يا از اين‌ بالاتر تبعيت‌ رضايت‌ خدا از رضايت‌ يك‌ انسان‌ كه‌ مي‌گويد: يرضي‌ لرضا فاطمه‌ يعني‌ در پي‌ رضايت‌ فاطمه‌ زهرا خدا هم‌ راضي‌ مي‌شود. نمونه‌ اين‌ جمله‌ در بيان‌ حضرت‌ امام‌ حسين‌ ع‌ هم‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ ايشان‌ هنگام‌ حركت‌ ازمكه‌ به‌ طرف‌ كربلا سخنراني‌ كردند و در آن‌ سخنراني‌ از شهادت‌ خود و اصحاب‌خود خبر دادند. اول‌ سخنراني‌ اين‌ جمله‌ بود كه‌ فرمودند: خط‌ الموت‌ علي‌ ولد آدم و جمله‌ آخر اين‌ بود كه‌ فرمود: رضاالله‌ رضانا اهل‌ البيت‌ يعني‌ رضايت‌ و غضب‌ خدا همان‌ رضايت‌ و غضب‌ ما اهل‌ بيت‌ است‌. در اين‌ جا مي‌پرسيم‌ دليل‌ اين‌ هماهنگي‌ رضايت‌ خدا با رضايت‌ يك‌ انسان‌ چيست‌؟آيا خداوند متعال‌ به‌ خاطره‌ اين كه‌ انساني‌ را دوست‌ مي‌دارد، به‌ خاطره‌ اين‌ دوستي‌ دست‌ از رضايت‌ خود برمي‌دارد، گرچه‌ مطابق‌ حكمت‌ و مصلحت‌ است‌ و رضايت‌ يك‌ انسان‌ را به‌ كار مي‌بندد، گرچه‌ خلاف‌ مصلحت‌ و حكمت‌ باشد. اين‌ حقيقت‌ معلوم‌ است‌ كه ‌علم‌ خداوند متعال‌ يك‌ علم‌ كامل‌ و تمام‌ است‌، خطا و اشتباه‌ در علم‌ خدا وجود ندارد تا بگوئيم‌ شايد در يك‌ مسئله‌اي‌ هرچند به‌ ميزان‌ يك‌ در بي نهايت‌ اشتباه‌ كند. مثلا انساني‌ مستحق‌ رضايت‌ نيست‌ زيرا باطن‌ پاكي‌ ندارد، وليكن‌ خداوند كه‌ ظاهراً او را آدم‌ خوبي‌ مي‌داند، از باطن‌ او غافل‌ و از او راضي‌ شود و همين‌ طور به‌ عكس‌ دو مورد خشم‌ و غضب‌. خداوند درتعريف‌ رضا و غضب‌ خود مي‌گويد: من‌ يعمل‌ مثقال‌ ذره‌ خيرا"يره‌ و من‌ يعمل‌ مثقال‌ ذره‌ شرا"يره‌. كسي‌ كه‌ برابر يك‌ ذره‌ اتمي‌ و يا كوچك تر كار خيري‌ انجام‌ دهد، خدا مي‌بيند و منظور دارد و به‌ همين‌ ميزان‌ عمل‌ شري ‌انجام‌ دهد، خدا مي‌داند و اورا مجازات‌ مي‌كند. ممكن‌ است‌ انساني‌ مانند يزيد و ابن‌ زياد درياي‌ شر و فساد باشند و در اعماق‌ اين‌ درياي‌ لجن‌ ذره‌المثقال‌ نيت‌ خيري‌ و كار خيري‌ باشد، چه‌ كسي‌ به‌ جز خدا از اين‌ ذره‌ها با خبراست‌. در اين جا خدايي‌ كه‌ اين‌ چنين‌ لطيف‌ و دقيق‌ حقايق‌ مجهول‌ و مكتوم‌ را مي‌بيند و مي‌داند، آيا ممكن‌ است‌ خيري‌ را و يا شري‌ را ناديده‌ بگيرد و اراده‌ خود را با اراده‌ يك‌ انسان‌ هماهنگ‌ كند. مسلم‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ درآن چه‌ مي‌بيند و مي‌داند، ذره‌اي‌ خطا و اشتباه‌ وجود ندارد وليكن‌ انسان‌ چنين‌ نيست‌. انسان‌ از نقص‌ به‌ كمال‌ حركت‌ مي‌كند و از جهل‌ به‌ علم‌ و از ضعف‌ به‌ قدرت‌، ممكن‌ است‌ در درك‌ مسائل‌ و يا كشف‌ حقيقت‌ آن‌ ذره‌اي‌ اشتباه‌ كند. پس‌ نمي‌توانيم‌ بگوئيم‌ خداوند به‌ خاطره‌ محبت‌ يك‌ انسان‌ از علم‌ كامل‌خود دست‌ بردارد و خود را با علم‌ يك‌ انسان‌ هماهنگ‌ كند. نمي‌توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ خداوند به‌ خاطره‌ محبت‌ و يا رضايت‌ يك‌ انسان‌ علم‌ كامل‌ خود را ناديده‌ بگيرد و خود را با رضايت‌ يك‌ انسان‌ هماهنگ‌ كند، هرچند كه‌ آن‌ انسان‌ ذره‌اي‌ در كشف‌ مسائل‌ و يا شناسايي‌ انسان‌ها اشتباه‌ كند. بلكه‌ خداوند متعال‌ يك‌ ذات‌ ثابت‌ و مستقل‌ است‌، همه‌ جا انسان‌ها بايستي‌ خود را با خدا هماهنگ‌ كنند نه‌ اين كه‌ خدا خود را با انسان‌ها هماهنگ‌ كند.پس‌ چگونه‌ خداوند متعال‌ همراه‌ رضايت‌ حضرت‌ زهرا، از انسان‌ها راضي‌ مي‌شود و در پي‌ غضب‌ او بر انسان‌ها غضبناك‌ مي‌شود. شايد زهرا(س‌) دراين‌ رضا و غضب‌ هرچند به‌ ميزاني‌ خيلي‌ لطيف‌ و دقيق‌ اشتباه‌ كند و ازانساني‌ چنان‌ راضي‌ شود كه‌ نبايد راضي‌ شود و يا بر انساني‌ چنان‌ غضب‌ كند كه‌ نبايد به‌ آن‌ ميزان‌ غضبناك‌ شود.

خداوند به‌ خاطره‌ محبتي‌ كه‌ به‌ زهرا دارد، رضايت‌ خود را تابع‌ رضايت‌ حضرت‌ زهرا(س‌) كند، هرچند به‌ ميزان‌ ذره‌اي‌ خلاف‌ مصلحت‌ و خلاف‌ حقيقت‌ است‌. چگونه‌ امثال‌ يك‌ چنين‌ احاديث‌ و اخباري‌ را توجيه‌ كنيم‌ جز اين كه‌ بگوئيم‌ حضرت‌ زهرا (س‌) و ائمه‌ اطهار (ع‌) آن‌ چنان‌ علم‌ و حكمتشان‌ كامل‌ است‌ كه‌ با علم‌ و حكمت‌ خدا برابر شده‌ است‌ و هرگز در تشخيص‌ كسي‌ يا چيزي‌ اشتباه‌ نمي‌كنند . انسان‌ها را چنان‌ مي‌شناسند كه‌ خدا مي‌شناسند. هركسي‌ را به‌ ميزاني‌ مي‌شناسند كه‌ خدا مي‌شناسد و ذره‌اي‌ در آن‌ شناسايي‌ اشتباه‌ نمي‌كند. پس‌ آن چه‌ را حضرت‌ زهرا و ائمه‌ به‌ حقانيت‌ و رضايت‌ تشخيص‌ دادند، اين‌ تشخيص‌ با علم‌ خدا برابري‌ مي‌كند و ذره‌اي‌ در كار آن‌ها خطايي‌ و اشتباهي‌ پيدا نمي‌شود كه‌ خداوند از علم‌ كامل‌ خود دست‌ بردارد و راي‌ خود را تابع‌ رأي‌ زهرا(س‌) و ائمه‌ اطهار(ع‌) قرار دهد و اين‌ همان‌ معناست‌ كه‌ درتوجيه‌ دعاي‌ سحر و امثال‌ آن‌ گفته‌ شد كه‌ انسان‌هاي‌ كامل‌ و در خط اطاعت‌ و بندگي‌ خدا اسماء خدا را از خدا مطالبه‌ مي‌كنند و دوست‌ دارند چنان‌ بدانند كه‌ خدا مي‌داند و آن‌ چنان‌ بتوانند كه‌ خدا مي‌تواند، تا براساس‌ يك‌ چنين‌ دانايي‌ و توانايي‌ كامل‌ به‌ مقام‌ خلافت‌ الهي‌ برسند و خليفه‌ خدا باشند. ما نيز به‌ تبعيت‌ از آن‌ها و به‌ هدايت‌ آيات‌ قرآن‌ چنين‌ اسماء و القابي‌ را از خداوند متعال‌ مطالبه‌ مي‌كنيم‌ تا شاگردي‌ باشيم‌ كه‌ به‌ علم‌ و هنر استاد خود مجهز شده‌ باشيم‌.

معناي‌ سوم‌ در توجيه‌ جملات‌: (اللهم ‌اني‌اسئلك‌ برحمتك‌ يا اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ من‌ جمالك‌ و امثال‌ آن‌) اين‌ است‌ كه‌ ما از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كنيم‌ كه‌ اسماء خود را كه‌ ائمه‌ اطهار(ع‌) و مظاهر رحمت‌ خدا هستند به‌ ما عنايت‌ كند يعني‌ ما را در سايه‌ لطف‌ و عنايت‌ اسماء خود قرار دهد. بي‌ شك‌ اسماء خدا ائمه‌ اطهارند كه‌ فرموده‌اند: نحن‌ و الله ‌اسماءالله ‌الحسني‌ و امثاله‌ العلياء يعني‌ عالي‌ترين‌ نمونه‌ هاي‌ علم‌ و حكمت‌ خدا و بهترين‌ اسماء خدا ما آل‌ محمد(ص‌) هستيم‌. هر جا در قرآن‌ كلمه‌ اسم‌ را مشاهده‌ مي‌كنيد مانند اسم‌ در بسم‌الله‌ و يا اسم‌ در سبح‌ اسم‌ ربك‌ الاعلي‌ و جاهاي‌ ديگر. آن‌ اسم ها ائمه‌ اطهارند يعني‌ آن‌ها به‌ علم‌ و حكمت‌ و قدرت‌ و بركات‌ وجودي‌ خود دلالت‌ بر علم‌ و قدرت‌ و حكمت‌ خدا مي‌كنند و خداوند همه‌ جا به‌ انسان‌ها دستور مي‌دهد كه‌ با استعانت‌ و كمك‌ اسماء او، كارهاي‌ خود را شروع‌ كنند يعني‌ هركاري‌ مي‌كنند به‌ هدايت‌ اولياء خدا باشد . زيرا آن‌ها مظهر بركات‌ الهي‌ هستند و كمك‌هاي‌ خدا خواه‌ از نوع‌ ماديات‌ باشد، مانند نعمت‌ها و لذت‌ها و يا از نوع‌ معنويات‌ باشد، مانند علم‌ و حكمت‌، همه‌ اين‌ كمك‌ ها به‌ وسيله‌ ائمه‌ اطهار به‌ مردم‌ مي‌رسد و خدا آن‌ها را به‌ عنوان‌ واسطه‌ در حكومت‌ و تربيت‌ معرفي‌ مي‌كند و به‌ وسيله‌ آن‌ها انسان‌ها را در دنيا و آخرت‌ به‌ ثمر مي‌رساند.

ما با اين‌ جملات‌: اللهم‌اني‌اسئلك‌ از خدا مي‌خواهيم‌ كه‌ ما را زير سايه‌ لطف‌ و عنايت‌ آن‌ها قرار دهد تا از بركات‌ وجودي‌ آن‌ها استفاده‌ كنيم‌.

مناسب‌ترين‌ توجيهات‌ و توضيحات‌ براي‌ جملات‌: اللهم‌ اني‌ سئلك‌ همين‌ دو توجيه‌ است‌ كه‌ گرچه‌ ظاهرا"دو نوع‌ توجيه‌ شناخته‌ مي‌شود وليكن‌ درحقيقت‌ يكي‌ بيشتر نيست‌ زيرا ما كه‌ از خدا مي‌خواهيم‌ كه‌ او ما را بپروراند و تعليم‌ دهد تا بتواند ما را مظهر اسماء و صفات‌ خود قرار دهد، اين‌ خواهش‌ها و دعاها در صورتي‌ اجابت‌ و قبول‌ مي‌شود كه‌ ما، در سايه‌ ولايت‌ و تربيت‌ ائمه‌ اطهار (ع‌) باشيم‌. يعني‌ وقتي‌ خواهش‌ ما قبول‌ شود، خداوند آن‌ها را مامور هدايت‌ و تربيت‌ ما مي‌كند و بعد از هدايت‌ و تربيت‌، داراي‌ صفات‌ و اسماء الهي‌ خواهيم‌ بود. پس‌ اين‌ دو توجيه‌ كاملا مناسب‌تر است‌ ازاين كه‌ بگوئيم‌ ما خدا را به‌ اين ‌اسماء قسم‌ مي‌دهيم‌ و از او خواهش‌ مي‌كنيم‌ كه‌ رحمت‌ خود را شامل‌ حال‌ ما بكند، زيرا صرف‌ نظر ازاين كه‌ گفته‌ شد اين‌ جملات‌ قسم‌ نيست‌ زيرا جواب‌ قسم‌ ذكر نشده‌ . اين‌ جور خواهش‌ و تمنا براي‌ ما سودي‌ ندارد اگر ما خدا را به‌ اسم‌ خدا قسم‌ بدهيم‌ و بگوئيم‌ خدايا قسم‌ به‌ اسم‌ جلاله‌ تو و قسم‌ به‌ رحمانيت‌ و رحيميت‌ تو كه‌ ما را بيامرز ممكن‌ است‌ خداوند ما را بيامرزد وليكن‌ براي‌ ما اين‌ قسم ها چنان‌ سودي‌ ندارد كه‌ در توجيهات‌ اول‌ گفته‌ شد. خداوند متعال‌ منبع‌ و معدن‌ رحمت‌ و بركت‌ است‌ و ما انسان‌ها بايستي‌ از خداوند متعال‌ تقاضا كنيم‌ كه‌ ما را از لطف‌ و بركات‌ و رحمت‌ خود بهره‌مند كند.

رحمت‌ و بركتي‌كه‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كنيم‌ آن‌ را شامل‌ حال‌ ما بكند بر سه‌ قسم‌ است‌:

اول ‌: رحمت‌ واسعه‌ خدا به‌ معناي‌ كثرت‌ نعمت‌ و بركت‌

دوم : ‌ رحمت‌ واسعه‌ خدا به‌ معناي‌ علم‌ و حكمت‌

سوم :‌ مظاهر رحمت‌ خدا كه‌ ائمه‌ اطهار(ع‌) هستند

و اين‌ هر سه‌ يك‌ مصداق‌ بيشتر ندارد كه‌ همان‌ سايه‌ ولايت‌ و تربيت‌ اولياء خداست‌ . وقتي‌كه‌ در سايه‌ ولايت‌ و تربيت‌ آن‌ها قرار گرفتيم‌ و آن‌ها مربي‌ ما شدند، سايه‌ لطف‌ خدا و رحمت‌ واسعه‌ خدا بر سر ما گسترش‌ پيدا مي‌كند و ما مظهر رحمت‌ واسعه‌ خدا و مظهر قدرت‌ كامله‌ خدا خواهيم‌ بود.

توجيه‌ اول‌ اين‌ جملات‌ كه‌ مي‌گوئيم‌:

پروردگارا! آن‌ اسمي‌ را از تو مي‌خواهيم‌ كه‌ با آن‌ همه‌ چيز را به‌ اختيار خود در آورده‌اي‌ و آن‌ قوه‌اي‌ كه‌ بر همه‌ چيز احاطه‌ نموده‌اي‌. قوه‌ و قدرتي‌ كه‌ خداوند به‌ وسيله‌ آن‌ همه‌ چيز را به‌ اختيار خود در آورده‌ و بر همه‌ چيز احاطه‌ نموده‌ و به‌ وسيله‌ آن‌ رحمت‌ خود را همه‌ جا گسترش‌ داده‌، اين‌ رحمت‌ و قوت‌ هم‌ دو معنا و دو مصداق‌ دارد. اول‌ قدرت‌ و قوتي‌ كه‌ واسطه‌ بين‌ خدا و مخلوقات‌ است‌ و دوم‌ آن‌ نيرو و قدرتي‌ كه‌ به‌ وسيله‌ آن‌ همه‌ چيز را مي‌سازد و مي‌پرورد و دراختيار بندگان‌ خود قرار مي‌دهد، به‌ تعبيري‌ ديگر قوه‌ و قدرتي‌ كه‌ در واقع‌ مواد اوليه‌ ساخت‌ مخلوقات‌ و موجودات‌ است‌. قوه‌ و قدرت‌ به‌ معناي‌ اول‌ مبادي‌ صنعت‌ و خلقت‌ مخلوقات‌ است‌. موجودات‌ عالم‌ كه‌ صنايع‌ خداوند متعال‌ هستند با يك‌ مبادي‌ و مصادري‌ ساخته‌ مي‌شود كه‌ آن‌ مبادي‌ و مصادر مبداء پيدايش‌ مخلوقات‌ و محيط‌ به‌ تمام‌ موجودات‌ است‌. همان‌ طور كه‌ ما انسان‌ها صنايع‌ خود را با مواد اوليه‌ مي‌سازيم‌ مانند معادن‌ براي‌ پيدايش‌ فلزات‌ و يا آب‌ها براي‌ پيدايش‌ زراعت ها و نباتات‌ و يا خاك‌ و سنگ‌ها براي‌ پيدايش‌ بناها و ساختمان‌ها، خداوند متعال‌ هم‌ يك‌ مبادي‌ و اصولي‌ آفريده‌ كه‌ آن‌ مبادي‌ و اصول‌ به‌ جاي‌ معادن‌ شناخته‌ مي‌شود و مخلوقات‌ و موجودات‌ صنايعي‌ هستند كه‌ از آن‌ معادن‌ و مبادي‌ ظاهر مي‌شوند. مثلا انسان‌ها و حيوان‌ها كه‌ از صنايع‌ خداوند متعالند، تركيبي‌ از روح‌ و ماده‌ هستند. از مواد عالم‌ جسم‌ آن‌ها و بدن‌ آن‌ها ساخته‌ مي‌شود و از اصل‌ ديگري‌ به‌ نام‌ نور و نيرو و يا روح‌ حيات‌ در اين‌ بدن ها و كالبد موجودات‌ حركت‌ و حيات‌ پيدا مي‌شود. همه‌ چيز در عالم‌ جسم‌ و روح‌ است‌ به‌ جز فرشتگان‌ كه‌ مي‌شود گفت‌ روح‌ خالص‌ هستند و داراي‌ ابدان‌ و اجسامي‌ نيستند كه‌ از مواد عالم‌ به‌ وجود آمده‌ است‌ وليكن‌ جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ و انسان‌ها و آب ها و هواها و گازها و ذرات‌ ديگر همه‌ اين ها داراي‌ روح‌ و بدن‌ هستند، بدن‌ آن‌ها هيكل‌ مادي‌ آن‌ها است‌ و روح‌ آن‌ها نيرويي‌ كه‌ به‌ آن‌ها حيات‌ و حركت‌ داده‌ است‌. جمادات‌ داراي‌ روح‌ استمساك اند كه‌ با آن‌ روح‌ ذارت‌ و مواد در كنار يكديگر قرار مي‌گيرند، از يكديگر فاصله‌ نمي‌گيرند كه‌ متلاشي‌ شوند و همچنين‌ در وجود يكديگر داخل‌ نمي‌شوند تا تزاحم‌ به‌ وجود آورند بلكه‌ ذرات‌ و مواد هرجسمي‌ كنار يكديگر به‌ نيروي‌ مرموزي‌ كه‌ آن‌ را نيروي‌ جاذبه‌ مي‌نامند، يكديگر را نگه‌ مي‌دارند. مانند مولكول‌هاي‌ هوا و آب‌ و سنگ‌ها و فلزات‌ ديگر هرچه‌ ذرات‌ و مواد آن‌ها كنار يكديگر باشند و تراكم‌ بيشتري‌ پيدا كنند، اجسام‌ سخت‌ و سنگين‌تري‌ پيدا مي‌شود. مانند سنگ ها و فلزات‌ و هر چه‌ آن‌ مولكول‌ها از يكديگر فاصله‌ بيشتري‌ داشته‌ باشند، اجسام‌ رقيق‌تر و نازك‌تري‌ به‌ وجود مي‌آيد. مانند گازها و مايعات‌ ديگر. پس‌ تمامي‌ اين‌ اجسام‌ خواه‌ رقيق‌ باشند و يا سخت‌ و محكم‌ به‌ وسيله‌ نيروي‌ مرموزي‌ شارژ مي‌شوند، حيات‌ و حركت‌ پيدا مي‌كنند. نباتات‌ به‌ اضافه‌ اين‌ روح‌ استمساك‌، روح‌ نباتي‌ دارند که با آن‌ روح‌ ذرات‌ ملايم‌ را جذب‌ مي‌كنند و ناملايم‌ را دفع‌ مي‌نمايند. حيوانات‌ به‌ اضافه‌ روح‌ نباتي‌ روح‌ احساس‌ و شعور دارند كه‌ از صادرات‌ و واردات‌ وجودي‌ خود باخبر مي‌شوند و انسان‌ها به‌ اضافه‌ روح‌ حيات‌ روح‌ علم‌ و ادراك‌ دارند كه‌ با آن‌ حقايق‌ عالم‌ را مي‌دانند و مي‌شناسند و مومنين‌ به‌ اضافه‌ روح‌ علم‌ داراي‌ روح‌ ايمان‌ هستند كه‌ با آن‌ خدا را عبادت‌ مي‌كنند و پيغمبران‌ به‌ اضافه‌ روح‌ ايمان‌ داراي‌ روح‌ عصمت‌ هستند كه‌ با آن‌ روح ، خطا و اشتباه‌ از علم‌ و عمل‌ آن‌ها برطرف‌ مي‌شود. اين‌ روح‌ كلي‌ كه‌ عامل‌ حركت‌ و حيات‌ تمامي‌ مخلوقات‌ است‌، همان‌ قوه‌ و قدرتي‌ است كه‌ خداوند با آن‌ همه‌ كس‌ و همه‌ چيز را به‌ اختيار خود درآورده‌ و با آن‌ هر چيزي‌ در هرجا كه‌ هست‌ جان‌ مي‌دهد و يا جانش‌ را مي‌گيرد. اين‌ اصل‌ حيات‌ در اختيار خدا مانند نيروي‌ برق‌ دراختيار مديركارخانه‌ است‌ كه‌ هروقت‌ بخواهد كارخانه‌ را به‌ كار مي‌اندازد و يا خاموش‌ مي‌كند.

و اما مصداق‌ دوم‌ اين‌ قوه‌ و قدرت‌، همان‌ انسان‌هاي‌ كامل‌ و ائمه‌ اطهار هستند كه ‌بين‌ خدا وخلق‌ خدا واسطه ‌حكومت‌ و تربيت‌ هستند. هم‌ علم‌ و حكمت‌ خدا به‌ وسيله‌ آن‌ها به‌ تمامي‌انسان‌ها رسيده‌ و مي‌رسد و هم ‌به‌ وسيله‌ آن‌ها بر تمامي‌ جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ حاكميت‌ پيدا مي‌كنند. مثلا"امام‌ زمان‌(ع‌) مصداق‌ كامل‌ قدرت‌ و قوه‌ قاهره‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ وسيله‌ او در زماني‌ كه‌ ظاهر مي‌شود، تمامي‌ موجودات‌ عالم‌ را به‌ خط‌ اطاعت‌ و حاكميت‌ خود مي‌كشاند و همچنين‌ مظهر رحمت‌ خدا هستند كه‌ به‌ وسيله‌ آن‌ها لطف‌ و رحمت‌ خود را در دنيا و آخرت‌ بر همه‌ مخلوقات‌ ريزش‌ مي‌دهد و همچنين‌ مصداق‌ كامل‌ علم‌ خدا هستند كه‌ به‌ وسيله‌ آن‌ها علم‌ و دانش‌ خود را به‌ تمامي‌ موجودات‌ مي‌رساند زيرا خداوند در تعليم‌ و تربيت‌ و حكومت‌ واسطه‌ لازم‌ دارد. مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌ كه‌ شخصاً بدون‌ واسطه‌ با انسان‌ها در تماس‌ باشد، انسان‌ها او را ببينند و آن چه‌ از نعمت‌ و بركت‌ لازم‌ دارند بدون‌ واسطه‌ از خدا بگيرند. نه‌ انسان‌ها چنان‌ لياقتي‌ دارند كه‌ بدون‌ واسطه‌ از فيوضات‌ و بركات‌ وجودي‌ خدا استفاده‌ كنند و نه‌ هم‌ مناسب ‌ شأن‌ خداست‌ كه‌ درمرئي‌ و منظر رويت‌ مردم‌ قرار گيرد و خود را به‌ انسان‌ها نشان‌ دهد. پس‌ براي‌ تعليم‌ و تربيت‌ و افاضه‌ فيض‌، واسطه‌ لازم‌ دارد و آن‌ واسطه‌ها بايستي‌ انسان‌هاي‌ كاملي‌ باشند كه‌ از يك‌ طرف‌ مناسب‌ شأن‌ خدا باشند تا فيض‌ الهي‌ را بگيرند و از طرف‌ ديگر مشابهت‌ و مجانست‌ با خلايق‌ داشته‌ باشند تا فيض‌ الهي‌ را به‌ آن‌ها برسانند. مناسبت‌ آن‌ها با خدا از مسير كمالات‌ علمي‌ آن‌ها پيدا مي‌شود و مناسبت‌ آن‌ها با بشر از مسير مجانست‌ و جنسيت‌ آن‌ها با انسان‌ها ظاهر مي‌شود. پس‌ ائمه‌ در مرتبه‌ دوم‌ مصداق‌ كامل‌ قدرت‌ و قوه‌ قاهره‌ خدا هستند كه‌ به‌ وسيله‌ آن‌ها تمامي‌ مخلوقات‌ را به‌ خط‌ اطاعت‌ خود در مي‌آورد.

پس‌ در اين‌ رابطه‌ مي‌توانيم‌ سئوالات‌ را در اين‌ دعا و يا دعاي‌ سحر و يا دعاهاي‌ ديگري‌ كه‌ مشابه‌ آن‌ها است‌، سه‌ قسم‌ توجيه‌ كنيم‌. هركدام‌ از اين‌ توجيهات‌ به‌ جاي‌ خود درست ‌ است‌ و درصورت‌ اجابت‌ دعا پايه‌ و مايه‌ تكامل‌ روح‌ و فكر انسان‌ها و زندگي‌ آن‌ها مي‌شود. توجيه‌ اول‌ اين‌ بود كه‌ انسان‌ها از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كنند كه‌ آن‌ها را بپروراند و آن‌ها را به‌ علم‌ و دانش‌ خود و به‌ قدرت‌ و هنر خود مجهز كند، درواقع‌ سئوال‌ و خواهش‌ انسان‌ها از خداوند متعال‌ مانند سئوال‌ و خواهش‌ شاگرد از استاد است‌.

شاگردان‌ كه‌ به‌ خدمت‌ استاد مي‌روند و درس‌ مي‌خوانند، زبان‌ تقاضاي‌ آن‌ها از استاد اين‌ است‌ كه‌ علم‌ و هنر خود را به‌ ما بياموز و ما را به‌ مقام‌ خود برسان‌ تا ما نيز مستحق‌ همان‌ اسماء و صفاتي‌ باشيم‌ كه‌ تو داراي‌ چنان‌ اسماء و صفاتي‌ هستي‌. آن‌ چنان‌ كه‌ به‌ استاد ما مهندس‌ مي‌گويند يا او را دكتر و طبيب‌ مي‌خوانند و يا عالم‌ و دانشمند و پروفسور، ما شاگردان‌ هم‌ مستحق‌ يك‌ چنين‌ اسماء و صفاتي‌ باشيم‌. خداوندمتعال‌ در قرآن‌ به‌ انسان‌ها چنين‌ دستور مي‌دهد كه‌ شما انسان‌ها از خدا بخواهيد تا اسماء و القاب‌ خود را به‌ شما برساند و شما را آن‌ چنان‌ بپروراند و ترقي‌ دهد كه‌ داراي‌ اسماء و صفات‌ خدا و متخلق‌ به‌ اخلاق‌ خدا باشيد، آن‌ چنان‌ كه‌ خدا قادر است‌، شما هم‌ قادر و آن‌ چنان‌ كه‌ او عالم‌ است‌، شما هم‌ عالم‌ و آن‌ چنان‌ كه‌ خدا رحمان‌ و رحيم‌ است‌، شما هم‌ رحمان‌ و رحيم‌ باشيد. اين‌ تقاضاي‌ اوليه‌ انسان‌هاست‌ كه‌ از خداي‌ خود مي‌خواهند كه‌ متخلق‌ به‌ اخلاق‌ او باشند و خداوند متعال‌ هم‌ ازانسان‌ها چنين‌ انتظاري‌ دارد كه‌ در مكتب‌ او درس‌ بخوانند و اسماء و صفات‌ او را فرا گيرند.

توجيه‌ دوم‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ها از خدا مي‌خواهند كه‌ آن‌ها را بپروراند و آن‌ها را به‌ قدرت‌ قاهره‌ خود و رحمت‌ واسعه‌ خود مجهز گرداند، آن‌چنان‌ كه‌ مانند خداي‌ خود بر همه‌ كائنات‌، محيط‌ و مسلط‌ باشند و هركسي‌ و هرچيزي‌ را در هرجايي‌ كه‌ است‌، به‌ اختيار خود درآورند و بر همه‌ كس‌ محيط‌ و مسلط‌ باشند، در واقع‌ خليفه‌ خدا و جانشين‌ خدا در تمامي‌ كائنات‌. ازخدا مي‌خواهند آن‌ فيض‌ كلي‌ خود را كه‌ رحمت‌ واسعه‌ ناميده‌ مي‌شود و همه ‌ چيز از آن‌ رحمت‌ واسعه‌ حيات‌ و حركت‌ و فيض‌ و بركت‌ مي‌گيرند و زندگي‌ مي‌كنند، آن‌ رحمت‌ واسعه‌ را در اختيار بندگان‌ خود قرار دهد تا آن‌ها مانند خداي‌ خود رحمت‌ واسعه‌ و قوه‌ قاهره‌اي‌ باشند كه‌ همه‌كس‌ و همه‌چيز را به‌ اختيارخود درآورند. مثلاً انسان‌ها در عالم‌ آفرينش‌ مانند جرم‌ خورشيد باشند كه‌ آن‌ همه‌ به‌ نور و ضياء مجهز است‌ و به‌ همه‌ كائنات‌ نورافشاني‌ مي‌كند و جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ وآن چه‌ در طبيعت‌ است‌،پرورش‌ مي‌دهد.

توجيه‌ سوم‌ اين‌ است‌ كه‌ ما با اين‌ جملات‌ از خدا مي‌خواهيم‌ كه‌ مظاهر و مصاديق‌ قدرت‌ كامله‌ خود و رحمت‌ واسعه‌ خود را به‌ ما ارتباط‌ دهد و ما را زير سايه‌ آن‌ مظاهر رحمت‌ و قدرت‌ قرار دهد. محبت‌ و ولايت‌ آن‌ها را در دل‌ ما متمركز و پايدار سازد و ما را در شعاع‌ ولايت‌ و محبت‌ آن‌ها بپروراند. ما همانند فرزنداني‌ باشيم‌ كه‌ زير سايه‌ لطف‌ و محبت‌ آن‌ پدران‌ روحاني‌ انجام‌ وظيفه‌ مي‌كنند و به‌ ثمر مي‌رسند. همان‌ طور كه‌ كودكان‌ به‌ زبان‌ بي‌زباني‌ خود از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌ كنند كه‌ پدر و مادر عالم‌ و مهرباني‌ داشته‌ باشند تا زير سايه‌ لطف‌ و محبت‌ آن‌ ها زندگي‌ خود را به‌ ثمر برسانند و در هركاري‌ موفق‌ باشند، ما انسان‌ ها هم‌ با استعمال‌ اين‌ جملات‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌ كنيم‌ كه‌ ما را زير سايه‌ آن‌ مظاهر رحمت‌ و قدرت‌ خود كه‌ ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ هستند، قرار دهد تا مانند فرزندان‌ كه‌ وابسته‌ به‌ پدر و مادرند، وابسته‌ به‌ آن‌ ها باشيم‌. دراين‌ رابطه‌ ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ خود را مظاهر اسماء حسني‌ معرفي‌ كرده‌اند و فرموده‌اند: كه‌ ما اسماء حسناي‌ خدا هستيم‌ و هركس‌ در شعاع‌ ولايت‌ و تربيت‌ ما خدا را به‌ اسماء اعظم‌ قسم‌ بدهد، دعايش‌ مستجاب‌ مي‌ شود و خداوند زندگي‌ او را به‌ ثمر مي‌ رساند. وليكن‌ حقيقت‌ اين‌ است‌ كه‌ هرسه‌ توجيه‌ به‌ يك‌ معناست‌.

يعني‌ وقتي‌كه‌ ما انسان‌ ها از خدا بخواهيم‌ كه‌ در سايه‌ ولايت‌ و محبت‌ اولياء خدا و ائمه‌ اطهار باشيم‌، در سايه‌ ولايت‌ و در خط‌ مكتب‌ آن‌ ها دو توجيه‌ اول‌ هم‌ براي ‌ما حاصل‌ مي شود‌. دراين‌ صورت‌ شاگردان‌ خدا هستيم‌ كه‌ خداوند علم‌ و هنر خود را به‌ ما مي‌آموزد و ما را مجهز به‌ اسماء و صفات‌ و متخلق‌ به‌ اخلاق‌ خود مي‌كند. مكتب‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار كه‌ به‌ صورت‌ قرآن‌ در اختيار ما قرار گرفته‌ همان‌ خط‌ تربيت‌ و شاگردي‌ خداوند متعال‌ است‌. هركس‌ دراين‌ مكتب‌ انجام‌ وظيفه‌ كند، پرورش‌ پيدا مي‌ كند تا آن‌ چنان‌ شود كه‌ پسند خداوندمتعال‌ است‌. لذا دراين‌ رابطه‌ از خدا خواهش‌ مي‌ كنيم‌ كه‌ پروردگارا! من‌ آن‌ رحمت‌ واسعه‌ تو را كه‌ همه‌ چيز را فرا گرفته‌ و قوت‌ قاهره‌اي‌ كه‌ با آن‌ بر همه‌ چيز محيط و مسلط‌ هستي‌ و همه‌ چيز در برابر آن‌ قدرت‌، خاضع‌ و خاشعند و رام‌ و ذليل‌ هستند و جبروت‌ تو كه‌ با آن‌ بر همه‌ چيز پيروز هستي‌ و عزت‌ و عظمت‌ تو كه‌ در برابرآن ،‌ كسي ‌يا چيزي نمي‌ تواند مقاومت‌ كند. تو را قسم‌ مي‌دهم‌ به‌ عظمتت‌ كه‌ ظاهر و باطن‌ هر چيزي‌ را فرا گرفته‌ و سلطه‌ و سلطنتت‌ كه‌ بر همه‌ كس‌ و همه‌ چيز برتري‌ يافته‌ و به‌ وجهه‌ خدايي‌ تو كه‌ بعد از فناء هركسي‌ و هرچيزي‌ به‌ حال‌ خود باقي‌ است‌. تو را قسم‌ مي‌دهم‌ به‌ اسماء اعظم‌ تو كه‌ اركان‌ هركسي‌ و هرچيزي‌ را پر نموده‌ و به‌ علم‌ و دانش‌ تو كه‌ همه‌ كس‌ و همه‌ چيز را احاطه‌ نموده‌ و به‌ نور وجه‌ تو، علم‌ و حكمت‌ تو كه‌ همه‌ چيز در برابر آن‌ از آن‌ روشنايي‌ گرفته‌ و اي‌ خدايي‌ كه‌ تو نور هستي‌، قدوس ‌ هستي‌، اول‌ همه‌ موجودات‌ و آخر تمامي‌ مخلوقاتی‌ .

در اين‌ جا لازم‌ است‌ بحثي‌ هرچند كوتاه‌ در اطراف‌ كيفيت‌ پرورش‌ خداوند متعال‌ ايراد شود تا بدانيم‌ تربيت‌ و تعليمات‌ خدا با تربيت‌ و تعليمات‌ انسان‌ ها فرق‌ دارد. تفاوت‌ واضح‌ آن‌ اين‌ است‌ كه‌ تعليمات‌ الهي‌ توام‌ با پرورش‌ است‌ وليكن‌ تعليمات‌ انسان‌ ها آموزش‌ تنهاست‌، توام‌ با پرورش‌ نيست‌ و اگر هم‌ تعليمات‌ انسان‌ ها گاهي‌ توام‌ با آموزش‌ وپرورش‌ است‌، قسمت‌ هاي‌ پرورش‌ آن‌ به‌ اراده‌ خدا و آموزش‌ ها به‌ وسيله‌ انسان‌ ها پيدا مي‌ شود. براي‌ جدايي‌ آموزش‌ و پرورش‌ مي‌ گوئيم‌ پرورش‌ عبارت‌ است‌ از تقويت‌ ها و تربيت هاي‌ تكويني‌ خداوند متعال‌ كه‌ توام‌ با اضافه‌ و افاضه‌ است‌ وليكن‌ تعليمات‌ عبارت‌ از آگاهي‌ مطلق‌ انسان‌ ها به‌ آن چه‌ در محيط‌ زندگي‌ آن‌ ها وجود دارد مانند كسي‌ كه‌ محل‌ زندگي‌ خودرا شهر و روستا و بيابان‌ و خيابان‌ را مي‌ بيند ويا آن چه‌ از جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ مشاهده‌ مي‌ كند و همه‌ را مي‌شناسد. آموزش‌ ها فقط‌ تذكرات‌ و تعليم‌ اسماء موجودات‌ است‌ كه‌ ما مي‌ توانيم‌ اين‌ آموزش‌ ها را الفباي‌ علم‌ و دانش‌ بدانيم‌ نه‌ علم‌ و دانش‌. مثلا شما در محلي‌ كه‌ زندگي‌ مي‌ كنيد، زماني‌ آگاهي‌ و آشنايي‌ به‌ آن چه‌ هست‌ نداريد، اسماء و صفات‌ هركسي‌ و هرچيزي‌ را نمي‌دانيد و زماني‌ هم‌ اين‌ آگاهي‌ و آشنايي‌ در شما پيدا مي شود‌ و اسم‌ و صفت‌ و يا خاصيت‌ هركسي‌ را و هرچيزي‌ را مي‌بينيد و مي‌دانيد. مثلا ما پرندگان‌ را مي‌بينيم‌ كه‌ چگونه‌ پرواز مي‌ كنند وليكن‌ خودمان‌ قدرت‌ پرواز نداريم ‌، نمي‌ توانيم‌ مانند آن‌ ها در فضاي‌ آسمان‌ پرواز كنيم‌ و همچنين‌ صفات‌ و اخلاق‌ خوب‌ را مي‌دانيم‌ وليكن‌ مجهز به‌ آن‌ صفات‌ و اخلاق‌ نيستيم‌، مي‌دانيم‌ سخاوت‌ خوب‌ است‌، بخل‌ و حسادت‌ بداست‌ وليكن‌ داراي‌ سخاوت‌ نيستيم ‌، چيزي‌ به‌ كسي‌ نمي‌ بخشيم‌ بلكه‌ به‌ ديگران‌ حسودي‌ داريم‌. همچنين‌ مي‌دانيم‌ كه‌ تكبر و تفاخر بد است‌ وليكن‌ به‌ محض‌ اين كه‌ مشاهده‌ مي‌ كنيم‌ از ديگران‌ برتري‌ مادي‌ يا معنوي‌ داريم‌، روح‌ تكبر ما را مي‌گيرد و آنها را تحقير مي‌ كنيم‌. مي‌دانيم‌ كه‌ دنيا و زندگي‌ دنيا يك‌ كودكستان‌ است‌ و جاي‌ اين‌ نيست‌ كه‌ آن‌ را مقصد خود قرار دهيم‌ و تا ابد آن‌ چه‌ لازم‌ داريم‌ براي‌ خود تهيه‌ كنيم‌ وليكن‌ از نظر روحيه‌ و استعداد از دنيا و ثروت‌ دنيا كوچكتريم‌. دنيا ما را به‌ خود جلب‌ و جذب‌ مي‌ كند و از خط‌ عدالت‌ و استقامت‌ خارج‌ مي‌ كند و براي‌ جلب‌ و جذب‌ دنيا اين ‌ همه‌ جنايت‌ مي‌ كنيم‌. بندگان‌ خدا را مي‌كشيم‌ و زندگي‌ آنها را غارت‌ مي‌ كنيم‌، مي‌دانيم‌ حساب‌ و كتاب‌ هست‌ وليكن‌ قدرت‌ رعايت‌ حساب‌ و كتاب‌ الهي‌ را نداريم‌ و خود را به‌ كفر و گناه‌ محكوم‌ مي‌ كنيم‌.

همه‌ اين‌ معلومات‌ كه‌ آن‌ را به‌ فكر و تجربه‌ به‌ دست‌ آورده‌ باشيم‌ و يا به‌ تعليم‌ اساتيد و معلمين‌، تمامي‌ اين‌ها آموزش‌ منهاي‌ پرورش‌ است‌. تعليم‌ الفاظ‌ و اسماء است. ‌ بين‌ ما و موجودات‌ محيط‌ زندگي‌ ما يك‌ نوع‌ رابطه‌ علمي‌ به‌ وجود آمده‌. همين‌ قدر مي‌دانيم‌ كه‌ چنين‌كساني‌ و چنين‌ چيزهايي‌ هست‌ وليكن‌ قدرت‌ و استعدادي‌ نداريم‌ كه‌ مديريت‌ اشياء و اشخاصي‌ را بپذيريم‌ و آنها را براي‌ منافع‌ و مصالح‌ خود تربيت‌ كنيم‌. يك‌ انسان‌ سياستمدار و قدرتمند، سياست‌ سلطنت‌ و پادشاهي‌ و مديريت‌ و مدبريت‌ بر انسان‌ ها را مي‌ داند وليكن‌ يك‌ چنان‌ قدرت‌ و استعدادي‌ ندارد كه‌ آنها را به‌ كيفيت‌ خدمت‌ به‌ آنها و به‌ ثمر رساندن‌ زندگي‌ آنها اداره‌ كند بلكه‌ از ترس‌ خودش‌ كه‌ مبادا فقير شود، ثروت‌ آنها را مي‌گيرد. به‌ جهت‌ ترس‌ از ضعيف‌ شدن‌ با اعمال‌ زور و فشار و قتل‌ و كشتار بر آن‌ ها تسلط‌ پيدا مي‌ كند. در واقع‌ معلوماتي‌ كه‌ از طريق‌ تجربه‌ و تفكر و تعليمات‌ ديگران‌ به‌ وجود مي‌آيد مانند كلمات‌ و عباراتي‌ است‌ كه‌ در صفحات‌ فيلم‌ و نوار ضبط‌ مي‌ شود. فقط‌ الفاظ‌ و عبارات‌ است‌ وليكن‌ توام‌ با استعداد نيست‌ و يا آموزش‌ منهاي‌ پرورش‌ است‌. اگر توانستيم‌ انسان‌ ها را همراه‌ تعليمات‌ الفاظ‌ و عبارات‌ به‌ استعداد و قدرت‌ برسانيم‌ تا آن چه‌ از ما ياد گرفته‌اند، بتوانند عمل‌ كنند و قدرت‌ اجراء آن چه‌ آموخته‌اند را داشته‌ باشند، مي‌ توانيم‌ ادعا كنيم‌ كه‌ آموزش‌ ما توام‌ با پرورش‌ بوده‌ است‌. مثلا آن جا كه‌ صفات‌ بخل‌ و حسد و يا تكبر و حرص‌ و طمع‌ را براي‌ مردم‌ توضيح‌ مي‌ دهيم‌، بتوانيم‌ در آنها استعدادي‌ بوجود آوريم‌ تا بتوانند با غريزه‌ هاي‌ بخل‌ و حسد و طمع‌ و شهوت‌ مبارزه‌ كنند و ريشه‌ بخل‌ و حسد و يا حرص‌ و آز را در وجود خود بخشكانند و خود را به‌ نيروي‌ سخاوت‌ و تواضع‌ مجهز كنند در اين جا مي‌ توانيم‌ ادعا كنيم‌ كه‌ تعليمات‌ ما توام‌ با پرورش‌ بوده‌ است‌ وليكن‌ پرورش‌ به‌ اراده‌ خداوند متعال‌ ايجاد مي‌ شود.

خداوند به‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌ فرمايد تو مي‌ تواني‌ حقايق‌ را براي‌ انسان‌ ها يادآوري‌ كني‌ وليكن‌ نمي‌ تواني‌ ذات‌ و استعداد آن‌ ها را به‌ سوي‌ بهتر شدن‌ و يا بدتر شدن‌ تغيير دهي‌ و باز مي‌ فرمايد: تو مي‌تواني‌ آدرس‌ خوبي‌ ها را به‌ انسان‌ ها بدهي‌ وليكن‌ نمي‌تواني‌ يك‌ چنان‌ نيرو و استعدادي‌ در آنها بوجود آوري‌ كه‌ براساس‌ همان‌ قدرت‌ و استعداد به‌ سوي‌ مقاصدي‌ كه‌ آدرس‌ آن‌ را گرفته‌اند، بروند. انك‌ لا تهدي‌ من‌ احببت‌ ولكن‌ الله‌ يهدي‌ من‌ يشاء، وليكن‌ تعليمات‌ الهي‌ همه‌ جا توام‌ با پرورش‌ است‌.

وقتي‌ خداوند كلمه‌اي‌ به‌ انسان‌ مي‌آموزد مثلا" مي‌ فرمايد: الرحمن‌ علي‌العرش‌ استوي‌ و يا مي‌ فرمايد: الله‌ نورالسموات‌ والارض‌ همراه‌ اين‌ كلمات‌ نورانيتي‌ به‌ قلب‌ انسان‌ مي‌ دهد، قدرت‌ و استعدادي‌ به‌ وجود مي‌آورد كه‌ عرش‌ را و خداي‌ عرش‌ را مي‌بيند و يا نورانيت‌ خدا را كه‌ علم‌ خداوند متعال‌ است‌، مشاهده‌ مي‌كند. آن جا كه‌ خداوند ايمان‌ را تعريف‌ مي‌كند و كفر و گناه‌ را بد مي‌داند به ‌ شاگرد خود نيروي‌ ايمان‌ مي‌دهد و قلب‌ او را از آلودگي‌هاي‌ كفر و گناه‌ پاك‌ مي‌كند. انسان‌ كه‌ در شعاع‌ تعليمات‌ خدا قرار مي‌گيرد آن‌ تعليمات‌ به‌ همراه‌ تقويت‌ است‌ يا بگوئيم‌ دانايي‌ همراه‌ توانايي‌ است‌.

تعليمات‌ الهي‌ توام‌ با اضافات‌ و افاضات‌ است‌. اضافات‌ به‌ معناي‌ تقويت‌ بدني‌ و تقويت‌ عضلات‌ و اعصاب‌ بدن‌. مثلا انسان‌ از نظر عادي‌ فقط‌ مي‌تواند سي‌ يا چهل‌ كيلو بار را بردارد و به‌ جايي‌ ديگر انتقال‌ دهد وليكن‌ اگرخدا به‌ انسان‌ بگويد بايستي‌آن‌ كيسه‌ پانصد كيلويي‌ رايا هزار كيلويي‌ را برداري‌ و از جايي‌ به‌ جايي‌ ببري‌ بلافاصله‌ اعصاب‌ و عضلات‌ را محكم‌ مي‌كند و به‌ انسان‌ استعدادي‌ مي‌دهد كه‌ قدرت‌ بدني‌ او چندين‌ مرتبه‌ اضافه‌ مي‌شود . اين‌ تقويت‌ عضلات‌ مربوط‌ به‌ اضافه‌ كمي‌ بدن‌ انسان‌ است‌ و اما افاضات‌ به‌ معناي‌ تقويت‌ روح‌ انسان‌ است‌. انسان‌ در ابتدا روحيه‌اي‌ دارد، به‌ خود جرات‌ مي‌دهد با يك‌ نفر يا دو نفر دشمن‌ بجنگد واگر تعداد نفرات‌ زيادتر شود، قدرت‌ مقاومت‌ را از دست‌ مي‌دهد و فرار مي‌ كند وليكن‌ خداوند متعال‌ كه‌ به‌ انسان‌ دستور جنگ‌ و جهاد مي‌ دهد، در جبهه‌ جنگ‌ هنگام‌ رويارويي‌ با دشمن‌ روح‌ او را تقويت‌ مي‌ كند و آن قدر نيرو و قدرت‌ در وجود انسان‌ پياده‌ مي‌ كند كه‌ انسان‌ استعداد مقابله‌ با هزاران‌ هزار دشمن‌ را در خود مي‌بيند. تقريبا"صنعت‌ وجود انسان‌ مانند صنايع‌ برقي‌ در هر دو جهت‌ كميت‌ و كيفيت‌ بالا و پائين‌ مي‌ رود. جايي‌ كه‌ جريان‌ برق‌ و يا ولتاژ آن‌ بالا است‌، سيم‌ هاي‌ قويتري‌ لازم‌ دارد تا مقاومت‌ كند و آن جا كه‌ ولتاژ برق‌ ضعيف‌ تر است‌، سيم‌ هاي‌ ضعيف‌ تر. روي‌ همين‌ حساب‌ مشاهده‌ مي‌كنيم‌ كه‌ انسان‌ هايي‌ كه‌ از مسير تفكر و تجربه‌ و يا تعليم‌ ديگران‌ به‌ علم‌ و دانش‌ رسيده‌اند، قدرت‌ و استعداد فكري‌ و بدني‌ آن‌ ها درحد پائين‌ باقي‌ مي‌ماند، نمي‌توانند به‌ علم‌ خود عمل‌ كنند، مي‌ گويند خدا هست‌ وليكن‌ استعداد اطاعت‌ ندارند. مي‌ گويند آخرت‌ هست‌ وليكن‌ نمي‌ توانند از دنيا بگذرند و خود را براي‌ آخرت‌ آماده‌ كنند ، به‌ اصطلاح‌ عالم‌ بي‌ عملند وليكن‌ شاگردان‌ مكتب‌ خدا از يك‌ طرف‌ از گناه‌ و معصيت‌ و آلودگي هاي‌ بدني‌ و روحي‌ پاك‌ و مطهرند و از طرف‌ ديگر مجهز به‌ قدرت‌ و استعداد بالايي‌ هستند كه‌ مي‌ توانند با كفار معارضه‌ و مبارزه‌ داشته‌ باشند. نيروهاي‌ روحي‌ انسان‌ به‌ افاضات‌ فيض‌ الهي‌ پيدا مي‌ شود و نيروهاي‌ بدني‌ به‌ اضافات‌ مادي‌ و قدرت‌ عضلات‌. در اين جا است‌ كه‌ مي‌ گوئيم‌ تعليمات‌ خدا توام‌ با تربيت‌ و يا آموزش‌ خدا توام‌ با پرورش‌ است‌، وليكن‌ تعليمات‌ انسان‌ها آموزش‌ تنها بوده‌ و توام‌ با استعداد و پرورش‌ نيست‌.

در اين جا مي‌توانيم‌ بگوئيم‌ رابطه‌ دعاها با علم‌ و استعداد همان‌ معناي‌ آموزش‌ و پرورش‌ است‌ يعني‌ دعاها ازيك‌ طرف‌ به‌ ما مي‌آموزد كه‌ در انبار خدا چه‌ ذخايري‌ از نعمت‌ها و لذت‌ها و قدرت‌ و استعداد و علم‌ و حكمت‌ موجود است‌. اين‌ دانستني‌ها را كه‌ ضمن‌ جملات‌ و عبارات‌ و آيات‌ به‌ ما تذكر مي‌دهند و ما درحافظه‌ خود نداريم‌، علم‌ مي‌نامند. وليكن‌ ما ضمن‌ اجراي‌ اين‌ عبارات‌ و آيات‌ و خواهش‌ و تقاضا از ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ استعدادي‌ پيدا مي‌كنيم‌ كه‌ مي‌توانيم‌ با آن‌ استعداد معاني‌ و محتواي‌ آيات‌ و عبارات‌ را درك‌ كنيم‌ و بدانيم‌ كه ‌در عالم‌ طبيعت‌ و خلقت‌ چه‌ قدرت ها و نيروهايي‌ موجوداست‌. آن جا كه‌ مي‌گوئيم‌: و بقوتك‌ التي‌ قهرت‌ بها كل‌ شي‌ ازيك‌ طرف‌ مي‌فهميم‌ كه‌ خدا چه ‌قدرتي‌ دارد كه‌ با آن‌ محيط‌ به‌ تمامي‌ اشياء و اشخاص‌ موجودات‌ است‌، اين‌ را علم‌ مي‌ناميم‌ كه‌ ممكن‌ است‌ ديگران‌ چنين‌ علمي‌ نداشته‌ باشند و ندانند كه‌ خداوند يك‌ چنين‌ قدرتي‌ دارد و ما بعدازاين‌ دانستن‌ درمقام‌ خواستن‌ و تقاضاكردن‌ برمي‌آئيم‌ و از خداوند تقاضا مي‌كنيم‌ كه‌ به‌ ما هم‌ يك‌چنين‌ قدرتي‌ و رحمتي‌ را عنايت‌ كند. پس‌ از آن‌ كه‌ خواهش‌ ما به‌ اجابت‌ رسيد و دعاي‌ ما مستجاب‌ شد، خداوند در ما يك‌ چنان‌ قدرتي‌ به‌ وجود مي‌آورد كه‌ اگر با چند برابر دشمنان‌ خود رو به رو شويم‌، مي‌توانيم‌ بر آنها غالب‌ و پيروز شويم‌ و بطوركلي‌ ترس‌ و وحشت‌ از دل‌ ما خارج‌ مي‌شود و به‌ جاي‌ آن‌ قدرت‌ و قوت‌ پيدا مي‌شود.

همه‌ جا دعاها منشاء پيدايش‌ همين‌ دو نوع‌ بركت‌ مي‌شود. جملات‌ و عبارات‌ و مندرجات‌ اين‌ جملات‌ و عبارات‌، علم ‌است‌ كه‌ در وجود ما پيدا مي‌شود. معاني‌ و محتواي‌ آن‌ جملات‌ كه‌ عبارت‌ از نيرو و استعداد و توانايي‌ است‌. پرورش‌ الهي‌ است‌ كه‌ با افاضه‌ فيوضات‌ پيدا مي‌شود آن جا كه‌ مي‌گوئيم‌: اياك‌ نعبد و اياك‌ نستعين‌ خداوند متعال‌ به‌ ما كمك‌ مي‌كند و ما ر به‌ مقاصد عاليه‌ مي‌رساند و يا آن جا كه‌ مي‌گوئيم‌: اهدناالصراط‌ المستقيم‌ مي‌دانيم‌ كه‌ راه‌هاي‌ رسيدن‌ به‌ آينده‌ها مختلف‌ است‌، مستقيم‌ ياغير مستقيم‌ و از آن‌ جمله‌ به‌ بي‌راهه‌ روي‌ و مي‌دانيم‌ كه‌ راه‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ آنقدر دقيق‌ و باريك‌ است‌ كه‌ به‌ اراده‌ خود نمي‌توانيم‌ درآن‌ راه‌ حركت‌ كنيم‌. اين‌ دانستني‌ها آموزش‌ است‌ وليكن‌ ضمن‌ اين‌ كه‌ معاني‌ ومحتواي‌ اين‌ جملات‌ را از خداوند متعال‌ خواهش‌ و تقاضا مي‌كنيم‌ و دعايمان‌ مستجاب‌ مي‌شود، ضمن‌ آموزش‌ها پرورش‌ به‌ وجود مي‌آيد و قلب‌ ما نوراني‌ مي‌شود كه‌ آن‌ راهها را مي‌بينيم‌ و هم‌ در ما توانايي‌ به‌ وجود مي‌آيد كه‌ در آن‌ راهها حركت‌ مي‌كنيم‌ و به‌ مقصد مي‌رسيم‌ و يا آنجا كه‌ مي‌گوئيم‌: صراط‌ الذين‌ انعمت‌ عليهم‌ مي‌دانيم‌ كه‌ خداوند نعمتي‌ دارد كه‌ آن‌ نعمت‌ ايمان‌ وتقوي‌ رابه‌ بندگان‌ خود مي‌دهد، آن‌هابا سرمايه‌ ايمان‌ و تقوي‌ اهل‌ بهشت‌ مي‌شوند. ازخدا خواهش‌ مي‌كنيم‌ كه‌ آن‌ نعمت‌ها رابه‌ مابرساند و ما را مشمول‌ آن‌ نعمت‌ها و لذت‌ها بگرداند. پس‌ ازآن‌ كه‌ دعاي‌ ما مستجاب‌ شد، خداوند آن‌ نيروها واستعدادهايي‌ كه‌ از آن‌ به‌ ايمان‌ وتقوي‌ تعبير مي‌شود را به‌ ما مي‌رساند وبااين‌ رسانيدن‌ در ما قدرت‌ واستعداد به‌ وجود مي‌آيد كه‌ مي‌توانيم‌ تمامي‌ مسائل‌ ايماني‌ را بدانيم‌ و هضم‌ كنيم‌. پيدايش‌اين‌ نيروها از نوع‌ پرورش‌ است‌. گاهي‌ پرورش‌ پيدا مي‌شود وآموزش‌ نيست‌ مانند مردم‌ عوام‌ كه‌ درس‌ نخوانده‌ باشند وليكن‌ به‌ قدرت‌ و استعداد رسيده‌ باشند و گاهي‌ آموزش‌ هست‌ و پرورش‌ نيست‌ مانند انسان‌هايي‌ كه‌ در فكر خود و در نوار مغر خود معلومات‌ زيادي‌ ذخيره‌ كرده‌اند وليكن‌ استعداد عمل‌ به‌ آن‌ معلومات‌ را ندارند و گاهي‌ هر دو توام‌ با يكديگر است‌ مانند انسان‌هاي‌ مومن‌ و با تقوا كه‌ هم‌ درس‌ خوانده‌اند و معلومات‌ زيادي‌ به‌ دست‌ آورده‌اند و هم‌ قدرت‌ واستعداد رسيدن‌ به‌ معنا و محتواي‌ آن‌ معلومات‌ را دارند. علوم‌ پيغمبران‌ و مومنين‌ اهل‌ تقوي‌ همه‌ جا توام‌ با پرورش‌ است‌ وليكن‌ علوم‌ و دانشگاه هاي‌ كفار همه‌ جا، منهاي‌ پرورش‌ است‌.آنها مي‌دانند صلح‌ و رعايت‌ حقوق‌ مردم‌ خوب‌ است‌ وليكن‌ نمي‌توانند رعايت‌ كنند. با اين‌ كه‌ مي‌دانند ظلم‌ و جنگ‌ بد است‌ نمي‌توانند از ظلم‌ و ستم‌ صرف ‌نظر كنند. زيرا فقط‌ آن‌ معلومات در

نوار مغزشان‌ ثبت‌ شده‌ و استعداد اجراي‌ آن‌ را پيدا نكرده‌اند.

خداوند براي‌ پيدايش‌ معلومات‌ براي‌ انسان‌ها درس‌ و بحث‌ به‌ وجود آورده‌ و براي‌ پيدايش‌ نيرو و استعداد دعاها و عبادت‌ها را مطرح‌ كرده‌ است‌. انسان‌ با جملات‌ دعا و عبادات‌ نيرو و استعداد به‌ دست‌ مي‌آورد و خود را به‌ مقامات‌ عاليه‌ مي‌رساند. پس‌ دعاها در پرورش‌ انسان‌ها نقش‌ بزرگي‌ دارد، به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند مي‌فرمايد: قل‌ ما يعبوءا بكم‌ ربي‌ لولا دعاؤكم‌ اگر شما از خدا خواهشي‌ نداشته‌ باشيد، خداوند متعال‌ هم‌ به‌ شما اعتنايي‌ نمي‌كند يعني‌ شما را پرورش‌ نمي‌دهد و به‌ ثمر نمي‌رساند. پس‌ ما انسان‌ها بايستي‌ همه‌ جا مواظبت‌ داشته‌ باشيم‌ كه‌ اولا"با خواندن‌ دعاها بدانيم‌ خداوند چه‌ نعمت‌هايي‌ در عالم‌ براي‌ ما ذخيره‌ كرده‌ است‌ و ثانيا با حسن‌ رابطه‌ از خدا بخواهيم‌ به‌ ما قدرت‌ و استعداد بدهد تا خود را به‌ آن چه‌ براي‌ ما مقدر كرده‌ است‌، برسانيم‌.

يا نور يا قدوس‌ يا اول‌ الاولين‌ و يا آخر الآخرين‌

در فراز دوم‌ از اين‌ دعاي‌ شريفه‌ مولا اميرالمومنين‌ عليه‌ السلام‌، خداوند متعال‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي‌دهد و مي‌گويد: يا نور يا قدوس‌ يا اول‌ الاولين‌ و يا اخرالاخرين‌ با خواندن‌ اين‌ جملات‌ خداوند متعال‌ را اين‌ چنين‌ تمجيد و تعريف‌ مي‌كند كه‌ اي‌ خدا تو نور هستي‌ يعني‌ ذات‌ تو علم‌ و دانش‌ است‌، حيات‌ و قدرت‌ است‌، علم‌ خالصي‌ داري‌ كه‌ جهل‌ و غفلت‌ همراه‌ آن‌ نيست‌. حيات‌ خالصي‌ هستي‌ كه‌ از ضعف‌ و ناتواني‌ منزه‌ است‌، تو پيش‌ از آن چه‌ اول‌ بوده‌ است‌، بوده‌اي‌. قديم‌ و ازلي‌ هستي‌ و بعد از خاتمه‌ خلقت‌ عالم‌ و آدم‌، تو هستي‌ و در آخر همه‌ مخلوقات‌ خواهي‌ بود. همه‌ جا ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ با جملات‌ حمد وثنا و يادآوري‌ صفات‌ بارز خداوند متعال‌، انسان‌ را به‌ صفات‌ ذاتي‌ خداوند متعال‌ آشنا مي‌كنند تا انسان‌ چنان‌ كه‌ شايسته‌ است‌، خداي‌ خود را بشناسد و اگر با او رابطه‌ داشته‌ باشد، شك‌ و ترديد پيدا نكند. انسان‌ها بايستي‌ منابع‌ و معادن‌ نعمت‌ و لذت‌ و بركت‌ را بشناسند سپس‌ از آن‌ استفاده‌ كنند. بدون‌ شناسايي‌ گنج‌ها، انسان‌ها نمي‌توانند براي‌ استخراج‌ آن‌ خود را آماده‌ كنند. خداوند در ذات‌ خود گنج‌ بي‌پاياني‌ از علم‌ و قدرت‌ و بركت‌ است‌. ابتدا لازم‌ است‌ او را بشناسيم‌ و از وجود او استفاده‌ كنيم‌ لذا ائمه‌ اطهار عليهم‌ السلام‌ ابتدا خداوند متعال‌ را به‌ علم‌ و قدرت‌ نامتناهي‌ معرفي‌ مي‌كنند و بعد از آن‌ انسان‌ را تشويق‌ و ترغيب‌ مي‌نمايند كه‌ اگر مي‌تواند به‌ سوي‌ آن‌ گنج‌ها حركت‌ كند. دراين‌ جملات‌ خداوند متعال‌ را به‌ نورانيت‌ و قدوسيت‌ معرفي‌ مي‌كند. نورانيت‌ در اين جا به‌ معناي‌ روشني‌هاي‌ ظاهري‌ مانند نور آفتاب‌ و ستارگان‌ نيست‌ بلكه‌ اين‌ نورانيت‌ به‌ معناي‌ علم‌ و هدايت‌ است‌، علم‌ و هدايت‌ نوري‌ است‌ بالاتراز اين‌ انوار. جاهل‌ در شعاع‌ آفتاب‌ زندگي‌ مي‌كند و نور آفتاب‌ را نمي‌داند وليكن‌ عالم‌ در تاريكي‌ زندگي‌ مي‌كند وليكن‌ معناي‌ روشنايي‌ وتاريكي‌ را مي‌فهمد خدا نور علم‌ است‌ نه‌ نوري‌ مانند روشنايي‌، او به‌ ما انسان‌ها علمي‌ مي‌دهد كه‌ با آن‌ علم‌ مي‌دانيم‌ روشنايي‌ و تاريكي‌ چه‌ معنايي‌ دارد.

قدوسيت‌ خدا به‌ معناي‌ منزه‌ بودن‌ ذات‌ او از شباهت‌ به‌ نور و ماده‌ است‌ مانند ما انسان‌ها تركيبي‌از ماده‌ و ذرات‌ نيست‌ كه‌ پيكر و يا بدني‌ داشته‌ باشد ويا مانند اجرام‌ نوراني‌ نيست‌ كه‌ يك‌چنين‌ روشنايي‌ داشته‌ باشد و جاي‌ تاريك‌ را روشن‌ كند، او علم‌ و حكمت‌ خالص‌ است‌.

كلمات‌ سبوح‌ و قدوس‌ كلماتي‌ هستند كه‌ غالبا در لسان‌ آيات‌ و روايات‌ و دعاها به‌ كار مي‌روند از آن‌ كلماتي‌ هستند كه‌ خيلي‌ زياد براي‌ ما اصرار و تكرار شده‌اند به‌ طوري‌ كه‌ اذكار شبانه‌ روزي‌ ما و يا ذكر ركوع‌ و سجود ما همه‌ جا كلمات‌ تسبيح‌ و تقديس‌ است‌. تسبيح‌ و تقديس‌ مكتب‌ بزرگي‌ از معارف‌ خداوند متعال‌ است‌ با به كار بردن‌ كلمات‌ تسبيح‌ و تقديس‌ و آشنايي‌ به‌ معنا و محتواي‌ آن‌ها مي‌توانيم‌ به‌ عظمت‌ و قدرت‌ خدا آگاهي‌ پيدا كنيم‌ و امتيازات‌ وجودي‌ خدا را با خلق‌ خدا بشناسيم‌. از مسائل‌ اساسي‌ نجات‌ انسان‌ از مهالك‌ دنيا و آخرت‌ و رسيدن‌ به‌ سعادت‌ كامل‌ در دنيا و آخرت‌ معرفت‌ به‌ خصايص‌ ذاتي‌ خداوند متعال‌ است‌. تا خداي‌ خود را آن چنان‌ كه‌ هست‌ نشناسيم‌، او را به‌ ربوبيت‌ انتخاب‌ نمي‌كنيم‌ و حوائج‌ خود را در خانه‌ او نمي‌بريم‌ و رمز موفقيت‌ و خوشبختي‌ خود را به‌ دست‌ او و اراده‌ او نمي‌سپاريم ‌و این اساس‌ توحيد و شرك‌ زدايي‌ از فكر و عقيده‌ انسان‌ است‌. انسان‌ تا زماني‌ كه‌ خداوند متعال‌ را شيئي‌ مانند اشياء و شخصي‌ مانند اشخاص‌ مي‌داند در حد تشبيه‌ و شباهت‌ خدا به‌ موجودات‌ فكري‌ و ذهني‌ و يا عيني‌ قرارگرفته‌ و نمي‌تواند اعتماد كامل‌ به‌ خداي‌ خود پيدا كند. او را چنان‌ كه‌ شايسته‌ ربوبيت‌ اوست‌، بشناسد و پناهنده‌ به‌ او شودو این يكي‌ از علل‌ و عوامل‌ بزرگي‌ است كه‌ كفار و مشركين‌ را در حد كفر و شرك‌ نگه‌ داشته است. خودراي‌ و خودمختار زندگي‌ مي‌كنند و همه‌ جا زندگي‌ خود را از مسير ظلم‌ و ستم‌ و استثمار ادامه‌ مي‌دهند که همين‌، ضعف‌ توحيد و گرفتاري‌ به‌ شرك‌ و كفر است‌. آن‌ها يا خدا را قبول‌ ندارند خيال‌ مي‌كنند كه‌ چنين‌ مبداء و مركزي‌ در عالم‌ وجود ندارد كه‌ پناهگاه‌ انسان‌ و برآورنده‌ حوائج‌ انسان‌ باشد، به‌ خود و طبيعت‌ متكي‌ مي‌شوند و چون‌ خود و طبيعت‌ نمي‌تواند به‌ انسان‌ آرامش‌ بدهد و آسايش‌ او را تامين‌ كند براي‌ رسيدن‌ به‌ آرامش‌ وآسايش‌ از مسير تنازع‌ بقاء وارد مي‌شوند. يعني‌ براي‌ بقاء خود براي‌ حفظ‌ موجوديت‌ خود به‌ حقوق‌ فقراء و ضعفا تجاوز مي‌كنند، با ضعيف‌ كشي‌ خود را قوي‌ مي‌كنند و با سلب‌ اموال‌ و ثروت‌ فقرا خود را به‌ ثروت‌ و قدرت‌ مي‌رسانند و هرگز نمي‌توانند از خط‌ ظلم‌ و ستم‌ و استثمار و استعمار برگردند زيرا تكيه‌گاهي‌ كه‌ فكر آن‌ها را قانع‌ و آرام‌ كند و با تكيه‌ به‌ او بدانند كه‌ آينده‌ آن‌ها تامين‌ شده‌ است‌، يك‌ چنين‌ تكيه‌ گاهي‌ ندارند. آن‌ تكيه‌گاه‌ فقط‌ خداوند متعال‌ است‌ و خدا همان‌ است‌ كه‌ ما مي‌شناسيم‌ و معرفت‌ به‌ او داريم‌. اگر خدا را يك‌ شيئي‌ و موجودي‌ بدانيم‌ كه‌ فقط‌ در خيال‌ ما پيدا شده‌ است‌، آن‌ شيئي‌ موهوم‌ آرام‌ بخش‌ ما نيست‌ و يا اگر خدا را شبيه‌ به‌ مخلوقي‌ از مخلوقات‌ خدا بدانيم‌ مثلا" بگوئيم ‌ ستاره‌ و يا ماه‌ و خورشيد است‌ و يا او را انساني‌ مانند پيغمبران‌ و امام‌ها بدانيم‌، بازهم‌ چنين‌ خدايي‌ آسايش‌ بخش‌ و آرام‌ بخش‌ نيست‌ زيرا مي‌بينيم‌ پيغمبران‌ هم‌ مانند ما عاجز و ناتوانند و نمي‌توانند خود را و ديگران‌ را اداره‌ كنند. سرمايه‌ آن‌ها ايمان‌ و اعتقاد به‌ خدايي‌ است‌ كه‌ شباهت‌ به‌ خود آن‌ها و مخلوقات‌ ديگر ندارد. مثلا مسيحيت‌ و يا يهوديت‌ و يا بودا و زرتشت‌، همه‌اين ها معتقد به‌ خدا هستند وليكن‌ خدا را تشبيه‌ به‌ مخلوقات‌ خدا و يا اصلي‌ از اصول‌ طبيعت‌ مي‌دانند. زرتشتيان‌ نور عالم‌ را كه‌ با آتش‌ و جرقه‌هاي‌ ديگرپيدا مي‌شود، خدا مي‌دانند. بودائيان‌ هم‌ چنين‌ اصول‌ طبيعت‌ را كه‌ به‌ نام هاي‌ برهما و يا چيزهاي‌ ديگر مي‌شناسند، خدا مي‌دانند آن‌ هم‌ خدايان‌ متعدد . مسيحيان‌ همچنين‌ مانند بودائيان‌ به‌ اقانيم‌ ثلاثه‌ قائلند و مي‌گويند روح‌ اب‌، روح‌ ابن ‌ مانند عيسي‌ و روح‌القدس‌. هر سه‌ با هم‌ خدايند بااين‌كه‌ اين‌ ارواح‌ خدا نيستند مخلوقات‌ خدا هستند. چطور عيسي‌ خدا مي‌شود كه‌ او را به‌ دار بزنند و يا روح‌القدس‌ كه‌ مي‌آيد و مي‌رود و از خود اختياري‌ ندارد. اين‌ خدايان‌ تصوري‌ و فكري‌ هيچ‌ كدام‌ خداي‌ واقعي‌ نيستند و فكر انسان‌ را آرام‌ نمي‌كنند، انسان‌ نمي‌تواند به‌آن‌ها تكيه‌ كند و اعتماد به‌ آن‌ها داشته‌ باشد تا با اين‌ اعتماد دست‌ از جرم‌ و جنايت‌ بردارد. همه‌ جا انسان‌ بايستي‌ خدا را منزه‌ از شباهت‌ به‌ مخلوقات‌ خدا بداند. آن چه‌ برابر چشم‌ خود مي‌بيند و يا در ذهن‌ خود تصور مي‌كند همه‌ اين ها مخلوقات‌ خدا هستند، قابل‌ اشاره‌ و شماره‌اند. محدودند و جاي‌ مخصوصي‌ دارند، خدا هست‌ وليكن‌ منزه‌ است‌ از شباهت‌ به‌ مخلوقات‌ و در عالم‌ نمونه‌ و نظير ندارد. نمي‌توانيم‌ در عالم‌ چيزي‌ پيدا كنيم‌ و يا در ذهن‌ خود تصور كنيم‌ كه‌ خدا و يا مثل‌ خدا باشد. خدا حقيقتي‌ است‌ محيط‌ و نامتناهي‌، شباهت‌ به‌ روح‌ عالم‌ و يا نور و نيروي‌ عالم‌ ندارد بلكه‌ روح‌ عالم‌ و نور و نيروي‌ عالم‌ و يا مواد عالم‌ همه‌ اين ها مخلوقات‌ خدا هستند كه‌ خداوند از تركيب‌ آن‌ها با يكديگر اين‌ همه‌ مخلوقات‌ را مي‌سازد و به‌ ثمر مي‌رساند . كلمات‌ سبوح‌ و قدوس‌ و يا تسبيح‌ و تقديس‌ همه‌ جا به‌ اين‌ منظور وضع‌ شده‌ است ‌. تا ما خدا را منزه‌ بدانيم‌ از اين‌ كه‌ شباهتي‌ به‌ موجودات‌ ذهني‌ و يا عيني‌ ما داشته‌ باشد ، در عين‌ حال‌ كه‌ اعتقاد به‌ وجود خدا داريم‌ و او را يگانه‌ مدير و مدبر عالم‌ مي‌شناسيم‌ او را از شباهت‌ به‌ موجودات‌ عالم‌ منزه‌ و مقدس‌ مي‌دانيم‌. تقديس‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ او از جنسيت‌ ارواح‌ و مواد عالم‌ و يا عقول‌ انسان‌ها مقدس‌ است‌ يعني‌ چنين‌ جنسيتي‌ كه‌ مانند جنسيت‌ روح‌ و يا عقل‌ و يا نيرو و نور باشد، ندارد. اين ها همه‌ مخلوق‌ او هستند و تسبيح‌ هم‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ وجود خدا را آن‌ طرف‌ درياي‌ فكر خود بدانيم‌ مانند شناگري‌ باشيم‌ كه‌ مي‌خواهد خود را به‌ خارج‌ دريا و بيرون‌ دريا برساند. فكر ما يك‌ درياي‌ بي‌پاياني‌ است‌ كه‌ تمام‌ آفرينش‌ را در خود جاي‌ مي‌دهد، ما بايستي‌ وجود خدا را آن‌ طرف‌ افكار و عقول‌ بدانيم‌ و خدا را از شباهت‌ به‌ آن چه‌ در فكر و عقل‌ ماست‌، منزه‌ و مقدس‌ بشناسيم‌. براي‌ پيدايش‌ معرفت‌ و آشنايي‌ به‌ خداوندمتعال‌ راهي‌ نداريم‌ جز اين‌ كه‌ فقط‌ از خدا تقاضا كنيم‌ كه‌ به‌ عقل‌ ما قدرت‌ و نيرو بدهد و چراغ‌ قلب‌ ما را روشن‌ كند و خود را به‌ ما معرفي‌ نمايد. معارف‌ الهي‌ آن‌ چيزهايي‌ است‌ كه‌ از خدا به‌ ما مي‌رسد نه‌ چيزهايي‌ كه‌ به‌ فكر خود و يا به‌ عقل‌ خود آن‌ را مي‌سازيم‌ لذا ائمه‌ اطهارعليهم‌ السلام‌ همه‌ جا در عبارات‌ و جملات‌ دعا و اذكار توحيدي‌، كلمات‌ تسبيح‌ و تقديس‌ را مطرح‌ مي‌كنند و به‌ ما مي‌گويند فقط‌ به‌ خدا پناهنده‌ شويد و از او كمك‌ بگيريد و به‌ اراده‌ خود و يا به ‌عقل‌ خود در ذات‌ خدا فكر نكنيد. از نظر اعتقاد به‌ خدا چنان‌ باشيد كه‌ خداوند آن چه ‌از او بخواهيد به‌ شما مي‌دهد و هرچه‌ خواهش‌ شما بيشتر و بزرگ تر باشد، خداوند متعال‌ بيشتر به‌ شما توجه‌ مي‌كند وليكن‌ هرگز در فكرخود نگوئيدكه‌ خدا مضايقه ‌ مي‌كند و يا دعاي‌ ما را مستجاب‌ نمي‌كند و يا به‌ ما اعتنا ندارد . همه‌جا خوش‌ گمان‌ و خوش‌ عقيده‌ باشيد، وظايف‌ مربوط‌ به‌ خود را انجام‌ دهيد و بقيه‌ را به‌ خدا واگذار كنيد.

جملات‌ بعد كلمات‌ يا اول‌ الاولين‌ و يا آخرالآخرين‌ است‌ اين‌ جملات‌ هم‌ از عدم‌ تناهي‌ زماني‌ وجود خداوند خبر مي‌دهد. نامتناهي‌ بر دو قسم‌ است‌ نامتناهي‌ مكاني‌ و نامتناهي‌ زماني‌. مخلوقات‌ و موجودات‌ و آن چه‌ خدا در عالم‌ آفريده‌ و يا در عالم‌ ارواح‌ خلق‌ نموده ‌ از نظر زمان‌ و از نظر مكان‌ متناهي‌ و محدودند، انتها دارند و به‌ آخرمي‌رسند. تناهي‌ مكاني‌ به‌ معناي‌ محدوديت‌ در ابعاد ثلاثه‌ طول‌ و عرض‌ و عمق‌ است‌ يعني‌ سه‌ بعد. مثلا خورشيد و يا فضاي‌ ستارگان‌ محدود به ‌ابعاد ثلاثه‌ است‌ طول‌ دارد و به‌ آخر مي‌رسد، همچنين‌ عرض‌ و عمق‌ دارد. از مركز خورشيد تا انتهاي‌ شعاع‌ آن‌ شايد حدود ده‌ سال‌ نوري‌ باشدكه‌ دراين‌ انتها خورشيد ديده‌ نمي‌شود و نورش‌ به‌ آخر مي‌رسد. وقتي‌ شعاع ‌ نورخورشيد ده‌ سال‌ نوري‌ باشد پس‌ قطر آن‌ بيست‌ سال‌ نوري‌ مي‌شود كه‌ دراين‌ محدوده‌، نور خورشيد ديده‌ مي‌شود و به‌ آخر مي‌رسد، همين‌ طور فضاي‌ ستارگان‌. نظر به‌ اين‌ كه‌ ستارگان‌ محدودند، فضاي‌ ستارگان‌ هم‌ محدود است‌. محدوديت‌ ستارگان‌ به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ آن‌ها واحدهاي‌ قابل‌ اشاره‌ وقابل‌ شماره‌ هستند. همانطوركه‌ يكي‌ دو تا ستاره‌ محدود است‌، تمام‌ ستارگان‌ هم‌ محدودند. به‌ طوركلي‌ خداوند، عالم‌ خلقت‌ را محدود به‌ فضاي‌ ستارگان‌ و هفت‌ زمين‌ و آسمان‌ مي‌داند. اگر فضاي‌ عالم‌ محدود نبود براي‌ آن‌ عدد هفت‌ آسمان‌ و هفت‌ زمين‌ به‌ كار نمي‌رفت‌ زيرا عدد براي‌ محدود به ‌كار مي‌رود و نامحدود عدد نمي‌پذيرد . نمي‌توانيم‌ اعدادي‌ بياوريم‌ كه‌ برابر نامتناهي‌ باشد، اعداد همه‌ جا متناهي‌ هستند. از عدد يك‌ تا آن چه‌ تمام‌ عالم‌ بشمارند و آن‌ها را بتوانند در يكديگر ضرب‌ كنند باز هم‌ آخرين‌ عدد محدود است‌ و شماره‌ اعداد به‌ آخر مي‌رسد. اگر نامتناهي‌ را برعدد تقسيم‌ كنند، خارج‌ قسمت‌ نامتناهي‌ است‌ و اگر عدد را بر نامتناهي‌ قسمت‌ كنند، خارج‌ قسمت‌ صفر مي‌شود. لذا چون‌ خداوند عالم‌ خلقت‌ را به‌ اعداد معرفي‌ مي‌كند و در قرآن‌ سوره‌ مريم‌ مي‌فرمايد كه‌ آخرين‌ شماره‌هاي‌ آن‌ را مي‌داند به‌ همين‌ دليل‌ عالم‌ خلقت‌ محدود است‌، خط‌ طول‌ و خط عرض‌ و خط‌ عمق‌ آن‌ به‌ آخر مي‌رسد. پس‌ عالم‌ از نظر مكان‌ متناهي‌ است‌ و اول‌ و آخر دارد، همچنين‌ از نظر زمان‌ خداوند قديم‌ و فوق‌ زمان‌ است‌، زمان‌ نمي‌پذيرد و اول‌ و آخر زماني‌ ندارد. چون‌ خلق‌ خدا حادث‌ است‌، خواهي‌ نخواهي‌ اول‌ دارد زيرا خلق‌ خدا نبوده‌ و به‌ اراده‌ خدا پيدا شده‌ است‌ وليكن‌ خدا همه‌ وقت‌ بوده‌ پس‌ خواهي‌ نخواهي‌ خلق‌ خدا حادث‌ است‌ يعني‌ زماني‌ نبوده‌ و بعد پيدا شده‌ و اگر خدا بخواهد مي‌تواند خلق‌ خود را نابود كند. تمام‌ عالم‌ آفرينش‌ مانند يك‌ نفرانسان‌ است‌ كه‌ زماني‌ نبوده‌ و زماني‌ هم‌ نخواهد بود، اول‌ و آخر دارد وليكن‌ خداوند اول‌ و آخر ندارد. از نظرمكان‌ نامتناهي‌ و فوق‌ مكان‌ است‌. نمي‌شود به‌ جايي‌ رفت‌ كه‌ در آن جا خدا نباشد و يا ممكن‌ نيست‌ كه‌ خداوند براي‌ وجود خود انتهايي‌ پيدا كند تا بعد از انتها نباشد. پس‌ خدا اول‌ تمام‌ اول ها و آخر تمام‌ آخرها هست‌. اول‌ مخلوقات‌ همان‌ زماني‌ است‌ كه‌ مخلوق‌ نبوده‌، فقط‌ خدا بوده‌ و جز خدا كسي‌ نبوده‌است‌. و همچنين‌ مخلوقات‌ آخر دارند، روزي‌ كه‌ خدا بخواهد عمر مخلوقات‌ را به‌ آخر برساند و آن‌ها را نابود كند. پس‌ خداوند از نظرزمان‌ و فضاي‌ وجود نامتناهي‌ و نامحدود است‌ و همچنين‌ ابتدا و انتهاي‌ زماني‌ ندارد.

اللهم‌ اغفرلي‌ الذنوب‌ التي‌ تهتك‌ العصم‌... كل‌ خطئيه‌ اخطاتها

در اين‌ جملات‌ مولا عليه‌ السلام‌ از خداوند تقاضا مي‌كند كه‌:

پروردگارا! آن‌ گناهاني‌ كه‌ از من‌ صادر مي‌شود و پرده‌ عصمت‌ را مي‌درد، بيامرز و آن‌ گناهاني‌ كه‌ باعث‌ نزول‌ عذاب‌ انتقامي‌ تو مي‌شود و يا گناهاني‌ كه‌ نعمت‌هاي‌ تو را به‌ ضرر من‌ تغيير مي‌دهد، بيامرز.

پروردگارا! گناهاني‌ كه‌ راه‌ خواهش‌ و نيايش‌ را مي‌بندد و بلاها را بر من‌ نازل‌ مي‌كند، بيامرز.

پروردگارا! هرگناهي‌ را كه‌ مرتكب‌ شدم‌ و يا هرخطايي‌ كه‌ از من‌ صادر شد از آن‌ گناه‌ و خطا درگذر.

دراين‌ فراز مولا عليه‌ السلام‌ از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ طالب‌ عفو و مغفرت‌ مي‌شود. لغاتي‌ كه‌ براي‌ نشان‌ دادن‌ گناه‌ و معصيت‌ وضع‌ شده‌ و در برابر لغاتي‌ كه‌ براي‌ عفو و گذشت‌ از گناه‌ و معصيت‌ به‌ وجود آمده‌ درابتداي‌ تقسيم‌، بر دو قسم‌ است‌ و اين‌ دو تقسيم ‌برمبناي‌ عامل‌ پيدايش‌ گناه‌ و معصيت‌ است‌. كلمات‌ عصيان‌ و عاصي‌ و معصيت‌ براي‌ گناهاني‌ وضع‌ شده‌ كه‌ روي‌ عمد و عناد از انسان‌ صادر مي‌شود و انسان‌ در ارتكاب‌ آن‌ مقصراست‌ يعني‌ قدرت‌ ترك‌ گناه‌ را دارد وليكن‌ عمدا و عنادا روي‌ جرات‌ و جسارت‌ و بي‌اعتنايي‌ به‌ دستورات‌ مولا مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود و اين‌ انسان‌ عاصي‌ و مقصر را مفرط‌ و متجري‌ و متجاسر و متجاوز هم‌ دانسته‌اند. همه‌ اين ها لغاتي‌ است‌ كه‌ دلالت‌ برتجاوز انسان‌ از حد و حدود انساني‌ خود مي‌كند زيرا انسان‌ به‌ دليل‌ مخلوقيت‌ و مصنوعيت‌ و به‌ دليل‌ فقر و احتياج‌ ذاتي‌ دائما بايستي‌ در خط‌ اطاعت‌ از مولاي‌ خود باشد، قدمي‌ برندارد و قلمي‌ به‌ كار نبرد مگر بعد ازكسب‌ اذن‌ و اجازه‌ از مولاي‌ خود زيرا اين‌ انسان‌ كه‌ در وجود خود فقر محض‌ و جهل‌ و ضعف‌ خالص‌ است‌ چون‌ جاهل‌ است‌، فقير است‌ و چون‌ فقير است‌، جاهل‌ هست‌. جهل‌ و فقر ملازم‌ با يكديگراند. مانند انساني‌ است‌ كه ‌در تاريكي‌ مطلق‌ در بيابان‌ برهوت‌ متحير و سرگردان‌ است‌، راه‌ به‌ جايي‌ نمي‌برد و شرق‌ و غرب‌ حركت‌ خود را تشخيص‌ نمي‌دهد. بهترين‌ عمل‌ براي‌ چنين‌ انساني‌ همين‌ است‌ كه‌ در جاي‌ خود بايستد و متوقف‌ شود تا راهنماي‌ او دست‌ او را بگيرد و به ‌سوي‌ مقصد حركت‌ دهد. هرنوع‌ حركت‌ از چنين‌ انساني‌ با خود رايي‌ و خودمختاري‌ غلط‌ است‌ و بيشتر مايه‌ ضلالت‌ وگمراهي‌ مي‌شود مگر اين‌ كه‌ جهت‌ مقصد را بداند ومستقيما به‌ سوي‌ مقصد حركت‌ كند واين‌ دانايي‌ مخالف‌ با وضع‌ ذاتي‌ و فطري‌ انسان‌ است‌ زيرا انسان‌ در ذات‌ خود جهل‌ مطلق‌ است‌ و در فضاي‌ ظلماني‌ و جهل‌ مطلق‌، امكان‌ جهت‌يابي‌ و راهيابي‌ به‌ سوي‌ مقصد ممكن‌ نيست‌. شما تمامي‌ عالم‌ خلقت‌ را به‌ صورت‌ يك‌ فضايي‌ مكعب‌ و كروي‌ در فكرخود تصوركنيد. كره‌اي‌ كه‌ شعاع‌ آن‌ از مركز كره‌ تا خارج‌ ميليون ها سال‌ نوري‌ امتداد پيدا مي‌كند، شما حجم‌ اين‌ كره‌ را به‌ دست‌ آوريد و آن‌ را به‌ نقاط‌ مختلف‌ نقطه‌ گذاري‌ كنيد. مقصد زندگي‌ انسان‌ يكي‌ از اين‌ نقاط‌ است‌ و راه‌ به‌ سوي‌ آن‌ مقصد هم‌ يك‌ راه‌ مستقيم‌ بيشتر نيست‌. سپس‌ ببينيد چه‌ كسي‌ مي‌تواند بين‌ خود و نقطه‌ مقصد دراين‌ فضاي‌ نامتناهي‌ مقصد را و راه‌ به‌ سوي‌ مقصد را پيدا كند، البته‌ محال‌ و ممتنع‌ است‌. دراين‌ فضاي‌ نامتناهي‌ كسي‌ نقطه‌ مقصد را مي‌داند كه‌ آن‌ را آفريده‌ است‌ وآن‌ خداوند متعال‌ است‌. پس‌اين‌ انسان‌ متحير و سرگردان‌ اگر در جاي‌ خود بايستد دست‌ خود را به‌ دست‌ خدا بسپارد و تسليم‌ اراده‌ و قدرت‌ خدا شود ، خداوند قدرت‌ دارد هرچه‌ زودتر او را به‌ مقصد برساند و اگر تسليم‌ خدا نشود ، تمامي‌ حركات‌ و سكنات‌ او بيشتر مايه‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ مي‌شود. دراين جا و دراين‌ حال‌ انسان‌ها بردو قسمند و دو نوع‌ حركت‌ دارند، يكي‌ حركت‌ جاهلانه‌ بدون‌ اين‌ كه‌ قصد گناه ‌ و معصيت‌ داشته‌ باشند زيرا گناه‌ و معصيت‌ نفهميده‌اند تا به‌ قصد گناه‌ و معصيت‌ حركت‌ كنند. چنين ‌اعمال‌ و حركات‌ جاهلانه‌ بدون‌ قصد تجري‌ و تجاوز را ذنب‌ مي‌نامند كه‌ جمع‌ آن‌ ذنوب‌ است‌. حركات‌ جاهلانه‌ انسان‌ كه‌ بدون‌ قصد تجري‌ و تجاوز پيدا مي‌شود، ذنب‌ و ذنوب‌ مي‌نامند كه‌ احتياج‌ به‌ غفران‌ دارد. غفران‌ در اين‌ رابطه‌ به‌ معناي‌ پوشش‌هاي‌ علمي‌ و تكاملي‌ است‌ مانند نورخورشيد كه‌ شب‌ را مي‌پوشاند. اين‌ شعاع‌ خورشيد كه‌ چهره‌ فضاي‌ تاريك‌ را پوشانده‌ و آن‌ را تبديل‌ به‌ فضاي‌ روشن‌ كرده‌ است‌، مغفرت‌ و غفران‌ مي‌نامند. انسان‌ هم‌ درابتداي‌ حركت‌ جهل‌ مطلق‌ است‌ و در جهل‌ مطلق‌ حركت‌ ممكن‌ نيست‌ مگر اين‌ كه‌ چراغي‌ در قلب‌ او روشن‌ شود و در فضاي‌ تاريك‌ قلب‌ روشنايي‌ به‌ وجود آورد مانند شعاع‌ خورشيد كه‌ فضاي‌ تاريك‌ را روشن‌ مي‌سازد. با پيدايش‌ اين‌ روشنايي‌ كه‌ نور علم‌ است‌ انسان‌ها مي‌دانند كه‌ حركات‌ جاهلانه‌ و قاصرانه‌ توام‌ با راي‌ و خود مختاري‌ سودي‌ ندارد و راه‌ به‌ جايي‌ نمي‌برند. بعداز پيدايش‌ اين‌ روشنايي‌ كه‌ نور علم‌ است‌ بلافاصله‌ مي‌دانند كه‌ بايستي‌ تسليم‌ خدا شوند و دست‌ خود را به‌ دست‌ خدا بسپارند تا خدا آن‌ها را ببرد و به‌ مقصد برساند. مولا عليه‌ السلام‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كـه‌ اي‌ پروردگار من‌ آن‌ حالت‌ جهل‌ و ظلماني‌ كه‌ مرا وادار به‌ كار و فعاليت‌ مي‌كنـد و بيشتر مرا به‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ مي‌كشاند و در نتيجه‌ باعث‌ پرده‌دري‌ و نزول‌ بــلا و عذاب‌ مي‌شود و راه‌ خواهش‌ و نيايش‌ را به‌ روي‌ من‌ مي‌بندد، گناهاني‌ كه ‌از جهل‌ و جودي‌ من‌ و يا نقايص‌ وجودي‌ من‌ سرمي‌زند، پرده‌ مغفرت‌ روي‌ اين‌ چهره‌ ظلماني‌ بگستران‌ و قلب‌ ظلماني‌ مرا در شعاع‌ نوراني‌ عفو و مغفرت‌ قرار بده‌. پس‌ازآن‌ كه‌ انسان‌ از خداوند خواهش‌ كرد تا نقايص‌ وجودي‌ او را برطرف‌ كند و او را در پوشــش‌ نور علم‌ و مغفرت‌ قراردهد، قهرا انساني‌ كه‌ به‌ جهل‌ خود واقف‌ شده‌ و سعادت‌ را فقط‌ و فقط‌ به‌ دست‌ خدا مي‌داند تسليم‌ خدا مي‌شود و خداوند او را به‌ مقصـد مي‌رساند. پس‌ دراين جا مي‌دانيم‌ كه‌ در ابتداي‌ حركت‌ و تكليف‌ هر نوع‌ حركتي‌ كه‌ از انسان‌ صادر مي‌شود، جاهلانه‌ و عاميانه‌ است‌ و حركات‌ جاهلانه‌ و عاميانه ‌انسان‌ را به‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ مي‌كشاند. اگر اين‌ حركات‌ روي‌ جهل‌ و ناداني‌ و بي‌ خبـري‌ و بي‌اطلاعي‌ باشدكه‌ انسان‌ قصد تجاوز و گناه‌ ندارد وليكن‌ به‌ گناه‌ و تجاوز مبتلا مي‌شود يك‌ چنين‌ حركاتي‌ را ذنب‌ و ذنوب‌ مي‌نامند و مغفـرت‌ لازم‌ دارند. يعني‌ خداوند با نور مغفرت‌ چهره‌ تاريك‌ قلب‌ انسان‌ را نوراني‌ كند تا بفهمد كه‌ بدون‌ اجازه‌ خدا حق‌ حركت‌ و فعاليت‌ ندارد. و اگر انسان‌ در ابتداي‌ تكليـف‌ و يا در هر زماني‌ آگاهي‌ دارد كه‌ بدون ‌اجازه‌ مولا حق‌ حركت‌ و فعاليت‌ ندارد هر نوع‌ حركتي‌ بايستي‌ با كسب‌ اجازه‌ باشد وليكن‌ روي‌ بي‌اعتنايي‌ به‌ اجازه‌ مـولا و روي‌ جرات‌ و جسارت‌ اعمال‌ خود را به‌ جا مي‌آورد، اين‌ حركت‌ جاهلانه‌ تــوام‌ با تجري‌ و جسارت‌ را عصيان‌ مي‌نامند يعني‌ انسان‌ مي‌داند وليكن‌ به‌ اطاعت‌ خدا بي‌اعتنا و مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود و با قصد و اختيار به‌ سوي‌ گناه‌ حـــركت‌ مي‌كند، اين‌ حركت‌ را عصيان‌ مي‌نامند كه‌ احتياج ‌ به‌ عفو الهي‌ دارد. پس‌ در اين‌ جا مي‌توانيم‌ بين‌ عفو و غفران‌ فاصله‌اي‌ پيدا كنيم‌ در مواردي‌ انسان‌ گناه كـار احتياج‌ به‌ غفران‌ الهي‌ دارد و درمواردي‌ ديگر محتاج‌ به‌ عفو الهي‌ است‌.

عفو در لغت‌ به‌ معناي‌ محو اثر است‌. مثلا كسي‌ كه‌ در بيابان‌ حركت‌ مي‌كند ردپاي‌ او روي‌ خاك‌ها پيدا مي‌شود، در اين جا بادهايي‌ كــه‌ مي‌آيد و آثار رد پا را محو مي‌كند اعاصير مي‌نامند. اعاصير جمع‌ اعصار به‌ معناي‌ گردباد است‌ زيرا اين‌ گردبادها آثار حركت‌ و راه‌هاي‌ حركت‌ را در بيابان‌ محو مي‌كنند و راه‌ حركت‌ كور مي‌شود پس‌ عفو به‌ معناي‌ محو اثر است‌.

خداوند درآيه‌اي‌ مي‌فرمايد: ما اصابكم‌ من‌ مصيبه‌ فبما كسبت‌ ايديكم‌ و يعفو عن‌ كثير يعني‌ هرمصيبتي‌ سرشما مي‌آيد به‌ دست‌ خودتان‌ پيدا مي‌شود و خداوند بسياري‌ از آثار مصيبت‌ها را عفو مي‌كند يعني‌ محو مي‌كند. امام‌ عليه‌ السلام‌ در تفسيراين‌ آيه‌ مي‌فرمايد:

در اين‌ آيه‌ مصيبت‌ها مربوط‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ نيست‌ بلكـه‌ مربوط‌ به‌ امراض‌ و اسقامي‌ اسـت‌كه‌ انسان‌ها در زندگي‌ براي‌ خود مي‌سازند و خود را به‌ آن‌ مبتلا مي‌كنند. انسان‌ها در هر شبانه‌روز روي‌ جهل‌ و ناداني‌ هزاران‌ مرض‌ در مزاج‌ خود ايجاد مي‌كنندكه‌ آن‌ امراض‌ عامل‌ مرگ‌ آن‌ها در آن‌ شبانه‌ روز مي‌شود و چون‌ مرگ‌ زودرس‌ برخلاف‌ تقدير خداوند متعال‌ است‌، خداوند بسياري‌ از آن‌ مرض‌ها را عفو مي‌كند يعني‌ آثار مرض‌ را از بين‌ مي‌برد تا انسان‌ زنده ‌بماند و زندگي‌ كند. از محو آثار مرض‌ تعبير به‌ عفو شده‌ است‌ زيرا اگر مصيبت‌ها در اين‌ آيه‌ به‌ معناي‌ گناه‌ و معصيت‌ باشد و عفو به‌ معناي‌ گذشت‌ خدا از گناه‌ و معصيـت‌ با كلمه‌ يعفوا عن‌ كثير، مناسب‌ نيست‌ زيرا خداوند يا از گناه‌ نمي‌گذرد و يـا از همه‌ آن‌ها مي‌گذرد. مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌ كه‌ از چند تا گناه‌ بگذرد و از بقيــــه‌ نگذرد و انسان‌ را به‌ جهنم‌ ببرد. پس‌ مصيبت‌ها دراين‌ آيه‌ به‌ معناي‌ امـراض‌ و اسقام‌ است‌ كه‌ خداوند براي‌ ادامه‌ زندگي‌ انسان‌ آثار بسياري‌ از امـــراض‌ شبانه‌ روزي‌ را محو مي‌كند و قسمتي‌ از آن‌ مرض‌ها را به‌ حال‌ خود واگذار مي‌كند و عاقبت‌ آن‌ مرض‌هايي‌ را كه‌ خداوند به‌ حال‌ خود واگذار كرده‌ است‌، انـسان‌ را پير مي‌كند و به‌ وادي‌ مرگ‌ مي‌كشاند . خداوند براي‌ اين‌ كه‌ به‌ انسان‌ بفهمانـد چه‌ بلايي‌ سرخود آورده‌ و چقدر مرض‌ ايجاد كرده‌ بسياري‌ از مرض‌ها را محو مي‌كند و مقداري‌ ازآن‌ مرض‌ها را باقي‌ مي‌گذارد تا به‌ انسان‌ بفهماند كه‌ خود را مريض‌ كردي‌ و من‌ كه‌ خداي‌ تو بودم‌ تو را معالجه‌ كردم‌. اگرمعالجه‌ من‌ نبود پيش‌ ازآن‌ كه‌ به‌ عمر طبيعي‌ برسي‌ هلاك‌ مي‌شدي‌ پس‌ عفو دراين‌ آيه‌ شريفه‌ به‌ معناي‌ محو آثار است‌ و هركس‌ گناهي‌ مرتكب‌ مي‌شود مخصوصا وقتي‌ كه‌ گناه‌ روي‌ عمد و عناد باشد، اين‌ گناه‌ نقطه‌ تاريكي‌ در قلب‌ انسان‌ ايجاد مي‌كند اگر انسان‌ توبه‌ كند، خداوند آن‌ نقطه‌ تاريك‌ را عفو مي‌كند يعني‌ محو مي‌كند و اگر به‌ گناه ‌ادامه‌ دهد آن‌ تاريكي‌ گسترش‌ پيدا مي‌كند تا تمام‌ قلب‌ را بگيرد. پس‌ عفو در مقابــل‌ عصيان‌ است‌ زيرا گناهي‌ كه‌ روي‌ عمد و عناد باشد، قلب‌ را تاريك‌ مي‌كند و اگـر روي‌ جهل‌ و ناداني‌ باشد، قلب‌ را تاريك‌ نمي‌كند. چنين‌ گناهي‌ كه‌ روي‌ جهل‌ و ناداني‌ است‌، ذنب‌ مي‌نامند كه‌ جمع‌ آن‌ ذنوب‌ است‌. ذنب‌ به‌ معناي‌ نقص‌ يعني‌ گناهي‌ كه‌ از جهل‌ وجودي‌ و نقص‌ وجودي‌ پيدا مي‌شود.

در اين جا انسان‌ها به‌ تبعيـت‌ از مولا بايستي‌ از خدا خواهش‌ كنند تا جهل‌ و تاريكي‌ را از وجود آن‌ها بزدايد، علم‌ و دانش‌ و استعداد به‌ وجود آورد تا بتوانند گناه‌ و معصيت‌ را ترك‌ كنند.

پيدايش‌ اين‌ علم‌ و استعداد را غفران‌ مي‌نامند يعني‌ پوشش هايي‌ كه‌ در انـسان‌ مقاومت‌ به‌ وجود مي‌آورد و مي‌تواند گناه‌ و معصيت‌ را ترك‌ كند. مغفرت‌ هم‌ كه‌ از غفران‌ به‌ وجود آمده‌ به‌ معناي‌ كلاه‌ خود است‌ يعني‌ پوششي‌ كه‌ در سر انــسان‌ مقاومت‌ ايجاد مي‌كند. لذا در اين جا مولا از خداوند متعال‌ تقاضاي‌ مغفرت‌ مي‌كند وقتي‌ كه‌ مغفرت‌ و غفران‌ الهي‌ شامل‌ حال‌ انسان‌ شود، مي‌تواند هواي‌ نفس‌ خود را مهار كند و از گناه‌ و معصيت‌ بپرهيزد. مولا عليه‌ السلام‌ دراين‌ جملات‌ گناه‌ و آثار گناه‌ را مي‌شمارد و از خدا تقاضاي‌ عفو و غفران‌ مي‌كند. كلمات‌ عفو و غفـران‌ به‌ اصطلاح‌ علما، عام‌ و خاص‌ است‌ يعني‌ هر جا غفران‌ باشد، عفو هم‌ هست‌. ممكن‌ است‌ يك‌ جايي‌ عفو باشد وليكن‌ غفران‌ نباشد. در آن جا كه ‌انسان‌ جاهلانه‌ مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود غفران‌ الهي‌ لازم‌ است‌ تا جهل‌ انسان‌ را برطرف‌ كند و آن جا كه‌ انسان‌ دانسـته‌ و شناخته‌ مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود، عفو و غفران‌ لازم‌ است‌ تا با كلمه‌ عفو آثار گنــاه‌ از بين‌ برود و با غفران‌ در انسان‌ مقاومت‌ به‌ وجود آيد تا بتواند گناه‌ را تـرك‌ كند. دراين‌ جملات‌ مولا اميرالمومنين‌ گناه ها و آثـار آن‌ را ذكر مي‌كند و از خداوند متعال‌ تقاضاي‌ عفو و غفران‌ از گناه ها مي‌نمايد و مي‌فرمايد خدايا آن‌ گناهاني‌ از من‌ كه‌ پرده‌ عصمت‌ و عفت‌ را مي‌درد و انسان‌ را جري‌ و جسور مي‌كند، بيامرز. در اين جا يكي‌ از آثار گناه‌ جسور شدن‌ گناه كـار و دريدن‌ پرده‌ عصمت‌ است‌ و عصمت‌ آن‌ حالت‌ تقوا و خودداري‌ انسان‌ از گناه‌ و معصيـت‌ است‌. انسان‌ها در ابتداي‌ خلقت‌ براساس‌ فطرت‌ سالم‌ خود حالت‌ تقوا و خودداري‌ از گناه‌ و معصيت‌ دارند مثلا شما وقتي‌ ميهمان‌ كسي‌ مي‌شويد دو حالت‌ براي‌ شما قابل‌ تصور است‌. حالت‌ اول‌ بي‌اعتنايي‌ به‌ خانه‌ و صاحبخانه‌ و عدم‌ رعايت‌ ادب‌ و نزاكت‌. دراين‌ حال‌ به‌ ميل‌ و اراده‌ خود درخانه‌ ميزبان‌ حركت‌ مي‌كنيد هرچه‌ ببينيد برمي‌داريد و مي‌خوريد و مي‌شكنيد مانند انساني‌ جسور و فضول‌. حالت‌ دوم‌ اين‌ است‌ كه‌ مودب‌ در گوشه‌ اتاق‌ بنشينيد آن‌ خانه‌ و اسباب‌ خانه‌ را مال‌ و ملك‌ خود ندانيد ، منظم‌ و مرتب‌ و مودب‌ باشيد و هيچ‌ عملي‌ انجام‌ ندهيد مگر به‌ اجـازه‌ صاحب خانه‌. هر وقت‌ غذايي‌ آورد، تناول‌ كنيد و اگر نه‌ صبركنيد. اين‌ دو حالت‌ در هر انساني‌ كه‌ ميهمان‌ كسي‌ شده‌ قابل‌ تصوراست‌. كودكان‌ كه‌ عقل‌ و شعورشـــان‌ نمي‌رسد، در خانه‌ مردم‌ آزادانه‌ حركت‌ مي‌كنند به‌ قول‌ معروف‌ شيطنت‌ مي‌كنند ولي‌ مردان‌ و زنان‌ كامل‌ و عاقل‌، مودب‌ مي‌نشينند و بدون‌ اجازه‌ كاري‌ انجام‌ نمي‌دهند. ممكن‌ است‌ كودكاني‌ كه‌ به‌ حد بلوغ‌ و جواني‌ نرسيده‌اند، گاهي‌ مودب‌ باشند و گاهي‌ شيطنت‌ كنند. اين‌ دو حالت‌ ادب‌ و شيطنت‌ كه‌ در انسان‌ها وجود دارد براساس‌ فطرت‌ و طبيعت‌ است‌. فطرت‌ انسان‌ كه ‌عقل‌ و شعور اوست‌، انسان‌ را مودب‌ مي‌كند. وليكن‌ طبيعت‌ و مزاج‌ انسان‌ كه‌ جهل‌ و شهوت ‌ است‌ انسان‌ را به‌ شيطنــت‌ وادار مي‌كند آن‌ حالت‌ ادب‌ و نزاكت‌ را عصمت‌ مي‌نامند يعني‌ انسان‌ عاقل‌ خـود داري‌ مي‌كند از اين‌ كه‌ در ملك‌ خدا برابر خدا و اولياء خدا، شيطنت‌ كند و به‌ هركاري‌ دست‌ بزند، بندگان‌ خدا را آزار دهد و يا كارهاي‌ خلاف‌ ديگر و همه‌ جا فطرت‌ انـسان‌ بر طبيعت‌ و شيطنت‌ او حاكميت‌ دارد. پس‌ انسان‌ دائم‌ در حال‌ تقوي‌ و عصمت‌ قــرار مي‌گيرد وليكن‌ اگر كم‌ كم‌ گناهي‌ مرتكب‌ شود، دروغ‌ كوچك‌ و بزرگي‌ بگويد ويا مال‌ كم‌ و زيادي‌ سرقت‌ كند، همين‌ طور در خط‌ تهمت‌ و اذيت‌ فعاليت‌ كند، كم‌ كم ‌ اين‌ گناهان‌ كوچك‌ انسان‌ها را جري‌ و جسور مي‌كند. انسان‌ بي‌باك‌ مي‌شود و به‌ هر جنايتي‌ دست‌ مي‌زند. به‌ خدا و اولياء خدا اعتنا نمي‌كند و انساني‌ جسور و شرور و بي‌ حيا مي‌شود. او كسي‌ است‌ كه‌ پرده‌ عصمت‌ را دريده‌ و از خط‌ اطاعت‌ و تقوا خارج‌ شده‌ است‌ مولا عليه‌ السلام‌ كه‌ مي‌داند ورود به‌ گناه‌ و معصيت‌ يك‌ چنين‌ عوارض‌ و آثـاري‌ دارد و عاقبت‌ انسان‌ راجري‌ و جسور مي‌كند براي‌ پيشگيري‌ از خدا تقاضا مي‌كند كه‌ پروردگارا! آن جا كه‌ بخواهم‌ گناهاني‌ را مرتكب‌ شوم‌ كه‌ پرده‌ عصمــت‌ را بدرد و مايه‌ جرات‌ و جسارت‌، شود لطف‌ خود را شامل‌ حال‌ من‌ بگردان‌، عقل‌ و شعــور مرا در فطرت‌ من‌ پرورش‌ بده‌ و نيروي‌ ترك‌ گناه‌ در من‌ به‌ وجود آور تا عقلم‌ بيدار شود و مانع‌ عصيان‌ و باعث‌ ترگ‌ گناه‌ شود.

درجمله‌ دوم‌ مي‌گويد:

پروردگارا! آن‌ گناه‌ و معصيت‌هائي‌ كه‌ مايه‌ نزول ‌بلا و نقمت‌ مي‌شود و مرا درخط‌ انتقام‌ قرار مي‌دهد، بيامرز.

يكي‌ ديگر از عوارض‌ گناه‌ اين‌ است‌ كه‌ گناه كار را در معرض‌ نزول‌ بلا و انتقـام‌ الهي‌ قرار مي‌دهد و مولا عليه‌ السلام‌ دراين‌ جمله‌ مي‌گويد:

پروردگارا! آن‌ گناهاني‌ ازمن‌ كه‌ مايه‌ نزول‌ نقمت‌ مي‌شود، بيامرز. بلا و نقمت‌ دو واژه‌اي‌ اسـت‌ كه‌ دلالت‌ مي‌كند بر مصيبت‌ها و رنج‌ و زحمت ها و مشقت ها كه‌ انسان‌ در زندگي‌ مي‌بيند. بلا از كلمه‌: بلي‌، يبلو، بلاء به‌ معناي‌ سلب‌ وضعيت‌ نعمت‌ و قراردادن‌ انسان‌ را در حالت‌ پيش‌ از نعمت‌ مانند سلب‌ مال‌ و ثروت‌ و تبديل‌ زندگي‌ انسان‌ به‌ فقـر و ناداري‌ و يا سلب‌ نعمت‌ سلامتي‌ و برگشت‌ انسان‌ به‌ مرض‌ و يا مرگ‌ فرزندان‌ و برگشت‌ پدرو مادر به‌ حالت‌ تنهايي‌ و بي‌فرزندي‌ ويا كناره‌ گيري‌ دوستان‌ و قرارگرفتن‌ انسان‌ در غربت‌ و وحشت‌ است‌. هر وقت‌ انسان‌ به‌ نعمتي‌ از نعمت‌هاي‌ خـــدا مي‌رسد و آن‌ نعمت‌ مايه‌ غرور و غفلت‌ او از خدا و دين‌ مي‌شود، مانند ثروتمندي‌ است‌ كه‌ غرور پيدا مي‌كند يا مانند كسي‌ كه‌ فرزندان‌ خوبي‌ دارد و به‌ خود مي‌بالد. خداوند براي‌ برطرف‌ شدن‌ غرور و غفلت‌ آن‌ نعمت‌ و ثروتي‌ كه‌ مايه‌ غرور شده‌ است‌، از انسان‌ مي‌گيرد و او را به‌ حالت‌ فقر و ناداري‌ برمي‌گرداند. همينطور نعمت‌ وجود فرزندان‌ ويا سلامتي‌ انسان‌. بلا و ابتلا مخصوص‌ مومن ‌ و مومنه‌ است‌ خداوند كه ‌بندگان‌ مومن‌ خود را دوست‌ دارد و به‌ آن‌ها توفيق‌ عبادت‌ و تقوا مي‌دهد، وقتي‌ مشاهده‌ كند كه‌ اين‌ بنده‌ مومن‌ در اثر ثروت‌ و نعمتي‌ كه‌ دارد و يا سلامتي‌ و چيزهاي‌ ديگر غرور پيدا كرده‌ است‌ و او را از خدا غافل‌ نموده‌ و از عبادت‌ و تقوا بازداشته‌ خداوند آن‌ نعمت‌ را مي‌گيرد و انسان‌ را به‌ فقر و مرض‌ مبتلا مي‌كند تا حالت‌ نسيان‌ و غفلت‌ از خدا، از انسان‌ گرفته‌ شود و متوجه‌ خدا و دين‌ شود. پس‌ بلا و ابتلا در زماني‌ مقدر مي‌شود كه‌ انسان‌ در اثر آلودگي‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ ممكن‌ است‌ نعمت‌ دين‌ و تقواي‌ خود را از دست‌ بدهد و سرمايه‌ آخرت‌ خود را ضايع‌ كند خداونـد در قرآن‌ مي‌فرمايد:

شما مومنين‌ و مومنات‌ را به‌ خوف‌ و ناامني‌ و گرسنگي‌ و كمـي‌ مال‌ و ثروت‌ و مرگ‌ فرزندان‌ و امراض‌ نفساني‌ مبتلا مي‌كنم‌ تا مبادا از خدا غافل‌ شويد و درآخر آيه‌ مي‌فرمايد:

خوشا به‌ حال‌ كساني‌ كه‌ در ابتلائات‌ و بلاها صبـر كرده‌ و دين‌ و تقواي‌ خود را حفظ‌ مي‌كنند .اين‌ چنين‌ تقديرات‌ را بلا مي‌گويند كه‌ مخصوص‌ بندگان‌ مومن‌ است‌ و اما نقمت‌ و انتقام‌، آن‌ بلاهاي‌ كمرشكن‌ و نابود كننده‌اي‌ است‌ كه‌ سر انسان‌ مي‌آيد و انسان‌ به‌ عذاب‌ سختي‌ مبتلا مي‌شود و از ياد خدا غافل‌ مي‌ماند، يعني‌ با اين‌ كه‌ به‌ عذاب‌ الهي‌ مبتلا شده‌ است‌ باز هم‌ براي‌ رفع‌ عذاب‌ به‌ خدا پناهنده‌ نمي‌شود و فرج‌ خود را از خدا نمي‌خواهد و بلكه‌ منكر خدا مي‌شود مانند مرض‌هاي‌ غير قابل‌ علاج‌ از قبيل‌ جذام‌ و طاعون‌ و امثال‌ آن‌.

چنين‌ بلاهايي‌ هم‌ در اثر گناهان‌ كبيره‌ متوجه‌ انسان‌ مي‌شود. گناهان‌ كبيــره‌ مانند اذيت‌ پدر و مادر و عاق‌ والدين‌ و يا قطع‌ رحم‌ و يا مخالفت‌ با امام‌ و پيغمبر و امثال‌ آن‌ها. يك‌ چنين‌ گناهاني‌ انسان‌ را مستحق‌ انتقام‌ خدا مي‌كند.

دليل‌ انتقام‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ با اين‌ كه‌ معذب‌ شده‌ است‌، به‌ ياد خدا نيست‌ و به‌ خدا پناهنده‌ نمي‌شود تا عذاب‌ را ازاو برطرف‌ كند. با اين‌ كه‌ معذب‌ است‌ به‌ خــدا و دين‌ خدا و رعايت‌ تقوا بي‌اعتنا است‌ مومنين‌ و مومنات‌ به‌ محض‌ اين‌ كه‌ مصيبتي‌ مي‌بينند، به‌ خدا پناهنده‌ مي‌شوند و به‌ ياد گناه‌ خود مي‌افتند و توبه‌ مي‌كنند وليكن‌ كفار چنين‌ نيستند، خواه‌ در آسايش‌ و نعمت‌ باشند و يا در عذاب‌ و نقمت‌، به‌ خدا پناهنده‌ نمي‌شوند و فرج‌ خود را از خدا نمي‌خواهند. گاهي‌ علامت‌ نقمت‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ گناهكار ثروتي‌ و نعمتي‌ مي‌دهد كه‌ مايه‌ غفلت‌ او از خــدا مي‌شود، تكبر و غرور او را مي‌گيرد و حالت‌ توبه‌ و پناهندگي‌ به‌ خدا در او پيـدا نمي‌شود. بيشتر و بيشتر معصيت‌ مي‌كند و ثروت‌ خود را در راه‌ ظلم‌ و كفر و گناه‌ مصرف‌ مي‌نمايد. لذا مولا اميرالمومنين‌ ازآن‌ گناهاني‌ مي‌ترسد كه‌ مايه ‌ نزول‌ بلا و نقمت‌ مي‌شود.

و در جمله‌ سوم‌ ازآن‌ بلاها و مصيبت‌هايي‌ كه‌ مايه‌ سلب‌ توفيق‌ براي‌ دعا و عبادت‌ مي‌شود ، به‌ خدا پناه می برد. يكي‌ ديگر از عوارض‌ گناه‌ و معصيت‌ اين‌ است‌ كه‌ رابطه‌ انسان‌ را از خدا قطع‌ مي‌كند و كم‌ كم‌ انسان‌ با خدا بيگانه‌ مي‌شود و در قلب‌ خود رابطه‌ محبت‌ و دوستي‌ نسبت‌ به‌ خدا احساس‌ نمي‌كند. بايستي‌ بدانيم‌ كه‌ رابطه‌ و دوستي‌ با خدا يكي‌ از بهترين‌ و بزرگترين‌ نعمت‌هايي‌ است‌ كه‌ به‌ انسان‌ داده‌ مي‌شود. كسي‌ كه‌ خدا را داشته‌ باشد، همه‌ چيز در دنيا و آخرت‌ دارد و كسي‌ كه‌ خدا را نداشته‌ باشد در دنيا و آخرت‌ چيزي‌ ندارد. خداوند متعال‌ منبع‌ و معدن‌ تمامي‌ ثروت ها و قدرت ها و نعمت‌ها و لذت‌ها و بركات‌ در دنيا و آخرت‌ است‌ و استفاده‌ از يك‌ چنين‌ منبع‌ بزرگ‌ ثروت‌ و قدرت‌، متوقف‌ بر جلب‌ رضايت‌ و محبت‌ خداوندمتعال‌ است‌ زيرا خدا مانند اشياء نيست‌ كه ‌انسان‌ از طريق‌ حاكميت‌ و تسلط‌ بتواند استفاده‌ كند.

منابع‌ ثروت‌ انسان‌ در دنيا و آخرت‌ دو قسم‌ است‌، اشياء و اشخاص‌:

اشياء مانند زمين‌ و باغ‌ و ملك‌ و خوراكي هـا و پوشاكي ها و چيزهاي‌ ديگر، اشخاص‌ مانند انسان‌ها، پدر و مادر و برادر و دوستان‌ و سايرمردم‌ و ديگر ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ كه‌ مظهر رحمت‌ و بركت‌ نامتناهي‌ است‌. انسان‌ها از اشياء به‌ طريق‌ حاكميت‌ استفاده‌ مي‌كنند. هركس‌ زمين‌ دارد يا باغ‌ و بوستاني، ‌ بر زمين‌ و باغ‌ و بوستان‌ خود تسلط‌ دارد و آن‌ها را در راه‌ منافع‌ خود به‌ كار مي‌برد. ميوه‌هاي‌ درخت‌ را مي‌چيند، درخت‌ راضي‌ باشد يا نباشد. دل‌ زمين‌ را مي‌شكافد و زراعت‌ مي‌كند زمين‌ راضي‌ باشد يا نباشد و يا ماشين‌ و مراكب‌ ديگر را به‌ هركيفيتي‌ كه‌ باشد مي‌راند و مي‌دواند اما استفاده‌ از اشخاص‌ به‌ كيفيت‌ حاكميت‌ و تسلط‌ نيست‌ بلكه‌ از راه‌ جلب‌ محبت‌ و رضايت‌ است‌ اگر بخواهي‌ از پول‌ پدر و مادر و يا برادر و خواهر و ديگران‌ استفاده‌ كني‌ بايستي‌ اول‌ با خدمت‌ و محبت‌ و يا راه‌هاي‌ ديگر، آن‌ها را از خود راضي‌ كني‌. وقتي‌ كه‌ راضي‌ شدند و محبت‌ پيدا كردند، از ثروت‌ و مال‌ خود شما را بهره‌مند مي‌كنند. پس‌ كسي‌ نمي‌تواند با زور و قلدري‌ از ثروت‌ انسان‌ها استفاده‌ كند بلكه‌ فقط‌ از طريق‌ جلب‌ محبت‌ و رضايت‌ امكان‌ پذير است‌. و از جمله‌ اشخاص‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌. خداوند مالك‌ بي‌نهايت‌ ثروت‌ و قدرت‌ مظهررحمت‌ و بركت‌ است‌ اما مانند املاك‌ و اشياء نيست‌ كه‌ انسان‌ خود را بر او مسلط‌ كند و از ثروت‌ او استفاده‌ كند بلكه‌ بايستي‌ محبت‌ و رضايت‌ خدا را جلب‌ كند. اگر محبت‌ و رضايت‌ خدا را جلب‌ كرده‌اي‌، تو به‌ جاي‌ فرزند خدا و خدا به‌ جاي‌ پدر و مادر مهربان‌ مي‌شود. تمامي‌ نعمت‌هاي‌ خود را مخصوصا در عالم‌ آخرت‌ در اختيار انسان‌ مي‌گذارد و اگر كسي‌ نتوانست‌ محبت‌ خدا را جلب‌ كند بلكه‌ با خدا بيگانه‌ بود و انس‌ و آشنايي‌ پيدا نكرد، نمي‌تواند از وجود خداوند متعال‌ استفاده‌ كند. جلب‌ محبت‌ خدا از طريق‌ رابطه‌ با خداوند متعال‌ و خدمت‌ به‌ بندگان‌ خدا و خلوص‌ و اخلاص‌ درعبادت‌ ميسر و ممكن‌ است‌. بهترين‌ راه‌ رابطه‌ با خدا ، عبادت‌ها و دعاها است‌، كساني‌ كه‌ دعاها را مي‌خوانند با خدا هم كلام‌ و هم زبان‌ هستند، خدا را تمجيد و تعريف‌ مي‌كنند و در نماز او را سجده‌ مي‌كنند و يا براي‌ خدا به‌ بندگان‌ خدا خدمت‌ مي‌كنند، از طريق‌ دعاها و عبادت‌ها محبتشان‌ به‌ خدا زياد مي‌شود و از مناجات‌ با خدا لذت‌ مي‌برند. اما اگر دعاها و عبادت‌ها را ترك‌ كردند و يا خداي‌ ناكرده‌ معصيت‌ نمودند، محبت‌ خدا از دلشان‌ مي‌رود و رابطه‌ آن‌ها با خدا قطع‌ مي‌شود. نمي‌توانند با خدا سخن‌ بگويند و مناجات‌ كنند، زبانشان‌ در ارتباط‌ با خدا بسته‌ مي‌شود و يك‌ كلمه‌ دعا و عبادت‌ بر زبان‌ آن‌ها جاري‌ نمي‌شود. اين‌ها كه‌ محبت‌ خدا را از دست‌ داده‌اند و رابطه‌ با خدا ندارند، روز قيامت‌ مانند انسان‌ها ويا كودكان‌ بي‌سرپرستند و صاحبي‌ ندارند. كسي‌ نيست‌ كه‌ دست‌ آن‌ها را بگيرد و به‌ آن‌ها محبت‌ كند و يا امامي‌ و پيغمبري‌ و بنده‌ مومني‌ پيدا نمي‌شود كه‌ از آن‌ها شفاعت‌ كند. زندگـي‌ آخرت‌ طوري‌ است‌ كه‌ اگر انسان‌ محبت‌ به‌ خدا و اولياء خدا داشته‌ باشد، خدا و اولياء خدا او را به‌ بهشت‌ مي‌برند و اگر با آن‌ها رابطه‌ نداشته‌ باشد، زندگيش‌ درحد صفر قرار مي‌گيرد. نه‌ آبي‌ كه‌ بياشامد و نه‌ هوايي‌ كه‌ تنفس‌ كند، نه‌ روشنايي‌ كه‌ جايي‌ را ببيند و نه‌ غذايي‌ كه‌ تناول‌ كند و نه‌ دوست‌ و رفيقي‌ كه‌ با او انس‌ بگيرد. در حالتي‌ بين‌ موت‌ و حيات‌ قرار مي‌گيرد و اگر به‌ بندگان‌ خدا ستم‌ كـرده‌ باشد، آن‌ ظلم ها و ستم ها كه‌ به‌ بندگان‌ خدا نموده‌ است‌، به‌ خودش‌ برمي‌گردد و در محروميت‌ مطلق‌ و عذاب‌ ظلم هايي‌كه‌ به‌ بندگان‌ خدا نموده‌ است‌، قرارمي‌گيرد. لذا يكي‌ از علامت هاي‌ بي‌توفيقي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ نمي‌تواند با خدا سخن‌ بگويد، نمي‌تواند از خدا خواهش‌ و تمنايي‌ كند، نمي‌تواند دعا بخواند و اگر بخواند از دعا لذت‌ نمي‌برد. همچنين‌ از نماز و عبادت‌هاي‌ ديگر و خدمت‌ به‌ بندگان‌ خدا محروم‌ مي‌شود، لذا مولا علیه‌السلام‌ در اين‌ فراز مي‌گويد:

پروردگارا! آن‌ گناهاني‌ كه‌ زبان‌ مرا بند مي‌آورد و نمي‌توانم‌ دعا بخوانم‌ و مناجات‌ كنم‌، بيامرز.

در جمله‌ بعد مي‌گويد:

خدايا! هرگناهي‌ و هرخطايي‌ كه‌ از من‌ سرزده‌ باشد، همه‌ آن‌ها را بيامرز و در پرونده‌ من‌ گناه‌ و معصيتي‌ باقي‌ نگذار كه‌ مايه‌ خجلت‌ و شرمساري‌ شود.

خطاها و گناهاني‌ كه‌ در اين‌ جمله‌ به‌ زبان‌ مولا عليه‌ السلام‌ جاري‌ مي‌شود و مي‌گويد:

پروردگارا! هر خطايي‌ كه‌ از من‌ سرزده‌ و يا گناهي‌ را كه‌ مرتكب‌ شــده‌ام‌، بيامرز. اين‌ خطاها و گناهان‌ اعمال‌ بدي‌ است‌ كه‌ در دوران‌ جواني‌ و يا كودكي‌ از انسان‌ها سر مي‌زند. مثلا كودكان، ‌ خود را كثيف‌ و نجس‌ مي‌كنند و گناهي‌ ندارند و يا پدر و مادر و خواهر خود و ديگران‌ را اذيت‌ مي‌كنند، تقصيري‌ ندارند و يا همچنين‌ از جوانان‌ و جاهلان‌ اعمال‌ جاهلانه‌ سر مي‌زند، نماز و عبادت‌ها را پشت‌ سر مي‌اندازند و دائم‌ به‌ بازي ها و لهو و لعب‌ مشغول‌ مي‌شوند و يا به‌ يكديگر فحش‌ مي‌دهند، سخنـان‌ زشت‌ و ناروا بر زبان‌ آن‌ها جاري‌ مي‌شود. اعمال‌ گناه‌ و معصيت‌ آن‌ها جاهلانه‌ و بـه‌ خطا و اشتباه‌ ازآن‌ها سرمي‌زند. كودكان‌ با فكر كودكانه‌ و يا جوانان‌ با اعمال‌ و افكار جاهلانه‌ خود مستحق‌ بهشت‌ نيستند و لياقت‌ حشر با بندگان‌ خدا را ندارند. سرمايه‌ زندگي‌ بهشتي‌ عقل‌ و ايمان‌ و معرفت‌ است‌، عقل‌ نيرويي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را در حركات‌ و سكنات‌ به‌ خدا مربوط‌ مي‌كند هرعملي‌ كه‌ مي‌خواهد انجام‌ دهد، ابتدا در قلـب‌ خود به‌ خدا مراجعه‌ مي‌كند تا رضايت‌ خدا را در آن‌ عمل‌ جلب‌ نمايد. معرفت‌ هــم‌ شناخت‌ واقعي‌ خدا و اولياء خداست‌. آن‌ طور كه‌ پدر و مادر خود را مي‌شناسـد، خدا و اولياء خدا را بشناسد. ايمان‌ سرمايه‌ امنيت‌ است‌ و مومن‌ خـدا را وسيله‌ امنيت‌ قرار مي‌دهد و با اين‌ ايمان‌، دردل‌ خود خوف‌ و هراسي‌ ندارد. عقل‌ و معرفت‌ و ايمان‌ سرمايه‌ زندگي‌ بهشت‌ است‌ و اكثريت‌ جوانان‌ و انسان‌هاي‌ جاهل‌ و نادان‌ و كودكان‌ در دوران‌ كودكي‌ فاقد اين‌ سرمايه‌ها هستند. پس‌ سرمايه‌ بهشـت‌ در آن‌ها وجود ندارد. دوران‌ كودكي‌ ويا جواني‌ ويا جهل‌ و ناداني‌ بر هرانسانــي‌ مي‌گذرد، انسان‌ها زندگي‌ خود را از جهل‌ و ناداني‌ شروع‌ مي‌كنند و بعد به‌ علـم‌ و دانش‌ مي‌رسند. هيچ‌ انساني‌ در علم‌ و دانش‌ متولد نمي‌شود و درعلم‌ و دانش‌ زندگي‌ خود را ادامه‌ نمي‌دهد بلكه‌ درحال‌ جهل‌ و ناداني‌ و غفلت‌ و گناه‌ متولد مي‌شوند، از كانال‌ جهل‌ و ناداني‌ عبور مي‌كنند و در انتها به‌ دانش‌ و ايمان‌ مي‌رسند. پس‌ خواهي‌ نخواهي‌ دوران‌ جهل‌ و ناداني‌ برهرانساني‌ مي‌گذرد و در آينده‌ها دنبـال‌ كسب‌ علم‌ و ايمان‌ مي‌رود. با اين‌ حساب‌ اگرخداوند انسان‌ها را با خطا و اشتباهات‌ به‌ جهل‌ و ناداني‌ها و گناه‌ و معصيت‌ها وارد صحراي‌ محشر كند، در برابر اولياء خدا و دوستان‌ خدا مفتضح‌ و رسوا مي‌شوند اين‌ها مانند كساني‌ هستند كه‌ با لباس‌هاي‌ پاره‌ و كثيف‌ وارد شهري‌ مي‌شود كه‌ تمامي‌ اهل‌ شهر زيبا و نوراني‌ با لباس‌هاي‌ فاخر و آبرومند در آن جا زندگي‌ مي‌كنند، قهرا در برابر آن‌ها رسوا مي‌شوند. از اين‌ جهت‌ مولا اميرالمومنين‌ از خدا تقاضا مي‌كند كه‌ آن‌ عيب ها و نقص ها و جهــل‌ و ناداني ها كه‌ در دوران‌ گذشته‌ جواني‌ و كودكي‌ داشته‌ است‌، بپوشاند و لباس هـاي‌ فاخر و نوراني‌ از سندس‌ و استبرق‌ به‌ تن‌ او بپوشاند تا لياقت‌ حشر با بندگــان‌ خدا و اولياء خدا داشته‌ باشد.

غفران‌ در اين‌ جملات‌ و جملات‌ ديگر چنان كه‌ گفته‌ شد، پوشش هاي‌ تكاملي‌ است‌. پوشش هاي‌ تكاملي‌ در وجود انسان‌ مانند رنگ‌ سرخ‌ و روشني‌ است‌ كه‌ برگل ها و يا ميوه‌ها وارد مي‌شود. ميوه‌ها تا وقتي‌ كه‌ نارس‌ است‌ نه‌ رنگ‌ خوبي‌ دارد و نه‌ مزه‌ و نه‌ زيبايي‌، مورد رغبت‌ انسان‌ها واقع‌ نمي‌شود اما بعد از آن‌ كه‌ مي‌رسد رنگ‌ سرخ‌ و صورت‌ زيبا پيدا مي‌كند، رنگ‌ گــل‌ برچهره‌اش‌ مي‌نشيند و لطافت‌ و شيريني‌اش‌ به‌ كمال‌ مي‌رسد و با زيبايي‌ خود و شيريني‌ خود نظر انسان‌ را و باغبان‌ را به‌ خود جلب‌ مي‌كند. اين‌ رنگ‌ زيبا و رنگ‌ گــل‌ سرخ ‌ برچهره‌ سيب‌ و گلابي‌ و يا عطر و شيريني‌ را پوشش‌ تكاملي‌ مي‌نامند . انسان‌ها نيز مانند ميوه‌ها و گل ها يك‌ دوره‌ كالي‌ و نارسايي‌ دارند كه‌ درآن‌ دوره‌، مطلوب‌ انسان‌هاي‌صالح‌ و مومن‌ و با معرفت‌ مخصوصا مطلوب‌ خداوند متعال‌ و اولياء خدا نيستند. ميوه‌ كالند، شيريني‌ و لطافت‌ ندارند، زقوم‌ جهنمند. مولا عليه‌السلام‌ از خداوند تقاضا مي‌كند كه‌ اين‌ حالات‌ نقص‌ و نارسايي‌ و دوران‌ جهــل‌ و ناداني‌ را از او برطرف‌ كند و او را در چهره‌ و لباس‌ زيباي‌ اهل‌ بهشت‌ وارد بهشـت‌ نمايد همان‌ طور كه‌ مولا عليه‌ السلام‌ يك‌ چنين‌ تقاضايي‌ از خداوند متعال‌ دارد. دوستان‌ آن‌ حضرت‌ هم‌ به‌ پيروي‌ از آن‌ بزرگوار بايستي‌ از خدا بخواهند تا آثار گناه‌ و معصيت‌ را از دل‌ آن‌ها بردارد و آن‌ها را در چهره‌ زيباي‌ اهل‌ بهشت‌ وارد بهشت‌ نمايد. كلمات‌ غفران‌ و استغفار همه‌ جا در همين‌ رابطه‌ به‌ كار مي‌رود كـه‌ انسان‌هاي‌ نارس‌ و نادان‌ از خداوند متعال‌ مي‌خواهند، نارسايي‌ و ناداني‌ آن‌ها را برطرف‌ سازد و لباس‌ بهشتيان‌ را به‌ قامت‌ آن‌ها بپوشاند.

در جملات‌ بعد مي‌گويد كه‌:

پروردگارا! من‌ با يادآوري‌ نام‌ تو به‌ تو تقــرب‌ مي‌جويم‌ و تو را شفيع‌ خود قرار مي‌دهم‌ و از جود و كرم‌ تو خواهش‌ دارم‌ كه‌ مرا به‌ خود نزديك‌ كني‌ و عقل‌ شكرگزاري‌ به‌ من‌ مرحمت‌ كني‌ و دائم‌ ياد خود را به‌ من‌ الهـام‌ نمايي‌.

جملات‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ فراز يكي‌ اين‌ است‌ كه‌ چگونه ‌انسان‌ با يادآوري‌ خدا به‌ خدا نزديك‌ مي‌شود و چگونه‌ مي‌تواند خدا را شفيع‌ خود قراردهد و بـراي‌ اين‌ تقرب‌ و ارتباط‌، از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ هميشه‌ به‌ ياد خدا باشد و خداوند ياد خود را به‌ انسان‌ الهام‌ كند و خداوند با لطف‌ و كرم‌ خود انسان‌ را به‌ خود نزديك‌ نمايد. تنها چيزي‌ كه‌ انسان‌ را به‌ خدا نزديك‌ مي‌كند ياد خدا و علــم‌ و معرفت‌ به‌ خداوند است‌ زيرا خداوند در مكان‌ و يا زمان‌ معين‌ نيست‌ كه‌ انسـان‌ به‌ سوي‌ خدا حركت‌ كند تا به‌ مكان‌ خدا برسد و يا در طول‌ زمان‌ خود را به‌ خـــدا برساند. خداوند به‌ هركسي‌ و هر چيزي‌ از خود او نزديك‌تر است‌. به‌ انسـان‌ از رگ‌ گردن‌ انسان‌ نزديك‌تراست‌ و به‌ قلب‌ انسان‌ از خود انسان‌ نزديك‌تر است‌. پيـش‌ از آن‌ كه‌ نيت‌ انسان‌ براي‌ خود انسان‌ روشن‌ شود براي‌ خدا روشن‌ شده‌ و پيش‌ از آن‌ كه‌ به‌ اراده‌ خود آگاه‌ شود، خدا به‌ اراده‌ انسان‌ آگاه‌ مي‌شود. رابطه‌ بين‌ نفــس‌ انسان‌ و قلب‌ انسان‌ مانند رابطه‌ نور برق‌ با سيم‌ است‌ و يا پلاتين‌ چراغ‌. سيم‌ داخل‌ چراغ ها كه‌ پلاتين‌ نام‌ دارد، برق‌ مي‌گيرد و روشن‌ مي‌شود. همه‌ جا پلاتين‌ و برق‌ است‌ و همه‌ جا برق‌ و پلاتين‌، چه‌ كسي‌ مي‌تواند در حال‌ جريان‌ برق‌، خود را بين‌ برق ‌ و سيم‌ قرار دهد. نفس‌ انسان‌ و قلب‌ انسان‌ نيز به‌ همين‌ شكل‌ است‌. نور قلب‌ به‌ منزله‌ نور چراغ‌ است‌ و نفس‌ انسان‌ به‌ منزله‌ پلاتين‌ چراغ‌. خداوند مي‌گويد كه‌ من‌ بيــن‌ پلاتين‌ چراغ‌ و نور برق‌ حائل‌ مي‌شوم‌، بين‌ انسان‌ و قلب‌ انسان‌ حائل‌ مي‌شوم‌، يعني‌ من‌ به‌ قلب‌ انسان‌ از خود انسان‌ نزديك ترم‌. اين‌ شدت‌ قرب‌ و نزديكي‌ خداوند متعال‌ با تمامي‌ موجودات‌ است‌ وليكن‌ انسان‌ها به‌ جهل‌ و ناداني‌ خود و يا به‌ غفلت‌ و فراموشي‌ از خداوند غافلند و به‌ ياد خدا نيستند و به‌ محض‌ اين‌ كه‌ حاجتي‌ دارنــد احساس‌ گرسنگي‌ و تشنگي‌ مي‌كنند به‌ غيرخدا پناهنده‌ مي‌شوند با اين‌ كه‌ از دست‌ غيرخدا كاري‌ ساخته‌ نيست ‌. تنها وسيله‌اي‌ كه‌ انسان‌ را به‌ خدا مربوط‌ مي‌كند و خدا را از همه‌ كس‌ و همه‌ چيز به‌ خود نزديك‌تر مي‌بيند، همين‌ ياد خدا بودن‌ است‌.

خداوند درقرآن‌ مي‌فرمايد: همان‌ طوركه‌ به‌ ياد پدر و مادر خود هستيد به‌ ياد مـن‌ هم‌ باشيد. انسان‌ها دائم‌ به‌ ياد پدر و مادرند، در هرحركتي‌ و هركاري‌ اول‌ پدر و مادر خود را به‌ ياد مي‌آورند و همين‌ طور بايستي‌ به‌ ياد خدا باشند. ياد خدا گاهي‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ دائم‌ خود را در ارتباط‌ با خدا قرار مي‌دهد و نام‌ خـدا را در قلب‌ و زبان‌ خود زنده‌ نگه‌ مي‌دارد. با زبان‌ (يا الله‌، يا رحمن‌) مي‌گويد و اگر زبانش‌ خسته‌ شود اين‌ كلمات‌ را در قلب‌ خود مي‌گذراند و هر وقت‌ كاري‌ و يا عملـي‌ پيش‌ مي‌آيد اگر آن‌ كار و عمل‌ از نوع‌ گناه‌ و معصيت‌ است‌ مانند دروغ‌ گفتن‌ و غيبت‌ كردن‌ و تهمت‌ به‌ ديگران‌ زدن‌ و امثال‌ آن‌ پيش‌ ازآن‌ كه‌ عملي‌ انجام‌ دهـد فوري‌ به‌ ياد خدا مي‌افتد و همان‌ ياد خدا مانع‌ گناه‌ و معصيت‌ او مي‌شود و فكر مي‌كند هر نوع‌ نعمت‌ و لذتي‌ كه‌ دارد، آن‌ نعمت‌ و لذت‌ را از دست‌ خدا گرفته‌ و كنار سفره‌ خدا نشسته‌ است‌. همه‌ چيز را براي‌ خود لذت‌ و نعمت‌ مي‌دانــد و شكر خدا را به‌ جا مي‌آورد كه‌ به‌ او نعمت‌ داده‌ است‌. در اين جا بررسي‌ مي‌كنيم‌ تا ببينيم‌ دليل‌ پيدايش‌ محبت‌ و آشنايي‌ بين‌ انسان‌ و پدر و مادر چيست‌؟ چرا انسان‌ها به‌ پدر و مادر و مخصوصا مادر علاقه‌ بيشتري‌ دارند و بين‌ آن‌ها و پدر و مادر يگانگي‌ و دوستي‌ بوجود مي‌آيد. دليل‌ پيدايش‌ اين‌ محبت‌ فقط‌ تولد و ولادت‌ نيست‌ بلكه‌ خدمات‌ بعد ازتولد است‌ كه‌ دائما مادر مواظب‌ فرزند خود هست‌ و فرزند از دست‌ مادر و يا پستان‌ مادر تغذيه‌ مي‌شود. همين‌ خدمات‌ و تغذيه‌ باعث‌ پيدايش‌ انس‌ و محبت‌ شديد بين‌ انسان‌ و پدر و مادر است‌. دليل‌ ايـن‌ كه‌ خداوند اين‌ همه‌ به‌ انسان‌ها دستور خدمات‌ داده‌ و خيلي‌ تاكيد نموده‌ كه‌ انسان‌ها در خدمت‌ يكديگر باشند و اين‌ همه‌ انفاقات‌ و خدمات‌ معين‌ كرده‌ است‌، همه‌ اين ها براي‌ پيدايش‌ انس‌ و آشنايي‌ و محبت‌ بين‌ انسان‌ها است‌ .

تنها سرمايه‌ زندگي‌ آخرت‌ و زاد و توشه‌اي‌ كه ‌انسان‌ها با آن‌ در آخرت‌ زندگي‌ خوب‌ و عالي‌ پيدا مي‌كنند، همين‌ رابطه‌ و محبت‌ بين‌ انسان‌ها و خداوند متعال‌ است‌. پيدايش‌ محبت‌ بين‌ انسان‌ها به‌ اين‌ است‌ كه‌ به‌ يكديگر خدمت‌ كنند و خدمت‌ يكديگر را منظور داشته‌ باشند. زماني‌ كه‌ خدمات‌ دوستان‌ و برادران‌ خود را به‌ ياد مي‌آوريم‌ كه‌ چه‌ روزي‌ به‌ ما خدمت‌ كرده‌ و گرفتاري‌ يكديگر را برطرف‌ ساخته‌ايم‌، اين‌ يادآوري‌ باعث‌ پيدايش‌ محبت‌ بين‌ ما و آن‌ها مي‌شود و متقابلا ما را وادار مي‌كند كه‌ به‌ آن‌ها خدمت‌ كنيم‌ همان‌ طور كه‌ به‌ ما خدمت‌ كرده‌اند. حداقل‌ در باره‌ آن‌ها دعا كنيم ‌، همين‌ خدمات‌ و منظور دانستن‌ خدمات‌ بين‌ انسان‌ها ، محبت‌ ايجاد مي‌كند و دل ها را به‌ يكديگر نزديك‌ و باعث‌ مي‌شود كه‌ دائم‌ به‌ ياد هم‌ باشيم‌ و ديگر اين‌ كه‌ براي‌ پيدايش‌ محبت‌ و رابطه‌ بين‌ انسان‌ و خدا بهترين‌ راه‌ اين‌ است‌ كه‌ اولا نعمت‌هاي‌ خدا را به‌ خاطر بياوريم‌، ببينيم‌ و بدانيم‌ چگونه‌ ما را خلق‌ كرده‌، اجزاء و اعضاي‌ بدن‌ ما را مرتب‌ كرده‌ و همه‌ جور وسيله‌ و امكانات‌ در اختيار ما گذاشته‌ است‌. مثلا گاهي‌ چشم‌ درد و يا درد عضو ديگري‌ پيدا مي‌كنيم‌، چقدر از دكتـر تشكر مي‌كنيم‌ كه‌ درد ما را معالجه‌ كرده‌ است‌. پس‌ چقدر بايستي‌ از خدا تشكر كنيم‌ كه‌ به‌ ما حيات‌ و زندگي‌ داده‌ يادآوري‌ نعمت‌ها و احسان‌هاي‌ خداوند متعال‌ يگانـه‌ عاملي‌ است‌ كه‌ بين‌ انسان‌ و خدا انس‌ و آشنايي‌ و محبت‌ ايجاد مي‌كند و باعث‌ مي‌شود كه‌ چندين‌ برابر محبت‌ به‌ پدر و مادر، محبت‌ به‌ خدا پيدا كند. عبادت‌ و ياد خدا باعث‌ ازدياد محبت‌ و تشديد رابطه‌ دوستي‌ بين‌ انسان‌ و خدا مي‌شود و باعث‌ بوده‌ كه‌ به‌ جا و به‌ موقع‌ خدمات‌ شايسته‌اي‌ براي‌ خدا و بندگان‌ خدا داشته‌ باشد و ديگر ازعوامل‌ ايجاد محبت‌ بين‌ انسان‌ و خدا ذكر خداست‌. همان‌ طور كه‌ انسان‌ها به‌ پدر و مادر خود آقاجان‌ و مادرجان‌ و امثال‌ اين‌ كلمات‌ را مي‌گويند كه‌ دلالت‌ بر محبت‌ زياد مي‌كند، با خدا هم‌ بايستي‌ چنين‌ كلمات‌ و خطاباتي‌ داشته‌ باشند، وجود خدا را در اعماق‌ جان‌ خود احساس‌ كنند. همين‌ كه‌ دائم‌ به‌ ياد خدا هستند و هر نعمتي‌ و ثروتي‌ كه‌ به‌ دست‌ آن‌ها مي‌رسد چنان‌ احساسي‌ مي‌كنند كه‌ از دست‌ خدا گرفته‌اند و باز محبت‌ خدا در قلبشان‌ زيادتر مي‌شود. همين‌ يادآوري‌ ها دليل‌ اين‌ است‌ كه‌ به‌ خدا خيلي‌ نزديكند و مقرب‌ درگاه‌ خدا هستند. هروقت‌ حادثه‌اي‌ پيدا بشود، پيش‌ ازآن‌ كه‌ به‌ كسي‌ متوسل‌ بشوند به‌ خدا متوسل‌ مي‌شوند و پيش‌ ازآن‌ كه‌ از كسي‌ كمك‌ بخواهند از خدا كمك‌ مي‌خواهند. بين‌ آن‌ها و خدا يگانگي‌ و دوستي‌ غيرقابل‌ وصفي‌ پيدا مي‌شود و از اين‌ دوستي‌ بسيار لذت‌ مي‌برند. براي‌ پيدايش‌ همين‌ محبت‌ و دوستي‌ و پيدايش‌ نجات‌ از هر حادثه‌اي‌ و جلب‌ هر نعمتي‌ دستور داده‌اندكه‌ به‌ ياد خدا باشيم‌. خداوند از هر نوع‌ حادثه‌اي‌ انسان‌ را نجات‌ مي‌دهد پيش‌ ازآن‌ كه‌ از خودش‌ كمك‌ بگيرد از خدا كمك‌ مي‌گيرد مخصوصا در زندگي‌آخرت‌ انسان‌ها به‌ محض‌ اين‌ كه‌ زنده‌ مي‌شوند از قبر خارج‌ مي‌شوند و مي‌بينند كه‌ خدا چگونه‌ به‌ آن‌ها محبت‌ كرده‌ است‌ كه‌ آن‌ها را زنده‌ نموده‌ است‌، فوري‌ به‌ خدا متوسل‌ مي‌شوند و بلافاصله‌ خداوند دعاها و خواهش هاي‌ آن‌ها را اجابت‌ مي‌كند و به‌ زندگي‌ بهشتي‌ مي‌رساند. يادآوري‌ خدا و نعمت هاي‌ خدا عملي‌ بسيار پرفايده‌ و با بركت‌ است ‌. لذا مولا عليه‌السلام‌ از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ دائم‌ به‌ ياد خدا باشد و اگر غفلت‌ نمود بلافاصله‌ خداوند ياد خود را به‌ خاطر او بياورد.

اللهم‌ اني‌ اتقرب‌ اليك‌ بذكرك‌ و استشفع‌ بك‌ الي‌ نفسك‌

و در جمله‌ بعد مي‌گويد، من‌ براي‌ تقرب ‌ بيشتر تو را شفيع‌ خود قرار مي‌دهم‌ و از تو خواهش‌ مي‌كنم‌ با آن‌ جود و كرمي‌ كه‌ داري‌ مرا هر چه‌ بيشتر به‌ خود نزديك‌ كنـي، ‌ شكر خود را به‌ من‌ الهام‌ نمايي‌ و ياد خود را دائم‌ در خاطره‌ من‌ قرار دهي‌.

كلمـه‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ چند جمله‌ همين‌ است‌ كه‌ از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ خداونــد خودش‌ شفيع‌ انسان‌ شود و خودش‌ انسان‌ را از مهالك‌ دنيا و آخرت‌ نجات‌ بدهد. كلمه‌ شفاعت‌ يكي‌ از كلمات‌ عميق‌ و عجيب‌ قرآن‌ و اسلام‌ است‌. شفاعت‌ از ضروريات‌ دين‌ مقدس‌ اسلام‌ و يگانه‌ وسيله‌اي‌ است‌ كه‌ انسان‌ از مهالك‌ دنيا و آخرت‌ نجات‌ پيدا مي‌كند و داخل‌ بهشت‌ مي‌شود. شفاعت‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ يك‌ انساني‌ كه‌ مقرب‌ درگاه‌ خداوند متعال‌ است‌، ديگري‌ را به‌ همراه‌ خود به‌ بهشت‌ مي‌برد و از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ همان‌ طور كه‌ او را قبول‌ كرده‌، شخص‌ همراه‌ او را هم‌ قبول‌ كند و خداوند كه‌ يك‌ انسان‌ مقرب‌ درگاه‌ خود را قبول‌ مي‌كند و مي‌پذيرد به‌ خواهش‌ او همراهان‌ او را قبول‌ مي‌كند و از گناهشان‌ مي‌گذرد. شفاعت‌ خواهي‌ بـه‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ در زندگي‌ وقتي‌ كه‌ احساس‌ مي‌كند فلاني‌ مقرب‌ در خانه‌ خداست‌ و نزد خدا آبرومند است‌، سعي‌ مي‌كند خود را به‌ آن‌ دوست‌ خدا نزديك‌ كنـد و از او جلب‌ محبت‌ كند هرچه‌ مي‌تواند به‌ او خدمت ‌ كند تا قلب‌ آن‌ دوست‌ خدا را به‌ خود متوجه‌ سازد و محبت‌ او را در دل‌ خود جاي‌ دهد. وقتي‌ كه‌ بين‌ انسـان‌ و آن‌ دوست‌ خدا صميميت‌ بوجود آمد و به‌ يكديگر محبت‌ پيدا كردند قهرا آن‌ ولي‌ خدا كه‌ داخل‌ بهشت‌ مي‌شود از دوست‌ خود هم‌ شفاعت‌ مي‌كند و او را با خود به‌ بهشت‌ مي‌برد. همه‌ كس‌ بايستي‌ سعي‌ كنند با دوستان‌ خدا و اولياء خدا و مخصوصاً دوستان‌ شناخته‌ شده‌ مانند پيغمبران‌ و ائمه‌ آشنايي‌ و رابطه‌ پيدا كنند اگر زنده‌اند به‌ آن‌ها خدمت‌ كنند و خود را به‌ آن‌ها نزديك‌ نمايند و اگر هم‌ مرده‌اند براي‌ آن‌ها دعا كنند. دليل‌ اين‌ كه‌ انسان‌ها مامورند به‌ پيغمبر و ائمه‌ سلام‌الله‌ سلام‌ و صلوات‌ بفرستند و نام‌ آن‌ها را در مجالس‌ وم حافل‌ به‌ عظمت‌ يادآوري‌ كننـد، همه‌ اين‌ صلوات‌ها و خدمات‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ بين‌ انسان‌ و ائمه‌ اطهار محبــت‌ و دوستي‌ پيداشود و در نتيجه‌ آن‌ها روز قيامت‌ دعاگوي‌ خود و يا زائر خود و يـــا خدمت گزاران‌ خود را شفاعت‌ كنند. زيارت‌ ائمه‌ به‌ همين‌ دليل‌ وضع‌ شده‌ كه‌ انسان‌ها به‌ ديدار ائمه‌ مي‌روند و قهرا بازديدي‌ طلبكار مي‌شوند. ديدار ماننـد سلام‌ است‌ و بازديد مانند جواب‌. سلام‌ دادن‌ مستحب‌ است‌ وليكن‌ جواب‌ آن‌ واجب‌ مي‌شود ، هركس‌ به‌ زيارت‌ امام‌ يا پيغمبر و يا اولياء ديگرخدا برود آنها برخود واجب‌ مي‌دانند كه‌ روز قيامت‌، مخصوصاً روزگار گرفتاري‌ از زائر خود ديدن‌ كنند و آن‌ها را از مهلكه‌ نجات‌ دهند. خواهي‌ نخواهي‌ هركسي‌ بين‌ خود و خدا واسطـه‌اي‌ لازم‌ دارد كه‌ به‌ خدا نزديك‌ شود وليكن‌ دراين‌ جمله‌: استشفع‌ بك‌ الي‌ نفسك‌ مولا عليه‌ السلام‌ از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ خودش‌ به‌ تنهايي‌ به‌ داد علي‌ عليه‌السلام‌ برسد از علي‌ شفاعت‌ كند و او را به‌ بهشت‌ ببرد.

بعضي‌ها خيال‌ مي‌كنند كه‌ شفاعت‌ خواهي‌ روز قيامت‌ مانند دوست‌ يابي‌ و پارتي‌ بازي‌ دنياست‌. در دنيا كسي‌ كه‌ با سلطاني‌ يا با اداره‌ و موسسه‌اي‌ كار دارد و يا مي‌خواهد در جايي‌ استخدام‌ شود و كاري‌ بگيرد دنبال‌ كسي‌ مي‌رود كه‌ باآن‌ سلطان‌ يا موسسه‌ آشنايـي‌ دارد و حرفش‌ مورد قبول‌ است‌، به‌ او متوسل‌ مي‌شود و كارش‌ به‌ ثمر مي‌رسد. يك‌ چنين‌ توسل‌ و ارتباطي‌ را پارتي‌ مي‌نامند . هركس‌ مي‌خواهد به‌ جايي‌ برود ، دنبال‌ يك‌ پارتـي‌ مي‌رود تا او را بقبولاند. پارتي‌ها كاري‌ ندارند كه‌ آن‌ شخص‌ مستحق‌ است‌ به‌ سلطان‌ نزديك‌ شود و يا در آن‌ موسسه‌ كاري‌ بگيرد يا نه‌. وليكن‌ شفاعت‌ روز قيامت‌ به‌ اين‌ شكل‌ نيست‌ كه‌ يك‌ نفرانسان‌ محبوب‌، پارتي‌ ديگران‌ باشد و آن‌ها را به‌ بهشت‌ ببرد اگرچه‌ مستحق‌ بهشت‌ نباشد بلكه‌ شفاعت‌ روز قيامت‌ براساس‌ يك‌ رابطه‌ و محبت‌ قلبي‌است‌ كه‌ بين‌ دوستان‌ خدا و مومنين‌ پيدا مي‌شود. انسان‌هاي‌ مومن‌ ناخودآگاه‌ يكديگر را دوست‌ دارند گرچه‌ يكديگر را نديده‌اند و نمي‌شناسند. مومنين‌ آخر تاريخ‌ مومنين‌ اول‌ تاريخ‌ و يا وسط‌ تاريخ‌ را دوست‌ دارند گرچه‌ آن‌ها را نديده‌اند. به ‌همين‌ دليل‌ تمامي‌ پيغمبران‌ و ياران‌ و دوستان‌ آن‌ها محبوب‌ اهل‌ ايمانند و انسان‌هاي‌ آخر تاريخ‌ نام‌ آن‌ها را به‌ عظمت‌ و احترام‌ مي‌برند و براي‌ آن‌ها احترام‌ قائل‌ مي‌شوند. روي‌ همين‌ حساب‌ هرمومني‌ با مومن‌ ديگــر رابطه‌ قلبي‌ دارد گرچه‌ او را نديده‌ باشد. مثلا اگر نوح‌ پيغمبر و يا حضرت‌ عيسي‌ و موسي‌ درميان‌ مردم‌ ظاهر شوند، انسان‌هاي‌ مومن‌ به‌ طرف‌ آن‌ها مي‌دوند به‌ آن‌ها سلام‌ مي‌دهند و تقرب‌ به‌ آن‌ها پيدا مي‌كنند. به‌ همين‌ دليل‌ كه‌ خود آن‌ها را نمي‌بينند ، قبر آن‌ها را زيارت‌ مي‌كنند و يا نام‌ آن‌ها را به‌ عظمت‌ مي‌برند. اين‌ رابطه‌ قلبـي‌ بين‌ مومنين‌ و نيكان‌، بخشش‌ الهي‌ است‌ خدا هركسي‌ را زن‌ يا مرد يا دختر و پسر دوست‌ داشته‌ باشد، محبت‌ خود را و محبت‌ انسان‌هاي‌ خوب‌ را در دل‌ آن‌ها قرار مي‌دهد و بر اساس‌ همين‌ محبت‌ روز قيامت‌ تمامي‌ مومنين‌ و نيكان‌ يك جا در اطراف‌ بزرگــان‌ دين‌ جمع‌ مي‌شوند و جذب‌ آن‌ها مي‌شوند وليكن‌ بدكاران‌ و كفار كه‌ از رابطه‌ قلبي‌ محرومند جذب‌ نيكان‌ و بزرگان‌ نمي‌شوند. اين‌ جاذبه‌ و انجذاب‌ مانند مغناطيس‌ است‌ كه‌ براده‌هاي‌ آهن‌ را به‌ خود جذب‌ مي‌كند وليكن‌ خاك‌ و سفال‌ را جذب‌ نمي‌كند. بعد ازاين‌ كه‌ مومنين‌ يك جا جمع‌ شدند و مخصوصا دراطراف‌ پيغمبـران‌ و ائمه‌ و جلب‌ و جذب‌ آن‌ها شدند، پيغمبران‌ و ائمه‌ كه‌ به‌ طرف‌ بهشت‌ حركت‌ كردنــد مومنين‌ هم‌ به‌ دنبال‌ آن‌ها مي‌روند و مورد قبول‌ واقع‌ مي‌شوند كسي‌ به‌ آن‌ها نمي‌گويد كيستي‌ و چه كاره‌اي‌؟ زيرامي‌دانند كه‌ مومن‌ بوده‌اند كه‌ در اطراف‌ ائمه‌ جمع‌ شده‌اند. در اين جا هركس‌ درجه‌ ايمانش‌ ضعيف‌تر است‌ به‌ كسي‌ متوسل‌ مي‌شود كه‌ درجه‌ ايمانش‌ قوي‌ تراست‌ و خداوند آن‌ ضعيف‌تر را به‌ همراه‌ قوي‌ تر قبول‌ مي‌كند و به‌ بهشت‌ مي‌برد. بهترين‌ انسان‌ها در قيامت‌ كساني‌ هستند كه‌ بلافاصله‌ جذب‌ خدا مي‌شوند، مقرب‌ درگاه‌ خدايند و چنان‌ مقربند كه‌ بين‌ آن‌ها و خدا فاصله‌اي‌ نيست‌، مستقيما به‌ خدا مربوطند. از جمله‌ كساني‌ كه‌ بدون‌ واسطه‌ به‌ خدا مربوط‌ است‌ مولاي‌ متقيان‌ اميرمومنان‌ عليه‌ السلام‌ است‌ و يا به‌ طوركلي‌ چهارده‌ نفرمعصوم‌ هستند، بين‌ آن‌ها و خدا واسطه‌ نيست‌ و خدا خود آن‌ها را به‌ بهشـت‌ مي‌برد و مخصوصا برطبق‌ احاديث‌ و اخبار اولين‌ كسي‌ كه‌ داخل‌ بهشت‌ مي‌شود و زندگي‌ بهشتي‌ را افتتاح‌ مي‌كند، فاطمه‌ زهرا(س‌) است‌. با تقاضا و خواهش‌ ايشان‌ درهاي‌ رحمت‌ خدا باز مي‌شود و هركس‌ كوچكترين‌ لياقتي‌ داشته‌ باشد به‌ رحمت‌ واسعه‌ الهي‌ جلب‌ و جذب‌ مي‌شود و به‌ سوي‌ بهشت‌ حركت‌ مي‌كند. كسي‌ از او نمي‌پرسد كه‌ از كجا آمده‌اي‌ و به‌ كجا مي‌روي‌. دراين جا برطبق‌ همين‌ جمله‌ از مولاي‌ متقيان‌ (ع‌) هركسي‌ ايمانش‌ قوي‌ تر و مرتبه‌اش‌ بالاتراست‌، از انسان‌هايـي‌كه‌ ايمانشان‌ ضعيف‌تر است‌، شفاعت‌ مي‌كند و شفاعتش‌ قبول‌ مي‌شود . مخصوصاً انبياء و اولياء و علماء و شهداء و انسان‌هاي‌ ديگري‌ كه‌ درجه‌ و مقامشان‌ خيلي‌ بالاست‌ ولي‌ در عين‌ حال‌ كسي‌ كه‌ به‌ شفاعت‌ خود شما را به‌ بهشت‌ ببرد، برتري‌ پيدا مي‌كند . پـس‌ هركسي‌ بايد سعي‌ كند شفيع‌ ديگران‌ باشد و كسي‌ او را شفاعت‌ نكند بلكه‌ به‌ خودي‌ خود پيش‌ خدا آبرومند باشد و محبوبيت‌ ذاتي‌ داشته‌ باشد تا خدا، خود او را به‌ بهشت‌ ببرد و احتياج‌ به‌ شفيع‌ نداشته‌ باشد آن چنان‌ كه‌ مولا عليه‌ السلام‌ فقط‌ خدا را شفيـع‌ قرار داده‌ است‌ و مي‌فرمايد : استشفع‌ بك‌ الي‌ نفسك‌. ولي‌ در عين‌ پيدايش‌ درجات‌ و مراتب‌ روحي‌ و ايماني‌ مسئله‌ ايست‌ طبيعي‌ كه‌ خود به‌ خود واقع‌ مي شود لااقل‌ پيغمران‌ در راس‌ امت ها هستند كه‌ آنها را هدايت‌ كرده‌ اند

در جمله‌ بعد مي‌گويد:

پروردگارا! از تو خواهش‌ و تمنا دارم‌ كه‌ درمحاسبـه‌ وحساب گري‌ بر من‌ سخت‌ نگرفته ‌، در اعمال‌ و افكار من‌ دقت‌ ننمايي‌ بلكه‌ در اين‌ رابطه‌ مسامحه‌ و سهل‌انگاري‌ كني‌ و به‌ اعمال‌ من‌ بي‌اعتنا باشي‌ و مرا به‌ قسمـت‌ و مقدراتي‌ كه‌ براي‌ من‌ داري‌ راضي‌ كني‌. روح‌ قناعت‌ به‌ من‌ مرحمت‌ كني‌ چنان‌ مرا تربيت‌ نمايي‌ كه‌ در تمامي‌ احوال‌ خاضع‌ و متواضع‌ باشم‌ .

جمله‌ قابل‌ توجـه‌ و علمي‌ در اين‌ فراز تقاضاي‌ مسامحه‌ و سهل‌انگاري‌ و عدم‌ دقت‌ و مناقشه‌ در اعمال‌ است‌ زيرا خداوند اگر در اعمال‌ بندگان‌ خود از نظر نتايج ‌ بد و خوبي‌ كه‌ دارد ، دقت‌ و مطالعه‌ كند و ايرادگيري‌ نمايد. هيچ‌ كس‌ در حساب گري‌ خدا مورد قبول‌ واقع‌ نمي‌شود. تمامي‌ بندگان‌ بايستي‌ از عفو خدا و از لطف‌ و كرم‌ او استفاده‌ كنند هيچ‌ كس‌ نمي‌تواند به‌ دليل‌ اعمال‌ هرچند كه‌ صالح‌ باشد، حقي‌ بر خدا پيدا كند كه‌ بتواند آن‌ حق‌ را مطالبه‌ كند. در دعاي‌ قنوت‌ مي‌خوانيم‌ : ربنا عاملنا بفضلك‌ و لا تعاملنا بعدلك‌ يعني‌ پروردگارا به‌ فضل‌ و كــرم‌ خود با ما رفتار كن‌ نه‌ با ميزان‌ عدالت‌، رفتار خدا با عدالت‌ مسئله‌اي‌ است‌ و رفتار خدا به‌ فضل‌ و كرم‌ مسئله‌ ديگر. خداوند اگر بخواهد با ما انسان‌ها عادلانه‌ رفتار كند، لازم‌ است‌ كه‌ ما را يك‌ موجود مستقل‌ و آزادي‌ به ‌حساب‌ آورد كه ‌مستغني‌ از خداوند متعال‌ بوده‌ و مخلوق‌ خدا نباشد بلكه‌ خود را آفريده‌ باشد و از اعمال‌ خوبي‌ كه‌ انجام‌ داده‌ به‌ خدا فايده‌اي‌ رسانيده‌ باشد تا در برابراعمالي‌ كـه‌ انجام‌ داده‌ و فوائدي‌ كه‌ به‌ خدا رسانيده‌ است‌ حقي‌ از خدامطالبه‌ كند و خداوند طبق‌ قانون‌ عدالت‌ و پاداش‌ عادلانه‌، در برابر اعمالي‌ كه‌ از چنين‌ انساني‌ مشاهده‌ كرده‌ و فوايدي‌ كه‌ ازآن‌ اعمال‌ دريافت‌ نموده‌ باشد، پــاداش‌ عامل‌ را برساند. دو نفر در صورتي‌ مي‌توانند درباره‌ يكديگر به‌ عدالت‌ رفتـار كنند كه‌ هركدام‌ از آن‌ها مستقل‌ و آزاد باشد و به‌ ديگري‌ وابستگي‌ نداشته‌ باشد. هيچ‌ يك‌ از مخلوقات‌ خدا در برابر خدا داراي‌ يك‌ چنين‌ استقلال‌ و آزادي‌ نيستند بلكه‌ مخلوق‌ خدا هستند و آن چه‌ دارند، خدا به‌ آن‌ها داده‌ و بخشيده‌ است‌ تا ابـد به‌ خدا محتاجند و هرگز نمي‌توانند خود را اداره‌ كنند و نمي‌توانند خواه‌ در مسائل‌ جزئي‌ مانند ارزاق‌ شبانه‌ روزي‌ و يا در مسائل‌ كلي‌ ماننـد خلقت‌ و آفرينش‌ از خدا بي‌ نياز باشند بلكه‌ انسان‌ها در برابر خدا فقير و محتاجند كه‌ اگر آني‌ و ثانيه‌اي‌ لطف‌ خدا از آن‌ها سلب‌ شود، نابود مي‌شوند. انسان‌ها و عمـل‌ انسان‌ها تماما" ملك‌ خداوند متعال‌ است‌ اگر تا ابد در خدمت‌ خدا باشند، ذره‌اي‌ بر خدا حقي‌ پيدا نمي‌كنند تا بتوانند حق‌ خود را مطالبه‌ كنند. خداوند بر تمامي‌ بندگان‌ بي‌ نهايت‌ حق‌ دارد كه‌ آن‌ها را آفريده‌ و تربيت‌ نموده‌ و به‌ ثمـر رسانده‌ است‌ و دائم‌ روزي‌ آن‌ها را به‌ آن‌ها مي‌رساند وليكن‌ بندگان‌ نمي‌توانند ثابت‌ كنند كه‌ حقي‌ كوچك‌ و يا بزرگ‌ بر خداوند متعال‌ دارند زيرا اعمال‌ صالــح‌ انسان‌ها نتايجي‌ به‌ نفع‌ خود آن‌ها به‌ وجود مي‌آورد. با عمل‌ صالح‌ خوشبخت‌ و سعادتمند مي‌شوند و از مسير اعمال‌ صالح‌ سعادت‌ ابدي‌ بدست‌ مي‌آورند و نمي‌توانند ثابت‌ كنند كه‌ با عمل‌ صالح‌ خود بهره‌اي‌ به‌ خدا رسانيده‌اند و يا خدا از اعمال‌ صالح‌ آن‌ها نتيجه‌اي‌ برده‌ است‌. خداوند از همه‌ كس‌ و همه‌ چيز بي‌ نياز است‌ وليكن‌ بندگان‌ خدا و مخصوصا انسان‌ها به‌ خدا محتاج‌ و نيازمندند. پس‌ اگـر خداوند متعال‌ بخواهد با بندگان‌ خود عادلانه‌ رفتاركند و دقيقا به‌ حساب‌ آن‌ها رسيدگي‌ نمايد، هيچ‌ كس‌ نمي‌تواند بر خدا حقي‌ پيدا كند. لذا لازم‌ است‌ كه‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ بندگان‌ خود را فقط‌ با خلوص‌ و اخلاص‌ پذيرايي‌ كند و در اعمال‌ آن‌ها دقت‌ ننمايد بلكه‌ به‌ همين‌ دليل‌ كه‌ بندگان‌ خالص‌ و مخلص‌ او هستند، آن‌ها را بپذيرد و به‌ بهشت‌ ببرد. همه‌ جا در آيات‌ قرآن‌ از انسان‌ها خلوص‌ و اخـلاص‌ مطالبه‌ مي‌كند، همه‌ جا مي‌خواهد كه‌ بندگان‌ تسليم‌ او باشند و كار خود را به‌ خدا واگذار كنند تا خداوند آن‌ها را به‌ سعادت‌ دنيا و آخرت‌ برساند. لذا مولا(ع‌) دراين‌ جملات‌ مي‌گويد:

پروردگارا! در حسابرسي‌ من‌ خيلي‌ دقت‌ نكن‌، مسامحـه‌ و سهل ‌انگاري‌ كن‌ .

اعمال‌ انسان‌ در برابر خدا سه‌ قسم‌ است‌ كه‌ انسان‌ با هرســه‌ قسم ‌اين‌ اعمال‌ ، مستحق‌ اجر نمي‌شود و شايد مستحق‌ مجازات‌ هم‌ باشد.

نوع‌ اول‌اعمال‌ خوبي‌ كه‌ به‌ راي‌ و اختيار خود بدون‌ اين كه‌ دستوري‌ از خدا داشته‌ باشد انجام‌ مي‌دهد مانند انسان‌هايي‌ كه‌ ايمان‌ به‌ خدا ندارند وليكن‌ اعمالشان‌ عالـي‌ و نتيجه‌ بخش‌ است‌. اين‌ها نمي‌توانند در برابر يك‌ چنين‌ اعمالي‌ حقي‌ از خداوند متعال‌ مطالبه‌ كنند زيرا اطاعت‌ خدا نكرده‌اند و خدا را نشناخته‌اند و دستوري‌ از خدا نداشته‌اند.

نوع‌ دوم‌ اعمالي‌ كه‌ به‌ راي‌ انسان‌ طبق‌ دستور خدا انجام‌ مي‌گيرد يعني‌انسان‌ به‌ اراده‌ و آزادي‌ اعمال‌ خيري‌ برطبق‌ دستورات‌ خدا انجام‌ مي‌دهد. يك‌چنين‌ اعمالي‌ كه‌ طبق‌ دستور به‌ راي‌ انسان‌ انجام‌ مي‌گيرد بازهم‌ مطلوب‌ خداوند متعال‌ نيست‌ زيرا انسان‌ نمي‌تواند صد در صد چنان‌ باشد كه‌ خـدا مي‌خواهد و اعمال‌ خود را چنان‌ انجام‌ دهدكه‌ مطلوب‌ خدا باشد.

نوع‌ سوم‌ اعمالي‌ كه‌ در حال‌ تفويض‌ و تسليم‌ انجام‌ مي‌گيرد يعني‌ انسان‌ درآن‌ اعمال‌ اسباب‌ و ابزار دست‌ خداست‌ از خود اراده‌ و اختياري‌ ندارد مانند موجودات‌ ديگر در زمين‌ و آسمان‌ كه‌ اسباب‌ و ابزار دست‌ خدا هستند. اعمالشان‌ منسوب‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌ مانند حشرات‌ و حيوانات‌ و جمادات‌ و نباتات‌ و تمامي‌ مخلوقاتي‌ كه‌ در عالم‌ هستند و از خود اراده‌ و اختيار ندارند. خداوند آن‌ها را اسباب‌ و ابزار دست‌ خود قرار داده‌ و كارهاي‌ ظريفي‌ به‌ دست‌ آن‌ها انجام‌ مي‌دهد. يك‌ چنين‌ اعمالي‌ صددرصد منسوب‌ به‌ خداوند متعال‌است‌. مثلا درخت ها ميوه‌ مي‌سازند آيا خودشان‌ مي‌سازند يا خدا و همينطور مخلوقات‌ ديگر. چنين‌ اعمالي‌ كه‌ به‌ اراده‌ خدا انجام‌ مي‌گيرد صددرصد مفيد و منتج‌ است‌ وليكن‌ انسان‌ نمي‌تواند ادعا كند كه‌ چنين‌ عمل‌خوبي‌ انجام‌ داده‌ام‌ بلكه‌ خدا به‌ وسيله‌ او اعمال‌ خوبي‌ انجام‌ داده‌ است‌. پس‌ خداوند مستحق‌ ستايش‌ است‌ نه‌ انساني‌ كه‌ تسليم‌ خدا بوده‌ است‌ بنابراين‌ مولا اميرالمومنين‌ كه‌ از چنين‌ وضعيتي‌ باخبر است‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ در حسابرسي‌ مسامحه‌ كند عفو و گذشت‌ داشته‌ باشد و در اعمال‌ علي ‌بن ‌ابي‌طالب‌(ع‌) دقت‌ ننمايد زيرا از مسير دقت‌ بيني‌ خداوند متعال‌، اعمال‌ انسان‌ها مطلوب‌ خدا واقع‌ نمي‌شود.

اللهم‌ اني‌ اسئلك‌ سئوال‌ من‌ اشتدت‌ فاقته‌وعظم‌ فيما عندك‌ رغبته‌

در اين‌ فراز مي‌گويد:

پروردگارا! خواهش‌ من‌ از تو چنان‌ است‌ كه‌ انساني‌ در نهايت‌ عسرت‌ و شدت‌ و ناتواني‌ قرارگرفته‌ دراين‌ شدت‌ و عسرت‌ و ناتواني‌حاجت‌ خود را در خانه‌ تو آورده‌ است‌ و به‌ آن‌ ثوابها كه ‌در نزد تو است‌ و به‌ دست‌ تو تحويل‌ بندگان‌ مي‌شود بسيار ميل‌ و رغبت‌ پيدا كرده‌ است‌.

خواهش هاي‌ انسان‌ از خداوند متعال‌ و يا از كساني‌ كه‌ حاجت‌ حاجتمندان‌ را بر مي‌آورند برسه‌ قسم‌ است‌ كه‌ هر كدام‌ كيفيت‌ مخصوص‌ دارد.

اول‌ خواهش هاي‌ عادي‌ و عرفي‌ كه‌ انسان‌ با خواهش‌ و تمنامي‌خواهد ثروتي‌ جمع‌ كند و آينده‌ خود را تامين‌ كند، خواهش هاي‌ خود را چنان‌ مطرح‌ مي‌كند كه‌ در استيصال‌ و ناچاري‌ قرار نگرفته‌ و مانند كساني‌ هستند كه‌ امروز گرسنه‌ نيستند و براي‌ گرسنگي‌ فردا يا سال‌ و ماه‌ ديگر تلاش‌ مي‌كنند و مي‌خواهند بـه‌ حاجت‌ خود برسند. خواهش ها به‌ اين‌ كيفيت‌ ممكن‌ است‌ در انسان‌هايي‌ كه‌ حاجت‌ حاجتمندان‌ را بر مي‌آورند، تاثيركند و حاجت‌ آن‌ها را برآورد وليكن‌ در اراده‌ خدا تاثيرندارد. دعاي‌ يك‌ چنين‌ افرادي‌ مستجاب‌ نمي‌شود زيرا خدا مي‌دانـد كه‌ الان‌ احتياج‌ ندارند و روزي‌ يك‌ ماه‌ يا يك‌ سال‌ ديگر را از خدا مطالبه‌ مي‌كنند خداوند به‌ بندگان‌ خود وعده‌ مي‌دهد كه‌ هنگام‌ احتياج‌، حاجت‌ آن‌ها را برآورد و آن‌ها را درحال‌ استيصال‌ به‌ خود واگذار نكند.

كيفيت‌ دوم‌ سئوالاتـي‌ است‌ كه‌ حاجتمندان‌ هنگام‌ احتياج‌ از خداوند متعال‌ و يا غير خدا تقاضا و تمنا دارند وليكن‌ مستاصل‌ نشده‌اند و احتياج‌ آن‌ها به‌ جايي‌ نرسيده‌است‌ كه‌ آن‌ها را بي چاره‌ كند. مي‌بيند فردا يا پس‌ فردا و يا ساعت‌ ديگر احتياج‌ پيدا مي‌كند كه‌ وسيله‌اي‌ ندارند به‌ حوائج‌ خود برسند شايد خوابشان‌ نبرد از اين‌ كه‌ فردا و پس‌ فردا گرسنه‌ هستند و مخارج‌ خود را نمي‌توانند تامين‌ كنند وليكن‌ سئوالاتشان‌ آن قدر توام‌ با ناراحتي‌ و بيچارگي‌ نيست‌ زيرا هنوز احساس‌ درد نكرده‌اند. پيش‌ از وقوع‌ عذاب‌ از ترس‌ عذاب‌ به‌ خدا پناهنده‌ مي‌شوند و حاجت‌ خود را مي‌طلبند. خواهش‌ اين‌ها هم‌ خيلي‌ زود به‌ اجابت‌ نمي‌رسد و مطلوب‌ خداوند متعال‌ نيسـت‌ زيرا از ترس‌ احتياج‌ و استيصال‌ به‌ خدا پناهنده‌ شده‌اند نه‌ اين كه‌ در حال‌ استيصال‌ باشند .

نوع‌ سوم‌ سئوالاتي‌ كه‌ از شدت‌ اضطرار و بيچارگي‌ حكايت‌ مي‌كند و انسان‌ها زيرپنجه‌ و چكمه‌ فقر و ناداري‌ و يا ظالم ها قرارگرفته‌اند، مضطر و بيچاره‌ شده‌اند مانند كسي‌ كـه‌ در چاهي‌ سقوط‌ كرده‌ باشد و راه‌ نجاتي‌ براي‌ او قابل‌ تصور نيست‌ يا در محاصره‌ دشمن‌ قرار گرفته‌اند كه‌ مرگ‌ و نابودي‌ آن‌ها صد درصد حتمي‌ است‌ و يا گرفتار ناداري‌ و ناچاري‌ شده‌اند و گرسنگي‌ و تشنگي‌ برآن‌ها غلبه‌ كرده‌ و راه‌ به‌ جايي‌ ندارند. سئوالات‌ آن‌ها از شدت‌ ناداري‌ و ناتواني‌ و استيصال‌ حكايت‌ مي‌كند و همـان‌ مضطرين‌ هستند كه‌ خداوند در آيه‌ قرآن‌ و از قول‌ آن‌ها دعاي‌: ام‌ من‌ يجيب‌ المضطر اذا دعاه‌ و يكشف‌ السوء را مطرح‌ مي‌كند. چه‌ كسي‌ هست‌ كه‌ جواب‌ مضطرين‌ و بي‌چارگان‌ را زودتر مي‌دهد و دعاي‌ آن‌ها را مستجاب‌ مي‌كند. چنين‌ خواهش هايي‌ صددرصد از جانب‌ خداوند متعال‌ مورد قبول‌ واقع‌ مي‌شود و خداوند حاجت‌ آن‌ها را هرچه‌ زودتر در دنيا برمي‌آورد، اگر عمري‌ بيشتر براي‌ آن‌ها مقدر باشد و يا اين‌ كه‌ آن‌ها را به‌ آخرت‌ مي‌برد و در عالم‌ آخرت‌ به‌ حوائج‌ آن‌ها رسيدگي‌ مي‌كند. به‌ همين‌ منظور كه‌ خواهش هاي‌ انسان‌ جدي‌ و درحال‌ استيصال‌ باشد ، خداوند متعال‌ انسان‌ها را به‌ مرض ها و پيري‌ مبتلا مي‌كند و آن‌ها را به‌ حال‌ احتضار مي‌كشاند تا اگرخواهشي‌ دارند روي‌ اضطرار و بيچارگي‌ باشد تا خداوند به‌ طور حتمي‌ حاجت‌ آن‌ها را برآورد. درآن‌ حالات‌ احتضار كه‌ خيلي‌ بي چاره‌اند، خداوند آن‌ها را به‌ عالم‌ آخرت‌ منتقل‌ مي‌كند تا حاجت‌ آن‌ها را برآورد وليكن‌ مولا(ع‌) دراين‌ خواهش ها همه‌ جا خود را درحال‌ استيصال‌ و اضطرار مي‌بيند زيرا امام ها در ارتباط‌ با خدا مانند كودكان‌ روي‌ زانوي‌ مادر هستند كه‌ جز خواهش‌ و تمنا و قبول‌ خواهش‌ سرمايه‌اي‌ ندارند. ثروت‌ موجود در اختيار آن‌ها نيست‌ كه‌ تا گرسنه‌ شدند از جيب‌ خود برداشت‌ كنند بلكه‌ ثروت‌ آن‌ها چيزهايي‌ است‌ كه‌ به‌ اراده‌ خدا پيــدا مي‌شود و براي‌ خود ذخيره‌اي‌ ندارند. معروف‌ و مشهور است‌ از رسول‌ خدا(ص‌) كه‌از ايشان‌ خواهش‌ كردند از پول‌ بيت‌ المال‌ چيزي‌ براي‌ فردا و پس‌ فرداي‌ خود ذخيره‌ كند، ايشان‌ جواب‌ دادند كه‌ دوست‌ دارم‌ هر وقت‌ گرسنه‌ و تشنه‌ شدم‌، دست‌ به‌ دعا بردارم‌ و آب‌ و غذاي‌ خود را از خدا بخواهم‌، چيزي‌ براي‌ خود ذخيره ‌نكنم‌ و ذخيره‌ نداشته‌ باشم‌ تا به‌ ذخاير خود دلگرمي‌ پيدا كنم‌ بلكه‌ دوست‌ دارم‌ هر وقت‌ حاجتي‌ پيدا كردم‌ از خدا خواهش‌ كنم‌ صبحانه‌ يا ظهرانه‌ خود را ويا غذاي‌ شبانه‌ خود را از خدا بگيرم‌. مولا اميرالمومنين‌ هم‌ يك‌ چنين‌ وضعيتي‌ در ارتباط با خدا دارد، سرمايه‌ و غذايي‌ براي‌ فردا و پس‌ فرداي‌ خود ذخيره‌ نكرده‌ بلكـه‌ دائم‌ از خدا تمنا و تقاضا دارد و خداوند حاجت‌ او را برمي‌آورد. سئوالات‌ حضرت‌ طوري‌ است‌ كه‌ دوست‌ دارد همه‌ جا و همه‌ وقت‌ در شدت‌ اضطرار و استيصال‌ باشد، مبادا به‌ خود و يا ديگران‌ اميد پيدا كند و به‌ غيرخدا پناهنده‌ شود زيرا درچنين‌ وضعي‌ و درچنين‌ حالي‌ دعاي‌ انسان‌ مستجاب‌ مي‌شود ، معرفت‌ كامل‌ به‌ خدا پيدا مي‌كند و خدا را همچون‌ پدر و مادر مهرباني‌ مي‌بيند كه‌ فرزندان‌ خود را در سايه‌ لطف‌ و محبت‌ خود قرارداده‌اند و دائم‌ به‌ حال‌ آن‌ها رسيدگي‌ مي‌كنند. مي‌گويد:

پروردگارا! مانند كسي‌ كه‌ در شدت‌ اضطـرار و بيچارگي‌ قرارگرفته‌ از تو خواهش‌ و تمنا مي‌كنم‌، مانند كسي‌ كه‌ در شدائد حاجت‌ خود را در خانه‌ تو مي‌آورد و مانند كسي‌ كه‌ فكر و اراده‌ خود را از همه‌ كس‌ و همه‌ چيز بريده‌ و به‌ جز تو مولايي‌ و پناه گاهي‌ ندارد.

اللهم‌ عظم‌ سلطانك‌ و علامكانك‌

در فراز بعد عظمت‌ سلطنت‌ خدا و برتري‌ مقام‌ خدا را يادآوري‌ مي‌كند و مي‌گويد:

پروردگارا! سلطنت‌ و سلطه‌ تو بر بندگان‌ خيلي‌ عظيم‌ است‌، مكانت‌ و موقعيت‌ تو خيلي‌ عظيم‌ و بالاست‌ امر و فرمان‌ و اراده‌ تو بسيار مخفي‌ است‌. دراين‌ جملات‌ سلطنت‌ و قدرت‌ خدا را يادآوري‌ مي‌كند كه‌ چگونه‌ برانسان‌ها احاطه‌ دارد و بالاتر و برتراز فكر آن‌ها است‌. تسلط سلاطين‌ گاهي‌ در زمان‌ معين‌ و درمكان‌ معين‌ و افراد معين‌ است‌ كه‌ ديگر در خارج‌ از آن‌ زمان‌ و مكان‌ برانسان‌ها تسلط‌ ندارند مانند تسلط‌ سلطان ها بر افراد مملكت‌ در زمان‌ پادشاهي‌ خود و گاهي‌ اين‌ سلطنت‌ برافراد فقط‌ در كوچه‌هـا و خيابان ها است‌ وليكن‌ برافراد و اشخاص‌ در داخل‌ خانه‌ ها و خلوت ها تسلط‌ ندارند و اگر ما حالات‌ انسان‌ها را در مدت‌ زندگي‌ در نظر بياوريم‌ و اين‌ حالات‌ را با تسلط سلطان ها مقايسه‌ كنيم‌، خواهيم‌ ديد كه‌ سلطان هاي‌ قلدر شايد بر يك‌ هزارم‌ حالات‌ و اوقات‌ انسان‌ها تسلط‌ داشته‌ باشند و در بقيه‌ حالات‌ و اوقات‌ انسان‌ها آزادند و از زير سلطه‌ سلطان ها خارجند و به‌ اراده‌ خود فعاليت‌ مي‌كنند. در تاريخ‌ زندگي‌ يك چنان‌ سلطاني‌ پيدا نشده‌ است‌ كه‌ بر تمامي‌ حالات‌ و اوقات‌ رعيت‌ خود تسلط‌ داشته‌ باشد و يا با استفاده‌ از برتري‌ و مقام‌ خود كاملا مشرف‌ به‌ اوضاع‌ و احوال‌ مردم‌ بوده‌ باشد وليكن‌ خدا سلطاني‌ است‌ كه‌ همه‌ جا بر ظاهر و باطن‌ انسان‌ و يا در خلوت‌ و جلوت‌ انسان‌ در تمامي‌ حالات‌ و اوقات‌ تسلط‌ دارد و در يك‌ آن‌ زماني‌ و يا مكاني‌، انسان‌ها نمي‌توانند از زيرسلطه‌ خدا خارج‌ شوند. او بر ظاهر و باطن‌ انسان‌ احاطه‌ دارد و تمامي‌ سلول هاي‌ حياتي‌ انسان‌ در اختيـار اوست‌ و مي‌گويد من‌ از رگ‌ گردن‌ شما به‌ شما نزديك ترم‌ و يا من‌ بين‌ اراده‌ شمـا و تصميم‌ شما حائل‌ مي‌شوم‌. سلطاني‌ بااين‌ اقتدار محيط‌ و مسلط‌ بر ظاهر و باطــن‌ انسان‌ در طول‌ تاريخ‌ پيدا نشده‌ است‌ كه‌ خدا از خود انسان‌ برانسان‌ بيشتر مسلط باشد. انسان‌هاي‌ عادي‌ و معمولي‌ همه‌ جا خود را مستقل‌ و آزاد مي‌دانند و صدي‌ هفتاد يا هشتاد اوقات‌ خود را ازخدا غافلند. خود راي‌ و خودمختار به‌ كار خود اشتغال‌ دارند وليكن‌ انسان‌هاي‌ عارف‌ و عالم‌ خود را همه‌ وقت‌ و در تمامي‌ حالات‌ زير نظر خدا مي‌دانند و در پناه‌ نظارت‌ خدا انجام‌ وظيفه‌ مي‌كنند مولا امير المومنين‌ (ع‌) از جمله‌ كساني‌ است‌ كه‌ مي‌گويد: ما رايت‌ شيئا الا و رايت‌ الله‌ قبله‌ و بعده‌ و معه‌ يعني‌ من‌ به‌ هرچه‌ نگاه‌ مي‌كنم‌ و آن چه‌ را مي‌بينم‌ پيش‌ از ديدن‌ هركسي‌ و هرچيزي‌ اول‌ خدا را مي‌بينم‌ و همراه‌ ديدن‌ اشخاص‌ و اشياء خدا را مي‌بينم‌ و بعد از آن‌ كه‌ از ديدن‌ كسي‌ و چيزي‌ فارغ‌ شدم‌ باز هم‌ خدا را مي‌بينم‌ يعني‌ من‌ مي‌توانم‌ چشم‌ خود را از كسي‌ و چيزي‌ بگردانم‌ كه‌ آن‌ را نبينم‌ و يا پشت‌ به‌ كسي‌ و چيزي‌ كنم‌ و يا بين‌ خود و ديگران‌ پرده‌اي‌ و حجابي‌ قراردهم‌، تا كسي‌ را نبينم‌ وليكن‌ نمي‌توانم‌ كاري‌ كنم‌ كه‌ من‌ خدا را نبينم‌ و خدا مرا نبيند. بين‌ خود و خدا زمان‌ و مكاني‌ را خلوت‌ كنم‌ زيرا خداوند متعال‌ بر ظاهر و باطن‌ تمامي‌ موجودات‌ احاطه‌ وجودي‌ دارد مانند احاطه‌ روح ‌ بر بدن‌ و احاطه‌ نورخورشيد بر فضا و هوا و خيلي‌ بالاتر از اين‌ خدا مي‌تواند بين‌ نور و فضا فاصله‌ شود ويا درحال‌ جريان‌ برق ها در سيم‌ رابطه‌ برق‌ را از سيم ها قطع‌ كند يعني‌ بين‌ نيروي‌ برق‌ و سيـــم‌ فاصله‌ شود وليكن‌ يك‌ چنين‌ احاطه‌ و ارتباطي‌ از هيچ‌ كس‌ نسبت‌ به‌ ديگران‌ قابل‌ تصور نيست‌. لذا مولا اميرالمومنين‌(ع‌) كه‌ خدا را اين طور محيط‌ و مسلط‌ مي‌بيند و دائم‌ خود را درمرئي‌ و منظر خدا مشاهده‌ مي‌كند، مواظبت‌ دارد كه‌ نيت‌ گنــاه‌ نكند چه‌ برسد به‌ اين‌ كه‌ عمل‌ گناهي‌ از او صادر شود و در كلمه‌ بعد مي‌گويد:

و علا مكانك‌ و خفي‌ مكرك‌ و ظهر امرك‌

مكان‌ و مكانت‌ به‌ معناي‌ مقام‌ و موقعيت‌ است‌ يعني‌ مقام‌ و موقعيـت‌ تو اي‌ خدا، از همه‌ كس‌ و همه‌ چيز برتر و بالاتر است‌ و در جمله‌ سوم‌ مي‌گويد: و خفــي‌ مكرك‌ و ظهرامرك‌ يعني‌ مكر و تدبير تو آن چنان‌ مخفي‌ است‌ كه‌ از نيت‌ انسان‌ مخفي‌تر است‌ و به‌ ناگاه‌ انسان‌ را فرا مي‌گيرد و امر و فرمان‌ تو خيلي‌ ظاهراست‌ .

بقيـه‌ جملات‌ هم‌ در ارتباط‌ با جمله‌ اول‌ قرار مي‌گيرد كه‌ مي‌فرمايد قهرتو و قدرت‌ تو غالب‌ است‌، مكر و سياست‌ تو محيط‌ و مسلط‌ است‌. قدرت‌ تو در ظاهر و باطن‌ موجودات‌ جريان‌ دارد و كسي‌ نمي‌تواند از دايره‌ قدرت‌ و حكومت‌ تو به‌ جاي‌ ديگري‌ فـرار كند. اين‌ جملات‌ هم‌ توضيح‌ همان‌ جمله‌ اول‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد: عظم‌ سلطانك‌ و در فراز بعد : اللهم‌ لااجدولذنوبي‌ غافرا مي‌گويد:

پروردگارا! كسي‌ را نمي‌يابم‌ كه‌ گناهان‌ و عيـوب‌ مرا بپوشاند و يا روي‌ اعمال‌ قبيح‌ و زشت‌ من‌ پرده‌ بيندازد و يا بتواند اعمـال‌ زشت‌ مرا به‌ اعمال‌ نيكو تبديل‌ كند، فقط‌ تو هستي‌ كه‌ مي‌تواني‌ عيوب‌ و نواقص‌ مرا بپوشاني‌ و يا اعمال‌ بد مرا به‌ اعمال‌ نيك‌ تبديل‌ كني . خدايي‌ به‌ جز تو نيسـت‌، منزهي‌ و پسنديده‌تر از تمامي‌ افكار و عقول‌ هستي‌، من‌ به‌ خود ستم‌ كردم‌ و به‌ دليل‌ جهل‌ و ناداني‌ جرات‌ ورزيدم‌، فقط‌ دلم‌ را آرامش‌ دادم‌ به‌ اين‌ كه‌ هميشه‌ به‌ ياد تو هستم‌ و تو از قديم‌ به‌ ياد من‌ هستي‌.

مطالب‌ قابل‌ توجه ‌در اين‌ جملات‌ يكي‌ مسئله‌ ستر و غفران‌ گناه‌ و معصيت‌ است‌ و ديگر اين‌ كه‌ چطور عمل‌ زشت‌ انسان‌ قابليت‌ دارد كه‌ به‌ اعمال‌ نيك‌ تبديل‌ شود و ديگر آن‌ كه‌ ياد خدا چگونه‌ مايه‌ آرامش‌ قلب‌ انسان‌ مي‌شود. مسئله‌ غفران‌ ذنوب‌ را در مباحث‌ گذشته‌ در تفسيراللهم‌اغفر لي‌ الذنوب‌ توضيح‌ داديم‌ دراين جا نيز اشاره‌اي‌ به‌ آن‌ توضيحات‌ مي‌كنيم‌.

ذنوب‌ كه‌ جمع‌ ذنب‌ است‌، گناهاني‌ را مي‌گويند كه‌ در اثر جهل‌ و ناداني‌ از انسان‌ صادر مي‌شود مانند گناه‌ كودكان‌، كودكان‌ خود را نجس‌ مي‌كنند و يا بدون‌ پوشش‌ عورت‌ جلوي‌ چشم‌ مردم‌ ظاهر مي‌شوند وليكن‌ نمي‌دانند كه‌ خود آلوده‌ كردن‌ به‌ نجاسات‌ گناه‌ است‌ و در برابر اين‌ گناه‌ تطهير واجب‌ است‌. خود را نجس‌ مي‌كنند و نمي‌دانند كه‌ بايستي‌ خود را پاك‌ كنند و يا نمي‌دانند كشف‌ عورت‌ گناه‌ است‌ و ستر آن‌ واجب‌ است‌. چنين‌ گناهي‌ كه‌ روي‌ ناداني‌ و كمي‌ استعداد پيدا مي‌شود، ذنب‌ مي‌نامند. همينطور در دوران‌ جواني‌ و پيري‌ هم‌ كه‌ بعضي‌ انسان‌ها روي‌ ناداني‌ گناه‌ مي‌كنند مثلا نماز نمي‌خوانند يا روزه‌ نمي‌گيرند و يا اين‌ كه‌ غسل‌ نمي‌كنند، اگر از آن‌ها بپرسي‌ كه‌ چرا غسل‌ نكردي‌ و نماز نخواندي‌ جوابي‌ ندارد زيرا از اين‌ اعمال‌ بي‌خبر است‌، نمي‌داند كه‌ خدا امر به‌ غسل‌ و نماز كرده‌ است‌. خداوند درآينده‌ به‌ انسان‌ عقل‌ و فهمي‌ مي‌دهد تا بداند كه‌ بايستي‌ نماز بخواند و يا خود را از نجاسات‌ پاك‌ و مطهر كند. پيدايش‌ يك‌ چنين‌ فهم‌ و استعدادي‌ كه‌ بدي ها را بد نشان‌ مي‌دهد و خوبي ها را خوب‌ نمايش‌ مي‌دهد، غفران‌ مي‌نامند. مغفرت‌ و غفران‌ را مي‌توانيم‌ پوشش‌ تكاملي‌ نام گذاري‌ كنيم‌ مانند رنگ‌ سرخ‌ يا زردي‌ كه‌ در ميوه‌ نارس‌ پيدا مي‌شود و نشان‌ مي‌دهد كه‌ رسيده‌ است‌ مثلا هلو يا زردآلو پيش‌ از آن‌ كه‌ برسد سبز است‌ وقتي‌ كه‌ مي‌رسد زرد يا سرخ‌ مي‌شود و باغبان‌ مي‌فهمد كه‌ رسيده‌ است‌. پس‌ اين‌ رنگ‌ سرخ‌ يا سبز پرده‌اي‌ است‌ كه‌ روي‌ عيب‌ ميوه‌ كه‌ همان‌ نارس‌ بودن‌ است‌ قرار گرفته‌ و آن‌ را كامل‌ نشان‌ مي‌دهد.

كودكان‌ و جوانان‌ هم‌ به‌ همين‌ كيفيت‌ ميوه‌هاي‌ نارس‌ هستند كه‌ در آينده‌ عقل‌ و شعوري‌ پيدا مي‌كنند و مي‌فهمند، كشف‌ عورت‌ و يا آلوده‌ شدن‌ به‌ نجاسات‌ گناه‌ است‌ فلذا خود را تطهير مي‌كنند و ناراحت‌ مي‌شوند از اين‌ كه‌ با كشف‌ عورت‌ جلوي‌ كسي‌ ظاهر شوند. پس‌ در كودكي‌ چنين‌ عقلي‌ نداشتند كه‌ در جواني‌ و يا در پيري‌ دارند، يك‌ چنين‌ عقلي‌ را عقل‌ طبيعي‌ مي‌نامند. يعني‌ به‌ اراده‌ خدا در وجود انسان‌ پيدا مي‌شود مانند همان‌ رنگ‌ سرخ‌ و زرد براي‌ ميوه‌ كال‌، لذا اگر به‌ كودك‌ بگويي‌ خود را نجس‌ نكن‌ و يا عورت‌ خود را بپوش‌ و نمي‌فهمد زيرا عقل‌ خدادادي‌ ندارد تا بتوان‌ به‌ او تعليم‌ داد. پيدايش‌ تعليمات‌ كلاسيكي‌ به‌ همين‌ منوال‌ ظاهر شده‌ است‌ كه‌ آموزگاران‌ در انتظار پيدايش‌ استعداد براي‌ كلاس‌ اول‌ و دوم‌ و يا سوم‌ هستند تا بعد از استعداد، كودك‌ را به‌ كلاس‌ بالاتر انتقال‌ دهند يك‌ چنين‌ استعداد طبيعي‌ را كه‌ فقط‌ به‌ اراده‌ خدا پيدا مي‌شود، مغفرت‌ و غفران‌ مي‌نامند كه‌ بعد از پيدايش‌ آن‌، انسان‌ جاهلانه‌ گناه‌ نمي‌كند مگراين‌ كه‌ جري‌ و بي‌حيا باشد. خداوند از گناهاني‌كه‌ پيش‌ از پيدايش‌ استعداد است‌، خيلي‌ زود مي‌گذرد وليكن‌ از گناه‌ بعد از پيدايش‌ استعداد و عقل‌ طبيعي‌ نمي‌گذرد و مطلب‌ ديگر تقاضاي‌ ستر اعمال‌ قبيح ‌ است‌ كه‌ انسان‌ در برابر مردم‌ مرتكب‌ عمل‌ زشتي‌ و يا گناهي‌ مي‌شود و آبرويش‌ مي‌ريزد و ديگر مردم‌ به‌ او اعتماد ندارند و انسان‌ مقابل‌ مردم‌ خجالت‌ زده‌ مي‌شود وليكن‌ بعد از مدتي‌ كه‌ فهم‌ و شعور پيدا مي‌كند و اعمال‌ خود را منظم‌ و مرتب‌ مي‌كند مردم‌ به‌ او اعتماد پيدا مي‌كنند، دوباره‌ آبروي‌ خود را باز مي‌يابد. خداوند عمل‌ قبيح‌ او را از ياد مردم‌ مي‌برد همه‌ كس‌ او را آدم‌ خوبي‌ مي‌دانند و نمي‌گويند كه‌ گناه كار بوده‌ است‌ مانند حالات‌ دوران‌ كودكي‌ كه‌ از ياد پدر و مادر و يا برادر و خواهر بزرگتر مي‌رود و انسان‌ درنظر مردم‌ آبرومند شناخته‌ مي‌شود. يك‌ چنين‌ حالتي‌ را پرده‌ پوشي‌ خدا مي‌ناميم‌ يعني‌ خداوند بدي هاي‌ ما را از ياد مردم‌ برده‌ و خوبي هاي‌ ما را آشكار نموده‌ و روي‌ اعمال‌ زشت‌ ما پرده‌ انداخته‌ است‌.

و اما جمله‌ سوم‌ يعني‌ تبديل‌ اعمال‌ بد به‌ اعمال‌ خوب‌، مسئله‌اي‌ است‌ كه‌ خيلي ‌عمق‌ و علميت‌ دارد كه‌ چگونه‌ عمل‌ بد انسان‌ به‌ عمل‌ خوب‌ تبديل‌ مي‌شود با اين‌ كه‌ اعمال‌ مانند افراد و اشخاص‌ هر كدام‌ موجود مستقل‌ هستند و قابل‌ تبديل‌ به‌ يكديگر نيستند مثلا نور تبديل‌ به‌ ظلمت‌ و ظلمت‌ تبديل‌ به‌ نور نمي‌شود. موجوديت‌ هر چيزي‌ و هركسي‌ ثابت‌ و مستقل‌ است‌، تعويض‌ و تبديل‌ در طبيعت‌ قابل‌ ظهور نيست‌. تبديل‌ مثل‌ اين‌ كه‌ همين‌ كتاب‌ كه‌ قرآن‌ است‌ مثلا نهج‌ البلاغه‌ و يا نهج‌البلاغه‌ قرآن‌ شود يعني‌ جنسيت‌ اول‌ تبديل‌ به‌ جنسيت‌ دوم‌ شود و اين‌ تبديل‌ غير ازاين‌ است‌ كه‌ خطوط‌ قرآني‌ را از صفحات‌ بردارند و جاي‌ آن‌ نهج‌البلاغه‌ بنويسند زيرا قرآن‌ رفته‌ و نهج‌ البلاغه‌ آمده‌ است‌. تبديل‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ همان‌ خطوط‌ قرآني‌ بدون‌ اين‌ كه‌ محو شود، نهج‌ البلاغه‌ شود و يا جنسيت‌ اين‌ درخت‌ سيب‌ مثلا تبديل‌ به‌ زردآلو شود نه‌ اين‌ كه‌ آن‌ را بكنند و درخت‌ ديگـر جاي‌ آن‌ بكارند. اعمال‌ بد و خوب‌ همينطور است‌ مثلا سلام‌ انسان‌ تبديل‌ به‌ فحش‌ و دشنام‌ مي‌شود و يا دشنام‌ تبديل‌ به‌ سلام‌ شود و يا مثلا احسان‌ به‌ مردم‌ با شرايط‌ احسان‌ بد جلوه‌ كند و يا ظلم‌ به‌ مردم‌ خوب‌ نمايش‌ پيدا كند. يك‌ چنين‌ تبديلاتي‌ محال‌ و ممتنع‌ است‌ زيرا علما و عقلا گفته‌اند حسن‌ و قبح‌ اعمال‌ ذاتي‌ اعمال‌ است‌. اعمال‌ خوب‌، خوب‌ است‌ و اعمال‌ بد، بد است‌. پس‌ چطور ممكن‌ است‌ كه‌ خداوند اعمال‌ بد را تبديل‌ به‌ اعمال‌ خوب‌ نمايد. نظير اين‌ جمله‌ دعاي‌ كميل‌، در قرآن‌ هم‌ هست‌ آن جا كه‌ خداوند مي‌فرمايد: اولئك‌ يبدل‌ الله‌ سيئاتهم‌ حسنات‌ يعني‌ آن‌ گروه‌ توبه‌كاران‌ كساني‌ هستند كه‌ خداوند اعمال‌ بد آن‌ها را تبديل‌ به‌ اعمال‌ خوب‌ مي‌كند و ما در شرح‌ دعاي‌ مكارم‌ اخلاق‌ از نظر علمي‌ و فني‌ ثابت‌ كرديم‌ كه‌ چگونه‌ اعمال‌ بد انسان‌ گاهي‌ نتيجه‌ خوب‌ مي‌دهد و انسان‌ را متنبه‌ مي‌كند و در اين جا نيز كمي‌ اشاره‌ مي‌كنيم‌.

انسان‌هايي‌ كه‌ دوراني‌ را در جهل‌ و ناداني‌ و گناه‌ و معصيت‌ مي‌گذرانند و از نتايج‌ گناه‌ و معصيت‌ ضرر مي‌بينند و خسارت‌ مي‌برند، آن‌ ضرر ها و خسارت ها باعث‌ مي‌شود كه‌ توبه‌ كنند و اعمال‌ نيك‌ به‌ جا آورند. از گناه‌ و معصيت‌ وحشت‌ پيدا مي‌كنند و به‌ اعمال‌ نيك‌ و اطاعت‌ خدا گرايش‌ دارند. همان‌ گناه‌ و معصيت‌ها كه‌ باعث‌ توبه‌ آن‌ها شده‌ است‌ گناه‌ و معصيت‌هاي‌ خوبي‌ بوده‌ كه‌ باعث‌ توبه‌ و اطاعت‌ خدا شده‌ است‌. چنان‌ كه‌ معروف‌ است‌، مي‌گويند هرضرري‌ عقلي‌ زياد مي‌كند. پس‌ خسارتي‌ كه‌ عقل‌ انسان‌ را زياد كرده‌ است‌، خسارت‌ خوبي‌ بوده‌ و همچنين‌ گناه‌ و معصيت‌هايي‌ كه‌ باعث‌ توبه‌ شده‌ معصيت‌هاي‌ خوب‌ و عواملي‌ بوده‌ است‌ كه‌ انسان‌ را از خود رمانيده‌ و به‌ دايره‌ اطاعت‌ خدا برده‌ است‌ مانند درنده‌اي‌ كه‌ انسان‌ بياباني‌ را مي‌ترساند و تعقيب‌ مي‌كند او را از بيابان‌ به‌ شهر مي‌برد و يا از وحشيت‌ به‌ تمدن‌ مي‌رساند. پس‌ سيئات‌ مانند حسنات‌ نتيجه‌ داده‌ تبديل‌ به‌ حسنات‌ شده‌است .

و اما قسمت‌ ديگر يعني‌ پيدايش‌ آرامش‌ و اطمينان‌ قلبي‌ دراثر يادآوري‌ خداوند متعال‌. نمونه‌ اين‌ جمله‌ در قرآن‌ هم‌ هست‌ آن جا كه‌ خدا مي‌فرمايد: الا بذكر الله‌ تطمئن‌ القلوب‌ يعني‌ آگاه‌ باشيد كه‌ با يادآوري‌ نام‌ خدا آرامش‌ قلبي‌ پيدا مي‌كنيد دليل‌ پيدايش‌ آرامش‌ با يادآوري‌ خداوندمتعال‌ اين‌ است‌ كه‌ تنها موجود ثابت‌ و مطمئن‌ و غيرقابل‌ زوال‌ و فنا ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌.

در اين جا براي‌ آشنايي‌ به‌ برهان‌ آرامش‌ دراثر يادآوري‌ خداوند متعال‌، لازم‌ است‌ احتياج‌ انسان‌ را در برابر غناي‌ ذاتي‌ خدا قرار دهيم‌ و فقر خود را با غناي‌ خدا مقابله‌ كنيم‌ تا بدانيم‌ تنها چيزي‌ كه‌ مايه‌ آرامش‌ انسان‌ مي‌شود، ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌. انسان‌ در خلقت‌ خود موجودي‌ هست‌ بي‌نهايت‌ فقير و محتاج‌ و در برابر اين‌ فقر نامتناهي‌ بي‌نهايت‌ ضعيف‌ و ناتوان‌ است‌. اگر انسان‌ برابر احتياج‌ ذاتي‌ خود توانايي‌ هم‌ داشته‌ باشد تا به‌ محض‌ اين‌ كه‌ احساس‌ كند به‌ چيزي‌ نيازمند است‌، بتواند نياز خود را برطرف‌ كند، اضطراب‌ و نگراني‌ در وجود او ظهور پيدا نمي‌كند. اضطراب‌ و نگراني‌ از آن جا پيدا مي‌شود كه‌ انسان‌ در برابر حادثه‌اي‌ قرار مي‌گيرد و نمي‌تواند آن‌ حادثه‌ را رفع‌ كند. مثلا سيل‌ و طوفان‌ و يا درندگان‌ به‌ او حمله‌ور مي‌شوند و قدرت‌ دفاع‌ ندارد و يا همچنين‌ زلزله‌ زندگي‌ او را متلاشي‌ مي‌كند و نمي‌تواند خود را نـجات‌ بدهد همين‌ طور در برابراحتياجات‌، انسان‌ آن چه‌ را مي‌بيند، مي‌خواهد و احساس‌ مي‌كند كه‌ به‌ آن چه‌ مي‌بيند محتاج‌ است‌ وليكن‌ قدرت‌ تصرف‌ آن چه‌ را مي‌بيند ندارد. بي‌نهايت‌ ثروت‌ لازم‌ دارد وليكن‌ قدرت‌ ضبط‌ آن‌ را ندارد. به‌ كوه ها و قطعات‌ زمين‌ احتياج‌ دارد، قدرت‌ تصرف‌ آن‌ها را ندارد. به‌ مهر و محبت‌ انسان‌ها احتياج‌ دارد، نمي‌تواند مردم‌ را به‌ خود مهربان‌ كند و يا اين‌ كه‌ به‌ سلامتي‌ بدن‌ محتاج‌ است‌، نمي‌تواند آن‌ را حفظ‌ كند. همين‌ طور طبق‌ يك‌ قاعده‌ كلي‌ مي‌گوئيم‌ فقر انسان‌ برابر با تمامي‌ موجوداتي‌ است‌ كه‌ خداوند آفريده‌.

خداوند آن چه‌ در زمين‌ و آسمان‌ آفريده‌ و يا آن چه‌ در آينده‌ خواهد آفريد همه‌ اين ها از نظر احتياج‌ انسان‌ است‌. اگر انسان‌ نبود ، لازم‌ نبود چيزي‌ در عالم‌ باشد و خدا آن‌ را خلق‌ كند پس‌ در اين جا وقتي‌ نياز انسان‌ را با آن چه‌ هست‌ مقابله‌ مي‌كنيم‌ و از طرفي‌ ضعف‌ انسان‌ را كه‌ نمي‌تواند موجوديت‌ خود را حفظ‌ كند و يا آن چه‌ هست‌ به‌ تصرف‌ خود درآورد از اين‌ كه‌ نمي‌تواند سرمايه‌هاي‌ موجود را حفظ‌ كند در وجود انسان‌ اضطراب‌ و نگراني‌ پيدا مي‌شود و در اين‌ اضطراب‌ و نگراني‌ دنبال‌ پناهگاه‌ و يا قدرتي‌ است‌ تا در پناه‌ آن‌ قدرت‌ اولا موجوديت‌ خود را حفظ‌ كند و ثانيا آن چه‌ خدا آفريده‌ و نياز به‌ آن‌ دارد، به‌ تصرف‌ خود درآورد. خواهي‌ نخواهي‌ انسان‌ به ‌طور نا خواسته‌ و نا خودآگاه‌ درپي‌ يك‌ چنين‌ قدرتي‌ است‌ كه‌ بتواند به ‌آن‌ قدرت‌ تكيه‌ و يقين‌ پيدا كند كه‌ در پناه‌ آن‌ قدرت‌ و با تكيه‌ به‌ او به‌ تمامي‌ مقاصد مادي‌ و معنوي‌ خود خواهد رسيد. گاهي‌ به‌ خود متكي‌ مي‌شود، موجوديت‌ خود را در معرض‌ فنا و نابودي‌ مي‌بيند و يا به‌ دوستان‌ و آشنايان‌ متكي‌ مي‌شود، آن‌ها را هم‌ درمعرض‌ فنا و نابودي‌ مي‌بيند و يا مي‌خواهد به‌ مال‌ و ثروت‌ متكي‌ شود، مال‌ و ثروت‌ را هم‌ در معرض‌ فنا و نابودي‌ مي‌بيند و همين‌ طور قدرت هاي‌ ديگر. پس‌ چيزي‌ در عالم‌ نيست‌ كه‌ انسان‌ با اتكاء به‌آن‌ بتواند نگراني‌ خود را برطرف‌ سازد، آرامش‌ و اطمينان‌ پيدا كند زيرا چنان‌ كه‌ مي‌گويند خلقت‌ و طبيعت‌ ديـوار شكسته‌ است‌ و انسان‌ نمي‌تواند به‌ ديوار شكسته‌ تكيه‌ بزند پس‌ بايستي‌ پناهگاهي‌ بيابد كه‌ قابل‌ فنا و زوال‌ نيست‌ و آن‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌ زيرا خدا و اراده‌ خدا اصل‌ است‌ و ساير موجودات‌ عالم‌، فروعي‌ هستند كه‌ به‌ آن‌ اصل‌ متكي‌ شده‌اند. خداوند يك‌ موجود ثابت‌ غيرقابل‌ فنا و زوال‌ موجودي‌ رئوف‌ و مهربــان‌ حكيم‌ و دانا و موجودي‌ است‌ كه‌ هرگز كسي‌ يا چيزي‌ را به‌ عبث‌ نمي‌آفريند و يا آن چه‌ آفريده‌ است‌ به‌ نابودي‌ نمي‌كشاند. يك‌ چنين‌ خداي‌ قدرتمند و نيرومنـد يگانه‌ كسي‌ است‌ كه‌ مي‌تواند پناهگاه‌ انسان‌ باشد و انسان‌ با تكيه‌ و اتكاء به‌ او آرامش‌ قلبي‌ و ابدي‌ پيدا كند. اگر انسان‌ به‌ غير خدا متكي‌ شود، دليلي‌ براي‌ ثبات‌ و آرامش‌ ندارد زيرا غير خدا در معرض‌ زوال‌ و فنا است‌ و باز اگر انسان‌ به‌ خدا متكي‌ شود، دليلي‌ براي‌ اضطراب‌ و نگراني‌ ندارد زيرا خدا موجودي‌ است‌ قادر و توانا، عالم‌ و دانا، رئوف‌ و مهربان‌ و مي‌تواند بندگان‌ وابسته‌ به‌ خود را تا ابد اداره‌ كند و به‌ آن‌ها آسايش‌ و آرامش‌ ببخشد پس‌ فقط‌ ياد خدا و نام‌ خدا و وابستگي‌ به‌ خدايگانه‌ عامل‌ آسايش‌ و آرامش‌ بخش‌ انسان‌ بوده‌ و خواهد بود.

اللهم‌ مولاي‌ كم‌ من‌ قبيح‌ سترته‌ وكم‌ من‌ فادح‌ من‌البلاء اقلته‌...

پروردگارا! اي‌ مولاي‌ من‌! چقدر زياد فعل‌ و گناهي‌ در من‌ بود كه‌ آن‌ را از نظر مردم‌ مستور داشتي‌ و چقدر زياد بلاهاي‌ كمرشكني‌ بود كه‌ من‌ را از آن‌ بلاهـا معاف‌ نمودي‌ و چقدر زياد لغزش ها كه‌ مرا از آن‌ها حفظ‌ كردي‌ و چقدر زياد حادثه‌هاي‌ ناگوار كه‌ آن‌ را از من‌ دفع‌ نمودي‌ و چقدر مدح‌ و ستايش‌ خوبي‌ كه‌

مرا با آن‌ ستايش ها شهرت‌ دادي‌، با آن‌ كه‌ اهليت‌ آن‌ را نداشتم‌.

لطيفه‌ بسيار عظيم‌ و علمي‌ در اين‌ جملات‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ موجوديت‌ بدني‌ و روحي‌ و علمي‌خود را با موجوديت ‌خدا برابر كند تا ببيند و بداند كه‌ خود او دراين‌ مراحل‌ سه‌گانه‌ بدن‌ و مزاج‌ و روح‌ و عقل‌ و دانش‌ چيست‌ و خداي‌ او با او چگونه‌ مقابله‌ مي‌كند. همه‌ جا انسان‌ها در قياس‌ با يكديگر به‌ فكراين‌ هستند كه‌ عيب‌ خود را از ديگران‌ بپوشند و عيب‌ ديگران‌ را آشكاركنند تا گناهي‌ و معصيتي‌ و يا عيب‌ ديگري‌ در مردم‌ مي‌ ببينند، آن‌ را همه‌ جا مي‌گويند و به‌ همه‌ كس‌ نشان‌ مي‌دهند و اگر عيب‌ و گناهي‌ درخود آن‌ها باشد، حاضر نيستند آن‌ عيب‌ و گناه‌ را در وجود خود قبول‌ كنند يا به‌ كسي‌ نشان‌ دهند. اين‌ وضعيت‌ در صورتي‌ است‌ كه‌ انسان‌ها خود را با يكديگر مقابله‌ مي‌كنند و خود را برابر ديگران‌ قرار مي‌دهند كه‌ اگر فضيلت‌ و هنري‌ دركسي‌ ببينند، حاضر نيستند او را ستايش‌ كنند و اين جا و آن جا بازگو كنند و اگر عيب‌ و گناهي‌ دركسي‌ ببينند، بلافاصله‌ تا بتوانند او را مذمت‌ و ملامت‌ مي‌كنند و اين‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ شايع‌ مي‌كنند تا او را در جامعه‌ خوار و ذليل‌ كنند و در برابر خود را با عظمت‌ و عزت‌ مشهور سازند. مثلا مي‌گويند فلاني‌ دروغ‌ مي‌گويد و غيبت‌ مي‌كند يا عيب‌ ديگري‌ دارد و من‌ دروغ‌ نمي‌گويم‌ و غيبت‌ نمي‌كنم‌ و آن‌ عيب‌ را ندارم‌ يعني‌ با اثبات‌ عيب‌ براي‌ ديگران‌ خود را بي‌عيب‌ جلوه‌ مي‌دهد با اين‌ كه‌ همين‌ بدگويي‌، غيبت‌ و كوبيدن‌ شخصيت‌ ديگران‌، بزرگترين‌ عيب‌ است‌، انسان‌ها به‌ اين‌ كيفيت‌ با يكديگر رفتار مي‌كنند، عيب‌ يكديگر را آشكار مي‌كنند، فضيلت‌ و هنر يكديگر را مستور مي‌دارند وليكن‌ خداوند متعال‌ به‌ عكس‌ اين‌ است‌. خداوند همه‌ جا دوست‌ دارد بندگان‌ خود را زيبا و با جلال‌ و شكوه‌ جلوه‌ دهد تا با اين‌ جلوه‌ و شكوهي‌ كه‌ در بندگان‌ خود به‌ وجود مي‌آورد، عظمت‌ و قدرت‌ خود را جلوه‌ سازد و به‌ مردم‌ بفهماند كه‌ خداوند چقدر قدرت‌ و عظمت‌ دارد كه‌ از خاك‌ تيره‌ و آب‌ لجن‌، يك‌ چنين‌ بندگان‌ پاك‌ و زيبايي‌ خلق‌ كرده‌است‌. خداوند وقتي‌ به‌ فرشتگان‌ گفت‌ مي‌خواهم‌ انساني‌ بيافرينم‌ كه‌ خليفه‌ من‌ باشد، آن‌ها عيب‌ و گناه‌ انسان‌ را به‌ رخ‌ خدا كشيدند كه‌ چه‌ مي‌كني‌، مي‌خواهي‌ انساني‌ بسازي‌ كه‌ دائم‌ با يكديگر بجنگند و يكديگر را بكشند. مانند كسي‌ كه‌ عيب‌ و گناه‌ فرزندان‌ را به‌ رخ‌ پدر و مادر مي‌كشد مي‌گويد چه‌ دختران‌ بدي‌ و چه‌ پسران‌ بدي‌ داري‌ لذا به‌ همين‌ منظور خداوند همه‌ جا در نظر دارد كه‌ عيب‌ و گناه‌ بدني‌ و يا روحي‌ و يا فكري‌ و عقلي‌ انسان‌ را مستور بدارد و كتمان‌ كند وليكن‌ فضيلت‌ و هنر بندگان‌ را خيلي‌ بزرگ ‌ در نظر ديگران‌ نمايش‌ داده‌ و جلوه‌گر سازد. ابتدا دستور مي‌دهد كه‌ انسان‌ها با لباس‌ و چادر عيب هاي‌ بدني‌ و يا عورت‌ خود را از نظر ديگران‌ مستور بدارند. در آن‌ روزگاران‌ قديم‌ كه‌ انسان‌ها لباس‌دوزي‌ و تن‌پوشي‌ بلد نبوده‌اند و نمي‌توانسته‌اند براي‌ خود لباسي‌ بدوزند و تن‌ خود را بپوشند، خداوند بدن‌ آن‌ها را با موهاي‌ زيادي‌ كه‌ در تنشان‌ روييده‌ است‌، عورت‌ آن‌ها را پوشانده‌ است‌ و همين‌طور عورت‌ حيوانات‌ را با ساختن‌ دم‌ و دنبه‌ مي‌پوشد. به‌ همين‌ كيفيت‌ عيب‌ بدني‌ انسان‌ها را مستور داشته‌ تا روزي‌ كه‌ به‌ آن‌ها تعليم‌ داده‌ است‌ كه‌ لباس‌ بدوزند و تن‌ خود را بپوشند به‌ اين‌ كيفيت‌ با پوشش‌ عيب هاي‌ بدني‌ مواضع‌ زينت‌ و چهره‌ زيبا و قد رساي‌ آن‌ها را در نظر مردم‌ آشكار نموده‌ پس‌ خداوند روي‌ محبتي‌ كه‌ به‌ انسان‌ها دارد، همه‌ جا زيبايي هاي‌ بدن‌ را شهرت‌ مي‌دهد و آشكارمي‌كند وليكن‌ عيب هاي‌ بدن‌ را از نظر ديگران‌ مستور مي‌دارد. همين‌طور حيات‌ و اخلاق‌ و علم‌ و عمل‌ روحي‌ اعمال‌ انسان‌، بد باشد يا خوب‌ باشد ، نمايش گر روح‌ پليد و يا روح‌ زيبا و مهذب‌ انسان‌ است‌. انسان‌هايي‌ كه‌ به‌ غيبت‌ و عيب جويي‌ ديگران‌ مي‌پردازند و يا بندگان‌ خدا را اذيت‌ مي‌كنند و آبروي‌ آن‌ها را مي‌برند، داراي‌ روح‌ پليد هستند و انسان‌هايي‌ كه‌ از گناه‌ و معصيت‌ و عيب‌جويي‌ و غيبت‌ و تهمت‌ مي‌پرهيزند، داراي‌ روحي‌ منزه‌ و مهذب‌ هستند. خداوند متعال‌ همه‌ جا عيب‌ و گناه‌ اخلاقي‌ انسان‌ها را مي‌پوشد و هرگز حاضر نيست‌ معصيت‌ آن‌ها را در نظر ديگران‌ آشكار سازد مگـراين‌ كه‌ خود آن‌ها به‌ گناه‌ و معصيت‌ مشغول‌ شوند و آن قدر گناه‌ و معصيت‌ را تكرار كنند تا همه‌ كس‌ آن‌ها را به‌ گناه‌ و معصيت‌ بشناسند. كساني‌كه‌ درتاريخ‌ گذشته‌ كافر و گناه كار بوده‌اند و خداوند متعال‌ نام‌ آن‌ها را در كتاب‌ مقدس‌ خود ذكر نموده‌ و آن‌ها را به‌ كفرو گناه‌ معرفي‌ كرده‌ همان‌ كساني‌ هستند كه‌ در تمام‌ زندگي‌، خود را در نظر مردم‌ به‌ كفرو گناه‌ مشهور كرده‌اند و به‌ فسق‌ و فجور تظاهر نموده‌اند. لذا در قانون‌ غيبت‌ گفته‌اند كه‌ اگر ديديد كسي‌ گناه‌ خود را مخفي‌ مي‌كند و مخفيانه‌ گناه‌ مي‌كند، شما حق‌ نداريد آن‌ گناه‌ را به‌ نظر ديگران‌ آشكار كنيد كه‌ اين‌ غيبت‌ حساب‌ مي‌شود و اگر كسي‌ را ديديد كه‌ متظاهر به‌ فسق‌ و گناه‌ است‌ و جلو چشم‌ مردم‌ در خيابان‌ و بازار مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود، غيبت‌ او مانعي‌ ندارد زيرا خودش‌ آبروي‌ خودش‌ را حفظ‌ نمي‌كند و آشكارا مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود. همين‌طور در مسائل‌ فكري‌ و علمي‌ چقدر زياد علما و دانشمندان‌ اشتباه‌ مي‌كنند و يا عمدا حق‌ را به‌ صورت‌ باطل‌ و باطل‌ را به‌ صورت‌ حق‌ جلوه‌ مي‌دهند، خداوند عيب‌ آن‌ها را مستور مي‌دارد و خطاي‌ آن‌ها را به‌ كسي‌ و جايي‌ بازگو نمي‌كند مگـردر زماني‌ كه‌ عمدا و از روي‌ عناد باطل‌ بگويند و كفر و گناه‌ را ترويج‌ كنند، علم‌ و عمل‌ و فضيلت‌ ديگران‌ را كتمان‌ نمايند. در اين جا كه‌ خود آن‌ها روي‌ علم‌ و آگاهي‌ مطالب‌ گمراه‌ كننده‌ نوشتند و مردم‌ را به‌ گمراهي‌ كشيدند، خدا يا اولياء خدا آن‌ها را لعنت‌ و نفرين‌ مي‌كنند و مردم‌ را از پيروي‌ آن‌ها برحذر مي‌دارند. پس‌ به‌ طور كلي‌ قانون‌ و قاعده ‌الهي‌ براين‌ است‌ كه‌ عيب‌ و گناه‌ انسان‌ها را چه‌ در بدن‌ و مزاجشان‌ باشد و چه‌ در اخلاق‌ و رفتارشان‌ و يا در تفكر و معلومات‌ ، مخفي‌ و مستـور بدارد. فضيلت‌ و تقواي‌ بندگان‌ خود را آشكار سازد و آن‌ها را به‌ خوبي‌ و زيبايـي‌ شهرت‌ دهد مگر در زماني‌ كه‌ خود آن‌ها با تظاهر به‌ گناه‌ و معصيت‌ و يا گفتن‌ و نوشتن‌ اباطيل‌ و مطالب‌ گمراه‌ كننده‌ آبروي‌ خود را ببرند و خود را در جامعه‌ به‌ كفـر و گناه‌ و معصيت‌ مشهور سازند. پس‌ به‌ طور كلي‌ انسان‌ها چه‌ مومن‌ باشند وچه‌ كافر در مراحل‌ سه‌ گانه‌ بالا همه‌ جا آلوده‌ به‌ عيب‌ و گناه‌ و اشتباهند وليكن‌ خداوند هزاران‌ عيب‌ و گناه‌ آن‌ها را مي‌پوشد واگر فضيلت‌ مختصري‌ داشته‌ باشند مانند عبادت هاي‌ كوچك‌ و ضعيف‌ و يا انفاقات‌ و خدمات‌ كوچك‌ وضعيف‌ آن‌ها را در نظر مردم‌ شهرت‌ مي‌دهد و آشكار مي‌كند و هرگز حاضر نيست‌ با فاش‌ كردن‌ عيب‌ گناه‌ ديگران‌ شخصيت‌اجتماعي‌ آن‌ها را بكوبد و آبروي‌ آن‌ها را ببرد. مولا اميرالمومنين‌ عليه‌ السلام‌ دراين‌ جملات‌ زيبا خداي‌ خود را به‌ عظمت‌ يادآوري‌ مي‌كند و شكر خدا را به‌ جا مي‌آورد كه‌ چقدر زياد عيب‌ و گناه‌ بندگان‌ خود را مستور نموده‌ و فضيلت‌ و تقواي‌ آن‌ها را در جامعه‌ شهرت‌ داده ‌است‌.

در جملات‌ بعد مي‌گويد: اللهم‌ عظم‌ بلايي‌... دراين‌ جملات‌ مي‌فرمايد:

پروردگارا! بلاها و مصيبت‌هاي‌ من‌ خيلي‌ بزرگ‌ است‌، بـد حالي‌ و بد اخلاقي‌ من‌ ازحد متعارف‌ خيلي‌ زيادتر است‌ و اعمال‌ من‌ مرا از ديگـران‌ عقب ‌انداخته‌ كه‌ مستحق‌ غضب‌ تو شده‌ام‌، غل ها و زنجيرها به‌ گردن‌ من‌، مرا از كار باز داشته‌ و از نتايج‌ عمل‌ خير محروم‌ كرده‌ است‌. آرزوهاي‌ دور و دراز مرا از رسيدن‌ به‌ منافع‌ سرشار عالم‌ آخرت‌ دور نموده‌ و دنيا با جلوه‌هاي‌ زيباي‌ خود مرا فريب‌ داده‌ است‌ و همچنين‌ هواي‌ نفسم‌ با جنايت هايي‌ كه‌ نموده‌ و يا حقوق‌ مردم‌ را كه‌ ضايع‌ نموده‌ و به‌ تاخير انداخته‌ مرا گول‌ زده‌ است‌.

اي‌ خدا! اي‌ مولاي‌ من‌! تو را به‌ عزتت‌ قسم‌ مي‌دهم‌، مبادا اعمال‌ بد من‌ مرا از دعا و خواهش‌ محروم‌ كند و مبادا به‌ دليل‌ اعمال‌ بد مخفيانه‌اي‌ كه‌ داشتم‌ مرا در نظر مردم‌ رسوا سازي‌ و به‌ دليل‌ همان‌ اعمال‌ بد مخفي‌، خيلي‌ زود مرا در معرض‌ عقوبت‌ و كيفر خود قرار دهي‌ و در برابر تقصير و گناه‌ زيادي‌ كه‌ داشته‌ام‌ و جاهلانه‌ كار كرده‌ام‌ و دنبال‌ شهوت‌ و شهوتراني‌ و يا در غفلت‌ بوده‌ام‌ مبادا همه‌ اين ها باعث‌ شود كه‌ مرا

كيفر نمايي‌.

مطالب‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ جملات‌ يكي‌ بلاها و مصيبت‌ هاي‌ بزرگ‌ انسان‌ است‌ كه‌ گاهي‌ انسان‌ در بدحالي‌ و بداخلاقي‌، از اندازه‌ متعارف‌ جلو مي‌رود و يا اعمالي‌ كه‌ انسان‌ را عقب‌ نگه‌ مي‌دارد و يا غل ها و زنجيرهايي‌ كه‌ به‌ گردن‌ انسان‌ها مي‌افتد. منظور ازاين‌ بلاهاي‌ بزرگ‌ اعمال‌ بدي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را مستحق‌ بلاي‌ بزرگ‌ مي‌گرداند زيرا بلاها از جانب‌ خدا مقدر مي‌شود، به‌ دست‌ انسان‌ نيست‌ كه‌ كوچك‌ باشد و يا بزرگ‌ باشد. بلاها يا از نوع‌ فقر و ناداري‌ است‌ كه‌ اين‌ فقر و ناداري‌ را خدا مقدر مي‌كند و يا از نوع‌ مريضي‌ و بيماري‌ بدني‌ است‌ كه‌ آن‌ را هم‌ خدا مقدر مي‌كند و خدا انسان‌ را مريض‌ مي‌كند و يا از نوع‌ مرگ‌ و مير فرزندان‌ و خويشاوندان‌ ديگراست‌ كه‌ آن‌ مرگ‌ و مير هم‌ به‌ دست‌ خداوند متعال‌ است‌. گرچه‌ اعمال‌ انسان‌ باعث‌ مي‌شود كه‌ خدا براي‌ انسان‌ بلا مقدر كند وليكن‌ اصل‌ وقوع‌ بلا و ابتلاء بدست‌ خداوند متعال‌ است‌. خداوند، مومنين‌ و مومنات‌ را به‌ دو دليل‌ مبتلا مي‌سازد و در زندگي‌ براي‌ آن‌ها بلا مقدر مي‌كند. يكي‌ از آن‌ دو دليل‌ اين‌ است‌ كه‌ گاهي‌ زن‌ و مرد مومن‌ مرتكب‌ گناهي‌ مي‌شوند، امثال‌ غيبت‌ و تهمت‌ و يا سوء خلق.‌ دراين جا برخدا واجب‌ مي‌شود كه‌ اين‌ مومن‌ و يا مومنه‌ را در همين‌ دنيا كيفر كند زيرا خداونـد عذاب‌ مومنين‌ و مومنات‌ را به‌ عالم‌ آخرت‌ نمي‌اندازد بلكه‌ در همين‌ دنياآن‌ها را مجازات‌ مي‌كند تا دراثر بلاي‌ الهي‌ اولا متنبه‌ شوند كه‌ چرا مرتكب‌ گنــاه‌ شدند و توبه‌ كنند و ثانيا همان‌ بلاي‌ الهي‌ كفاره‌ گناه‌ آن‌ها مي‌شود و دل‌ آن‌ها راپاك‌ مي‌كند و اما دليل‌ دوم‌ كه‌ باعث‌ ابتلاء مومن‌ و مومنه‌ مي‌شود زماني‌است‌ كه‌ فريفته‌ دنيا مي‌شوند غرور پيدا مي‌كنند حريص‌ مال‌ دنيا مي‌شوند و يا به‌ دليـل‌ ثروت‌ و قدرتي‌ كه‌ دارند مثلا شاهزاده‌ يا امام زاده‌ هستند و يا اين‌ كه‌ نيروي‌ بدني‌ آنها از ديگران‌ بيشتراست‌، در برابر يكي‌ از اين‌ ارقام‌ مغرور مي‌شوند مي‌خواهند به‌ ديگران‌ فخر بفروشند كه‌ از آن‌ها بهتر هستند و يا اين‌ كه‌ به‌ دليل‌ همين‌ مال‌ و ثروت‌ وقدرتي‌ كه‌ دارند خود را از تكامل‌ و ترقي‌ باز مي‌دارند. خداونـد يك‌ چنين‌ انساني‌ را كه‌ مومن‌ و يا مومنه‌ است‌ اما فريفته‌ دنيا شده‌ است‌ مبتلا مي‌كند. ثروت‌ و يا قدرتي‌ كه‌ مايه‌ غرور او شده‌ است‌ و مي‌خواهد فكر خود را در همان‌ ثروت‌ و قدرت‌ متمركز كند و از مقامات‌ آخرتي‌ باز ماند و محروم‌ شود، خدا كه‌ دوست‌ ندارد او را در آخرت‌ محروم‌ كند در همين‌ دنيا آن‌ ثروت‌ و قدرت‌ را مي‌گيرد انسان‌ را به‌ ناداري‌ و يا بيماري‌ و يا موت‌ عزيزان‌ مبتلا مي‌كند. مومن‌ بعد از ابتلاء بيشتر متوجه‌ خدا و عالم‌ آخرت‌ مي‌شود در نتيجه‌ مقام‌ آخرتي‌ او محفـوظ مي‌ماند. پس‌ بلاي‌ بزرگ‌ دراين‌ جملات‌ بلايي‌ نيست‌ كه‌ خدا مقدر مي‌كند بلكه‌ عمل‌ انسان ‌است‌ كه‌ باعث‌ پيدايش‌ بلا و مصيبت‌ بزرگ‌ شده‌ است‌.

و اما سوء حال‌ و يا اخلاقي‌ كه ‌انسان‌ را به‌ طرف‌ افراط‌ مي‌برد و زياده‌ از حد او را عقب‌ مي‌اندازد.انسان‌ها در زندگي‌ حالات‌ متعارف‌ و غيرمتعارف‌ دارند مثلا عبادت هاي‌ متعارف‌ و عبادت هاي‌ غيرمتعارف‌، ضيافت ها و ميهماني هاي‌ متعارف‌ و غيرمتعارف‌ و يا صله‌ رحم‌ و خدمات‌ و انفاقات‌ متعارف‌ و غيرمتعارف‌. عبادت هاي‌ متعارف‌ همان‌ مقدار واجب‌ و مستحبّ است‌ كه‌ خداوند دستورداده‌. نمازهاي‌ واجب‌ هفده‌ ركعت‌ در شبانه‌روز به‌ اضافه‌ مستحبات‌، پنجاه‌ ويك‌ ركعت‌ و يا روزه‌ هاي‌ واجب‌ يك‌ ماه‌ در سال‌ و روزه‌هاي‌ مستحب‌، روزه‌هايي‌ كه‌ خداوند دستورداده‌ است‌. به‌ همين‌ كيفيت‌ انفاقات‌ واجب‌ به‌ آن‌ ميزاني‌ كه‌ خداوند مقدر فرموده‌ و دستور خمس‌ و زكوة‌ داده‌است‌ يا صله‌ رحم‌ و سرزدن‌ به‌ خويشاوندان‌ دور و نزديك‌، ماهي‌ يك‌ مرتبه‌ ويا چند ماه‌ يك‌ مرتبه‌ و يا لااقل‌ سالي‌ يك‌ مرتبه‌ به‌ همين‌ كيفيت ‌. هر چيزي‌، هرعبادتي‌ و هرعمل‌ خوبي‌ اندازه‌ معين‌ دارد و گاهي‌ انسان‌ در اين‌ اعمال‌ به‌ افراط‌ مي‌رود و زياده‌ از حد انفاق‌ مي‌كند و خود را به‌ فقر مبتلا مي‌كند و يا انسان‌هايي‌ طمع كار و گدا را دور خودش‌ جمع‌ مي‌كند و ازاين‌ قبيل‌ و يا مهماني هاي‌ بي‌جا و بي‌موقع‌ براي‌ مردم‌ شكم‌ چراني‌ مي‌سازد. اين ها اعمالي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را ازحد متعارف‌ خارج‌ مي‌كند و ممكن‌ است‌ انسان‌هاي‌ جاهل‌ و نادان‌ او را تعريف‌ كنند وليكن‌ در نزد عقلا مستحق‌ ملامت‌ است‌. خداوند در قرآن‌ آيه‌اي‌ در سوره‌ اسري‌ به‌ پيغمبراكرم‌ دستور مي‌دهد كه‌ دست هاي‌ خود را آن‌ چنان‌ نبند كه‌ چيزي‌ انفاق‌ نكني‌ و نه‌ هم‌ آن‌ چنان‌ باز گذار كه‌ هرچه‌ داري‌ انفاق‌ كني‌ و براي‌ خود چيزي‌ باقي‌ نگذاري‌. دراين‌ رابطه ‌گفته‌اند: خير الامور اوسطها يعني‌ بهترين‌ كارها آن‌ حد اعتدال‌ و حد وسط‌ است‌. درآن جا مولا عليه‌ السلام‌ در برابر خداوند متعال‌ از حال‌ و اخلاق‌ خود به‌ خدا شكايت‌ مي‌كند و مي‌گويد بدي‌ فكر و يا بدي‌ حال‌ واخلاق‌ مرا به‌ افراط‌ واداشته‌ به‌ طوري‌ كه‌ خوبي هاي‌ من‌ درحد متعارف‌ نيست‌ بلكه‌ از متعارف‌ زيادتر است‌ و باز در جملـه‌ بعد مي‌گويد اعمال‌ بد من‌، مرا عقب‌ انداخته‌ است‌ به‌ طوري‌ كه‌ به‌ كارهاي‌ دنيايي‌ مشغول‌ مي‌شوم‌ و از حركات‌ تكاملي‌ و يا فرا گيري‌ علم‌ و دانش‌ باز مي‌مانم‌. انسان‌در مسير زندگي‌ همه‌ جا و همه‌ وقت‌ بايستي‌ حركات‌ تكاملي‌ داشته‌ باشد يعنــي‌ در زندگي‌ هرروز بهتر و بهتر شود، عالم‌ و عالم تر، خوب‌ و خوبتر، دارا و داراتر، محبوب‌ و محبوب تر. درست‌ نيست‌ كه‌ خود را متوقف‌ كند و درتمام‌ عمر از حركات‌ تكاملي‌ باز ماند. انسان‌ متوقف‌ كه‌ از آن چه‌ هست‌ بهتر نمي‌شود، بر دانايـي‌ و توانايي‌ خود نمي‌افزايد و مانند مسافري‌ است‌ كه‌ وسط‌ راه‌ در بيابان ها متوقف‌ شده‌ و از حركت‌ به‌ سوي‌ مقصد باز مانده‌ است‌. مولا عليه‌ السلام‌ دراين‌ رابطه‌ مي‌فرمايد: ويل‌ لمن‌ ساواه‌ يوماه‌ يعني‌ واي‌ به‌ حال‌ كسي‌ كه‌ در دو روز و يا در دو ماه‌ و دو سال‌ يكنواخت‌ باشد و بهتر و بهتر نشود. پس‌ انسان‌ بايستي‌ اعمال‌ و اخلاق‌ خود را طوري‌ تنظيم‌ كند كه ‌در تمام‌ مراحل‌ زندگي‌ و مخصوصا علوم‌ و معارف‌ و درجات‌ آخرت‌ پيشرفت‌ داشته‌ باشد و متوقف‌ نشود و به‌ عقب‌ برنگردد. باز مولا عليه‌السلام‌ دراين‌ جمله‌ از خود شكايت‌ مي‌كند كه‌:

پروردگارا! اعمال‌ بد من‌، مرا عقب‌ انداخته‌. اعمالي‌ كه‌ انسان‌ را عقب‌ مي‌اندازد، اعمالي‌ است‌ كه‌ صرفا" به‌ منظور دنيا انجام‌ مي‌گيرد مثلا انفاق‌ مي‌كند و يا خدمت‌ مي‌كند كه‌ شهرت‌ پيـدا كند و يا عبادت‌ مي‌كند كه‌ او راتعريف‌ كنند و يا درس‌ مي‌خواند صرفا براي‌ دنيا و يا به‌ مردم‌ مستحق‌ خدمت‌ مي‌كند تا پول‌ بيشتري‌ به‌ دست‌ آورد، هدف‌ آخرتي‌ او خيلي‌ ضعيف‌ است‌ و اما اغلال‌ كه‌ جمع‌ غل‌ و زنجيراست‌، عبارت‌ از ريسمان‌ يا زنجيري‌ كـه‌ دست‌ انسان‌ را مي‌بندد و به‌ گردنش‌ مي‌اندازد يعني‌ زنجيري‌ كه‌ دست‌ و گردن‌ را به‌ هم‌ مي‌بندد به‌ طوري‌ كه‌ نمي‌تواند سر خود را راست‌ كند تا جايي‌ را ببيند و يا دست‌ خود را باز كند تا خدماتي‌ انجام‌ دهد. اين‌ اغلال‌ در مسير هدف‌هاي‌ مادي‌ دنيايي‌ هستند كه‌ انسان ‌ را به‌ خود مشغول‌ مي‌كند و نمي‌گـذارد كه‌ هدف‌ خدايي‌ و آخرتي‌ داشته‌ باشد. ثروتمندان‌ و پول‌ پرستان‌ و يا جاه‌ و مقام ‌پرستان‌ مانند كرم‌ ابريشم‌ هستند كه ‌در پيله‌ خود مدفون‌ شده‌اند و در همان‌ پيله‌ حبسند تا روزي‌ كه‌ بميرند. يك‌ چنين‌ انسان‌هايي‌ در هدف هاي‌ مادي‌ دنيايي‌ خـود حبس‌ مي‌شوند و نمي‌توانند سربلند كنند تا زندگي‌ خدايي‌ و آخرتي‌ را ببينند.

و همچنين‌ دستشان‌ بسته‌ است‌ و نمي‌توانند براي‌ خدا انفاقات‌ مالي‌ و يا خدمـات‌ اجتماعي‌ داشته‌ باشند. مال‌ و ثروت‌ جمع‌ مي‌كنند و با جمع‌ مال‌ و ثروت‌ و يا مقام‌ و منصب‌ خدا را بر خود غضبناك‌ مي‌كنند. پس‌ مال‌ و ثروت ‌اين‌ چنين‌ مانند غل‌ و زنجير انسان‌ را در دايره‌ خود حبس‌ و متوقف‌ مي‌كند. انسان‌ مومن‌ همه‌ چيز را براي‌ خدا مي‌خواهد، زندگي‌ دنيا براي‌ او مانند آب‌ درياست‌ كه‌ با كشتي‌ خود حركت‌ مي‌كند و از آب‌ دريا براي‌ حركت‌ استفاده‌ مي‌كند نه‌ اين‌ كه‌ آب‌ دريا را بــه‌ كشتي‌ وارد كند تا غرق‌ شود. آن‌ها هم‌ مال‌ دنيا را براي‌ رسيدن‌ به‌ زندگي‌ آخــرت‌ دوست‌ دارند و استفاده‌ مي‌كنند، حب‌ دنيا را در دل‌ خود راه‌ نمي‌دهند و باز مولا عليه‌ السلام‌ ازيك‌ چنين‌ اخلاقي‌ به‌ خدا شكايت‌ مي‌كند كه‌ اي‌ خدا مبادا دنيا و مال‌ دنيا مانند غل‌ و زنجير دست‌ مرا به‌ گردن‌ من‌ ببندد.

در جمله‌ ديگر از اين‌ فراز مي‌گويد: وحبسني‌ عن‌ نفعي‌ بعد املي، ‌ آرزوهاي‌ دراز را در اين‌ جمله‌ مطرح‌ مي‌كند كه‌ اين‌ آرزوها او را در دنيا از منافع‌ آخرتي‌ بازداشته‌ و دنيا يا جلوه‌ خود او را گول‌ زده‌ و نفس‌ با جنايت هايي‌ كه‌ دارد و يــا وظايف‌ خود را به‌ تاخير مي‌اندازد، او را گمراه‌ نموده‌ است‌. آرزوهايي‌ كه‌ انسـان‌ را از منافع‌ آخرتي‌ باز مي‌دارد، عبارت‌ است‌ از خواهش‌ چيزهايي‌ يا به‌ دست‌ آوردن‌ ثروت‌هايي‌ كه‌ در دنيا مقدر نيست‌ و دنيا ظرفيت‌ پيدايش‌ آن‌ را ندارد بلكـه‌ آن‌ ثروت‌ها و مقام ها اگر هم‌ براي‌ انسان‌ داير شود از نوع‌ ثروت‌ها و مقام هاي‌ آخــرت‌ است‌. اولا مي‌گوئيم‌ انسان‌ حق‌ دارد هرچيزي‌ و هرمقامي‌ و هر منفعتي‌ و هر نـــوع‌ ثروت‌ و قدرتي‌ را آرزو كند زيرا آرزوهاي‌ طولاني‌ و خواهش‌ ارقام‌ بزرگ‌ از ثروت‌ و نعمت‌ اقتضاي‌ خلقت‌ انسان‌ است‌. خداوند انسان‌ را خيلي‌ بزرگ‌ و عظيم‌ آفريـده‌ است‌، انسان‌ از كل‌ آفرينش‌ بهتر و بالاتر است‌، انسان‌ خود را با هر چيزي‌ كه‌ مقابله ‌ نمايد از آن‌ بهتر و بالاتر است‌ زيرا هرچه‌ در عالم‌ هست‌ غير از ذات‌ مقدس‌ خدا، شيئي‌ است‌ و انسان‌ شخص‌ است‌. اشياء چيزهايي‌ را مي‌گويند كه‌ قابل‌ تملك‌ و قابل‌ استفاده‌ هستند. اشخاص‌ كساني‌ هستند كه‌ قابل‌ تملك‌ نيستند و با جبر و اكراه‌ نمي‌شود از آن‌ها استفاده‌ كرد. انسان‌ مالك‌ زمْين‌ و آسمان‌ و نور و ظلمت‌ و آن چــه‌ هست‌ مي‌شود اما چيزي‌ در عالم‌ نيست‌ كه‌ از انسان‌ بالاتر باشد و انسان‌ را به ‌اختيار خود درآورد تا جايي‌ كه‌ فرشته‌ها هم‌ كه‌ موجودات‌ لطيفي‌ هستند، اسباب‌ و ابزار دست‌ خدا هستند كه‌ به‌ اختيار انسان‌ در آمده‌اند و مامورند به‌ انسان‌ خدمــت‌ كنند. انسان‌ بعد از خداوند متعال‌ برتر و بهتراز تمام‌ موجودات‌ است‌ و چـون‌ در خلقت‌ خود خيلي‌ بزرگ‌ و عظيم‌ است‌، خواهش‌ها و آرزوهايي‌ هم‌ كه ‌دارد خيلي‌ بزرگ‌ و عظيم‌ است‌. آرزو دارد هميشه‌ زنده‌ بماند، هميشه‌ جوان‌ و زيبا باشد، بي‌نهايت‌ قدرت‌ و ثروت‌ داشته‌ باشد، مرض ها به‌ سراغ‌ او نيايد، محروميت‌ نبيند، همه‌ انسان‌ها او را دوست‌ داشته‌ باشند و به‌او احترام‌ بگذارند و از اين‌ قبيل ‌آرزوها. همه‌ اين‌ آرزوها براساس‌ خلقت‌ انسان‌ پيدا مي‌شود و انسان‌ گناه كار نيست‌ كه‌ چرا طمع‌ و آرزويش‌ خيلي‌ زياد است‌ وليكن‌ بايستي‌ بداند كه‌ در كجا و با چه ‌شرايطي‌ مي‌تواند به‌ آرزوهاي‌ خود برسد. اولين‌ شرط‌ رسيدن‌ به‌ آرزوهاي‌ بزرگ‌، كــمال‌ علم‌ و معرفت‌ است‌. به‌ هر ميزاني‌ كه‌ علم‌ انسان‌ بالا مي‌رود و كمال‌ پيدا مي‌كند مي‌تواند، ارقام‌ بهتر و بزرگتري‌ داشته‌ باشد. خواه‌ به‌ اراده‌ خود دنــبال‌ آن‌ ارقام‌ برود و يا اين‌ كه‌ از خداوند متعال‌ خواهش‌ و تمنا كند. كودكان‌ آمادگي‌ ندارند كه‌ ثروت‌ زيادي‌ را مالك‌ شوند زيرا عقل‌ و شعوري‌ كه‌ بتوانند از آن‌ ثروت‌ استفاده‌ كنند، ندارند. پس‌ در مقدمه‌ هر اميد و آرزويي‌ علم‌ و شعور لازم‌ است‌ و اما شرط‌ ديگر ظرفيت‌ زندگي‌ است‌ كه‌ لازم‌ است‌ متناسب‌ با آرزوي‌ انسان‌ باشـد و بتواند از آن چه‌ مي‌خواهد، استفاده‌ كند. مثلا انساني‌ كه‌ يك‌ سال‌ يا دو ســال‌ بيشتر عمر ندارد، نمي‌تواند ارقامي‌ را از ثروت‌ بدست‌ آورد كه‌ استفاده ‌از آن‌ مدت هاي‌ طولاني‌ لازم‌ دارد. انسان‌ها در مدت‌ عمر متعارف‌ و زندگي‌ معمولي‌ حـدود يك‌ ميليون‌ يا دو ميليون‌ تومان‌ ثروت‌ لازم‌ دارند تايك‌ زندگي‌ معمولي‌ و متعارفي‌ داشته‌ باشند وليكن‌ آرزو دارند كه‌ ميليون‌ها و ميلياردها و يا هرچه‌ بيشتر مال‌ و ثروت‌ داشته‌ باشند با اين‌ كه‌ شايد به‌ يك‌ هزارم‌ آن‌ رقم‌ بيشتر احتياج‌ ندارند. نتيجه‌ بحث‌ آن‌ كه‌ آرزوهاي‌ دراز و ارقام‌ بزرگ‌ ثروت‌ در صورتي‌ ممكن‌ است‌ كه‌ انسان‌ در نظام‌ حكومتي‌ و تربيتي‌ خداوند متعال‌ واقع‌ شود و همچنيــن‌ در شرايط‌ و راهي‌ كه‌ يقين‌ پيدا كند مرگ ‌ و مرض‌ و پيري‌ و كوري‌ و يا ضعف‌ و ناتواني‌ به‌ سراغ‌ او نمي‌آيد. پيدايش‌ يك‌ چنين‌ زندگي‌ در عالم‌ آخرت‌ ممكن‌است‌ و در دنيا ممكن‌ نيست‌. در دنيا معرفت‌ انسان‌ها كامل‌ نيست‌، بزرگترين‌ دانشمندان‌ دنيا در قياس‌ با نظام‌ حكومتي‌ الهي‌ مانند كودك‌ كودكستان‌ است‌ كه‌ استعداد تملك‌ ثروت‌هايي‌ كه‌ آرزو مي‌ كند ندارد و روي‌ همين‌ حساب‌ كه‌ در نظام‌ حكومتي‌ الهي‌ نيستند، خود راي‌ و خود مختار فعاليت‌ مي‌كنند و مرگ‌ و مرض‌ به‌ سراغ‌ آن‌ها مي‌آيد و به‌ زندگي‌ آن‌ها خاتمه‌ مي‌دهد. پس‌ اين‌ عمر دنيا ظرفيت‌ ندارد كــه‌ انسان‌ به‌ آرزوهاي‌ انساني‌ خود برسد جاي‌ آرزوهاي‌ زياد و طولاني‌ و ثــروت‌ و قدرت‌ به‌ طور دلخواه‌ ، عالم‌ آخرت‌ است‌.

انسان‌ها در عالم‌ آخرت‌ در نظام‌ زندگـي‌ الهي‌ قرار مي‌گيرند و به‌ هوی و هوس‌ خود كار نمي‌كنند. ازيك‌ طرف‌ مجهز به ‌علم‌ و معرفت‌ كامل‌ هستند و از طرف‌ ديگر سايه‌ حكومت‌ خدا و اولياء خدا روي‌ سر آن‌ها گسترده‌ است‌. پس‌ درآن‌ زندگي‌ هرچه‌ بيشتر داشته‌ باشند ، كم‌ است‌. كساني‌ كه ‌آن چه‌ در آخرت‌ لازم‌ است‌، در دنيا مي‌خواهند و مطالبه‌ مي‌كنند از اين‌ جهت‌ در اشتباهند كه‌ آن چه‌ مي‌خواهند از ظرفيت‌ زندگي‌ دنيا بيشتر و زيادتراست‌. به‌ همين‌ دليـل‌ آرزوهاي‌ زياد و طولاني‌ دراين‌ زندگي‌ دنيا محكوم‌ است‌ و مولا امير المومنين ‌(ع‌) ازاين‌ آرزوهاي‌ بي‌جا و بي‌موقع‌ شكايت‌ مي‌كند و در آخر دعا مي‌گويد:

پروردگارا! تو را به‌ عزتت‌ قسم‌ مي‌دهم‌، مبادا اعمال‌ بد من‌ بين‌ من‌ و خداي‌ مـن‌ حجابي‌ شود كه‌ مرا از دعا و عبادت‌ و خواهش‌ و تمنا باز دارد.

پروردگارا! تو كه ‌بر اسرار من‌ اطلاع‌ كامل‌ داري‌ و مي‌داني‌ نواقص‌ وجودي‌ من‌ چقدر زياد است‌ و گرفتار آرزوهاي‌ بي‌جا و بي‌موقع‌ شده‌ام‌، مبادا مرا به‌ دليل‌ همين‌ اخلاق‌ و اعمــال‌ در نظر مردم‌ رسوا سازي‌ و شتاب زده‌ مرا عقوبت‌ كني‌. به‌ دليل‌ اعمال‌ بدي‌ كه‌ در خلوت هاي‌ زندگي‌ دارم‌، گرفتار جهل و تقصير و كوتاهي‌ در وظايفي‌ كه‌ به‌ من‌ محول‌ شده‌ و همچنين‌ گرفتار شهوت‌ و غفلت‌ هستم.

جملات‌ آخراين‌ فراز و بعضي‌ مطالب‌ قابل‌ توجه‌ است‌. يكي‌ اين‌ كه‌ حضرت‌ مي‌گويد:

پروردگارا! مبادا افعال‌ و اعمال‌ بد من‌ مرا از ارتباط‌ با تو و خواهش‌ و تقاضا باز دارد و مرا از لطف‌ تو محروم‌ كند و ديگر اين‌ كه‌ مي‌گويد:

پروردگارا! مبادا مرا به‌ دليل‌ گناهاني‌ كه‌ خودت‌ مي‌داني‌ و كسي‌ از آن‌ها باخبر نيست ‌، رسوا كني‌ و مرا با آن‌ گناهان‌ مشهور سازي‌ و يا شتاب زده‌ به‌ دليل‌ آن‌ اعمال‌ مخفيانه‌ و جاهلانه‌ مرا عقوبت‌ نمايي‌.

در اين‌ جا سئوالاتي‌ به‌ وجود مي‌آيد كـه‌ آيا اين‌ خواهش‌ها از يك‌ انسان‌ در برابر خداوند تبارك‌ و تعالي‌ مناسب‌ است‌ و يا مناسب‌ نيست‌. آيا خداوند متعال‌ به‌ دليل‌ گناه‌ و معصيت‌ رابطه‌ خود را از بندگان‌ خود قطع‌ مي‌كند و درهاي‌ رحمت‌ خود را به‌ روي‌ انسان‌ گناه كار مي‌بندد و آيا خداوند با آن‌ لطف‌ و كرمي‌ كه‌ دارد، انسان‌ را بر گناهاني‌ كه‌ مخفيانه‌ و يا جاهلانه‌ مرتكب‌ شده‌ است‌، رسوا مي‌كند و يا خداوند دوست‌ دارد بندگانش‌ هميشه‌ عزتمند و شرافتمند باشند همان‌ طوركه‌ يك‌ پدر و مادر مهربــان‌ دوست‌ ندارند عيب‌ و گناه‌ فرزندان‌ خود را در نظر ديگران‌ آشكار كنند بلكه ‌همه‌ جا عيب‌ فرزندان‌ خود را مي‌پوشند و صفات‌ و اعمال‌ خوب‌ آن‌ها را شهرت‌ مي‌دهند.

و در سئوال‌ سوم‌ مي‌گوئيم‌ آيا خداوند شتاب زده‌ انسان‌ها را به‌ دليل‌ گناه‌ و معصيتي‌ كه‌ در نهاني‌ و خلوت‌ انجام‌ داده‌ اند و يا جاهلانه‌ مرتكب‌ گناه‌ شده‌اند با عجله‌ پيش‌ ازآن‌ كه‌ بندگان‌ توبه‌ كنند، آن‌ها را عقوبت‌ مي‌كند و يا اين‌ كه‌ صبر و حلـــم‌ خداوند خيلي‌ زياد است‌ و سال‌ها و شايد قرن ها بندگان‌ خود را مهلت‌ و فرصت‌ مي‌دهد كه‌ شايد توبه‌ كنند و از خط‌ گناه‌ و معصيت‌ برگردند. جواب‌ سئوالات‌ سه‌گانه‌ بالا چيست‌. اگر بگوئيم‌ خداوند متعال‌ مانند يك‌ مربي‌ كم‌ حوصله‌ به‌ محض‌ اين‌ كه‌ گناهي‌ را ببيند در لطف‌ و رحمت‌ خود را به‌ روي‌ بنده‌ خود مي‌بندد، اين‌ كم‌ حوصلگي‌ و بي‌ صبري‌ و سلب‌ لطف‌ و محبت‌، مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌. خدا همان‌ طور كه‌ بي‌ نهايت‌ علم‌ و قدرت‌ است‌، بي‌نهايت‌ صبر و محبت‌ هم‌ هست‌. پس‌ مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌ كه‌ به‌ دليل‌ گناه‌ در رحمت‌ خود را به‌ روي‌ بندگانش‌ ببندد و اكنون‌ كه‌ اين‌ مساله‌ مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌ پس‌ چگونه‌ يك‌ انسان‌ عارف‌ و كاملي‌ مانند مولاي‌ متقيـان‌ يك‌ چنين‌ تقاضايي‌ را از خداي‌ خود مي‌كند. بايستي‌ تقاضاي‌ بنده‌ عارف‌ مناسب‌ شان‌ خدا باشد مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ كسي‌ به‌

خدا بگويد:

پروردگارا! به‌ مـن‌ دروغ‌ نگويي‌ به‌ من‌ ستم‌ نكني‌ يا مرا رسوا ننمايي‌. اين‌ تقاضاها مناسب‌ شان‌خدا نيست‌ زيرا خدا دروغ‌ نمي‌گويد، به‌ كسي‌ ستم‌ نمي‌كند و كسي‌ را رسوا نمي‌سازد پس‌ چرا مولا مي‌گويد:

پروردگارا! به‌ دليل‌ اعمال‌ بد من‌ درهاي‌ لطف‌ و كرم‌ خود را به‌ روي‌ من‌ نبندي‌ و از من‌ فاصله‌ نگيري‌. همين‌ طور دو سئوال‌ ديگـر كه‌ آيا خدا اسرار بندگان‌ خود را فاش‌ مي‌كند و عيب هاي‌ مخفي‌ آن‌ها را آشكار مي‌سازد و يا گناه‌ و معصيت‌ بندگان‌ را اين جا و آن جا مي‌گويد، يا اين‌ كه‌ از يك‌ چنين‌ اعمالي‌ بندگان‌ خود را نهي‌ فرموده‌ است‌ به‌ بندگان‌ مي‌گويد، غيبت‌ نكنيد و تهمت‌ نزنيد، چطور ممكن‌ است‌ خودش‌ غيبت‌ كند و تهمت‌ بزند زيرا غيبت‌ به‌ معناي‌ اين‌است‌ كه‌ عيب‌ و گناه‌ كسي‌ را كه‌ مخفيانه‌ مرتكب‌ شده ‌است‌ و كسي‌ از آن‌ عيب‌ و گناه‌ خبر ندارد و شما كه‌ خبر داريد در نظر مردم‌ آشكار كنيد. مي‌گويي‌ به‌ چشم‌ خودم‌ ديدم‌ كه‌ فلاني‌ چه‌ گناهي‌ مرتكب‌ شده‌ است‌ پس‌اگرخداوند عيب‌ و گناه‌ مخفي‌ کسی‌ را در نظر ديگران‌ آشكار سازد، خودش‌ يك‌ غيبت‌ كننده‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد. غيبت‌ و تهمت‌ هم‌ قبيح‌ است‌ پس‌ چرا مولا يك‌ چنين‌ خواهشي‌ از خدا مي‌كند كه‌ مبادا مرا به‌ دليل‌ عيب‌ و گناه‌ مخفيانه‌ام‌ رسوا سازي‌.

جواب‌ سئوالات‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند هرگز سر بندگان‌ خود را فاش‌ نمي‌كند و رابطه‌ خود را از بندگان‌ گناه كار قطع‌ نمي‌نمايد و همچنين‌ شتابزده‌ پيش‌ از آن‌ كه‌ مايوس‌ از توبه‌ بندگان‌ شود آن‌ها را مجازات‌ نمي‌كند وليكن‌ مولا با طرح‌ يك‌ چنين‌ خواهش‌ها و سئوالات‌ مي‌خواهد اين‌ حقيقت‌ را به‌ بندگان‌ خدا بياموزد كه‌ اي‌ بنده‌ خدا طبيعت‌ گناه‌ تو، رابطه‌ تـو را از خدا قطع‌ مي‌ كند نه‌ اين‌ كه‌ خدا رابطه‌اش‌ را با تو قطع‌ كند. گناه كار مانند كودكي‌ است‌ كه‌ از مادر و پدر خود فاصله‌ مي‌گيرد و به‌ سوي‌ بيابان‌ و صحرا مي‌رود و ممكن‌ است‌ با خطراتي‌ رو به رو شود. پدر و مادر هم‌ روي‌ محبتي‌ كه‌ دارند دنبال‌ او مي‌دوند مبادا تنها شود و طعمه‌ خرس‌ و خوك‌ شود، طبيعت‌ گناه‌ انسان‌ را از خدا دور مي‌كند مثلا شما كه‌ يك‌ دوست‌ صميمي‌ داريد و رابطه‌تان‌ با او خيلي‌ خـوب‌ است‌ اگر روزي‌ و روزگاري‌ به‌ او فحاشي‌ كنيد و به‌ او تهمت‌ بزنيد و يا اذيت هـاي‌ ديگر طبيعت‌ اين‌ غيبت‌ و تهمت‌ اين‌ است‌ كه‌ رابطه‌ دوستي‌ شما را با او قطع‌ مي‌كند و رابطه‌ شما را تيره‌ و تاريك‌ مي‌نمايد. اين‌ طبيعت‌ گناه‌ است‌ كه‌ بين‌ انسان‌ و دوستان‌ صميمي‌ و يا پدر و مادر ويا خداوند متعال‌ فاصله‌ ايجاد مي‌كند. گناه‌ درهاي‌ رحمت‌ خدا را به‌ روي‌ ما مي‌بندد نه‌ اين‌ كه‌ خدا بر ما غضب‌ كند و رابطه‌ خود را با ما قطع‌ نمايد و همين‌ طور گناه‌ و معصيت‌ اگر آشكارا انجام شود، فضاحت‌ و رسوايي‌ به‌ وجود مي‌آورد نه‌ اين‌ كه‌ خداوند در عالم‌ سر و صدا راه‌ مي‌اندازد و گنــاه‌ گناه كاران‌ را آشكار مي‌كند و همين طور گناه‌ و معصيت‌ مايه‌ عقوبت‌ مي‌شود زيرا در متن‌ هر گناهي‌، خطري‌ و ضرري‌ خوابيده‌ است‌ كه‌ به‌ دليل‌ وجود همان‌ ضررها و خطرها گناه‌ و معصيت‌ شناخته‌ شده‌. مثلا كسي‌ كه‌ دروغ‌ مي‌گويد اعتبارش‌ از بين‌ مي‌رود و مردم‌ نمي‌توانند به‌ دروغگويان‌ اعتماد و اطمينان‌ پيدا كنند در نتيجه‌ غريب‌ و تنها مي‌شود و دوستانش‌ از او فاصله‌ مي‌گيرند. همچنين‌ غيبت‌ و تهمت‌، دشمني‌ به‌ وجود مي‌آورد و دشمنان‌ را در خط‌ انتقام‌ قرار مي‌دهد. آن‌ها كه‌ مي‌بينند آبرويشان‌ به‌ وسيله‌ غيبت‌ گران‌ رفته‌ است‌ و درجامعه‌ رسوا شده‌اند به‌ فكر انتقام‌ از غيبت گران‌ و تهمت‌ زنان‌ خواهند بود و خواهي‌ و نخواهي‌ روزي‌ انتقام‌ خواهند گرفت‌. همان‌ طور كه‌ غذاهاي‌ سمي‌ بدن‌ انسان‌ را مريض‌ مي‌كند، گناه‌ و معصيت‌ هــم‌ شخصيت‌ و اعتبار انسان‌ را مي‌كوبد و روح‌ انسان‌ را مريض‌ مي‌كند. بعضي‌ خيال‌ مي‌كنند از نظر اين‌ كه‌ مرتكب‌ گناه‌ شده‌اند خدا آن‌ها را در جامعه‌ رسوا كرده‌ اسـت‌، نمي‌دانند كه‌ خدا به‌ كسي‌ كاري‌ ندارد بلكه‌ گناه‌ و معصيت‌ آن‌ها را رسـوا كرده‌ است‌. پس‌ اين‌ جملات‌ براي‌ بيان‌ طبيعت‌ و خاصيت‌ گناه‌ و معصيت‌ است‌ كه‌ مــولا(ع‌) به‌ صورت‌ خواهش‌ و تمنا از خداوند متعال‌ مطرح‌ نموده‌ است. لطف‌ خدا هميشه‌ با انسان‌ است‌ ولي‌ انسان‌ خود را از لطف‌ خدا محروم‌ مي‌كند.

وكن‌ اللهم‌ بعزتك‌ لي‌ في‌ الاحوال‌ كلها رئوفا

در اين‌ جملات‌ از خداوند متعال‌ خواهش‌ و تقاضا مي‌ كند كه‌ در تمام‌ حالات‌ ، در حال‌ گناه‌ و معصيت‌ و يا در حال‌ اطاعت‌ و بندگي‌ به‌ بنده‌ خود رئوف‌ و مهربان‌ باشد. اين‌ دو جمله‌ هم‌ در تائيد جملات‌ بالا همين‌ حقيقت‌ را پرورش‌ مي‌دهد كه‌ انسان‌ مومـن‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ رابطه‌ خود را به‌ دليل‌ گناه‌ و معصيت‌ از بندگان‌ خود قطع‌ ننمايد و آن‌ها را به‌ جرم‌ گناه‌ و معصيتي‌ كه‌ دارند رسوا نكند و در حالاتي‌ كه‌ مشغول‌ گناه‌ و معصيت‌ هستند، باعث‌ قطع‌ رابطه‌ خدا نشود بلكه‌ خـدا رابطه‌ و محبت‌ خود را درتمامي‌ حالات‌ خواه‌ در حال‌ اطاعت‌ و بندگي‌ و يا در حال‌ گناه‌ و معصيت‌ نسبت‌ به‌ بندگانش‌، يكسان‌ باشد. تمامي‌ اين‌ جملات‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ها گرچه‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ آلوده‌ شده‌ باشند، نسبت‌ به‌ خدا بد گمان‌ نشوند. زيرا بدگماني‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ خداوند متعال‌ از گناهان‌ كبيره‌ است‌.

آيا گناه‌ گناه كاران‌ در وجود خداوند متعال‌ يك‌ چنين‌ تاثيري‌ مي‌گذارد كه‌ لطــف‌ و محبت‌ خدا را نسبت‌ به‌ انسان‌ ضعيف‌ كند و يا غضب‌ خدا را برانگيزد كه‌ خدا بـر انسان‌ گناه كار غضب‌ كند و يا به‌ طوركلي‌ لطف‌ خدا نسبت‌ به‌ بندگان‌ در تمامـي‌ حالات‌ چه‌ حالات‌ گناه‌ و معصيت‌ باشد و چه‌ حالات‌ بندگي‌ و اطاعت‌، يكسان‌ است‌. خدا يكنواخت‌ به‌ تمامي‌ بندگان‌ توجه‌ دارد. خواه‌ به‌ اطاعت‌ و بندگي‌ خدا مشغـول‌ باشند يا به‌ گناه‌ و معصيت‌.

خداوند متعال‌ در برابر مردم‌ مانند خورشيد، روي‌ سرتمامي‌ عالم‌ نورافشاني‌ مي‌كند و يا مانند باران‌ بر تمامي‌ زمين‌ها مي‌بارد و تمامي‌ زمين‌ها را مشروب‌ مي‌سازد و يا خداوند متعال‌ مانند اقيانوس‌ و دريـا در اختيار تمامي‌ ماهي ها قرار مي‌گيرد تا هر كسي‌ به‌ محض‌ خواستن‌ و تمايل‌ پيدا كردن‌، بتواند از لطف‌ و كرم‌ خداوند استفاده‌ كند و شايد هم‌ نظر لطف‌ خدا به‌ بندگان‌ گناه كار بيشتر و زيادتر باشد تا بندگان‌ عابد و مطيع‌ زيرا گناه كاران‌ گرفتار مرض‌ روحي‌ شده‌اند. روح‌ مريض‌ مرتكب‌ گناه‌ مي‌شود و يا هر گناهي‌ مرض هاي‌ روحي‌ را زيادتر مي‌كند تا جائي‌ كه‌ مانند مرض هاي‌ مزمن‌ قابل‌ معالجه‌ نباشد. مثلا پــدر و مادر مهربان‌ نسبت‌ به‌ فرزنداني‌ كه‌ مريض‌ هستند، بيشتر مهرباني‌ مي‌كنند و بيشتر براي‌ آن‌ها دل‌ مي‌سوزانند و دائم ‌ بالاي‌ سر آن‌ها آماده‌ به‌ خدمت‌ هستند. همين‌ طور خداوند تبارك‌ و تعالي‌ به ‌انسان‌هاي‌ مريض‌ و گناه كار بيشتر مهرباني‌ مي‌كند و بيشتر ملايمت‌ به‌ خرج‌ مي‌دهد و زيادتر به‌ سراغ‌ آن‌ها مي‌رود و سر به‌ سر آن‌ها مي‌گذارد تا شايد به‌ خدا گرايش‌ پيدا كنند و به‌ سوي‌ او برگردند و توبه‌ كنند. لذا در اين‌ دو جمله‌ آخر مولي‌ مي‌گويد:

پروردگارا! لطف‌ و محبت‌ تو نسبت‌ بــه‌ بندگان‌ در تمامي‌ حالات‌ يكسان‌ باشد آن‌ چنان‌ كه‌ بندگان‌ را در حال‌ عبادت‌ و اطاعت‌ دوست‌ داري‌ و توجه‌ داري‌ در حال‌ گناه‌ و معصيت‌ هم‌ آن‌ها را دوست‌ داشته‌ باش‌ و به‌ آن‌ها توجه‌ كن‌ مبادا گناه‌ و معصيت‌ انسان‌ها خشم‌ و غضب‌ تو را برانگيزد و آن‌ها را از لطف‌ و محبت‌ تو محروم‌ سازد. پس‌ هدف‌ مولي ‌ از طرح‌ اين‌ جملات‌ همين ‌است‌ كه‌ انسان‌هاي‌ كافر و گناه كار خود را از لطف‌ خدا محروم‌ ندانند و به‌ خدا بدگمان‌ نشوند و خيال‌ نكنند كه‌ گناه‌ و معصيت‌ آن‌ها باعث‌ رنجش‌ خدا شده‌ و خداونــد از آن‌ها اعراض‌ نموده‌ و لطف‌ خود را ازآن‌ها سلب‌ كرده‌ در نتيجه‌ سوء ظن‌ به‌ خدا پيدا نكنند و هر چه‌ زودتر به‌ سوي‌ خدا برگردند. شما دو نفر را در نظر بگيريد، يكي‌ دائم‌ در قيام‌ و قعود به‌ نماز و روزه‌ مشغول‌ است‌ و ديگري‌ در حال‌ گناه‌ و معصيت‌، تارك‌ دعا و عبادت‌ است‌. اين‌ دو نفر اگر بخواهند از لطف‌ خدا استفاده‌ كنند و درخانه‌ خدا را بكوبند، جواب‌ خدا و لطف‌ او به‌ كدام يك‌ ازاين‌ دو نفر نزديك تراست‌. شايد بگوئيم‌ لطف‌ خدا به‌ بنده‌ زاهد و عابد نزديك‌تر باشد و زودتر در رحمت‌ خود را به‌ روي‌ او باز كند و كمي‌ ديرتر به‌ آن‌ بنده‌ عاصي‌ و گناه كار توجه‌ نمايد وليكـن‌ واقع‌ قضيه‌ به‌ عكس‌ اين‌ است‌.

اين‌ دو نفر كه‌ به‌ در خانه‌ خدا برونــد اول‌ در خانه‌ خدا به‌ روي‌ بنده‌ عاصي‌ باز مي‌شود بعد ازآن‌ به‌ روي‌ بنده‌ مطيع‌ و فرمانبردار. همان‌ طور كه‌ پدر و مادر به‌ فرزندان‌ مريض‌ خود بيشتر توجه‌ مي‌كنند شايد هرچه‌ زودتر او را معالجه ‌ نمايند.

الهي‌ و ربي‌ من‌ لي‌ غيرك‌ اسئله‌ كشف‌ ضري‌ والنظر في‌ امري‌

و باز در فراز ديگر مي‌گويد:

پروردگارا! آيا من‌ به‌ جز تو كسي‌ را دارم‌ تا از او خواهش‌ كنـم‌ تا بلاها و مصيبت‌هاي‌ مرا برطرف‌ كند و زندگي‌ و افكار مرا تحت‌ نظر خود قرار دهـد و مرا از مهالك‌ و بدبختي‌ها نجات‌ دهد. اين‌ دو جمله‌ به‌ كيفيت‌ سئوال‌ انكاري‌ بيان‌ شده‌ است‌ گرچه‌ استفهام‌ مي‌كند كه‌ آيا جزتو كسي‌ دارم‌ يا ندارم‌ وليكن‌ استفهام‌ انكاري‌ ناميده‌ مي‌شود يعني‌ منكراست‌ كه‌ جز خدا كسي‌ داشته‌ باشد و به‌ جز خدا به‌ كسي‌ عقيده‌ داشته‌ باشد. منظور مولا(ع‌) بيان‌ همين‌ حقيقت‌ است‌ كه ‌انسان‌ها بدانند به‌ جز خدا كسي‌ نمي‌ تواند بلاها و مصيبت‌ها و مرگ‌ و مرض‌ را و علت هــاي‌ ديگر را از انسان‌ برطرف‌ كند و جز خدا كسي‌ نمي‌تواند تمام‌ دقايق‌ و لطايف‌ زندگي‌ انسان‌ را تحت‌ نظر خود داشته‌ باشد و برآن‌ها نظارت‌ كند. اين‌ دو جمله‌ از دعاي‌ كميل‌ حاوي‌ دو محتواي‌ بزرگ‌ است‌ يكي‌ اين‌ كه‌ هيچ‌ كس‌ به‌ جز خدا، قدرت‌ ندارد بلاها را از انسان‌ برطرف‌ كند و جمله‌ ديگر مي‌گويد هيچ‌ كس‌ به‌ جز خدا، نمي‌تواند تمام‌ مسائل‌ زندگي‌ انسان‌ را تحت‌ نظر داشته‌ باشد. انسان‌ها در مسير به‌ سوي‌ نعمت‌ها و لذت ها تا رسيدن‌ به‌ تكامل‌ و يا مدينه‌ فاضله‌ و شهر بهشت‌ هزاران‌ بلا و مصيبت‌ در كمين‌ خود دارند كه‌ هرگز قدرت‌ رفع‌ و دفع‌آن‌ها را ندارند و يا هزاران‌ لطيفه‌ و لطيفه‌ كاري‌ در مسير حركت‌ آن‌ها هست‌ كه‌ هرگز توجه‌ ندارند تا بتوانند آن‌ لطيفه‌ها را رعايت‌ كنند و باريك‌ بين‌ باشند. خط‌ حركت‌ و تكامل‌ انسان‌ را به‌ خطي‌ و راهي‌ تشبيه‌ كرده‌اند كه‌ از موي‌ باريك‌تر است‌ و از شمشير برنده‌تر. اگر يك‌ چنين‌ خطي‌ سر راه‌ شما ترسيم‌ كنند كه‌ راه‌ عبور شما به‌ شهر بهشت‌ باشد آيا مي‌توانيد ازاين‌ خط‌ عبوركنيد و روي‌ اين‌ خط‌ باريك‌ حركت‌ نمائيد، آن‌ چنان‌ دقيق‌ و باريك‌ است‌ كه‌ قابل‌ روئيت‌ نيست‌ تا عابر ببيند و حركت‌ كند و يا قابل‌ كنترل‌ و تعادل‌ نيست‌ تا بتواند حد اعتدال‌ را رعايت‌ كند و يا نظارت‌ دقيق‌ داشته‌ باشد تا موارد انحراف‌ و اعوجاج‌ را ببيند و منحرف‌ نشود. خط‌ تكامل‌ و تربيت‌ انسان‌ مانند خط‌ خلقت‌ و آفرينش‌ انسان‌ است‌. مثلا اگر نطفه‌ در رحم‌ مادر بخواهد خود را آن‌ چنان‌ بسازد كه‌ يك‌ كودك‌ كامل‌ بي‌عيـب‌ و نقص‌ به‌ دنيا بيايد آيا نطفه‌ خط‌ خلقت‌ خود را مي‌داند و مي‌تواند با جمع‌ آوري‌ املاح‌ و مواد از رحم‌ مادر سلول هاي‌ حياتي‌ خود را بسازد و آن‌ها را تنظيم‌ كند. سيم‌كشي‌هاي‌ بدن‌ را كه‌ اعصاب‌ ناميده‌ مي‌شود مرتب‌ و منظم‌ نمايد و آن‌ها را به‌ مركز اصلي‌ وجود خود كه‌ قلب‌ و يا اراده‌ ناميده‌ مي‌شود، متصل‌ سازد و يا لوله‌كشي‌هاي‌ بدن‌ خود را كه‌ اعصاب‌ ناميده‌ شده‌ و به‌ قسمت هاي‌ بزرگ‌ و كوچك‌ تقسيم‌ مي‌شود و شريان‌ و وريد لوله‌هاي‌ اصلي‌ آن‌ هستند كه‌ خون‌ را مي‌برند و مي‌آورند و رگ هاي‌ بسيار باريك‌ و از موي‌ باريك‌تر كه‌ چندين‌ هزار مرتبه‌ بزرگ تر شود برابر مويي‌ ديده‌ مي‌شود و يا هندسه‌ مغز را كه‌ از عجايب‌ صنعت‌ خداوند متعال‌ است‌، بسازد. آيا كسي‌ مي‌تواند نطفه‌ را به‌ جنين‌ كامل‌ برساند، البته‌ بزرگ ترين‌ دانشمندان‌ عاجزند از اين‌ كه‌ يك‌ سلول‌ حياتي‌ بسازند و يا سلول ها را با يكديگر تنظيم‌ كنند. پس‌ خط‌ حركت‌ نطفه‌ تا جنين‌ كامل‌ از موي‌ باريك‌تر و از شمشير برنده‌تر است‌، خط تربيت‌ انسان‌ و رسيدن‌ او به‌ انتهاي‌ تكامل‌ يعني‌ روز ملاقات‌ خدا به‌ همين‌ كيفيت‌ است‌. انسان‌ها نمي‌توانند خورد و خوراك‌ خود را و بهره ‌برداري هاي‌ ديگر را از طبيعت‌ آن‌ چنان‌ تنظيم‌ كنند كه‌ گرفتار مرض‌ و پيري‌ و ناتواني‌ نشوند و همچنين‌ نمي‌توانند در حركت‌ آن‌ چنان‌ دقيق‌ باشند كه‌ كوچكترين‌ انحرافي‌ در آن‌ها پيدا نشود. خداوند ضمن‌ آيه‌اي‌ در قرآن‌ مي‌فرمايد: كه‌ شما در هر شبانه‌ روزي‌ چندين‌ هزار مرض‌ در وجود خود توليد مي‌كنيد كه‌ اگر خدا آن‌ مرض ها را به‌ حال‌ خود رها كند و آزاد نمايد در همان‌ شبانه‌روز مي‌ميريد وليكن‌ چون‌ خداوند مدتي‌ مقرر كرده‌ است‌ كه‌ زنده‌ بمانيد و زندگي‌ كنيد صدي‌ نود و نه‌ آن‌ مرض هايي‌ را كه‌ توليد نموده‌ايد، معالجه‌ مي‌كند و يكي‌ دوتا از آن‌ مرض ها را آزاد مي‌گذارد تا بدانيد چه‌ بلايي‌ سر خود آورده‌ايد و خداوند چگونه‌ شما را حفظ‌ كرده‌ است‌. در نتيجه‌ گفته‌اند مرگ‌ انسان‌ به‌ دست‌ خود انسان‌ واقع‌ مي‌شود و اين‌ انسان‌ اسـت‌ كه‌ در اثر جهل‌ و ناداني‌ خود را به‌ ديار مرگ‌ مي‌كشانـد و خـدا او را به‌ قبرستان‌ مي‌برد كه‌ ايـن‌ قبـرستان‌ به‌ جاي‌ بيمـارستان‌ اسـت‌ تـا روزي‌ كه‌ دكتر حيات‌بخش‌ يعني‌ امام‌ زمان‌ ظاهر شود و مردگان‌ را زنده‌ كند. خداوند در اين‌ زندگي‌ دنيا قدري‌ انسان‌ها را آزاد گذارده ‌ است‌ تا به‌ رأي‌ و اختيار خود، عوامل‌ حيات‌ و زندگي‌ را تنظيم‌ كنند و در انتها بدانند كه‌ عاجزند و نمي‌توانند حيات‌ خود را حفظ‌ كنند و عاقبت‌ كار تسليم‌ خدا شوند و مقدرات‌ خود را به‌ دست‌ خدا بسپارند. در زندگي‌ دنيا از اين‌ جهت‌ عوامل‌ مرگ‌ حاكم‌ است‌ كه‌ مقدرات‌ انسان‌ بدست‌ خود اوست‌ و باز در زندگي‌آخرت‌ ازاین‌ جهت‌ عوامل‌ حيات‌ حاكميت‌ دارد و مرگ‌ و مرض‌ وجود ندارد كه‌ مقدرات‌ انسان‌ مستقيما به‌ دست‌ خداوند متعال‌ است‌. پس‌ اين‌ جمله‌ در دعاي‌ كميل‌ كاملا درست‌ است‌ كه‌ امام‌ مي‌گويد:

پروردگارا! هيچ‌ كس‌ به‌ جز تو نمي‌تواند بلاها و مصيبت‌ها را از من‌ برطرف‌ كند و يا در زندگي‌ من‌ نظارت‌ نمايد. جمله‌ دوم‌ كه‌ نظارت‌ خداوند متعال‌ است‌ از جمله‌ اول‌ بسيار دقيق ‌تر و لطيف‌تراست‌ يعني‌ نظارت‌ خدا بر كارها و ممانعت‌ خدا از انحراف‌ و لغزش‌ شايد در هر ثانيه‌ كه‌ ما خيال‌ مي‌كنيم‌ به‌ سوي‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ قدم‌ برمي‌داريم‌، در معرض‌ هزاران‌ لغزش‌ و انحراف‌ علمي‌ و عملي‌ قرار مي‌گيريم‌ كه‌ فقط‌ خدا مي‌تواند بر ما نظارت‌ كند و در آن‌ انحرافات‌ مارا حفاظت‌ نمايد. پس‌ هيچ‌كس‌ از خود انسان‌ گرفته‌ تا ديگران‌ قادر نيستند‌ عوامل‌ مرگ‌ و مرض‌ را از انسان‌ دور سازند و يا درمسير حركت‌ بر كارها و افكار او نظارت‌ و او را حفاظت‌ نمايند.

الهي‌ اجريت‌ علي‌ حكما....اتبعت‌ فيه‌ هوي ‌نفسي‌

مولا(ع‌) مي‌گويد:

پروردگارا! براي‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ من‌ احكامي‌ صادر فرمودي‌ كه‌ من‌ به‌ جاي‌ اطاعت‌ و تبعيت‌ دنبال‌ هواي‌ نفس‌ خود رفتم‌ و از هوي‌ و هوس‌ خود پيروي‌ نمودم‌. شياطين‌ كه‌ دشمنان‌ سرسخت‌ من‌ بودند، گناه‌ و معصيت‌ را در نظر من‌ جلوه‌ دادند و من‌ فريفته‌ آن‌ جلوه‌ها شدم‌ و خود را حراست‌ نكردم‌ و او از مسير هوي‌ و هوس‌ مرا مغرور كرد، قضا و قدر الهي‌ هم‌ كمك‌ نمود در نتيجه‌ دراين‌ مسير قسمتي‌ از حدود وظايف‌ و احكام‌ خود را زيرپا گذاشتم‌ و با بعضي‌ از اوامر تو مخالفت‌ نمودم‌. پس‌ همه‌ جا دراين‌ تقديرات‌، تو مستحق‌ ستايش‌ هستي‌ و من‌ مستحق‌ ملامت‌. در جريان‌ مقدرات‌ تو، هيچ‌ حجتي‌ ندارم‌ كه‌ تو را مقصر بدانم‌ بلكه‌ همه‌ وقت‌ خود را محكوم‌ مي‌دانم‌.

دراين‌ فراز لطايف‌ عجيبي‌ هست‌ يكي‌ اين‌ كه‌ شياطين‌ باطني‌ و ظاهري‌ چگونه‌ گناه‌ و معصيت‌ وگمراهی ها

را در نظرانسان‌ جلوه‌ مي‌دهند و آدم‌ را گول‌مي‌زنند. لطيفه‌ دوم‌ اين‌ كه‌ قضا و قدر الهي‌ بر طبق‌ اختيارات‌ انسان‌ و انتخابات‌ او جريان‌ پيدا مي‌كند و همان‌ وسايلي‌ را در اختيار انسان‌ مي‌گذارد كه‌ انسان‌ را به‌ هدفي‌ كه‌ خواسته‌ برساند. لطيفه‌ سوم‌ اين‌ كه‌ در جريان‌ تمامي‌ اين‌ مقدرات‌ كه‌ مايه‌ هلاكت‌ انسان‌ مي‌شود، خداوند همه‌ جا مستحق‌ شكر و ستايش‌ است‌ و هيچ‌ ايرادي‌ بر خدا روا نيست‌ وليكن‌ انسان‌ در اين‌ مسير قضا و قدر كه‌ خود را به‌ هلاكت‌ رسانيده‌، محكوم‌ است‌. در توضيح‌ و تعريف‌ قسمت‌ اول‌ گفته‌ مي‌شود كه‌ خداوند براي‌ انسان‌ درهرثانيه‌ و دقيقه‌اي‌ حكمي‌ داده‌ و او را قدم‌ به‌ قدم‌ به‌ سوي‌ تكامـل‌ و شهر بهشت‌ راهنمايي‌ كرده‌ است‌ كه‌ اگر انسان‌ لطيفه‌ اطاعت‌ خدا را بداند ، دائم‌ بايستي‌ خود را دراطاعت‌ خدا قرار دهد و هوي‌ و هوس‌ خود را رها كند وليكن ‌انسان‌ غالبا در زندگي‌ به‌ هوي‌ و هوس‌ خود كار مي‌كند و سرنوشت‌ خود را خودش‌ به‌ دست‌ مي‌گيرد. خودش‌ فكر مي‌كند كه‌ امروز چه‌ كار كنم‌، فردا كجا بروم‌، چه‌ چيزي‌ بخورم‌ يا بپوشم‌. تمامي‌ حركات‌ و اختيارات‌ را به‌ اراده‌ خود انجام‌ مي‌دهد تا جايي‌ كه‌ اعمـال‌ ديني‌ خود را هم‌ به‌ اراده‌ خود انجام‌ مي‌دهد نه‌ اين‌ كه‌ در خط‌ تسليم‌ و تفويض‌ باشد. خداوند متعال‌ كه‌ با نزول‌ قرآن‌ و كتاب هاي‌ آسماني‌ اين‌ همه‌ احكام‌ و مقررات‌ برقرار ساخته‌ براي‌ اين‌ نيست‌ كه‌ ما خود راي‌ و خود مختار دركارهاي‌ زندگي‌ خود اقدام‌ كنيم‌ و آن چه‌ مي‌خواهيم‌ خودمان‌ انجام‌ دهيم‌ و هر جا مي‌خواهيم‌ خودمان‌ برويم‌ بلكه‌ اين‌ كتاب ها و درسها و قانون‌ و مقررات‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ بدانيم‌ خدا از ما چه‌ مي‌خواهد و ما را به‌ كجا مي‌برد. خواهش‌هاي‌ خود را در خواهش‌هاي‌ خدا مستهلك‌ نمائيم‌ و خود را به‌ خدا بسپاريم‌ تا خدا ما را به‌ جايي‌ برساند كه‌ براي‌ ما در نظر گرفته‌ است‌. انسان‌ در ارتباط‌ با خداي‌ خود سه‌ حالت‌ و سه‌ وضعيت‌ دارد كه‌ دو حالت‌ و دو وضعيت‌ از اين‌ سه‌ حالت‌ محكوم‌ است‌ و مايه‌ هلاكت‌ و يا عقب‌ افتادگي‌ انسان‌ است‌ و يك‌ حالت‌ ازاين‌ سه‌ حالت‌ مايه‌ خوشبختي‌ و سعادت‌ است‌. اين‌ سه‌ حالت‌ يكي‌ اين‌ است‌ كه‌ همه‌ جا در زندگي‌ خودرأي‌ و خودمختار باشد، بـه‌ ميل‌ و هوي‌ و هوس‌ خود كار كند و به‌ آن چه‌ خود مي‌خواهد، اعتناكند نه‌ به‌ آن چه‌ خدا مي‌خواهد و هرگز حاضر نمي‌شود كتابچه‌هاي‌ راهنمايي‌ دين‌ خدا را مطالعه ‌كند و دستورات‌ دين‌ خدارا درباره‌ خود بداند. انسان‌هاي‌ كافر و مشرك‌ همگي‌ چنين‌اند، آن چه‌ خود مي‌خواهند و ميل‌ دارند، دنبال‌ هواهاي‌ نفساني‌ و ميولات‌ خود مي‌روند و اعتنايي‌ به‌ دعوت‌ و مكتب‌ پيغمبران‌ ندارند. اين‌ حالت‌ صددرصد محكوم‌ اسـت‌ و صددرصد انسان‌ را به‌ جهنم‌ مي‌كشاند. حالت‌ دوم‌ كه‌ مايه‌ نجات‌ انسان‌ ازعذاب هاي‌ آخرت‌ مي‌شود و انسان‌ را دم‌ در بهشت‌ مي‌رساند وليكن‌ به‌ بهشت‌ نمي‌برد آن‌ حالت‌ توجه‌ به‌ مقررات‌ و احكام‌ الهي‌ و راهنمايي‌هاي‌ خدا در قرآن‌ است‌. انسان‌هاي‌ حالت‌ دوم‌ كتاب هاي‌ الهي‌ را مطالعه‌ مي‌كنند احكام‌ و اخلاق‌ اسلامي‌ را درس‌ مي‌دهند و درس‌ مي‌خوانند، ياد مي‌گيرند وليكن‌ دردين‌ خدا خودراي‌ و خود مختارند. زيرا دين‌ كامل‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ دائم‌ دراختيار خدا و ائمه‌ اطهار باشد و در هر ساعتي‌ و دقيقه‌اي‌ حكم‌ خدا را از ائمه‌ اطهار بگيرد و دست‌ خود را به‌ دست‌ خدا بسپارد تا به‌ كمال‌ مطلق‌ برسد وليكن‌ انسان‌هاي‌ حالت‌ دوم‌ در دين‌ خدا طبق‌ احكام‌ الهي‌ حركت‌ مي‌كنند و اين‌ حركت‌ به‌ اراده‌ خود را برحركت‌ به‌ اراده‌ خدا و ائمه‌ ترجيح‌ مي‌دهند. مانند كسي‌ هستند كه‌ كتاب‌ راهيابي‌ و راهنمايي‌ را مي‌گيرد و بر طبق‌ آن‌ كتاب‌ حركت‌ مي‌كند تا راه‌ را پيدا كند و خود را به‌ مقصد برساند با اين‌ كه‌ خداوند همراه‌ اين‌ قرآن‌ يك‌ راهنماي‌ آسماني‌ و يك‌ رهبر زنــده‌ و ارزنده‌ در اختيار انسان‌ مي‌گذارد. پيغمبر فرمودند:

من‌ دو يادگار در ميان‌ شما مي‌گذارم‌ كه‌ اگراين‌ دو را باهم‌ رعايت‌ كرديد به‌ شهر بهشت‌ مي‌رسيد و سعادت‌ پيدا مي‌كنيد وليكن‌ اگر فقط‌ يكي‌ را رعايت‌ كرديد و ديگري‌ را رها كرديد، به‌ سعادت‌ آخرت‌ نخواهد رسيد و آن‌ دو يادگار يكي‌ قرآن‌ است‌ و ديگر ائمه ‌اطهار (ع‌) وليكن‌ انسان‌هاي‌ متدين‌ كه‌ دين‌ خدا را برطبق‌ نظريه‌ خود قبول‌ دارند و عمل‌ مي‌كنند يكي‌ از اين‌ دو يادگار را كه‌ قرآن‌ باشد، قبول‌ كرده‌اند و يادگار زنده‌ ديگر را كه‌ امام‌ زمان‌ باشد، رها نموده‌اند. پس‌ اين ها هم‌ دكتر حيات‌بخش‌ را رهـا مي‌كنند و خودشان‌ از روي‌ گياه هاي‌ طبي‌ نسخه‌ برداري‌ مي‌كنند. خاصيت‌ اين‌ حالت‌ و وضعيت‌ دوم‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ را از هلاكت‌ و انحراف‌ به‌ طرف‌ جهنم‌ حفظ‌ مي‌كند وليكن‌ عقل‌ و دانش‌ او را به‌ كمال‌ نمي‌رساند كه‌ خود را به‌ يك‌ زندگي‌ ايده‌آل‌ به‌ نام‌ بهشت‌ برساند. دسته‌ دوم‌ در همين‌ حالت‌ و همين‌ تفكرات‌ هستند، به‌ سـوي‌ جهنم‌ نرفته‌اند وليكن‌ دم‌ در بهشت‌ ايستاده‌اند و داخل‌ نشده‌اند تا امام‌ زمان‌ بيايد و آن‌ها را به‌ زندگي‌ بهشتي‌ برساند و حالت‌ سوم‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ صددرصد خود را تسليم‌ راهبر و راهنما كند، خود را در اطاعت‌ امام‌ قرار دهد و در هـر حالي‌ و در هر حركتي‌ گوش‌ به‌ زنگ‌ فرمايش‌ امام‌ باشد و در هرآن‌ و در هر زماني ‌دستور الهي‌ را از شخص‌ امام‌ بگيرد نه‌ اين‌ كه‌ كتاب ها و يا قرآن‌ را مطالعه‌ كند و دستور خدا را از اين‌ كتاب ها فرا گيرد. دائم‌ خود را در وضعيتي‌ ببيند و احساس‌ كند كه‌ راهنماي‌ فكر او خدا و ائمه‌ اطهار هستند. انسان‌ سوم‌ صددرصد از مهالك‌ دنيا و آخرت‌ نجات‌ پيدا مي‌كند و خود را به‌ شهر بهشت‌ مي‌رساند زيرا دست‌ او به‌ دست‌ خـدا و ائمه‌ اطهار است‌، خدا و ائمه‌ هستند كه‌ او را مي‌برند نه‌ اين‌ كه‌ به‌ رأي‌ خود مي‌رود تا خود را به‌ سعادت‌ برساند. در اين‌ رابطه‌ لازم‌ است‌ بدانيم‌ كه‌ بهشت‌ يك‌ باغ‌ پردرختي‌ نيست‌ كه‌ خداوند انسان‌ها را به‌ آن جا ببرد و مانند گوسفندان‌ بچراند، شكم‌ آن‌ها را سيركند. بهشـت‌ عبارت‌ است‌ از يك‌ دانش‌ و فرهنگي‌ كه‌ انسان‌ در ارتباط‌ با خدا و در حالت‌ سوم‌ از حالات‌ سه‌گانه‌ بالا مي‌تواند آن‌ علم‌ و فرهنگ‌ را به‌ دست‌ آورد تا چنان‌ بدانـد كه‌ خدا مي‌داند و چنان‌ بتواند كه‌ خدا مي‌تواند. لازم‌ است‌ انسان‌ها پيش‌ از ورود به‌ بهشت‌، بهشتي‌ شوند و استحقاق‌ زندگي‌ بهشتي‌ پيدا كنند و بعد از اين‌ استحقاق‌ به‌ وعده‌هاي‌ خداوند متعال‌ برسند. انسان‌ بهشتي‌ بهشت‌ ساز است‌ نه‌ اين‌ كه‌ ديگري‌ بهشت‌ بسازد و او را به‌ زندگي‌ بهشتي‌ برساند و اين‌ بهشت‌ سازي‌ توقف‌ دارد بر تكامل‌ نفساني‌ انسان‌، در مسيركسب‌ علوم‌ و معارف‌ و شما در حال‌ ارتباط‌ با خداوند متعال‌ اين‌ خداي‌ خلاق‌ و سازنده‌ را به‌ جاي‌ استاد خود بدانيد و خود را به‌ جاي‌ شاگرد خدا بدانيد. رابطه‌ بين‌ انسان‌ و خدا همان‌ رابطه‌ بين‌ شاگرد و استاد است‌، استاد شخصي‌ است‌، بسيار دانا و توانا و مهربان‌. تمام‌ هدف‌ و آرزويش‌ اين‌ است‌ كه‌ شاگرد را از نظر دانايي‌ و توانايي‌ به‌ جاي‌ خود و مقام ‌خود برساند و مديريت‌ زندگي‌ را به‌ او واگذار كند و او را در زندگي‌ خليفه‌ خود گرداند. اين‌ استاد دانا و توانا و در عين‌ حال‌ مهربان‌ و حريص‌ به‌ تربيت‌ فرزندان‌، خداوند متعال‌ است‌ و شاگردان‌ او يعني‌ انسان‌ها به‌ جاي‌ فرزندان‌ او هستند. تمام‌ هـدف‌ خدا از خلق‌ انسان‌ تربيت‌ انسان‌ها است‌ تاآن‌ها را به‌ علوم‌ و معارف‌ واقعـي‌ برساند و علم‌ و هنر خود را به‌ انسان‌ها بياموزد آن‌ها را به‌ تمامي‌ اسماء و صفاتي‌ كه‌ خودش‌ دارد، مجهز نمايد. پيدايش‌ يك‌ چنين‌ علوم‌ و معارفي‌ فقط‌ در ارتباط تنگاتنگ‌ با خداوند متعال‌ ممكن‌ است‌. انسان‌هاي‌ خودراي‌ كه‌ يك‌ چنين‌ رابطه‌ شاگردي‌ با استاد خود يعني‌ خداوند متعال‌ ندارند اين‌ انسان‌هاازتربيت‌ الهي‌ محروم‌اند هرچند كه‌ درتربيت‌ انساني‌ و بشري‌ موفق‌ هستند. ما در اينجا دونفـر شاگرد را در مسائل‌ پزشكي‌ وطبي‌ مطرح‌ مي‌كنيم‌ كه‌ يكي‌ ازآن‌ها در مكتب‌ خدا درس‌ خوانده‌ و رابطه‌ مستقيم‌ با خداوند متعال‌ داشته‌ و درس‌ و دانش‌ خود را از خدا آموخته‌ است‌ و آن‌ ديگري‌ در مكتب‌ انسان‌ها درس‌ خوانده‌ و تخصص‌ طبي‌ و پزشكي‌ كسب‌ نموده‌ اين‌ هر دو براساس‌ درس‌ و دانشی‌ كه‌ آموخته‌اند رموز و اسرار طبابت‌ را فرا گرفته‌اند. بالاي‌ سرمريض‌ حاضر مي‌شوند و هركدام‌ با استفاده‌ از علومي‌ كـه‌ آموخته‌اند، مي‌خواهند مريض‌ را معالجه‌ كنند. يكي‌ از آن‌ها عيسي‌ روح‌ الله‌ است‌ كه‌ در مكتب‌ خدا درس‌ طب‌ و معالجه‌ امراض‌ را آموخته‌ است‌ و آن‌ ديگري‌ بقراط حكيم‌ است‌ كه‌ در دانشگاه‌ پزشكي‌ زمان‌ درس‌ خوانده‌ و در شناخت‌ امراض‌ و دواء و داروها تخصص‌ پيدا كرده‌ است‌. بقراط‌ بالاي‌ سريك‌ مريضي‌ سرطاني‌ با يك‌ كاميون‌ دواء و دارو حاضر مي‌شود كه‌ مي‌خواهد آن‌ مريض‌ را معالجه‌ كند، يكي‌ دو ماه‌ و ده‌ ماه‌ و بيشتر و كمتر با صرف‌ مبلغ‌ زياد و زمان‌ طولاني‌ به‌ معالجه‌ مشغول‌ مي‌شود و در انتها معلوم‌ نيست‌ كه‌ نتيجه‌ مي‌گيرد يا نمي‌گيرد، كمي‌ مريض‌ را به‌ سلامتي‌ مي‌رساند وليكن‌ آن‌ دكترديگر يعني‌ حضرت‌ عيسي‌(ع‌) بدون‌ صرف‌ زماني‌ طولاني‌ و يا مبلغي‌ كم‌ و زياد بالاي‌ سر مريض‌ حاضر مي‌شود و با يك‌ نگاهي‌ به‌ مريـض‌ با نيروي‌ اراده‌ خود كه‌ محيط‌ و مسلط‌ بر سازمان‌ روحي‌ و فكري‌ مريض‌ است‌، مرض‌ سرطان‌ را مي‌خشكاند و سلامتي‌ كامل‌ را به‌ انسان‌ برمي‌گرداند و مرض‌ پيري‌ را معالجه‌ مي‌كند و آن‌ها را به‌ جواني‌ برمي‌گرداند همچنين‌ مرض‌ مرگ‌ را معالجه‌ مي‌كند، انسان‌هاي‌ مرده‌ دفن‌ شده‌ را به‌ حيات‌ برمي‌ گرداند و به‌ آن‌ها عمر طبيعي‌ مي‌دهد. اين‌ هر دو دكترند و طبيب‌ هستند، يكي‌ از آن‌ها درخدمت‌ استاد بشري‌ بوده‌ و علوم‌ بشري‌ را آموخته‌ است‌ و ديگري‌ درخدمت‌ استاد آسماني‌ يعني‌ خداوند متعال‌. اين‌ دو نفر طبيب‌ از نظر سازمان‌ روحي‌ و فكري‌ با يكديگر تفاوت‌ دارنـد. شاگرد مكتب‌ خدا محيط‌ و مسلط‌ بر سازمان‌ روحاني‌ و بدني‌ و مزاجي‌ انسان‌ اسـت‌، او وقتي‌ كه‌ بالاي‌ سر مريض‌ حاضرمي‌شود، برتمام‌ سلول هاي‌ بدن‌ او محيط‌ و مسلط است‌ كه‌ هركدام‌ ازآن‌ها را به‌ اراده‌ خود مي‌تواند جا بجا كند و سلول هاي‌ سرطان‌زا را در جاي‌ خود بخشكاند و يا ميكروب هاي‌ مرضي‌ را كه‌ در داخل‌ عضلات‌ انسان‌ها لانـه‌ ساخته‌ و تخم‌ريزي‌ نموده‌اند، تمامي‌ آن‌ ميكروب ها را كه‌ حيوانات‌ ذره‌ بيني‌ هستند مي‌بيند و آن‌ها را در جاي‌ خود مي‌كشد و ريشه‌ مرگ‌ و مرض‌ را از بيــن‌ مي‌برد و هم‌ اين‌ كه‌ بر سازمان‌ روح‌ و روحانيت‌ انسان‌ محيط‌ و مسلط‌ است‌. باطــري‌ قلب‌ انسان‌ را به‌ افاضه‌ روح‌ تقويت‌ مي‌كند. قدرت‌ روحانيت‌ انسان‌ را ده‌ برابـر و صد برابر بالا مي‌برد وليكن‌ آن‌ دكتري‌ كه‌ در مكتب‌ سقراط‌ و بقراط‌ درس‌ خوانده‌ فقط‌ كمي‌ ظواهر و مزاج‌ آدم‌ را مي‌شناسد. پس‌ حضرت‌ عيسي (ع‌) از نظر بصيـرت‌ و بينايي‌ روحي‌ و از نظر احاطه‌ به‌ ظاهر و باطن‌ بدن‌ و مزاج‌ انسان‌ صدها هزار برابر از دكتري‌ كه‌ در مكتب‌ انسان‌ها درس‌ خوانده‌ بالاتر است‌. شاگردان‌ مكتب‌ خدا در ارتباط‌ با خداي‌ خود از مسير تقوي‌ و عبادت‌ مجهز به‌ قدرت‌ روح‌ و روحانيـت‌ مي‌شوند. روح‌ در بدن‌ انسان‌ مانند نيروي‌ برق‌ در كارخانه‌ هاست‌ كه‌ هرچه‌ قدرت‌ برق‌ بيشتر باشد چرخش‌ و گردش‌ و يا روشنايي‌ چراغ‌ بيشتر و زيادتراست‌. خداوند شاگردان‌ مكتب‌ خود را به‌ نيروي‌ روح‌ مجهز مي‌كند، هركدام‌ چندين‌ ميليون‌ برابر نسبت‌ به‌ انسان‌هاي‌ عادي‌ قدرت‌ روحي‌ پيدا مي‌كنند. فهمشان‌ و علمشان‌ آن قدر بالا مي‌رود كه‌ ظاهر و باطن‌ جهان‌ را همان‌ طور كه‌ هست‌ مي‌بينند و احاطـه‌ دارند و با اراده‌ خود همه‌ چيز را به‌ تصرف‌ در مي‌آورند. اين‌ تجهيزات‌ وجـودي‌ كه‌ مي‌توانيم‌ آن‌ را شارژ روحي‌ نام گذاري‌ كنيم‌، علم‌ زياد مانند علم‌ خــدا و قدرت‌ زياد مانند قدرت‌ خدا، تاثير تعليمات‌ خداوند متعال‌ است‌. ايــن‌ روح‌ و روحانيت‌ و بصيرت‌ و بينايي‌ كه‌ در وجود انسان‌ تمركز پيدا مي‌كند، سرمايه‌ بهشت‌ است‌. يك‌ چنين‌انساني‌ بهشتي‌ است‌ به‌ هر جا برود خود او بهشت‌ است‌، بهشت‌ ساز است‌ و زندگي‌ بهشتي‌ دراختيار اوست‌ و بر عوامل‌ طبيعت‌ و همه‌ كائنات‌ حاكميت‌ دارد.

آب‌ دريا را با اراده‌ عقب‌ مي‌زند و راه‌ عبور مي‌سازد. سرما را در يخچال هاي‌ هزارها درجه‌ زير صفر به‌ اعتدال‌ مي‌آورد و يا گرما را در شرايط‌ هزاران‌ درجه‌ حـرارت‌ به‌ اعتدال‌ مي‌آورد او به‌ اراده‌ خود حاكم‌ بر طبيعت‌ و همه‌ كائنات‌ است‌. يك‌ چنين‌ تجهيزات‌ وجودي‌ را علم‌ و هنر خدامي‌دانند يا به‌ نام‌ اسم‌ اعظم‌ آن‌ را معرفي‌ مي‌كنند. اين‌ دعاها و عبادت ها و راهنمايي‌هاي‌ ديني‌ و اخلاقي‌ همه‌ اين‌ها درسي‌ از نعمت‌هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ خداوند متعال‌ است‌. انسان‌ها وظيفه‌ دارند مراسم‌ دعا و عبادت‌ را بخوانند و بدانند و بعداز خواندن‌ و دانستن‌ خود را به‌ خداي‌ خود مربوط‌ سازند، دراطاعت‌ خدا باشند و از او خواهش‌ و تقاضا كنند تا آن‌ها را چنان‌ بسازد و بپروراند كه‌ به‌ يك‌ انسان‌ بهشتي‌ تبديل‌ شوند. با اين‌ حساب‌ مسئله‌ خواستن‌ از مسئله‌ شدن‌ جداست‌، من‌ مي‌توانم‌ تمامي‌ اين‌ قدرت ها و علم ها و ثروت ها و لذت ها و نعمت‌ها را از خداوند متعال‌ بخواهم‌. مانند كودكي‌ هستم‌ كه‌ از پدر ثروتمند خود زن‌ و زندگي‌ مي‌خواهد و تقاضا مي‌كند كه‌ يك‌ زندگي‌ مدرن‌ و مجهزي‌ داشته‌ باشد. خواستن‌ و تقاضا كردن‌ با انسان‌ است‌ وليكن‌ رسيدن‌ به‌ يك‌ زندگي‌ ايده‌آل‌ ساخته‌ شدن‌ براي‌ آن‌ زندگي‌ لازم‌است‌ يعني‌ خداوند بايستي‌ ما را از نظر روحي‌ و فكري‌ و بدني‌ و مزاجي‌ آن چنان‌ بسازد كه‌ يك‌ انسان‌ بهشتي‌ باشيم‌ تا بتواند آن‌ زندگي‌ بهشتي‌ را در اختيار ما قرار دهد. پدر هم‌ به‌ آن‌ كودكي‌ كه‌ در دوران‌ پيش‌ از بلوغ‌ يك‌ زندگي‌ مدرن ‌ و مجهزي‌ از پدر خود درخواست‌ مي‌كند، ابتدا او راتربيت‌ مي‌كند، به‌ مكتب‌ و دانشگاه‌ مي‌فرستد تا استعداد استفاده‌ و بهره‌برداري‌ ازيك‌ چنان‌ زندگي‌ مجهزي‌ را پيدا كند و بعد آن‌ ثروت‌ و سرمايه‌ ها را در اختيار فرزند خود بگذارد. رابطه‌ انسان‌ها با خدا مانند رابطه‌ فرزندان‌ با پدر و مادر است‌ بايستي‌ ابتدا در خط‌ اطاعت‌ و بندگي‌ خدا فعاليت‌ كنيم‌ و تا بتوانيم‌ خود را در وضعيت‌ سوم‌ از حالات‌ سه‌ گانه‌ بالا قرار دهيم‌ تا خداوند ما را به‌ ثمر برساند و در علم‌ و استعداد يك‌ انسان‌ بهشتي‌ قرار دهد. آن‌ علم‌ و استعداد كه‌ نمونه‌اش‌ در پيغمبران‌ و اولياء خدا قرارگرفته‌ سرمايه‌ هاي‌ بهشت‌ است‌ كه‌ بدون‌ آن‌ سرمايه‌ها، زندگي‌ بهشتي‌ براي‌ انسان‌ مفهوم‌ و معنا پيدا نمي‌ كند. مولا(ع‌) در متن‌ اين‌ جملات‌ مي‌گويد :

پروردگارا! شيطان‌ و يا شياطين‌ از مسير هوي‌ و هوس‌ مرا مغرور كردند و گول‌ زدند قضا و قدر هم‌ مرا كمك‌ كرد و در نتيجه‌ از حدود احكام‌ تو تجاوز كردم‌ و با اوامر تو مخالفت‌ نمودم‌.

مطلب‌ قابل‌ توجه‌ همين‌ كمك‌ قضا و قدر و يا مقدرات‌ الهي‌ است‌، قضا و قدر و مقدرات‌ انسان‌ها به‌ دست‌ خداوند متعال‌ است‌.

خداست‌ كه‌ براي‌ انسان‌ سلامتي‌ و يا مرض‌ و يا فقر و ناداري‌ و دارائي‌ مقدر مي‌كند، آن چه‌ سر ما آمده‌ و خواهد آمد اين ها همه‌ به‌ تقدير خداوند متعال‌ است‌. گرچه‌ ما براي‌ دانا و توانا شدن‌ آن چه‌ در توان‌ داريم‌، فعاليت‌ مي‌كنيم‌ وليكن‌ اگر خداوند براي‌ ما انسان‌ها ميدان‌ كار و فعاليت‌ فراهم‌ نكند و يا وسايل‌ موفقيت‌ در اختيار ما نگذارد ما نمي‌ توانيم‌ خود را به‌ مقصد دانايي‌ و يا توانايي‌ برسانيم‌.

مثلا يك‌ كشاورز و يا يك‌ تاجر كـه‌ تصميم‌ دارد از راه‌ تجارت‌ و زراعت‌ خود را به‌ ثروت‌ برساند. او فقط‌ مي‌تواند براين‌ كار تصميم‌ بگيرد وليكن‌ وسايل‌ تجارت‌ مانند وسايل‌ مسافرت‌ و يا كشاورزي‌ و يا آب‌ و هوا براي‌ كشاورز و يا كثرت‌ مشتريان‌ براي‌ تاجر اين‌ها همه‌ به‌ دست‌ خداوند متعال‌ است‌. اگر عوامل‌ موفقيت‌ را در هركاري‌ به‌ ميليون ها واحـد تقسيم‌ كنيم‌ از آن‌ واحدها فقط‌ يكي‌ به‌ دست‌ انسان‌ است‌ يعني‌ تصميم‌ گيــري‌ و اراده‌ آن چه‌ مي‌خواهد، بقيه‌ واحدها همه‌ و همه‌ به دست‌ خداوند متعال‌ است‌ چه‌ خوب‌ مي‌گويد سعدي‌ شيرازي‌ :

ابر و باد و مه‌ و خورشيد و فلك‌ در كارند تا توناني‌ به‌ كف‌ آري‌ و به‌ غفلت‌ نخوري‌

يعني‌ تمامي‌ اين‌ سيارات‌ و كرات‌ و ماه‌ و خورشيد و ستارگان‌ فعاليت‌ مي‌ كنند و براي‌ ما وسايل‌ موفقيت‌ مي‌سازند. پس‌، ازاين‌ همه‌ عوامل‌ موفقيت‌ يكي‌ به دست‌ ما و ميليون ها ميليون‌ عامل‌ به دست‌ خداوند متعال‌ است‌.

لازم‌ است‌ خداوند متـعال‌ تمامي‌ عوامل‌ مزاجي‌ ما را مانند سلامتي‌ بدن‌ و همچنين‌ عوامل‌ طبيعي‌ راماننـد آمادگي‌ آب‌ و هوا و برف‌ و باران‌ و گردش‌ ستارگان‌ و همچنين‌ عوامل‌ اجتماعي‌ را مانند جورشدن‌ افكار بشر با ما و همراهي‌ و همكاري‌ آن‌ها تمامي‌ اين‌ عوامل‌ بايستي‌ براي‌ همكاري‌ با ما تجهيز شوند و موانع‌ از پيش‌ پا برداشته‌ شود تا اين‌ كه‌ ما انسان‌ها به‌ هدف‌ مادي‌ و معنوي‌ خود برسيم‌. در اين‌ رابطه‌ براي‌ موفقيت‌ و به‌ ثمررسيدن‌ زندگي‌ كلمه‌: لا حول‌ و لاقوه‌ الا بالله‌ را به‌ ما آموخته‌اند. يعني‌ تو اي‌ انسان‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ مقصد چندين‌ هزار مانع‌ سر راه‌ خود داري‌ كه‌ لازم‌ است‌ خدا بين‌ تو و آن‌ موانع‌ حائل‌ شود و موانع‌ را از پيش‌ پاي‌ تو بردارد و چندين‌ هزار عوامل‌ كمك‌ لازم‌ داري‌ كه‌ بايستي‌ آن‌ كمك ها را خدا به‌ تو برساند و تو را موفق‌ گرداند. قضا و قدر به‌ معناي‌ تجهيز عوامل‌ موفقيت‌ و برطرف‌ نمودن‌ موانع‌ از پيش‌ پاي‌ انسان‌ است‌.

دراين‌ جملات‌ مولا مي‌گويد:

پروردگارا! شياطين‌ مرا گول‌ زدند و مرا به‌ خط‌ باطل‌ و همكاري‌ با ظالم‌ كشانيدند، قضا و قـدر هم‌ به‌ من‌ كمك‌ كرد.

در اين جا مي‌ گوئيم‌ درست‌ است‌ كه‌ شياطين‌ ما را گمراه‌ نمودند و ما هم‌ از هوي‌ و هوس‌ خود پيروي‌ نموديم‌ وليكن‌ چرا قضا و قدر كه‌ عواملي‌ بودند به‌ دست‌ خدا، ما را كمك‌ كرد تا به‌ مقصد باطل‌ خود برسيم‌. آيا خدا كه‌ مقدرات‌ را براي‌ ما جور كرده‌، كمك‌ ما، در گناه‌ و معصيت‌ و يا همكاري‌ با ظالم‌ نشده‌ است‌؟ چطور مي‌ توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ خداوند گمراهان‌ را در خط‌ گمراهي‌ كمك‌ مي‌كند يا وسايل‌ گناه‌ و معصيت‌ براي‌ ستم كاران‌ فراهم‌ مي‌ كند؟ كمك هاي‌ خدا به‌ گمراهان‌ و كفار در خط‌ كفر و گناه‌ مانند كسي‌ است‌ كه‌ دزدان‌ و غارتگران‌ را براي‌ دزدي‌ ياري‌ مي‌كند. مثلا قرص‌ خواب‌ آور به‌ صاحبخانه‌ مي‌ دهد او را به‌ خواب‌ عميق‌ فرو مي‌برد تا دزدان‌ با خيال‌ آسوده‌ مال‌ و اموال‌ صاحبخانه‌ را سرقت‌ كنند. اگر دكتري‌ با دزد قراري‌ بگذارد كه‌ من‌ امشب‌ به‌ اين‌ اهل‌ خانه‌ قرص‌خواب‌آور مي‌ دهم‌ و آن‌ها را بيهوش‌ مي‌كنم‌ تا تو بتواني‌ ثروت‌ آن‌ها را غارت‌ كني‌ آيا دكتـر محكوم‌ نيست‌ كه‌ غارتگران‌ را در غارتگري‌ كمك‌ نموده‌ و وسائل‌ براي‌ دزدان‌ فراهم‌ ساخته‌است‌. كفار كه‌ براي‌ كفر و گناه‌ و ظلم‌ و زور اين‌ همه‌ وسايل‌ در اختيار دارند آيا اين‌ وسايل‌ را جز خدا كسي‌ در اختيار آن‌ها گذاشته‌ است‌.

خداوند به‌ آن‌ها كمك‌ نموده‌ و اين‌ همه‌ ماشين‌ آلات‌ و وسايل‌ قتل‌ و كشتار در اختيار آن‌ها قرارداده‌، به‌ آن‌ها نيرو و قدرت‌ داده‌ تا توانسته‌اند اين‌ همه‌ بندگان‌ خـدا را قتل‌ و غارت‌ كنند. از خدا مي‌پرسيم‌ كه‌ اي‌ خدا تو چرا كافر ظالم‌ را كمك‌ مي‌كنـي‌ تا در ظلم‌ خود موفق‌ شود، بهتراين‌ است‌ كه‌ آن‌ها را در راه‌ كفر و گناه‌ كر و كـور نمايي‌ تا نتوانند به‌ كسي‌ ظلم‌ و ستم‌ كنند . جواب‌ خدا در برابر سئوال‌ و اعتراض‌ ما چيست‌ ؟ خداوند جواب‌ مي‌دهد كه‌: من‌ خود را موظف‌ مي‌دانم‌ تا هركسي‌ را در هركاري‌ كه‌ تصميم‌ دارد و يا در هر راهي‌ كه‌ حركت‌ مي‌كند موفق‌ كنم‌، سرمايه‌ و وسيله‌ در اختيار او قرار دهم‌ پيش‌ از كار و حركت‌ او را به‌ بدي‌ و يا نيكي‌ كاري‌ كه‌ انجام‌ مي‌دهد، آگاه‌ نمايم‌. به‌ او بفهمانم‌ كه‌ يـاري‌ و همكاري‌ با اهل‌ حق‌ و دوستان‌ خدا درست‌ است‌ نه‌ ياري‌ و همکاري‌ با دشمنان‌ و جنايت كاران .

بعد از اين‌ هدايت‌ و راهنمايي‌ مردم‌ دو دسته‌ مي‌شوند، عده‌اي‌ راه‌ حق‌ و همكاري‌ با اهل‌ حق‌ را اختيار مي‌كنند و عده‌اي‌ راه‌ باطل‌ و همكـاري‌ با دشمنان‌ خدا را انتخاب‌ مي‌كنند و خوشبختي‌ و سعادت‌ خود را در كفر و گناه‌ مي‌دانند.

خداوند مي‌فرمايد:

اگر آن‌ها را به‌ محض‌ اين‌ كه‌ خط‌ كفر و گناه‌ را انتخاب‌ مي‌ كنند نابود و هلاك‌ كنم‌، پيش‌ خود اعتراض‌ مي‌كنند كه‌ خداوند مانع‌ موفقيــت‌ ما شد و ما را پيش‌ از رسيدن‌ به‌ مقصد هلاك‌ نمود. اگر آن چنان‌ كه‌ اهل‌ ايمان‌ را در راه‌ ايمان‌ كمك‌ نمود تا به‌ مقصد برسند به‌ ما هم‌ كمك‌ مي‌كرد تا به‌ مقصد خود برسيم‌، خيلي‌ خوشبخت‌ مي‌شديم‌ وليكن‌ خداوند مانع‌ موفقيت‌ و خوشبختي‌ ماشد. پيش‌ از آن كه‌ زندگي‌ خود را به‌ ثمر برسانيم‌، ما را هلاك‌ كرد.

پس‌ بهتراين‌است‌ كه‌ خداوند به‌ كساني‌ كه‌ درخط‌ كفر و گناه‌ حركت‌ مي‌كنند، ميدان‌ بدهد و وسايــــل‌ موفقيت‌ در اختيار آن‌ها بگذارد تا كفر و گناه‌ خود را به‌ ثمر برسانند و بدانند كه‌ كفر و گناه‌ به‌ جز عذاب‌ و بدبختي‌ در دنيا و آخرت‌ ثمره‌اي‌ ندارد و بعد از آن كه‌ كفر و گناهشان‌ به‌ ثمررسيد و دانستند چه‌ نتايج‌ بدي‌ دارد، دو حال‌ پيدا مي‌كنند. يـا از كفر و گناه‌ پشيمان‌ مي‌شوند به‌ خط‌ اطاعت‌ و عبادت‌ بر مي‌گردند و كارشان‌ اصلاح‌ مي‌شود و خدا توبه‌ آن‌ها را قبول‌ مي‌كند و يا اين‌ كه‌ تا رسيدن‌ به ‌اعماق‌ جهنم‌ فعاليت‌ مي‌كنند. خداوند مي‌داند كه‌ بسياري‌ از كفار و گناهكاران‌ در انتهاي‌ زندگي‌ به‌ خط‌ اطاعت‌ و بندگي‌ برمي‌ گردند و كمي‌ از آن‌ها هم‌ راه‌ خود را تا رسيدن‌ به‌ جهنم‌ ادامه‌ مي‌دهند. و ديگر اين‌ كه‌ پشيماني‌ كفار از كفر و گناه‌ بيشتر مايه‌ تشويق‌ و تاكيد اهل‌ ايـمان‌ و تقوي‌ مي‌شود. پس‌ بهتراين‌ است‌ كه‌ خدا اهل‌ باطل‌ را در راه‌ باطل‌ كمك‌ نمايـد آن‌ چنان‌ كه‌ اهل‌ حق‌ را در راه‌ دين‌ و اهل‌ تقوي‌ هدايت‌ مي‌كند.

خداوند در ايـن‌ رابطه‌ به‌ دو گروه‌ حق‌ و باطل‌ اشاره‌ مي‌كند مي‌فرمايد: كلا نمد هولاء و هولاء من‌ عطاء ربك‌ و ماكان‌ عطاء ربك‌ محظورا يعني‌ ما هردو گروه‌ حق‌ و باطل‌ را كمـك‌ مي‌كنيم‌ و بخشش‌ خود را به‌ آن‌ها مي‌رسانيم‌ مبادا يكي‌ از آن‌ها از لطف‌ خدا محروم‌ شود. روي‌ همين‌ حساب‌ مولا (ع‌) مي‌گويد كه‌ من‌ به‌ جاي‌ اطاعت‌ تو از هواي‌ نفسـم‌ پيروي‌ نمودم‌ و از تشويقات‌ و تزئيناتي‌ كه‌ به‌ وسيله‌ دشمنان‌ براي‌ من‌ فراهم‌ كرده‌ بودند بر اثر هوي‌ و هوس‌ گول‌ خوردم‌ و گمراه‌ شدم‌، قضا و قدر هم‌ مرا كمك‌ كرد و در نتيجه‌ از حدود تو و دستورات‌ تو تجاوز نمودم‌ و با اوامر تو مخالفت‌ كردم‌. در تمامي‌ مقدرات‌ كه‌ مرا و يا دشمن‌ مرا كمك‌ نمودي‌ مستحق‌ ستايش‌ هستي‌ و من‌ هرگز دليلي‌ ندارم‌ تا اعتراض‌ كنم‌ كه‌ چرا قضا و قدر به‌ من‌ كمك‌ كرد تا گمراه‌ و محكوم‌ به‌ حكم‌ تو و يا مستحق‌ بلاي‌ تو شدم‌. جمله‌ قابل‌ توجه‌ در آخر اين‌ قسمت‌ همين‌ است‌كه‌ مي‌گويد. تو در جريان‌ همه‌ اين‌ تقديرات‌ كه‌ موجب‌ گمراهي‌ و ضلالت‌ من‌ شد، مستحق‌ ستايش‌ هستي‌ و من‌ هرگز حق‌ اعتراض‌ نـدارم‌. خداوند با اين‌ كه‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ انسان‌ گمراه‌ را مقدر فرموده‌ و قضا و قدر را طوري‌ تنظيم‌ كرده ‌است‌ كه‌ گمراهان‌ به‌ ضلالت‌ افتاده‌اند و گرفتار آتش‌ جهنم‌ شده‌اند چگونه‌ با اين‌ تقديرات‌، خداوند متعال‌ مستحق‌ ستايش‌ است‌ با اين‌ كه‌ گمراهان‌ مي‌توانند اعتراض‌ كنند و بگويند بهتر اين‌ بود كه‌ به‌ ما كمك‌ نمي‌كردي‌ و درخط‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ اين‌ همه‌ وسايل‌ در اختيار ما نمي‌گذاشتي‌ . جواب‌ همــان‌ است‌ كه‌ در سطور گذشته‌ بيان‌ شد كه‌ خداوند كفار و گناه كاران‌ را مهلت‌ و فرصـت‌ مي‌دهد تا به‌ مقصد كفر و گناه‌ خود برسند و بدانند كه‌ كفر و گناه‌ به‌ جز بدبختــي‌ نتيجه‌ ندارد و در اين‌ انتها كه‌ كفر و گناهشان‌ به‌ نتيجه‌ مي‌رسد، جا دارد كه‌ به‌ سوي‌ حق‌ و عدالت‌ برگردند و در رده‌ اهل‌ ايمان‌ و تقوي‌ قرار گيرند. اگر برگشتند، خداوند توبه‌ آن‌ها را مي‌پذيرد و بركفر و گناه‌، آن‌ها را مجازات‌ نمي‌كند وليكن‌ با علم‌ به‌ اين‌ كه‌ كفر و گناه‌ به‌ جز ضرر و خطر و آتش‌ جهنم‌ سودي‌ ندارد، اگر توبه‌ نكردند و به‌ كفر خود ادامه‌ دادند، مستحق‌ هر نوع‌ عذابي‌ و بلايي‌ خواهنـد بود. پس‌ در اين‌ مسير كه‌ خداوند به‌ انسان‌ها فرصت‌ و مهلت‌ مي‌ دهد تا هــردو گروه‌ به‌ نتايج‌ اعمالشان‌ برسند، خداوند مستحق‌ ستايش‌ است‌ زيرا عمل‌ خدا درباره‌ هردو گروه‌ حكيمانه‌ و مصلحانه‌ است‌. اگر در ابتداي‌ ورود به‌ خــط كفر و گناه‌ خداوند مانع‌ حركت‌ و موفقيت‌ آن‌ها شود مي‌گويند كه‌ ما دراين‌ راه‌ خوشبخت‌ مي‌شديم‌ وليكن‌ خدا مانع‌ خوشبختي‌ ما شد اما بعد از آن كه‌ با نتايج‌ كفر و گناه‌ رو به رو شدند و دانستند كه‌ خط‌ كفر و گناه‌ به‌ جز عذاب‌ جهنم ‌ نتيجـــه‌اي‌ ندارد، باز هم‌ به‌ حركت‌ در خط‌ كفر و گناه‌ ادامه‌ دادند تا در جهنم‌ سقوط‌ نمودند، تمامي‌ عذاب ها و بلاها را خودشان‌ براي‌ خودشان‌ تهيه‌ نموده‌اند و خداوند جــز اين‌ كه‌ آن‌ها را هدايت‌ كند و در همان ‌ ابتداي‌ حركت‌ آن‌ها را به‌ حقيقت‌ اعمال‌ بدشان‌ آگاه‌ كند، كاري‌ انجام‌ نداده‌ است‌. بااين‌ حساب‌ كوچك ترين‌ ايرادي‌ عقلي‌ و منطقي‌ بر خدا و اولياء خدا نمي‌ توانند داشته‌ باشند بلكه ‌اگر در اعماق‌ جهنم ‌اگر قرار گيرند بايستي‌ خدا را ستايش‌ كند كه‌ آن‌ها را راهنمايي‌ فرموده‌ و خود را لعنت‌ و نفرين‌ كنند كه‌ چرا به‌ راهنمايي‌ خدا احترام‌ نگذاشته‌اند و اطاعـت‌ خدا نكرده‌اند. پس‌ تقديرات‌ خدا درباره‌ هر دو گروه‌ حق‌ و باطل‌ مايه‌ تمجيد و تعريف‌ است.‌ هم‌ به‌ جهنمي‌ها كمك‌ كرده‌ تا جهنم‌ خود را بسازند شايد توبه‌ كنند و برگردند و هم‌ به‌ بهشتي‌ها كمك‌ كرده ‌است‌ تا خود را به ‌مقصد بهشتي‌ خود برسانند. روي‌ اين‌ حساب‌ تمامي‌ ضررها و خطرها كه‌ در دنيا و آخرت‌ متوجه‌ انسان‌ مي‌شود، به‌ گردن‌ خود انسان‌ است‌ كه ‌چرا به‌ راهنمايي‌ خدا احترام‌ نگذاشت‌ و از ضررهـا و خطرها استقبال‌ نمود. لذا مولا(ع‌) در انتهاي‌ اين‌ جملات‌ مي‌گويد كه‌:

پروردگارا! بعد از آن‌ همه‌ گناه‌ و معصيت‌ و تقصير كه‌ به‌ خود ستم‌ نمودم‌ در خانه‌ تو آمــدم‌، معذرت‌ مي‌خواهم‌، پشيمان‌ شده‌ام‌ و خجالت‌ مي‌كشم‌. از تو طلب‌ عفو و آمرزش‌ مي‌كنم‌، به‌ پناه‌ تو آمدم‌ و اقرار به‌ گناه‌ خود نمودم‌ و اعتراف‌ كردم‌ كه‌ نمي‌ توانم‌ از دايره‌ حكومت‌ تو به‌ جاي‌ ديگر فرار كنم‌ و پناه گاهــي‌ ندارم‌ تا از كفر و گناه‌ خود به‌ آن جا پناه‌ ببرم‌، جز اين‌ كه‌ توبه‌ مرا بپذيري‌ و مرا در ميدان‌ رحمت‌ و بركات‌ خود قراردهي‌ . پس‌ اي‌ خداي‌ من‌، پروردگار مــن‌، عذر مرا بپذير و در اين‌ همه‌ بلاها كه‌ سر خود آورده‌ام‌ و به‌ خود ضرر زده‌ام‌ به‌ من‌ رحم‌ كن‌ و مرا از قيد هواي‌ نفس‌ و حاكميت‌ جهل‌ آزاد كن‌.

پروردگارا! ناتواني‌ مـن‌ و نازكي‌ پوست‌ بدن‌ و باريكي‌ استخوان‌ من‌ در نظر تو معلوم‌ است‌، اي‌ خداي‌ من‌ كه‌ ابتدا مرا آفريدي‌ و تربيت‌ نمودي‌ و به‌ من‌ نيكي‌ كردي‌، تقويت‌ و تغذيه‌ كردي‌ گرچه‌ من‌ مستحق‌ لطف‌ تو نيستم‌ وليكن‌ آن چنان‌ با من‌ رفتار كن‌ كه‌ گويي‌ سابقه‌ بدي‌ ندارم‌ و اولين‌ مرتبه‌ است‌ كه‌ در خانه‌ تو آمده‌ام‌.

در تمامي‌ اين‌ جملات‌ مولا (ع‌) به‌ انسان‌هاي‌ كافر وگناه كار هشدار مي‌دهد كه‌ كفر و گناه‌ شما و ظلم‌ و ستم‌ شما خيلي‌ مهم‌ نيست‌ و مايه‌ محكوميت‌ شما نمي‌شود وليكن‌ آن چه‌ مهم‌ است‌ اين‌ است‌ كه‌ چرا بعد از رو به رو شدن‌ با عذاب‌ جهنم‌ و ظهور ضلالت‌ و بدبختي‌، توبه‌ نمي‌كنيد و به‌ سوي‌ خدا برنمي‌گرديد. آيا براي‌ انساني‌ كه‌ در خط‌ ضلالــت‌ و گمراهي‌ با جهنم‌ رو به رو شده‌ است‌، عذاب ها و بلاها او را محاصره‌ كرده‌ است‌، پناه گاهي‌ به‌ جز لطف‌ خدا هست‌؟ پس‌ چرا به‌ پناه‌ خدا نمي‌روند. پس‌ مولا(ع‌) دراين‌ جملات‌ از دعا، راه‌ نجات‌ از عواقب‌ كفر و گناه‌ را به‌ مردم‌ مي‌آموزد. ابتدا خود را گناه كار معرفي‌ مي‌كند كه‌ من‌ مانند شما گناه كاران‌ مدتي‌ در خط‌ هوي‌ و هـوس‌ و گناه‌ و معصيت‌ حركت‌ كرده‌ام‌ وليكن‌ در آخر توبه‌ نموده‌ام‌. خداوند با من‌ چنـان‌ رفتاري‌ داشته‌ است‌ كه‌ گويي‌ سابقه‌ بدي‌ نداشته‌ام‌ و گناه‌ و معصيت‌ نكرده‌ام‌. لطيفه‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ جملات‌ همين‌ است‌ كه‌ به ‌انسان‌هاي‌ كافر و ظالم‌ هشـدار مي‌دهدكه‌ آن چه‌ مايه‌ بدبختي‌ شماست‌ كفر و گناه‌ نيست‌ بلكه‌ ادامه‌ حركت‌ درخط كفر و گناه‌ و عدم‌ توبه‌ است‌. خداوند از گناه كاران‌ و جنايت كاران‌ همين‌ قدرانتظار دارد كه‌ بعد از آگاهي‌ به‌ عواقب‌ كفر و گناه‌ توبه‌ كنند و به‌ سوي‌ خدا برگردند و بعد ازاين‌ آگاهي‌ و آشنايي‌ به‌ عواقب‌ كفر و گناه‌، به‌ حركت‌ خود ادامه‌ ندهنـد.

زيرا خط‌ كفر و گناه‌ همان‌ خط‌ جهنم‌ سازي‌ و ورود به‌ جهنم‌ است‌ . خداوند براي‌ كفار جهنم‌ نمي‌سازد تا آن‌ها را به‌ كيفر كفر و گناه‌ در جهنمي‌ كه‌ خود ساخته‌ اسـت‌، عذاب‌ كند بلكه‌ عذاب‌هاي‌ جهنم‌ آخرين‌ نتيجه‌ اعمال‌ كفر و گناه‌ است‌. كفار روزي‌ با آتشي‌ كه‌ خود مي‌سازند، رو به رو مي‌شوند و مي‌بينند كه‌ اين‌ جنگ هاي‌ هسته‌ اي‌ چگونه‌ باعث‌ نابودي‌ خود آن‌ها و بندگان‌ خدا مي‌شود. آن‌ها به‌ گمان‌ اين‌ كه‌ در اين‌ خط‌ سازندگي‌ اسلحه‌هاي‌ آتش‌زا و مخصوصاً بمب هاي‌ هسته‌اي‌ موفقيت‌ پيدا مي‌كنند و مي‌توانند با داشتن‌ و دانستن‌ اين‌ قدرت ها بر جهان‌ بشريت‌ حاكميت‌ پيدا كنند، به‌ حركات‌ كفر و گناهشان‌ ادامه‌ مي‌دادند ولي‌ اكنون‌ كه‌ با اين‌ جنگ هاي‌ هسته‌اي‌ و بمب هاي‌ اتمي‌ رو به رو شده‌اند، مي‌دانند كه‌ جنگ هاي‌ هسته‌اي‌ زندگي‌ تمام‌ انسان‌ها را در روي‌ كره‌ زمين‌ و زندگي‌ خودشان‌ را فلج‌ مي‌كند و به‌ نابودي‌ مي‌كشاند. پـس‌ بهتراين‌ است‌ كه ‌از خط‌ كفر و گناه‌ و جنگ هاي‌ هسته‌اي‌ برگردند و گرايش‌ به‌ صلح‌ و سازش‌ داشته‌ باشند. به‌ جاي‌ جنايت‌، كه‌ باعث‌ بروز جنگ‌ مي‌شود به‌ انسان‌ها خدمت‌ كنند تا از طريق‌ خدمت‌ به‌ انسان‌ها، صلح‌ جهاني‌ به‌ وجود آيد و جنگ‌ و ستيز نابود شود وليكن‌ آن‌ها با علم‌ به ‌اين‌ كه‌ جنگ هاي‌ هسته‌اي‌ و اتمي‌ زندگي‌ بشر را در كره‌ زمين‌ نابود مي‌كنند و عوامل‌ حيات ‌ را از بين‌ مي‌برند باز هم‌ فتنه‌ها و جنگ هــا را دامن‌ مي‌زنند و با عوامل‌ صلح‌ و سعادت ‌ كه‌ از آن‌ جمله‌ پيشرفت‌ اسلام‌ و آبادي‌ زندگي‌ بشريت‌ است‌، مبارزه‌ مي‌كنند و عاقبت‌ هم‌ آتش هاي‌ هسته‌اي‌ را روشن‌ مي‌كنند و زندگي‌ خود و ديگران‌ را به‌ نابودي‌ مي‌كشانند. در اين‌ موقع‌ خداوند با ظهور امام‌ زمان‌ (ع‌)اهل‌ ايمان‌ و تقوي‌ را از رنج ها و عذاب ها كه‌ متوجه‌ آن‌ها شده‌ است‌، نجات‌ مي‌دهد و آن‌ها را در عذاب هايي‌ كه‌ بدست‌ خود ساخته‌اند و خود را به‌ آن‌ مبتلا نموده‌اند، رها مي‌كند و به‌ انسان‌هاي‌ مظلوم‌ از اهل‌ ايمان‌ كه‌ به‌ دست‌ آن‌ها كشته‌ شده‌اند و يا به‌ عذاب‌ آن‌ها سوخته‌اند، قدرت‌ انتقام‌ مي‌دهد. يعني‌ به‌ آن‌ها قدرت‌ و ميدان‌ مي‌دهد تا هر عذاب‌ و بلايي‌ و آتش‌ و حرارتي‌ كه‌ بدست‌ كفار در دنيا بـه‌ آن‌ها رسيده‌است‌، آن‌ عذاب ها را به خودشان‌ برگردانند. يك‌ مومن‌ مظلـوم‌ در زندگي‌ آخرت‌ يعني‌ در ظهور امام‌ زمان‌(ع‌) و در ظهور دولت‌ حقه ‌الهي‌ قـدرت‌ پيدا مي‌كند . تمامي‌ عذاب هايي‌ كه‌ در وجود او ذخيره‌ شده‌ و به‌ وسيله‌ كفار به ‌آن‌ها مبتلا شده‌ است‌ با اراده‌ اعجازي‌، به‌ خود آن‌ها برگرداند. مثلا يك‌ مومن‌ در دنيا كه‌ با گلوله‌ آتشين‌ كشته‌ شده‌ به‌ چه‌ ميزان‌ درد و حرارت‌ به‌ وسيله‌ اين‌ گلوله‌ و يا خمپاره‌ در وجود او پيدا شده‌ است‌؟ او در آخرت‌ قدرت‌ پيدا مي‌كند تمامي‌ آن‌ دردها و سوزش ها را به‌ قاتل‌ خود برگرداند بدون‌ اين‌ كه‌ گلوله‌اي‌ و يا اسلحه‌اي‌ داشته‌ باشد زيرا كارهاي‌ اعجازي‌ و ارادي‌ بدون‌ سبب‌ و وسيله‌ مادي‌ ظاهـــري‌ انجام‌ مي‌گيرد مثلا در زندگي‌ دنيا اگركسي‌ بخواهد ديگري‌ را بسوزاند، لازم‌است‌ با نفت‌ و بنزين‌ و يا وسيله‌هاي‌ ديگر او را آتش‌ بزند وليكن‌ در زندگـي‌ ارادي‌ واعجازي‌ مي‌تواند بدون‌ نفت‌ و بنزين‌ و يا وسيله‌هاي‌ ديگر در بدن‌ دشمن‌ چندين‌ هزار درجه‌ حرارت‌ ايجاد كند و دشمن‌ خود را در آن‌ حرارت ها بسوزاند. در نتيجـه‌ تمامي‌ عذاب ها و بلاهايي‌ را كه‌ دشمنان‌ خدا در اين‌ دنيا به‌ وجود آورده‌انـد و بندگان‌ خدا را با آن‌ معذب‌ كرده‌اند در زندگي‌ آخرت‌ تمامي‌ اين‌ عذاب ها و بـلاها بدون‌ وسيله‌اي‌ از نوع‌ آتش‌ و اسلحه‌ به‌ خودشان‌ برمي‌گردد معذب‌ مي‌شوند و نمي‌ميرند پس‌ آن چه‌ بلا و بدبختي‌ سركفار و گناه كاران‌ مي‌آيد و از آن‌ جمله‌ عذاب‌ جهنم‌، به‌ دست‌ خود آن‌ها و به‌ وسيله‌ خود آن‌ها انجام‌ مي‌گيرد. وقتي‌ در جهنم‌ قرار مي‌گيرند، مي‌بينند عذاب هايي‌ است‌ كه‌ خودشان‌ بدست‌ خودشان‌ آن‌ها را ساخته‌اند و مي‌دانند كه‌ خدا و اولياء خدا آن‌ها را راهنمايي‌ كرده‌اند و از ظهور و بروز يك‌ چنين‌ عذابي‌ آن‌ها را برحذر داشته‌اند به‌ زبان‌ خودشان‌ با اين‌ كه‌ در جهنـم‌ معذبند، خدا و اولياء خدا را از اين‌ كه‌ آن‌ها را در دنيا هدايت‌ كرده‌اند و از چنين‌ روزي‌ ترسانيده‌اند، ستايش‌ مي‌كنند.

يا من‌ بدء خلقي‌ و ذكري‌ و تربيتي‌ و بري‌ و تغذيتي‌ ....

در جملات‌ بعد مي‌فرمايد:

اي‌ خدايي‌ كه‌ بدون‌ استحقاق‌ و سابقه‌ مرا آفريدي‌ و تربيت‌ نمودي‌ و به‌ من‌ احسان‌ كردي‌ و از غذاهاي‌ مادي‌ و معنوي‌ مرا تغذيه‌ نمودي‌.

پروردگارا! گرچه‌ استحقاق‌ ندارم‌ كه‌ از تو حق‌ بخواهم‌ و مطالبه‌ كنم‌، از تو خواهش‌ مي‌كنم‌ مرا بدون‌ استحقاق‌ و سابقه‌ مشمول‌ لطف‌ خود بنمايي‌، تو همه‌ جا معروف‌ به‌ احسان‌ و نيكوكاري‌ هستي‌. خداي‌ من‌، پروردگار من‌، چطور ممكن‌ است‌ بنده‌ خود را بعد از آن كه‌ به‌ وحدانيت‌ تو اقرار نموده‌ و شريكي‌ براي‌ تو قائــل‌ نبوده‌ و قلبش‌ به‌ معرفت‌ تو آگاهي‌ و آشنايي‌ داشته‌ و ياد تو بر زبان‌ او جاري‌ شده‌ و محبت‌ تو در قلب‌ او جا گرفته‌ و بعد از آن كه‌ به‌ گناه‌ خود اعتراف‌ داشته‌ و در برابر ربوبيت‌ تو و عظمت‌ تو خاضع‌ و خاشع‌ بوده‌، چگونه‌ ممكن‌ است‌ يك‌ چنين‌ انساني‌ را معذب‌ به‌ عذاب‌ جهنم‌ ببيني‌ و او را از عذاب‌ جهنم‌ نجات‌ ندهي‌. هيهات‌ از لطف‌ تـو و كرم‌ تو چنين‌ كاري‌ بسيار بعيد است‌. هرگز بنده‌اي‌ را كه‌ تربيت‌ نموده‌اي‌، ضايـع‌ نمي‌گذاري‌ و يا او را كه‌ به‌ خود نزديك‌ كرده‌اي‌، دور نمي‌ كني‌ و هرگز كسي‌ راكـه‌ پناه‌ داده‌اي‌ از پناه گاه‌ خود اخراج‌ نمي‌كني‌ و هرگز كسي‌ را كه‌ متصدي‌ كفالت‌ و كفايت‌ او شده‌اي‌، به ‌بلا و مصيبت‌ تسليم‌ نمي‌كني‌. در اين‌ جملات‌ مولا اميرالمومنين‌ (ع‌) با ذكر جملات‌ يا من‌ بدء خلقي‌ بعضي‌ مسائل‌ را در ارتباط‌ با لطف‌ و كرم‌ خدا بعيد مي‌داند و خيال‌ نمي‌ كند كه‌ خداوند با بنده‌ خودكه‌ چنين‌ صفات‌ و خصايصي‌ دارد، چنين‌ رفتاري‌ داشته‌ باشد زيرا يك‌چنين‌ رفتاري‌ نسبت‌ به‌ بنده‌اي‌ كه‌ داراي‌ يك‌ چنين‌ صفات‌ و خصايصي‌ است‌، ظلم‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد و خدا ظالم‌ نيست‌ و يا باعث‌ سلب‌ رحمت‌ مي‌شود از كسي‌ كه‌ مستحق‌ لطف‌ و كرم‌ است‌ و خدا هرگز سلب‌ رحمت‌ نمي‌كند و پيدايش‌ يك‌چنين‌ عذابي‌ را براي‌ چنين‌ بندگاني‌، عجيب‌ مي‌داند. بنده‌اي‌ كه‌ اقرار به‌ وحدانيت‌ خدا دارد و هرگز شرك‌ به‌ خدا نياورده‌ اسـت‌ و بنده‌اي‌ كه‌ قلب‌ او مملو از معرفت‌ و مغفرت‌ خداوند متعال‌ است‌ زيرا عذاب‌ آخرت‌ نتيجه‌ كفر و شرك‌ است‌. كساني‌ عذاب هاي‌ آخرت‌ را به‌ وجود مي‌ آورند و مستحق‌ عذاب‌ جهنم‌ هستند كه‌ كافر و مشرك‌ بوده و معرفت‌ به‌ خدا نداشته‌ باشند. وقتي‌ كه‌ معرفت‌ به‌ خدا ندارند و خدا را به‌ وحدانيت‌ نمي‌شناسند در زندگي‌ خود راي‌ و خود مختارند و قائل‌ به‌ حساب‌ و مجازات‌ نيستند. به‌ راي‌ و اختيار خود مرتكب‌ معاصي‌ مي‌شوند و به ‌بندگان‌ خدا ستم‌ مي‌كنند و نتيجه‌ اين‌ ستم ها، عذاب‌ جهنم‌ است‌. پس‌ آن حضرت‌ خيلي‌ بعيد و عجيب‌ مي‌داند كه‌ دل هاي‌ پر از معرفت‌ خدا كه‌ اقرار به‌ يگانگي‌ خدا دارند درخط‌ كفر و گناه‌ حركتي‌ كنند و مستحق‌ آتش‌ جهنم‌ شوند. فرمايشات‌ حضرت‌ در اين‌ فراز از دعا به‌ اين‌ معنا نيست‌ كه‌ خداوند ممكن‌ است‌ انسان‌ اين‌ چنيني‌ را كه‌ مجهز به‌ يك‌ چنين‌ صفاتي‌ هست‌ عذاب‌ كند وليكن‌ عذاب‌ نمي‌كند و از اين‌ جهت‌ بعيد و عجيب‌ مي‌داند كه‌ يك‌ چنين‌ انساني‌ در خط‌ توحيد و اطاعت‌ خدا مستحق‌ عذاب‌ شود لذا درآخراين‌ قسمت‌ با كلمه‌: هيهات‌ انت‌ اكرم‌ من‌ ان‌ تضييع‌ من‌ ربيته‌ و ....

خيلي‌ بعيد و عجيب‌ و يا غيرممكن‌ مي‌داند كه‌ خداوند متعال‌ بنده‌ تربيت‌ شده‌ خود را كه‌ با تعليم‌ و تربيت‌ او را به‌ خود نزديك‌ نموده‌ و به‌ مقامي‌ از علم‌ و دانـش‌ رسانيده‌ و او را پناه‌ خود قرار داده‌، ضايع‌ بگذارد و او را از جوار رحمت‌ خود دور كند. اين‌ جملات‌ در لحن‌ و بيان‌ خود تعجب‌آميز است‌ يعني‌ از شدن‌ يك‌ چنين‌ كاري‌ و ضايع‌ شدن‌ يك‌چنين‌ بندگاني‌ تعجب‌ مي‌كند. تعجب‌ همه‌ جا از كارهايي‌ پيدا مي‌شود كه‌ روي‌ عوامل‌ طبيعي‌ و انساني‌ نبايستي‌ واقع‌ شود، اما واقع‌ مي‌شود. مانند انساني‌ كه‌ يك‌ عمر روزي‌ خدا را مي‌خورد و اين‌ همه‌ مشمول‌ لطف‌ و احسان‌ خدا مي‌شود و با همه‌ اين ها از دايره‌ اطاعت‌ خدا خارج‌ شده‌ و كافر به‌ خدا مي‌شود. پس‌ يك‌ چنين‌ كفري‌ از انسان‌ تعجب‌آور است‌ و همين‌ طور پيدايش‌ بي‌مهري‌ از خدا نسبت‌ به‌ يك‌ چنين‌ بنده‌اي‌، تعجب‌آور است‌ و يا پيدايش‌ كفر و گناه‌ از چنين‌ بنده‌اي‌ كه‌ مشمول‌ لطف‌ و عنايت‌ خدا شده‌ است‌، تعجب‌ آور است‌ يعني‌ اعمالي‌ است‌ كه‌ اگر واقع‌ شود برخلاف‌ قضاوت‌ علل‌ و عوامل‌ طبيعي‌ و انساني‌ بوده‌ است‌ و هرگز يك ‌چنين‌ كارهايي‌ از لطف‌ خدا و رحمت‌ او قابل‌ ظهور نيست‌ و يا بنده‌اي‌ از بندگان‌ خدا كه‌ به‌ تربيت‌ الهي‌ اين طور تربيت‌ شده‌ و قلبش‌ از مهر و محبت‌ به‌ خدا پر شده‌ است‌، برگشت‌ يك‌ چنين‌ انساني‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ بعد از آن كه‌ مستحق‌ رحمت‌ خدا شده‌ است‌، مستحق‌ عذاب‌ خدا شود، تعجب‌آور است‌ و يك‌ چنين‌ كارهايي‌ قابل‌ وقوع‌ نيست‌.

جملات‌ در اين‌ فراز همه‌ با اظهار تعجب‌ ادا مي‌شود تا انسان‌ها بدانند، پيدايـش‌ يك‌ چنين‌ كاري‌ كه‌ بندگان‌ خود را به‌ چنين‌ عذاب‌هايي‌ مبتلا كند، خيلي‌ عجيب‌ و غير قابل‌ وقوع‌ است‌ لذا در آخرين‌ قسمت‌ مي‌گويد:

پروردگارا! تو به‌ ضعف‌ و ناتواني‌ من‌ در برابر بلاها و مصيبت‌هاي‌ دنيا، آگاهي‌ كامل‌ داري‌ و مي‌داني‌ كـه‌ در برابر عذاب هاي‌ دنيا نمي‌توانم‌ مقاومت‌ كنم‌ با اين‌ كه‌ بلاها و مصيبت‌هاي‌ دنيا خيلي‌ زود مي‌گذرد، خيلي‌ كم‌ دوام‌ دارد و باقي‌ نمي‌ماند. پس‌ انساني‌ كه‌ در برابر اين‌ بلاهاي‌ زودگذر نمي‌تواند مقاومت‌ كند، چطورمي‌تواند در برابر عذاب هاي‌ آخرت‌ ايستادگي‌ كند و دوام‌ بياورد با اين‌ كه‌ عذاب هاي‌ آخرت‌ خيلي‌ طولاني‌ است‌ و عوامل‌ مرگ‌ همه‌ جا به‌ انسان‌ حمله‌ور است‌ وليكن‌ از مرگ‌ خبري‌ نيست‌ و هرگز بلاهاي‌ آخرت‌، تخفيف‌ پيدا نمي‌كند و سبك تر نمي‌شود زيرا عذاب هاي‌ آخرت‌ از خط‌ غضب‌ خدا و انتقام‌ خدا متوجه‌ انسان‌ مي‌شود وليكن‌ عذاب هاي‌ دنيا از خط امتحان‌ و آزمايش‌ است‌. گاهي‌ سبك‌ مي‌شوند و گاهي‌ سنگين‌ و بعد از تمام‌ شدن‌ دوره‌ امتحان‌، برطرف‌ مي‌شود وليكن‌ عذاب هايي‌ كه‌ از خط‌ غضب‌ خدا شامل‌ حال‌ انسان‌ مي‌شود، تخفيف‌ پيدا نمي‌كند و برطرف‌ نمي‌شود. آن‌ها عذاب هايي‌ است‌ كه‌ آسمان ها و زمين‌ هم‌ در برابرش‌ مقاومت‌ ندارند چه‌ برسد به‌ انساني‌ كه‌ ناتوان‌ و ضعيف‌ است‌، حقيراست‌ و مسكين‌ و مستكين‌.

لطيفه‌هاي‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ جملات‌ يكي‌ همين‌ است‌ كه‌ همه‌ جا اين‌ جملات‌ به‌ نحو تعجب‌ ايراد مي‌شود و مولا(ع‌) تعجب‌ مي‌كند ازاين‌ كه‌ خداوند يك‌ چنين‌ مقدراتي‌ درباره‌ بندگان‌ خاضع‌ و خاشع‌ خود داشتـه‌ باشد زيرا آن چه‌ مناسب‌ شان‌ خدا و مناسب‌ لطف‌ خداوند متعال‌ است‌ رحمت‌ و محبت‌ نسبت‌ به‌ بندگانش‌ است‌. خداوند دريكي‌ ازآيات‌ قرآن‌ حكمت‌ پيدايش‌ قيامت‌ و زندگي‌ آخرت‌ را اين‌ طور توضيح‌ مي‌دهد مي‌فرمايد:

من‌ زندگي‌ آخرت‌ و قيامـت‌ را به‌ اين‌ منظور داير كرده‌ام‌ كه‌ شما را به‌ پناه‌ رحمت‌ و محبت‌ خود بكشانم‌ و از عذاب ها و بلاها و گرفتاري‌هايي‌ كه‌ در دنيا سر شما مي‌آيد، ايمن‌ سازم‌. دراين‌ آيـه‌ مي‌فرمايد:

كتب‌ علي‌ نفسه‌ الرحمه‌ ليجمعنكم ‌الي‌ يوم‌القيمه‌ لاريب‌ فيه‌

يعني‌ به‌ اين‌ منظور شما را در صحراي‌ محشر جمع‌ مي‌كند و از دنيا به‌ آخرت‌ مي‌برد تا رحمت‌ خود را شامل‌ حال‌ شما سازد و شما را از لطف‌ و كرم‌ خود بهره‌مند كند.

شايد بعضي‌ انسان‌ها اين‌ طور فكر مي‌كنند كه‌ زندگي‌ آخرت‌ براي‌ عذاب‌ و مجازات‌ و انتقام‌ الهي‌ داير مي‌شود. خدا انسان‌ها را به‌ آخرت‌ مي‌كشاند تا آن‌ها را به‌ سخت‌ترين‌ عذاب ها مبتلا سازد مانند سلطاني‌ كه‌ دشمنان‌ خود را نمي‌تواند درميان‌ كوچه‌ و بازار و رو به روي‌ مردم‌ مجازات‌ كند كه‌ سر و صداي‌ مردم‌ بلند مي‌شود، يك‌ زنداني‌ براي‌ دشمنان‌ خود مي‌سازد و آنها را به‌ زندان‌ مي‌كشاند تا در آن جا شكنجه‌ كند و اگر آن‌ زندانيان‌ سر و صدا راه‌ بياندازند و آه‌ و ناله‌ كنند، كسي‌ صداي‌ آن‌ها را نشنود و به‌ كمك‌ آن‌ها نيايد.

خداوند متعال‌ براي‌ رد يك‌ چنين‌ عقيده‌ به‌ مردم‌ مي‌ گويد كه‌ خدا زندگي‌ آخرت‌ را براي‌ اين‌ داير كرده‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خود را در پناه‌ رحمت‌ واسعه‌ خود قراردهد و آن‌ها را از لطف‌ و كرم‌ خود بهره‌مند كند.

ممكن‌ است‌ در برابر اين‌ آيه‌ شريفه‌ سئوال‌ و پرسشي‌ به‌ وجود آيد، بهتراين‌ است‌ جواب‌ سئوال‌ مقدر هم‌ داده‌ شود و آن‌ سئـوال‌ مقدراين‌ است‌ كه‌ چرا خداوند در همين‌ دنيا بندگان‌ خود را از رحمت‌ واسعه‌ خود بهره‌مند نمي‌ كند و در همين‌ جا بركات‌ خود را بر بندگان‌ ريزش‌ نمي‌دهد بلكه‌ غالباً آن‌ها را در معرض‌ مصيبت‌ها و بلاها و فقرو ناداري‌ قرار مي‌دهد و در زندگي‌ بر آن‌ها سخت‌ مي‌گيرد. در جواب‌ يك‌ چنين‌ سئوالي‌ مي‌ گوئيم‌ به‌ چند دليل‌ اين‌ زندگي‌ دنيا لياقت‌ ندارد كه‌ خداوند در همين‌ دنيا رحمت‌ خود را گسترش‌ دهد و بندگان‌ خود را از رحمت‌ واسعه‌ خود برخوردار نمايد. دليل‌ اول‌ اين كه‌ اين‌ زندگي‌ دنيا دار امتحان‌ و آزمايش‌ است‌، خداوند مومن‌ و كافر و غني‌ و فقير را آزمايش‌ مي‌كند تا معلوم‌ شود آيا فقرا در تقديرات‌ خداوند متعال‌ صبر و مقاومت‌ دارند و راضي‌ به‌ رضاي‌ خدا هستند يا نه‌ و همچنين‌ اغنيا به‌ بندگان‌ خدا كمك‌ مي‌كنند يا نه‌. در مدرسه‌اي‌ كه‌ انسان‌ها بايستي‌ در آن‌ امتحان‌ شوند تا ماهيت‌ آن‌ها و درجات‌ علم‌ و سواد آن‌ها روشن‌ شود يك‌ چنين‌ محل‌ زندگي‌ مناسب‌ ريزش‌ رحمت‌ و بركات‌ الهي‌ نيست‌ زيرا هنوز به‌ علم‌ و معرفت‌ نرسيده‌اند تا از بركات‌ الهي‌ به‌ جا و به‌ موقع‌ استفاده‌ كنند. وسعت‌ رحمت‌ و بركات‌ الهي‌ در اختيار مردم‌ دنيـا مانند اين‌ است‌ كه‌ پدري‌ ميليون ها تومان‌ ثروت‌ خود را در اختيار كودكان‌ خود قرار دهد كه‌ هنوز به‌ عقل‌ و دانش‌ نرسيده‌اند و زندگي‌ را تجربه‌ نكرده‌اند قهرا آن‌ ثروت‌ زياد براي‌ كودكان‌ فاقد درس‌ و معرفت‌ مايه‌ هلاكت‌ و مصيبت‌ آن‌ها مي‌شود . بايستي‌ پدر دانشمند و ثروتمند اول‌ كودكان‌ خود را به‌ عقل‌ و معرفت‌ برساند و درس‌ زندگي‌ به‌ آن‌ها بياموزد، بعد ثروت‌ خود را در اختيار آن‌ها قرار دهد. خداوند متعال‌ همان‌ پدر نيرومند و قدرتمند انسان‌هاي‌ كره‌ زمين‌ است‌ و اين‌ زندگي‌ دنيا به‌ جاي‌ كودكستان‌ و دبستاني‌ است‌ كه‌ فرزندان‌ خود را براي‌ تعليم‌ و تربيت‌ به‌ اين جا فرستاده‌ است‌ تا به‌ علم‌ و دانش‌ برسند، عقل‌ و معرفـت‌ كامل‌ به‌ دست‌ آورند تا بتوانند از ثروت‌ پدر ثروتمند خود استفاده‌ كنند. پس‌ اين‌ زندگي‌ دنيا كه‌ كودكستاني‌ بيشتر نيست‌، جاي‌ ريزش‌ رحمت‌ خدا و بركات‌ الهي‌ نخواهد بود از اين‌ رو آن‌ها را به‌ دايره‌ لطف‌ و كرم‌ خود كه‌ عالم‌ آخرت‌ است‌، مي‌كشاند تا هرچه‌ بهتر و بيشتر آن‌ها را بهره‌مند كند و دليل‌ ديگر اين‌ است‌ كـه‌ در زندگي‌ دنيا انسان‌هاي‌ بد و خوب‌ و يا مومن‌ و كافر با يكديگر مخلوط‌ و محشورند و بد و خوب‌ در كنار يكديگر زندگي‌ مي‌كنند و خداوند به‌ هر دو طايفه‌ آزادي‌ مطلـق‌ داده ‌است ‌ تا معلوم‌ شود چه‌ كساني‌ به‌ سوي‌ حق‌ مي‌روند و يا به‌ سوي‌ باطل‌ در حركتند. قهراً در يك‌ چنين‌ حشر و اختلاطي‌ اختلاف‌ طبقاتي‌ و تفاوت‌ خارج‌ از اندازه‌ مناسب‌ نيست‌ زيرا دشمنان‌ خدا كه‌ مستحق‌ رحمت‌ خدا نيستند و دوستان‌ خدا هم‌ از حشـر با آن‌ها در رنج ‌ و عذاب‌ هستند. مخصوصاً اگر مال‌ و ثروتشان‌ بيشتر و زيادتر باشد، دائم‌ در معرض‌ هجوم‌ دشمنان‌ خدا واقع‌ مي‌شوند وليكن‌ در زندگي‌ آخرت‌ خداونـد متعال‌ ابتدا بد و خوب‌ را از يكديگر جدا مي‌كند و آن‌ها را در فاصله‌اي‌ بسيار دور از يكديگر قرار مي‌دهد. دشمنان‌ خود را در انتهاي‌ ضعف‌ و ناتواني‌ و دوستان‌ خود را در نهايت‌ قدرت‌ و ثروت‌. براي‌ دشمنان‌ خدا امكاناتي‌ باقي‌ نمي‌ ماند كه‌ باعث‌ رنج‌ و زحمت‌ دوستان‌ خدا شوند و آن‌ها را آزار و اذيت‌ كنند و دليل‌ سوم ‌اين‌ است‌ كه‌ زندگي‌ دنيا غالبا در شعاع‌ حكومت‌ جباران‌ و ظالمان‌ اداره‌ مي‌شود و اين‌ جباران‌ و ستم كاران‌ طغيان گر اكثريت‌ ثروت‌ و نعمت‌ دنيا را به‌ خود اختصاص‌ مي‌دهند. مومنين‌ و فقرا را هرچه‌ بتوانند ضعيف‌تر و ضعيف‌تر نموده‌ و خود را بـرآن‌ها مسلط‌ مي‌كنند. انسان‌ها پيش‌ از آن‌ كه‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ و نعمت ‌احتياج‌ داشته‌ باشند محتاج‌ به‌ يك‌ حكومت‌ عالمانه‌ و عادلانه‌ هستند تا همچون‌ پدر مهربان‌ آن‌ها را زير سايه‌ لطف‌ و كرم‌ خود بپروراند و ثروت‌ و نعمت‌ خود را در اختيار آن‌ها قرار دهد. پيدايش‌ يك‌ چنين‌ حكومتي‌ در زندگي‌ دنيا ميسر و ميسور نيست‌ بلكه‌ در زندگي‌ آخرت‌ حكومت‌ خدا و اولياء خدا داير مي‌شود و انسان‌ها در شعاع‌ لطـف‌ و رحمت‌ خدا قرار مي‌گيرند و زمينه‌ هاي‌ مناسب‌ براي‌ استفاده‌ از نعمت‌هاي‌ خدا براي‌ بندگان‌ خدا داير مي‌شود از اين‌ رو زندگي‌ دنيامناسب‌ ريزش‌ رحمت‌ و بركات‌ نامتناهي‌ خدا نيست‌ بلكه‌ درزندگي‌ آخرت‌ يك‌ چنين‌ زمينه‌ مناسب‌ بـراي‌ بندگان‌ خدا فراهم‌ مي‌شود تا بتوانند از ثروت‌ و نعمت ‌ نامتناهي‌ خدا بهره‌مند شوند.

پس‌ متناسب‌ شأن‌ خدا در دنيا و آخرت‌ نيست‌ كه‌ بندگان‌ ضعيف‌ خود را به‌ عذاب ها و مصيبت‌ها مبتلا كند و تربيت‌ شدگان‌ خود را به‌ حال‌ خود واگذار و ضايع‌ كند. تمامي‌ اين‌ جملات‌ كه‌ با لحن‌ تعجب‌آميز ادا مي‌شود براي‌ اين‌ است‌ كه‌ سوء ظن‌ و بدگماني‌ بندگان‌ خدا را نسبت‌ به‌ خدا برطرف‌ كند و در آن‌ها حسن‌ ظن‌ به‌ وجود آورد و به‌ آن‌ها بفهماند كه‌ خداوند هرگز بندگان‌ خود را براي‌ عذاب‌ و بلا نيافريده‌، بلكه‌ به‌ اين‌ منظور كه‌ آن‌ها را مشمول‌ لطف‌ و كرم‌ خود قرار دهد و فيض‌ نامتناهي‌ خود را به‌ آن‌ها برساند.

لطيفه‌ ديگر در اين‌ جملات‌ اين‌ است‌ كه‌ چرا و چگونه‌ عذاب هاي‌ دنيا گاهي‌ ثابت‌ مي‌ماند و گاهي‌ برطرف‌ و سبك‌ مي‌شود وليكن‌ عذاب هاي‌ عالم‌ آخرت‌ قابل‌ تخفيف‌ نيست‌ و فرق‌ بين‌ عذاب هاي‌ انتقامي‌ خدا و عذاب هاي‌ ابتلايي‌ خدا چيست‌ و چگونه‌ است‌.

در اين‌ جملات‌ مولا(ع‌) عذاب هاي‌ آخرت‌ را از مبداء غضب‌ خدا مي‌داند مي‌گويد زيرا عذاب هاي‌ آخرت‌ از غضب‌ و انتقام‌ تو پيدا مي‌شود و در برابر عذاب‌ انتقامي‌ تو آسمان ها و زمينها هم‌ تاب‌ و طاقت‌ مقاومت‌ ندارند چه‌ برسد به ‌انسان‌ ضعيفي‌ مانند من‌ كه‌ تركيبي‌ از گوشت‌ و خون‌ و ساير املاح‌ بوده‌ و ضعيف‌ترين‌ مخلوق‌ عالم‌ به‌ حساب‌ مي‌آيم‌ دليل‌ اين‌ كه‌ عذاب‌ دنيا يك‌ نوع‌ عذاب‌ ابتلايي‌ به‌ حساب‌ آمده‌ و عذاب‌ آخرت‌ عذاب‌ انتقامي‌ است‌، اين‌ است‌ كه‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ حوادث‌ دنيايي‌ را منشاء تعليم‌ و تربيت‌ انسان‌ها قرار داده‌ و حادثه‌ها به‌ ميزاني‌ بر انسان‌ها مي‌گذرد كه‌ به‌ آن‌ها بفهماند و معناي‌ حادثه‌ را به‌ آن‌ها بچشاند. براي‌ اين‌ كه‌ هر نعمتي‌ را با ضد آن‌ بشناسند و قدر نعمت‌هاي‌ خدا را بدانند و براي‌ نجات‌ از ضد نعمت‌ها قدري‌ تلاش‌ و كوشش‌ كنند، خداوند متعال‌ زندگي‌ دنيا را بر اساس‌ مهلت‌ و تناوب‌ قرار داده‌ است‌. ابتدا نعمتي‌ از نعمت‌هاي‌ خود را در اختيار انسان‌ مي‌گذارد تا انسان‌ با استفاده‌ از آن‌ نعمت‌ قدر آن‌ را بداند. پس‌ از آن‌ براي‌ تحكيم‌ و تمرين‌ اين‌ قدرداني‌ نعمت‌ را از انسان‌ سلب‌ مي‌كند و او را به‌ ضـد نعمت‌ مبتلا مي‌كند، ثروت‌ را مي‌برد و فقر به‌ وجود مي‌آورد. سلامتي‌ را مي‌برد، بيماري‌ ايجاد مي‌كند. امنيت‌ را مي‌برد، ناامني‌ ايجاد مي‌كند. اين‌ تناوب‌ و ترتيب‌ صرفا"به‌ ميزاني‌ جريان‌ پيدا مي‌كندكه‌ انسان‌ها معاني‌ فقر و غنا و سلامت‌ و مرض‌ و امنيت‌ و ناامني‌ را بدانند و همچنين‌ مبادي‌ و مصادر نعمت‌ را كه‌ اراده ‌خداوند متعال‌ است‌، بشناسند و به‌ خدا پناهنده‌ شوند و زبان‌ دعا و نيايش‌ آن‌ها باز شود، رابطـه‌ توحيدي‌ آن‌ها محكم‌ شود و يا اگر به‌ قهقراء برمي‌ گردند و در خط‌ ايمان‌ و تقوي‌ فعاليت‌ نمي‌كنند، خط‌ حركت‌ خود را به‌ انتها برسانند و در انتها يا توبه‌ كنند و به‌ سوي‌ خدا برگردند و يا اين‌ كه‌ در محروميت‌ از نعمت‌هاي‌ خدا قرارگيرند. پس‌ حوادث‌ دنيايي‌ صرفا براي‌ تعليم‌ و تربيت‌ انسان‌ها به‌ وجود مي‌آيد و تا زماني‌ ادامه‌ دارد كه‌ در تعليم‌ و تربيت‌ موثر باشد و انسان‌ها به‌ ميزاني‌ كه‌ لازم‌ است‌ بهره‌ خود را بگيرند و بعد از پيدايش‌ علم‌ و آگاهي‌ دليلي‌ براي‌ بقاء و دوام‌ عذاب‌ و حادثه‌ وجود ندارد و با فعاليت‌ انسان‌ و يا به‌ اراده‌ خداوند متعال‌ حادثه‌ها برطرف‌ مي‌شود.

تعليمات‌ الهي‌ با تعليمات‌ انسان‌ها فرق‌ دارد و مختلف‌ است‌. انسان‌ها از طريق‌ تذكر و قرائت‌ و سخنراني‌ مطالب‌ را به‌ يكديگر مي‌آموزند وليكن‌ خداوند متعال‌ با ايجاد حادثه‌ و ابتلاء به‌ انسان‌ آموزش‌ مي‌دهد. حادثه‌ و ابتلا بهترين‌ راه‌ براي‌ درك‌ حقايق‌ و تعليم‌ و تربيت‌ است‌، پس‌ خداوند متـعال‌ براي‌ اين‌ كه‌ حرارت‌ و برودت‌ به‌ انسان‌ بياموزد و يا فقر و غنا به‌ انسان‌ ياد بدهد حرارت‌ و برودت‌ و فقر و غنا مي‌سازد و انسان‌ را به‌ آن‌ مبتلا مي‌كند. همين‌طور هر مرضي‌ را با ايجاد همان‌ مرض‌ به‌ انسان‌ مي‌آموزد و يا هر نعمت‌ و لذتي‌ را از راه‌ چشيدن‌ و خوردن‌ مي‌آموزد. اگر انسان‌ در برابر اين‌ حادثه‌ ها و ابتلائات‌ واقع‌ نشود با تذكرالفاظ‌ و عبارات‌ به‌ واقعيت‌ها و حقيقت‌ها آگاهي‌ پيدا نمي‌كند. تذكرالفاظ‌ و عبارات‌ هم‌ به‌ ميزان‌ تجربه‌ و آزمايش‌ به‌ معناي‌ بروز حادثه‌ها ارزش‌ پيدا مي‌كند چنان كه‌ گفته‌اند: التجربه‌ فوق‌ العلم‌ يعني‌ تجربه‌ از علم‌ بالاتراست‌ و تجربه‌ به‌ معناي‌ مبتلا شدن‌ به‌ حادثه‌ها است‌، نه‌ فقـط يادآوري‌ حادثه‌ها. در هرصورت‌ بلاهاي‌ دنيا به‌ اين‌ كيفيت‌ است‌ كه‌ انسان‌ها با فعاليت‌ و معالجات‌ خودي‌ و يا از طريق‌ دعا و نيايش‌ و يا بعد از تمام‌ شدن‌ تقدير الهي‌ برطرف‌ مي‌شود وليكن‌ عذاب‌هاي‌ آخرتي‌ كه‌ نتيجه‌ غضب‌ و انتقام‌ خداست‌، به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ خداوند در زندگي‌ آخرت‌ انسان‌هاي‌ كافر و ظالم‌ را به‌ حال‌ خود واگذار مي‌كند و آن‌ها را از دايره‌ تقدير و آزمايش‌ خارج‌ مي‌نمايد زيرا تناوب‌ حالات‌ و اختلاف‌ تقديرات‌ براي‌ انسان‌هاي‌ كافر و ظالم‌ سودي‌ ندارد. خداوند آن‌ها را تشبيه‌ به‌ حيوانات‌ و يا گرگ‌ و سگ‌ مي‌كند حيوانات‌ وضعيتي‌ دارند كه‌ اگر سير باشند، معناي‌ سيري‌ نمي‌ فهمند و شكرخدا به‌ جا نمي‌آورند و اگر هم‌ گرسنه‌ باشند، معناي‌ گرسنگي‌ و پناهندگي‌ به‌ خدا را براي‌ علاج‌ گرسنگي‌، نمي‌دانند. خداوند مي‌فرمايد مانند سگند كه‌ اگر كسي‌ به‌ آن‌ها حمله‌ كند زبان‌ خود را در مي‌آورند، لهلهــه‌ مي‌كنند و اگر هم‌ آن‌ها را به‌ حال‌ خود واگذار كند باز هم‌ لهلهه‌ دارند يعني‌ اختلاف‌ حالات‌ آن‌ها را به‌ خط‌ توحيد و حقيقت‌ و فضيلت‌ و انسانيت‌ برنمي‌گرداند. پس‌ دليلي‌ نداردكه‌ حادثه‌ ها از آن‌ها برطرف‌ شود اگر پير و مفلوك‌ وارد قيامت‌ شوندتا ابد در همان‌ پيري‌ و فلاكت‌ مي‌مانند و اگر با سل‌ و سرطان‌ و يا زخم‌ و جراحت‌ ديگر وارد قيامت‌ شوند در همان‌ سل‌ و سرطان‌ و يا زخم‌ و جراحت‌ مي‌مانند. براي‌ آن‌ها از جانب‌ خدا تقديري‌ وجود ندارد تا حالت‌ مرض‌ و كسالت‌ آن‌ها برطرف‌ شود زيرا از اين‌ تقدير نتيجه‌اي‌ حاصل‌ نمي‌ شود كه‌ تعليم‌ و تربيت‌ و يا پناهندگي‌ به‌ خدا در آن‌ها پيدا شود و از طرف‌ ديگر زمينه‌اي‌ براي‌ رفع‌ كسالت‌ها و مرض‌ها با فعاليت‌ خود آن‌ها فراهم‌ نمي‌شود زيرا انسان‌ها در همين‌ زندگي‌ دنيا مي‌توانند براي‌ علاج‌ مرض‌ها و كسالت‌ها فعاليت‌ كنند و در همين‌ زندگي‌ دنيا از فعاليت‌ خود نتيجه‌ مي‌گيرند و تا اندازه‌اي‌ مي‌توانند بلاها و مصيبت‌ها را برطرف‌ كنند. تقدير خداوند هم‌ در دنيا اجازه‌ مي‌دهد كه‌ آن‌ها از كار و فعاليـت‌ خود نتيجه‌ بگيرند شايد همان‌ طوركه‌ كار و كوشش‌ خود را موثر مي‌دانند، فعاليـت‌ خدا را هم‌ براي‌ رفع‌ كسالت‌ها موثر بدانند و در نتيجه‌ شكرخدا را به‌ جا آورند وليكن‌ در زندگي‌ آخرت‌ سفره‌ طبيعت‌ از جلو آن‌ها برچيده‌ مي‌شود و وسايل‌ دنيايي‌ از آن‌ها سلب‌ مي‌شود. نه‌ از فعاليت‌ خود مي‌توانند نتيجه‌اي‌ بگيرندكه‌ زمينه‌اي‌ براي‌ فعاليت‌ وجود ندارد و نه‌ هم‌ از تقديرات‌ خدا مي‌توانند به‌ نفع‌ خود استفاده‌ كنند زيرا پناهنده‌ به‌ خدا نمي‌شوند و خدا را نمي‌شناسند تا خواهش‌ و تقاضايي‌ از خدا داشته‌ باشند. پس‌ قسمت‌ اول‌ عذاب هاي‌ آخرت‌ همين‌ عذاب هائي‌ است‌ كه‌ از دنيا همراه‌ خود به‌ آخرت‌ برده‌اند قسم‌ ديگر عذاب‌هاي‌ آخرت‌ برگشت‌ همين‌ عذاب‌هايي‌ است‌ كه‌ در دنيا سر بندگان‌ خدا آورده‌اند و به‌ آن‌ها زخم‌ زده‌اند و يا آن‌ها را سوزانيده‌اند و يا به‌ آن‌ها توهين‌ كرده‌اند و يا آن‌ها را كشته‌اند. تمامي‌ اين‌ عذاب‌ها و بلاها كه‌ در دنيا سر بندگان‌ خدا آورده‌اند درآخرت‌ به‌ خود آن‌ها برمي‌گردد. سوزش‌ جراحت‌ها و قتل ها و حرارت‌ سوزندگي‌ ها و يا درد توهين‌ ها به‌ خود آن‌ها برمي‌گردد و تا ابد در وجود آن‌ها مي‌ماند كه‌ خداوند مي‌فرمايد: خالدين‌ فيها ابدا. پس‌ راهي‌ و يا دليلي‌ براي‌ رفع‌ و دفع‌ عذاب‌هاي‌ آخرتي‌ از وجــود آن‌ها پيدا نيست‌ فقط‌ يك‌ عمل‌ و يك‌ راه‌ ممكن‌ است‌ سودمند به‌ حال‌ آن‌ها باشد و آن‌ توبه‌ و پناهندگي‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌ و اين‌ توبه‌ و پناهندگي‌ هم‌ علم‌ و معرفت‌ لازم‌ دارد و آن‌ها معرفت‌ به‌ خدا ندارند تا توبه‌ كنند و به‌ خدا پناهنده‌ شوند در نتيجه‌ عذاب‌ها دائم‌ در وجود آن‌ها باقي‌ مي‌ماند. اين‌ است‌ معناي‌ انتقام‌ خدا، غضب‌ خدا و انتقام‌ خدا فقط‌ به‌ معناي‌ واگذاري‌ انسان‌ به‌ حال‌ خود است‌ كه‌ از دايره‌ تقدير خدا خارج‌ مي‌شوند آن چنان‌كه‌ در دو حال‌ نعمت‌ و ضد نعمت‌ مسـاوي‌ هستند و خدا را نمي‌شناسند تا شكر خدا به‌ جا آورند و پناهنده‌ به‌ خدا نمي‌شوند تا لطف‌ خدا را به‌ طرف‌ خود جلب‌ و جذب‌ كنند. پس‌ عذاب‌ و بلا براي‌ آن‌ها ادامه‌ پيدا مي‌كند .

و باز مولا (ع‌) در اين‌ جملات‌ براي‌ معرفي‌ عذاب‌ لطيفه‌اي‌ به‌ كار مي‌برد كه‌ مي‌فرمايد:

و هذا مالا تقوم‌ له‌ السموات‌

يعني‌ آسمان‌ها در برابر عذاب‌ آخرت‌ مقاومت‌ ندارند، چگونه‌ انسان‌ مي‌تواند مقاومت‌ پيدا كند، زيرا آسمان‌ها و زميـن‌ از نوع‌ جمادات‌ و يا نباتات‌ و يا آب‌ و هوا هستند كه‌ حرارت‌ همه‌ آن‌ها را از بيــن‌ مي‌برد، جمادات‌ را ذوب‌ مي‌كند، نباتات‌ را مي‌سوزاند و آب‌ و هوا را تبديل‌ به‌ بخـار مي‌كند وليكن‌ انسان‌هاي‌ آخرتي‌ دائم‌ در وضع‌ سوختن‌ و ساختن‌ هستند. عذاب‌ و حرارت‌ آن‌ها را مي‌ سوزاند و باز اراده‌ خدا آن‌ها را مي‌سازد زيرا آن‌ها بايستـي‌ باشند تا شايد متنبه‌ شوند و اگر متنبه‌ نشدند، درس‌ عبرتي‌ براي‌ بندگان‌ مومن‌ خدا باشند. دليلي‌ ندارد كه‌ خدا بر آن‌ها رحم‌ كند و اجازه‌ نابودي‌ آن‌ها را صادركند پس‌ آسمان‌ و زمين‌ها در برابر عذاب‌هاي‌ الهي‌ مقاومت‌ ندارند.

دنباله‌ اين‌ جمله‌ كه‌ مي‌فرمايد: آسمان‌ها و زمين‌ها طاقت‌ مقاومت‌ ندارند مي‌گويد:

اي‌ مولاي‌ من‌! اي‌ سيد من‌! چطور من‌ بنده‌اي‌ ضعيف‌ و ذليل‌ و فقير و مسكين‌ در برابر آن‌ عذاب‌ها مي‌توانم‌ مقاومت‌ كنم.‌

پروردگارا! اگر مبتلا به‌آن‌ عذاب‌ها شدم‌ از چه‌ نوع‌ عذابي‌ مي‌توانم‌ به‌ تو شكايت‌ كنم‌ يا از كدام‌ يك‌ از عذاب‌ها ناله‌ و گريه‌ كنم‌ آيا در برابر درد عذاب‌ و شدت ‌آن‌ بنالم‌ يا در برابر مدت‌ طولاني‌ بلاها.

پروردگارا! اگر مرا در اين‌ عقوبت ها با دشمنانت‌ محشوركني‌ و مرا همراه‌ و همگام‌ اهل‌ جهنم‌ قرار دهي‌ و بين‌ من‌ و دوستانت‌ جدايي‌ بيندازي‌، خودت‌ مي‌داني‌ كه‌ در اين‌ صورت‌ من‌ به‌ دو عذاب‌ مبتلا مي‌شوم‌ وليكن‌ اهل‌ جهنم‌ يك‌ عذاب‌ بيشتر ندارند. دو نوع‌ عذابي‌ كه‌ من‌ به‌ آن‌ مبتلا هستم‌ يكي‌ عذاب‌ جهنم‌ است‌ و ديگر درد فراق‌ مولايم‌ و دوستانم‌. گيرم‌ من‌ در برابر حرارت‌ جهنم‌ ايستادگي‌ كنـم‌ و صبر نمايم‌ اما چطور مي توانم‌ تحمل‌ كنم‌ كه‌ لطف‌ و كرم‌ تو را درباره‌ بندگانت‌ ببينم‌ و خود از آن‌ محروم‌ باشم‌ يا چگونه‌ من‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ مبتلا و معذب‌ باشم‌ با اين‌ كه‌ به‌ عفو تو اميدوار هستم‌.

پروردگارا! به‌ عظمتت‌ قسم‌ مي‌خورم‌ كه‌ اگر درجهنم‌ صداي‌ گويايي‌ داشته‌ باشم‌ آن چنان‌ بنالم‌ و گريه‌ كنم‌ مانند كساني‌ كـه‌ اميدوار به‌ تو هستند و آرزو داشته‌اند كه ‌ مشمول‌ لطف‌ و عنايت‌ تو قرار بگيرند. آن چنان‌ داد بزنم‌ مانند كساني‌ كه‌ پناه گاه‌ خود را و نجات‌ بخـش‌ خود را مي‌شناسند به‌ او پناهنده‌ مي‌شوند و داد مي‌زنند و آن چنان‌ گريه‌ كنم‌ ماننـد كساني‌ كه‌ عزيز خود را و يا مولاي‌ خود را از دست‌ داده‌اند و به‌ فراقش‌ مبتلا شده‌اند. فرياد مي‌زنم‌ كه‌ اي‌ سرپرست‌ اهل‌ ايمان‌ اي‌ يگانه‌ اميد و آرزوي‌ اهل‌ عرفان‌ و اي‌ دادرس‌ استغاثه‌ كنندگان‌ اي‌ محبوب‌ دل‌ اهل‌ صداقت‌ و امانت‌ و اي‌ پروردگار عالميان‌ آيا ممكن‌ است‌ يك‌ چنين‌ بنده‌ مسلماني‌ را در ميان‌ عذاب‌ها به‌ حال‌ خود رها كني‌ با اين‌ كه‌ در اثرگناه‌ و معصيت‌ محبوس‌ شده‌ و داد مي‌زند. طعم‌ عذاب‌ها را چشيده‌ و به‌ دليل‌ جرم‌ و گناهي‌ كه‌ مرتكب‌ شده‌ بين‌ طبقات‌ جهنم‌ حبس‌ شده‌ اسـت‌. با همه‌ اين‌ها مانند كساني‌ كه‌ اميدوار به‌ رحمت‌ تو هستند و به‌ تو پناهنده‌ مي‌شود و داد مي‌زند. با زبان‌ اهل‌ ايمان‌ و تقوي‌ تو را صدا مي‌زند، ربوبيت‌ تـو را مي‌شناسد و به‌ تو متوسل‌ مي‌شود.

مولاي‌ من‌، پروردگار من‌! چگونه‌ ممكن‌ است‌ يك‌ چنين‌ بنده‌ عارفي‌ كه‌ اميدوار به‌ لطف‌ و كرم‌ تو هست‌ در عذاب‌ باقي‌ بماند يا چگونه‌ ممكن‌ است‌ آتش‌ جهنم‌ او را آزار دهد. با اين‌ كه‌ به‌ فضل‌ و رحمت‌ تو اميدوار است‌ و يا چگونه‌ زبانه‌ آتش‌ جهنم‌ او را مي‌سوزاند و تو صداي‌ او را مي‌شنوي‌ كه‌ داد مي‌زند و موقعيت‌ او را مي‌شناسي‌ كه‌ اميدوار به‌ لطف‌ تو هست‌ يا چگونه‌ ممكـن‌ است‌ حرارت‌ جهنم‌ و صداي‌ آتش‌ها او را فرا گيرد با اين‌ كه‌ تو اي‌ خداي‌ من‌، به‌ ضعف‌ و ناتواني‌ او آگاهي‌ داري‌ يا چگونه‌ ممكن‌ است‌ در ميان‌ طبقات‌ جهنم‌ اين‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ منتقل‌ شود با اين‌ كه‌ تو اي‌ خداي‌ من‌، ايمان‌ و صداقت‌ او را مي‌شناسي‌ و يا چگونه‌ ممكن‌ است‌ زبانه‌ آتش‌ جهنم‌ او را زجر دهد، در حالتي‌ كه‌ يا رباه‌ يا رباه‌ تو را صدا مي‌زند و يا چگونه‌ ممكن‌ است‌ كه‌ اين‌ بنده‌ ناتوان‌ به‌ فضل‌ و كرم‌ تـو اميدوار است‌ و انتظار آزادي‌ خود را دارد و با همه‌ اين‌ها او را به‌ حال‌ خود رهـا مي‌كني‌.

در اين‌ جملات‌ از ابتدا تا انتها لطايف‌ علمي‌ عرفاني‌ عجيبي‌ نهفته‌ شده‌ است‌. و يكي‌ از اسرار خلود درآتش‌ جهنم‌ را يادآوري‌ مي‌كند.

اشعار مي‌دارد كـه‌ سر خلود در آتش‌ جهنم‌ اين‌ است‌ كه‌ جهنمي‌ ها اعتقاد و اعتراف‌ به‌ وجود خــدا ندارند، خدا را نمي‌شناسند تا به‌ او پناهنده‌ شوند. اميدوار به‌ فضل‌ و رحمــت‌ خدا نيستند تا خداوند براساس‌ همان‌ اميدواري‌، آن‌ها را از عذاب‌ و گرفتاري‌هاي‌ جهنم ‌ نجات‌ بدهد. آن‌ها هرگز در دنيا و در زماني‌ كه‌ زنده ‌بوده‌اند و زندگي‌ كرده‌اند، درس‌ خدا شناسي‌ نخوانده‌اند و تمرين‌ نكرده‌اند. منكر خدا بوده‌اند و خدا را عبادت‌ نكرده‌اند و اميدواري‌ به‌ خدا نداشته‌اند. يك‌ چنين‌ علم‌ و عرفاني‌ در وجود آن‌ها پيدا نشده‌ است‌ كه‌ اميد به‌ خدا داشته‌ باشند و خدا را هم‌ به‌ عنوان‌ وسيله‌اي‌ براي‌ نجات‌ از مصيبت‌ها و مهلكه‌ها بشناسند و به‌ او متوسل‌ شوند زيرا حقيقتا انسان‌ همه‌ جا در مسير علم‌ و افكار خود، مي‌تواند فعاليت‌ كند و از چيزهايي‌ استفاده‌ مي‌كند كه‌ مي‌داند ومي‌شناسد وازوسايلي‌ بهره‌ مي‌گيرد كه‌ آگاهي‌ به‌ آن‌ها دارد ويالااقل‌ احتمال‌ وجود يك‌ چنين‌ وسايلي‌ رامي‌دهد. كفارازنظر فكري‌ چنان‌ هستند كه‌ اگر يك‌ هزارم‌ دردنيا احتمال‌ وجود وسيله‌اي‌ را بدهنــد كه‌ مي‌توانند ازآن‌ استفاده‌ كنند، احتمالات‌ خودرا پيگيري‌ مي‌كنند و در جستجوي‌ آن‌ وسايلي‌ كه‌ يك‌ هزارم‌ احتمال‌ وجود آن‌ را مي‌دهند، هستند تا شايد آن‌ را بيابند و از آن‌ استفاده‌ كنند وليكن‌ به‌ همين‌ ميزان‌ يك‌ هزارم‌، احتمال‌ نمي‌دهند كه‌ خدايي‌ هست‌. مدير ومدبر است‌، مولاي‌ مهربان‌ است‌ و مي‌توان‌ ازاين‌ مولاي‌ مهربان‌ استفاده‌ كرد. شما دردنيا مشاهده‌ مي‌كنيد كه‌ گاهي‌ كفار درشدت‌ عذاب‌هاوبلاها از حادثه‌ها ويا جنگ‌هاقرارمي‌گيرند وبه‌ هروسيله‌اي‌ كه‌ ذره‌اي‌ احتمال‌ مي‌دهند مي‌توانند ازآن‌ استفاده‌ كنند، متوسل‌ مي‌شوند. گاهي‌ به‌ دشمنان‌ سرسخت‌ خود پناهنده‌ مي‌شوند و با قبول‌ ذلت‌ و خواري‌، دست‌ و پاي‌ آن‌ها را مي‌بوسند و در برابر آن‌ها خواهش‌ و كرنـش‌ دارند تا شايد عواطف‌ دشمنان‌ خود را تحريك‌ كنند و از وجود آن‌ها استفاده‌ كنند و يا گاهي‌ براي‌ جستن‌ و يافتن‌ دوا و دارويي‌ و يا وسيله‌اي‌ براي‌ نجات‌ و بهره‌برداري‌ به‌ اعماق‌ طبيعت‌ سفر مي‌ كنند و به‌ فضاي‌ كرات‌ و سماوات‌ مي‌روند، مواد و ذرات‌ عالم‌ را جستجو مي‌كنند تا شايد بتوانند دوايي‌ براي‌ مرض‌ خود پيداكنند و خود را از مهلكه‌ نجات‌ بدهند. اين‌ همه‌ به‌ فضاي‌ آسمان‌ و اعماق‌ زمين‌ مسافـرت‌ مي‌كنند و شرق‌ و غرب‌ عالم‌ را در جستجوي‌ موفقيت‌ و يا دوايي‌ براي‌ رفع‌ مرض‌ها زير و رو مي‌كنند وليكن‌ هرگز احتمال‌ نمي‌دهند كه‌ شايد علاوه‌ براين‌ طبيعت‌ و وسايل‌ موجود درآن‌ وسيله‌ ديگري‌ كه‌ حاكم‌ بر طبيعت‌ است‌، وجود داشته‌ باشد و ازآن‌ وسيله‌ هم‌ بتوان‌ استفاده‌ نمود. گاهي‌ يك‌ كتاب‌ قطور چندين‌ هزار صفحه‌اي‌ مي‌نويسند و در آن‌ كتاب‌ ميليون‌ ميليون‌ وسيله‌هاي‌ طبيعي‌ و غير طبيعي‌ را ذكـر مي‌كنند و هرگز نامي‌ از خدا و حقيقت‌ نمي‌برند و احتمال‌ هم‌ نمي‌دهند كه‌ شايد پيغمبران‌ راست‌ گفته‌ باشند كه‌ غيرازاين‌ وسايل‌ طبيعي‌ انساني‌، وسيله‌ ديگري‌ به‌ نام‌ خدا و اراده‌ خدا وجود داشته‌ باشد و ازآن‌ هم‌ بتوان‌ استفاده‌ نمود. مولا(ع‌) در اين‌ جملات‌ اشعار مي‌دارد كه‌ دليل‌ خلود اهل‌ جهنم‌ در عذاب‌ جهنم‌، جهل‌ مطلق‌ و يا جهل‌ مركب‌ آن‌ها به‌ وجود خداوند متعال‌ است‌. به‌ هركسي‌ و هرچيزي‌ اميدوار هستند وليكن‌ ذره‌اي‌ اميد به‌ خدا ندارند و به‌ هرچيزي‌ متوسل‌ مي‌شوند وليكن‌ هرگز به‌ خدا متوسل‌ نمي‌شوند، در نتيجه‌ در جهنم‌ محبوس‌ به‌ حبس‌ ابد مي‌شوند. مولا(ع‌) دراين‌ جملات‌ با زبان‌ تعجب‌ مي‌گويد: چطور ممكن‌ است‌ بنده‌اي‌ از بندگان‌ اميدوار به‌ فضل‌ و رحمت‌ تو باشد، به‌ سوي‌ تو بنالد و گريه‌ كند و به‌ تو پناهنده‌ شود، يا الله‌ يا الله‌ و يا رباه‌ يا رباه‌، به‌ خداي‌ خود استغاثه‌ كند و دلش‌ پر از اميد و آرزو به‌ لطف‌ خدا باشد وليكن‌ با همه‌ اين‌ها، خداي‌ مهربان‌ به‌ او بي‌اعتنايي‌ كند و او را در طبقات‌ و دركات‌ جهنم‌ به‌ حال‌ خود رها نمايد. در انتها مي‌گويد: هيهات‌ هرگز چنين‌ كاري‌ واقع‌ نخواهد شد و يك‌ چنين‌ بنده‌اي‌ از بندگان‌ در آتش‌ جهنم‌ مخلد نخواهد ماند. كساني‌ در آتش‌ جهنم‌ مخلدند كه‌ ذره‌اي‌ اميد به‌ لطــف‌ خدا ندارند و احتمال‌ نمي‌دهند يك‌ چنين‌ خداي‌ مهرباني‌ باشد كه‌ بتوانند از لطف‌ و كرم‌ او استفاده‌ كنند

و باز لطيفه‌ ديگر در اين‌ جملات‌ ضمن‌ عبارت‌هاي‌ :

صبرت‌ علي‌ عذابك‌ وكيف‌ اصبرعلي‌ فراقك‌

اشعار مي‌دارد كه‌ :

پروردگارا! اهل‌ جهنم‌ از كفار و منافقين‌ و كساني‌ كه‌ تو را نمي‌شناسند و اميدوار به‌ لطف‌ وكرم‌ تو نيستند، فقط‌ به‌ يك‌ عذاب‌ مبتلا هستند. آن‌ها فقط‌ از جهنم‌ و عذاب‌ جهنم‌ رنــج‌ مي‌برند و به‌ جز عذاب‌ جهنم‌ بلا و مصيبتي‌ ندارند وليكن‌ پروردگارا! بندگان‌ تو و دوستان‌ تو و عاشقان‌ تو و اميدواران‌ به‌ لطف‌ و كرم‌ تو اگر خداي‌ نخواسته‌ به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا شوند، به‌ دونوع‌ عذاب‌ كمرشكن‌ مبتلا شده‌اند. يكي‌ عذاب‌ جهنم‌ وديگر مبتلا شدن‌ به‌ فراق‌ تو و به‌ فراق‌ دوستان‌ تو. احساس‌ فراق‌ خدا و احساس‌ بي‌مهري‌ و كم‌ لطفي‌ خدا، براي‌ آن‌ها عذاب‌ ديگري‌ است‌ كه‌ شايد بـه‌ مراتب‌ از عذاب‌ جهنم‌ بدتر و سخت‌تر باشد وعلاوه‌ براين‌ها شايد در معرض‌ شماتت‌ و ملامت‌ دشمنان‌ تو هم‌ واقع‌ شوند كه‌آن‌ها بندگان‌ تو را مسخره‌ كنند و بگويند ديديد كه‌ خدايي‌ نبوده‌ و ديديد كه‌ اعتقاد به‌ خدا خرافات‌ بود. اين‌ همه‌ عبادت‌ كرديد و ذكر و دعا خوانديد و نتيجه‌اي‌ نگرفتيد. اين‌ عذاب‌ شماتت‌ دشمنان‌ و يـا محروميت‌ از مهر و محبت‌ خدا و دوستان‌ خدا، عذاب‌ بزرگي‌ است‌ كه‌ از عذاب‌ جهنم‌ بدتر و سخت‌تراست‌. نتيجه‌ جملات‌ دعايي‌ مولا(ع‌) همين‌ است‌ كه‌ مخلدين‌ در آتش‌ جهنم‌ به‌ اين‌ دليل‌ مخلدند كه‌ درجهل‌ مطلق‌ و جهل‌مركب‌ قرار گرفته‌اند و ذره‌اي‌ اميد و آرزو به‌ خداي‌ خود ندارند. آن چنان‌ خدا را فراموش‌ كرده‌اند كه‌ يك‌ هزارم‌ هم‌ احتمال‌ نمي‌دهند، شايد خدايي‌ و شفاعتي‌ باشد كه‌ بتوانند با توسل‌ به‌ خدا و دوستان‌ خدا، خود را از مهلكه ‌ نجات‌ دهند.

لذا در جملات‌ بعد از كلمه‌ هيهات‌، تذكر مي‌دهد كه‌ هرگز بندگان‌ تو چنين‌ گماني‌ به‌ تو نمي‌برند كه‌ بعد از اميد و آرزو به‌ لطف‌ مولاي‌ خود گرفتار آتش‌ جهنــم‌ شوند و هرگز خداي‌ من‌ و پروردگار من‌ اين‌ طور شناخته‌ نشده‌است‌ كه‌ بندگـان‌ اميدوار به‌ فضل‌ و رحمت‌ خود را از كرم‌ خود مايوس‌ كند و هرگز اهـل‌ ايمان‌ و توحيد يك‌ چنين‌ راه‌ و روشي‌ را از تو سراغ‌ ندارند و چنين‌ راه‌ و روشـي‌ با رفتاري‌ كه‌ به‌ اهل‌ ايمان‌ و توحيد داشته‌اي‌ شباهت‌ ندارد و آن‌ها را از نيكي‌ و احسان‌ خود بهره‌مند نموده‌اي‌. پس‌ من‌ كه‌ بنده‌ مطيع‌ تو هستم‌، يقين‌ دارم‌ كـه‌ اگر حكم‌ تو بر عذاب‌ اهل‌ كفر و انكار قطعيت‌ پيدا نمي‌كرد و اگر فرمان‌ تو بر اين‌ نرفته‌ بود كه‌ دشمنان‌ خود را در آتش‌ جهنم‌ مخلد فرمايي‌، آتش‌ جهنم‌ را براي‌ اهل‌ جهنم‌ سرد و سلامت‌ مي‌ ساختي‌ و هرگز راضي‌ نبودي‌ قرارگاه‌ و جايگاه‌ كسي‌ در جهنم‌ باشد ليكن‌ اي‌ پروردگار من‌ كه‌ تمامي‌ اسماء و صفات‌ تو مقدس‌ است‌ و خلاف‌ حقيقت‌ و واقعيت‌ نيست‌، قسم‌ خوردي‌ كه‌ جهنم‌ را از كفار جن‌ و انس‌ پر كني‌ و دشمنان‌ خود را در جهنم‌ مخلد نمايي‌. مگر تو نيستي‌ كه‌ در كتاب‌ خود پيش‌ از آن كه‌ جهنمي‌ داير شود و عذابي‌ آشكار شود در همان‌ ابتدا سفره‌ لطف‌ و كرم‌ خود را براي‌ بندگان‌ خود گسترده‌اي‌ و پيش‌ از ظهور عذاب‌ آخرت‌ گفته‌اي‌ كه‌ هرگز مومنيــن‌ مانند فاسقين‌ نخواهند بود. و سرنوشت‌ اين‌ دو طايفه‌ در عالم‌ آخرت‌ مساوي‌ نخواهد بود اين‌ جملات‌ هم‌ در تاكيد جملات‌ و عبارات‌ قبلي‌ بيان‌ شده‌است‌ كه‌ مولا (ع‌) مي‌خواهد به‌ بندگان‌ خدا بفهماند كه‌ چه‌ كساني‌ مستحق‌ عذاب‌ هستنـد و چه‌ كساني‌ مخلد در آتش‌ جهنم‌ خواهند بود. مي‌گويد:

پروردگارا! هرگز بـه‌ فضل‌ و كرم‌ خود معروف‌ و مشهور نشده‌اي‌ كه‌ بندگان‌ مومن‌ به‌ خود را معذب‌ داري‌ و يا اهل‌ توحيد را از احسان‌ خود محروم‌ نمايي‌.

هيات‌ ما ذلك‌ الظن‌ بك‌ و لاالمعروف‌ من‌ فضلك‌ و لا مشبه‌ لما عاملت‌ به‌ الموحدين‌

نشان‌ مي‌دهد كه‌ پيش‌ از ما انسان‌هاي‌ كره‌ زمين‌ كه‌ از نسل‌ آدم‌ و حوا به‌ وجود آمده‌اند و مكلف‌ به‌ تكاليف‌ الهي‌ شده‌اند، انسان‌هاي‌ ديگري‌ در غير اين‌ عالم‌ و يا پيش‌ از ظهور آدم‌ و حوا در اين‌ عالم‌ بوده‌اند كه‌ آن‌ها مانند ما انسان‌ها مكلف‌ به‌ تكاليف‌ الهي‌ شده‌اند، مانند ما به‌ دو گروه‌ تقسيم‌ شده‌اند، عده‌اي‌ در خط‌ كفر و گناه‌ بوده‌اند كه‌ عاقبت‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ مبتلا شده‌اند و عده‌اي‌ هم‌ در خط‌ اطاعت‌ و بندگي‌ خدا كه‌ آن‌ها به‌ لطف‌ وكرم‌ خدا داخل‌ زندگي‌ بهشتي‌ شده‌اند. پس‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ در ارتباط‌ با انسان‌هاي‌ گذشته‌ تاريخ‌ پيـش‌ از آدم‌ و حوا به‌ فضل‌ و كرم‌ و لطف‌ و احسان‌ شناخته‌ شده‌ است‌ و خود را در علامت‌ و حكومت‌ خود اين‌ طور معرفي‌ نموده‌ و معروف‌ شده‌ كه‌ نيكان‌ و نيكوكاران‌ را به ‌بهشت‌ مي‌برد و بدان‌ و بدكاران‌ را به‌ جهنم‌. لذا مولا(ع‌) مي‌فرمايد: از فضل‌ و كرم‌ تو اين‌ طور معروف‌ نشده‌ كه‌ بندگان‌ نيكوكار خود را به‌ عذاب‌ معذب‌ نمايـي‌ و هرگز عذاب‌ بندگان‌ نيكوكار تو شباهت‌ با روش‌ و رفتاري‌ كه‌ با اهل‌ ايمان‌ و توحيـد داشته‌اي‌، ندارد. اگر ما بگوئيم‌ خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ فقط‌ منحصر به‌ ما انسان‌هاي‌ روي‌ كره‌ زمين‌ از نسل‌ آدم‌ و حوا هست‌، در عالم‌ كسي‌ پيدا نمي‌شود كه‌ رفتار خدا را با اهل‌ ايمان‌ و يا كفار ببيند و بشناسد كه‌ خـدا با نيكان‌ چه‌ رفتاري‌ دارد و با بدكاران‌ چه‌ روشي‌ به‌ كار برده‌ است‌. پس‌ هنـوز در عالم‌ سابقه‌ نداشته‌ كه‌ خداوند چه‌ كساني‌ را به‌ جهنم‌ و چه‌ كساني‌ را به‌ بهشت‌ مي‌برد وليكن‌ از اين‌ جملات‌ استنباط‌ مي‌شود كه‌ مانند ما انسان‌هاي‌ كره‌ زمين‌ و فرزندان‌ آدم‌ و حوا، ميليون‌ها مرتبه‌ در عوالم‌ ديگر انسان‌هاي‌ ديگر از آدم‌ و حواهاي‌ ديگر به‌ وجود آمده‌ و آن‌ها مانند ما مكلف‌ شده‌اند عده‌اي‌ مومن‌ و با تقوي‌ و عده‌اي‌ كافر و گناه كار شناخته‌ شده‌اند و عاقبت‌ در اثر ايمان‌ و تقوي‌ و يا كفر و گناه‌ داخل‌ بهشت‌ شده‌ و يا به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا شده‌اند. پس‌ رفتار خدا در خلقت‌ و آفرينش‌ با انسان‌هايي‌ كه‌پيش‌ از آدم‌ و حوا بوده‌اند و زندگي‌ كرده‌اند، شناخته‌ شده‌ و آن‌ها دوران‌ زندگي‌ خود را ديده‌اند تا اين‌ كه‌ قيامت‌ آن‌ها داير شده‌، وارد زندگي‌ آخرت‌ و قيامت‌ شده‌اند و خدا نيكوكاران‌ را به ‌زندگي‌ بهشتي‌ انتقال‌ داده‌ وبدكاران‌ را به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا كرده‌ است‌. با اين‌ حساب‌ سابقه‌ خدا در رفتار با اهل‌ كفر و ايمان‌ شناخته‌ شده‌ است‌ .

و در جملات‌ بعـد مي‌فرمايد:

فباليقين‌ اقطع‌ لو لا ما حكمت‌ به‌ من‌ تعذيب‌ جاحديك‌ ...

اگر حكم‌ قطعي‌ خدا نبود كه‌ بايستي‌ جهنمي‌ و عذابي‌ باشد و كفار بـه‌ آن‌ مبتلا شوند و

خداوند چنين‌ فرماني‌ و حكمي‌ نداده‌ بود، آتـش‌ جهنم‌ را خاموش‌ مي‌كرد و اجازه‌ نمي‌داد كسي‌ در طبقات‌ جهنم‌ حبس‌ شود. خواه‌ مومن‌ باشد و يا كافر وليكن‌ چون‌ خدا قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ جهنم‌ را از كفار و بدكاران‌ پركند، چاره‌اي‌ نيست‌ به‌ جز اين‌ كه‌ فرمان‌ خدا جاري‌ شود و كفار به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتـلا شوند. دراين‌ جملات‌ مولا(ع‌) اشعار مي‌دارد كه‌ عذاب‌ جهنم‌ برطبق‌ تقدير خدا و فرمان‌ الهي‌ داير شده‌ است‌ اگر اين‌ قضاوت‌ و تقدير نبود ، جهنمي‌ هم‌ وجود نمي‌داشت‌ وليكن‌ چون‌ قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ كفار را به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا كند، چاره‌اي‌ نيست‌ جز اين‌ كه‌ كفار به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا شوند. در اين جا سئوال‌ و جوابي‌ پيدا مي‌شود كه‌ چاره‌اي‌ نيست‌ جز اين‌ كه‌ آن‌ را مطرح‌ كنيم‌ تا معلوم‌ شود كه‌ آيا جهنم‌ به‌ اراده‌ و قدرت‌ خدا ساخته‌ مي‌شود و خدا جهنم‌ را مي‌سازد و كفار را مبتلا مي‌كند و يا به‌ اراده‌ و اعمال‌ مردم‌. آيا كفار براي‌ خود جهنم‌ مي‌ سازند و خود را به‌ آن‌ مبتلا مي‌كنند و يا خدا براي‌ آن‌ها جهنم‌ مي‌سازد و آن‌ها را معذب‌ مي‌نمايد. اين‌ جملات‌ و عبارات‌ ظاهرا نشان‌ مي‌دهد كه‌ خـدا جهنم‌ را مي‌سازد و حكم‌ قطعي‌ توام‌ با قسم‌ صادر مي‌كند كه‌ حتما بايستي‌ كفار به‌ عذاب‌ جهنم‌ معذب‌ شوند. اگراين‌ حكم‌ قطعي‌ خدا نبود، امكان‌ داشت‌ كه‌ عفو عمومي‌ الهي‌ شامل‌ حال‌ كفار و بدكاران‌ شود و در نتيجه‌ آتش‌ جهنم‌ خاموش‌ شود و آن‌ها نيز مانند نيكوكاران‌ در زندگي‌ بهشتي‌ داخل‌ شوند. حكم‌ قطعي‌ خدا توام‌ با قسم‌ها چيست‌ و چه‌ معنايي‌ دارد.

در اين جا مي‌پرسيم‌ چرا خداوند تبارك‌ و تعالي‌ اين‌ طور قسم‌ خورده‌ و حكم‌ قطعي‌ صادر كرده‌ است‌ كه‌ حتما بايستي‌ جهنم‌ ساخته‌ شود و آن‌ جهنم‌ از وجود كفار و منافقين‌ پر شود. اين‌ جملات‌ استنباط‌ از آن‌ آيه‌ شريفه‌ است‌ كه‌ خداوند در ارتباط‌ با شيطان‌ مي‌گويد: لاملان‌ جهنم‌ منك‌ و ممن‌ اتبعك‌ اجمعين‌ البته‌ جهنم‌ را از تو و پيروان‌ تو پرخواهم‌ كرد.

و يا اين‌ كه‌ در آيات‌ سوره‌ والصافات‌ مي‌فرمايد: فالحق‌ و الحق‌ اقول‌ لاملئن‌ جهنم‌ منك‌ و من‌اتبعك‌ منهم ‌اجمعين‌ و از اين‌ قبيل‌ آيات‌ ديگر كه‌ خداوند متعال‌ قسم‌هاي‌ موكد صادر مي‌كند كه‌ حتما بايستي‌ جهنمي‌ باشد و شيطان‌ و پيروان‌ شيطان‌ به‌ عذاب‌ جهنم‌ مبتلا شوند. در اطراف‌ وعده‌هاي‌ خدا كه‌ عده‌اي‌ را به‌ بهشت‌ مي‌برد و عده‌اي‌ را به‌ جهنم‌، بين‌ علما و دانشمندان‌ مباحثي‌ پيدا شده‌ است‌ همه‌ گفته‌اند: آن جا كه‌ خداوند به‌ بندگان‌ خود وعده‌هاي‌ خوب‌ مي‌دهد كه‌ آن‌ها را به‌ سعادت‌ برساند و داخل‌ بهشت‌ نمايد، برخدا واجب‌ مي‌شود كه‌ حتما"به‌ وعده‌هاي‌ خود وفا كند و نيكان‌ را به‌ زندگي‌ بهشتي‌ برساند وليكن‌ آن جا كه‌ بدكاران‌ و معصيت‌كاران‌ را تهديد به‌ عذاب‌ مي‌كند، برخدا واجب‌ نيست‌ كه‌ حتماً به‌ گفته‌ خود و يا خبرهاي‌ غيبي‌ خود عمل‌ كند و كفار را به‌ جهنم‌ ببرد. اگر روز قيامت‌ براي‌ نيكان‌ زندگي‌ بهشتي‌ دايركند و آن‌ها را به‌ بهشت‌ ببرد وليكن‌ بدان‌ و بدكاران‌ را عفــو كند و آن‌ها را به‌ جهنم‌ نبرد، كسي‌ بر خدا ايراد عقلايي‌ و منطقي‌ ندارد كه‌ چـرا در خصوص‌ اهل‌ بهشت‌ به‌ وعده‌ خود وفا كرده‌ و براي‌ جهنمي‌ ها به‌ وعده‌ خود وفا نكرده‌ است‌. همه‌ خواهند گفت‌ كه‌ كار خدا كه‌ بهشتيان‌ را به‌ بهشت‌ مي‌برد و جهنمي‌ها را عفو مي‌كند ، كار بسيار درست‌ و عقلايي‌ است‌. همه‌ جا گفته‌اند: انسان‌ها زماني‌ به‌ كسي‌ وعده‌ خير مي‌دهند كه‌ به‌ او فايده‌ برسانند بايستي‌ به‌ وعده‌ خود وفا كنند و اما اگر كسي‌ را تهديد به‌ عذاب‌ نمودند، لازم‌ نيست‌ به‌ تهديدات‌ خود عمل‌ كنند و حتما آن‌ بدكاران‌ و بدان‌ را عذاب‌ نمايند. اگر ازآن‌ها گذشتند و آن‌ها را عفو كردند و معذب‌ ننمودند ايرادي‌ بر لطف‌ آنها نيست‌ همه‌ كس‌ آن‌ها را تمجيد خواهند كرد كه‌ از آنها گذشتي‌ و معذب‌ نكردي‌ وليكن‌ به‌ وعده‌هاي‌ خير خود وفا كرده‌ است‌.

در اين جا هم‌ خداوند متعال‌، نيكوكاران‌ را وعده‌ مي‌دهد كه‌ به‌ بهشت‌ ببرد و بدكاران‌ را تهديد مي‌كند كه‌ به‌ جهنم‌ ببرد. اگر نيكوكاران‌ را به‌ بهشت‌ نبرد به‌ وعــده‌ خود وفا نكرده‌ است‌ و مورد ايراد عقلا و دانشمندان‌ واقع‌ مي‌شود همه‌ اعتراض‌ مي‌كنند كه‌ اي‌ خدا چرا به‌ وعده‌ خود وفا ننمودي‌ و نيكوكاران‌ را به‌ بهشت‌ نبردي‌ وليكن‌ اگراز تهديدات‌ خود صرف‌ نظر كند، جهنم‌ نسازد و كفار را به‌ جهنم‌ نبرد، كسي‌ بر خدا ايراد نمي‌گيرد كه‌ چرا گفته‌هاي‌ او درست‌ از كار در نيامده‌ و كفار را بـه‌ جهنم‌ نبرده‌ بلكه‌ همه‌ كس‌ ذوق‌ مي‌كنند و خداوند متعال‌ را ستايش‌ مي‌كنند كه‌ از تهديد و تعقيب‌ خود صرف‌ نظر كرده‌ و آتش‌ جهنم‌ را خاموش‌ كرده‌ و به‌ وعده‌هـاي‌ خوب‌ خود وفا نموده‌ با اين‌ كه‌ از نظر قضاوت‌ عقل‌ و قضاوت‌ عقلايي‌ كار خوبي‌ است‌ كه‌ خدا به‌ وعدهاي‌ خير خود وفا كند وليكن‌ از تهديدات‌ خود صرف‌ نظر نمايد. بـا همه‌ اين‌ها خداوند قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ حتما كفار و منافقين‌ را به‌ جهنم‌ بكشاند و آن‌ها را عذاب‌ كند. يك‌ چنين‌ تهديدات‌ و يا تصميمات‌ قطعي‌ كه‌ حتما"بدكاران‌ و كفار را عذاب‌ كند، مناسب‌ شان‌ خدا و مناسب‌ لطف‌ و كرم‌ خدا نيست‌. بهتر اين‌ است‌ كه‌ از عذاب‌هايي‌ كه‌ خبر مي‌دهد، صرف‌ نظر كند و به‌ وعده‌هاي‌ بهشتي‌ خود وفا كند. با اين‌ كه‌ خدا رحمه‌ العالمين‌ است‌ و رحمت‌ خدا برغضب‌ او سبقت‌ دارد و هم‌ پيغمبران‌ خدا و ائمه‌ اطهار، رحمت‌ واسعه‌ خدا هستند چگونه‌ خداوند متعال ‌قسم‌ مي‌خورد كه‌ حتما حتما دشمنان‌ و پيروان‌ شيطان‌ را معذب‌ كند. برخي‌ از علــما گفته‌اند كه‌ اين‌ تهديدات‌ خدا مانند تهديدات‌ پدر و مادر به‌ فرزندان‌ خود هست‌، آن‌ها به‌ بچه‌ هاي‌ خود كه‌ فضولي‌ مي‌كنند، عصباني‌ مي‌شوند و مي‌گويند تو را مي‌كشم‌، تو را آتش‌ مي‌زنم‌ وليكن‌ ساعت‌ ديگر كودكان‌ را بغل‌ گرفته‌ و مي‌بوسند. نه‌ آن‌ها را مي‌كشند و نه‌ آتش‌ مي‌زنند شايد خداوند متعال‌ هم‌ انسان‌هاي‌ بد را به‌ اين‌ كيفيت‌ تهديد مي‌كند و مي‌گويد شما را آتش‌ مي‌زنم‌ وليكن‌ ساعت هاي‌ بعد آتش‌ غضب‌ خاموش‌ مي‌شود و بندگان‌ را به‌ آتش‌ معذب‌ نمي‌كند. تهديدات‌ خدا را به‌ اين‌ كيفيت‌ توجيه‌ كرده‌اند و تااين‌ حد به‌ خود اجازه‌ داده‌اند كه‌ مرتكب‌ گناه‌ شوند و هركاري‌ كه‌ مطابق‌ ميل‌ آن‌ها است‌ انجام‌ دهند.

حقيقتا هم‌ عقل‌انسان‌ها متحيراست‌ كه‌ چگونه‌ اين‌ خداي‌ رحيم‌ و مهربان‌ كه‌ مي‌گويد رحمت‌ من‌ بر غضب‌ من‌ سبقت‌ دارد. چنين‌ جهنمي‌ داير مي‌كند و مخلوقات‌ خود را به‌ آتش‌ جهنم‌ معذب‌ مي‌نمايد قسم‌هاي‌ سخت‌ مي‌خورد كه‌ حتما بايد كفار و گناه كاران‌ به‌ آتش‌ غضب‌ خدا مبتلا شوند.

سر چنين‌ تهديدات‌ و قسم‌هايي‌ چيست‌؟ آن‌ هم‌ آتش‌ جهنــم‌ در آن‌ كيفيت‌ كه‌ در شرايط‌ هزارها درجه‌ ، نه‌ يك‌ سال‌ و دو سال‌ و صد سال‌ بلكه‌ تا ابد در آتش‌ جهنم‌ مخلدند و معذب‌ به‌ عذاب‌ الهي‌ مي‌شوند.

جملاتي‌ كه‌ در تعريف‌ آتش‌ گفته‌ شده‌ است‌ بسيار عجيب‌ است‌ يك‌ جا مي‌فرمايد:

وقتي‌ كه‌ فرياد اهل‌ جهنم‌ از شدت‌ حرارت‌ و تشنگي‌ بلند مي‌شود كه‌ خدا سوختيم‌، تشنه‌ايم‌. آبي‌ در اختيار آن‌ها قرار مي‌گيرد كه‌ چون‌ مس‌ گداخته‌ است‌.

از شدت‌ آتش‌ آب ها را مي‌خورند و بدن‌ آن‌ها له‌ و پخته‌ مي‌شود در جاي‌ ديگر مي‌فرمايد: كلما نضجت‌ جلودهم‌ بد لنـا هم‌ جلودا غيرها ليذوقوا العذاب‌ يعني‌ هر وقت‌ و هر زماني‌ كه‌ از آتش‌ جهنم‌ پوست‌ و گوشت‌ آن‌ها پخته‌ شود كه‌ متلاشي‌ شود بلافاصله‌ پوست‌ و گوشت‌ آن‌ها را مي‌رويانيم‌ و به‌ حال‌ اول‌ برمي‌گردانيم‌ مبادا بميرند و نابود شوند و از عذاب‌ جهنم‌ برهند. تمامي‌ بندگان‌ خدا داد مي‌زنند و مي‌گويند:

اي‌ خدا براي‌ تو چه‌ سـودي‌ دارد كه‌ چنين‌ جهنمي‌ ساخته‌ اي‌ و بندگان‌ خود را با آن‌ معذب‌ نموده‌اي‌. آيا از اين‌ ظلم ها چنان‌ عصباني‌ و ناراحت‌ شده‌اي‌ كه ‌تا انتقام‌ نگيري‌ آرام‌ نمي‌شوي‌ و ناراحتي‌ تو از بين‌ نمي‌رود. مانند مظلومي‌ كه‌ از ظلم‌ ظالم‌ چنان‌ عقده‌اي‌ شده‌ كه‌ تا انتقام‌ نگيرد، دلش‌ آرام‌ نمي‌شود.

مي‌گوئيم‌ اي‌ خدا گرچه‌ انسان‌هاي‌ ظالم‌ و كافر بدند و با كفر و گناه‌ خود بندگان‌ تو را كشته‌ و عذاب‌ كرده‌اند وليكن‌ ديگران‌ چراغ هاي‌ دين‌ تو را روشن‌ كرده‌اند، با تو به‌ مخالفت‌ برنخاسته‌اند ولي‌ ذات‌ مقدس‌ تو منزه‌ است‌ از اين‌ كه‌ ناراحتي‌ پيدا كند و از ظلم‌ ظالم‌ متاثر شود و آن چنان‌ ناراحت‌ شود كه‌ تا از دشمن‌ خود انتقام‌ نگيرد، راحت‌ نمي‌شود. تو چنان‌ ذات‌ مقدس‌ هستي‌ كه‌ اگر تمام‌ مخلوقات‌ در حال‌ سجده‌ تو باشند ذره‌اي‌ شور و شعف‌ در وجود تو پيدا نمي‌شود و يا اگر تمامي‌ انسان‌ها با تو و اهل‌ تو به‌ دشمني‌ برخيزند ذره‌اي‌ ناراحتي‌ و عصبانيت‌ در وجودت‌ پيدا نمي‌شود تا بگوئيم‌ آن‌ ناراحتي ها معالجه‌ نمي‌شود جزاين‌ كه‌ دشمنان‌ خود را معذب‌ كني‌ و از آن‌ها انتقام‌ بگيري‌. تو هستي‌ كه‌ در قرآن‌ مي‌گويي‌ وظيفه‌ هر انساني‌ كه‌ مستطيع‌ مي‌شود، اين‌ است‌ كه‌ به‌ خانه‌ خدا برود و زيارت‌ كند و اگر كسي‌ كافر به‌ خدا شود و به‌ زيارت‌ خانه‌ خدا نرود، خداوند از تمامي‌ انسان‌ها غني‌ و بي‌ نياز است.‌ پس‌ اي‌ خدايي‌ كه‌ براي‌ تو فرق‌ نمي‌كند، بندگان‌ تو مطيع‌ يا عاصي‌ باشند. چه‌ برهاني‌ دارد كه‌ چنين‌ قسم‌هاي‌ سخت‌ و موكد مي‌خوري‌ كه‌ حتما كفار را معذب‌ نمايي‌.

آيا ازاين‌ كه‌ خدا از دشمنان‌ خود انتقام‌ بگيرد ذوق‌ و شوق‌ در خود احساس‌ مي‌كند و يا درد دلـي‌ دارد كه‌ با اين‌ انتقام‌ جبران‌ مي‌كند. تو پاك‌ و منزهي‌ از اين‌ كه‌ حوادث‌ عالم‌ در وجود تو اثر بگذارد و حادثه‌ها از نوع‌ معصيت‌ در وجود تو تاثير كند تا بگوئيم‌ آن‌ آثار از وجود خدا قابل‌ رفع‌ نيست‌. جز اين‌ كه‌ از دشمنان‌ خود انتقام‌ بگيري‌ پس‌ با چنين‌ لطف‌ و كرمي‌كه‌ خداوند دارد وجودش‌ مظهر رحمت‌ است‌. چگونه‌ باز قسم‌ مي‌خورد كه‌ حتما و حتما ، كفار و گناه كاران‌ را در آتش‌ جهنم‌ حبس‌ و مخلد كند.

جواب‌ تمامي‌ سئوالات‌ اين‌ است‌ كه‌ اولا" آتش‌ جهنم‌ به‌ دست‌ خدا و اراده‌ خدا ساخته‌ نمي‌شود و خدا هرگز كبريتي‌ هم‌ براي‌ شعله‌ور شدن‌ آتش‌ جهنم‌ نمي‌زند بلكه‌ اين‌ كفار و ستم كاران‌ هستند كه‌ به‌ دست‌ خود براي‌ اين‌ كه‌ قدرت‌ بيشتري‌ داشته‌ باشند و خود را بر بندگان‌ خدا بيشتر و زيادتر مسلط‌ كنند آتش‌ جهنم‌ را مي‌سازند تا در جنگ‌ها كشتار بيشتري‌ بدست‌ آن‌ها واقع‌ شود و بندگان‌ خدا را بيشتر و بيشتر بترسانند و آن‌ها را معذب‌ نمايند. مشاهده‌ مي‌كنيد كه‌ در زندگي‌ دنيا از همان‌ ابتداي‌ تاريخ‌ انسان‌هاي‌ كافر و ظالم ‌ هر چه‌ بيشتر سلاح‌ قتل‌ و كشتار ساخته‌اند و با آن‌ اسلحه‌ها بندگان‌ خدا را كشته‌اند و معذب‌ كرده‌اند و هر روز اسلحه‌هاي‌ تيزتر و خطرناك تر براي‌ ظلم‌ بيشتر به‌ بندگان‌ ساخته‌اند خدا تا اين‌ كه‌ عاقبت‌ خود را به‌ سلاح هاي‌ آتشين‌ و بمب‌ها و خمپاره‌ها مجهز و در انتها بمب‌هاي‌ خطرناك‌ هسته‌اي‌ و ئيدروژني‌ ساخته‌اند و اين‌ همه‌ بندگان‌ مظلوم‌ خدا را در اين‌ آتش‌ها سوزانيده‌اند. در روزگاري‌ كه‌ حكومت‌ الهي‌ در عالم‌ داير شود و زندگي‌ آخرت‌ به‌ وجود آيد، ظالم‌ و مظلوم‌ هر دو زنده‌ مي‌شوند و به‌ زندگي‌ برمي‌گردند. عدالت‌ خدا ايجاب‌ مي‌كند كه‌ ظلم‌ ظالمين‌ را به‌ خود آن‌ها برگرداند و به‌ بندگان‌ مظلوم‌ خود قدرت‌ بدهد تا از ظالم ها و ستم كاراني‌ كه‌ ظلم‌ آن‌ها راچشيده‌اند، انتقام‌ بگيرند. هر مظلومي‌ در زندگي‌دنيا در حالي‌ مرده‌ كه‌ از دست‌ ظلم‌ ظالم‌ در اذيت‌ بوده‌ و عقده‌اي‌ شده‌ است‌ يا مظلوم‌ را سر بريده‌اند و او را كشته‌اند و يا او را شكنجه‌ نموده‌اند مانند اين‌كه‌ چندين‌ مرتبه‌ او را كشته‌ باشند، معذب‌ كرده‌اند و يا زخم‌ و جراحت‌هاي‌ خطرنـاك‌ و دردناك‌ بر بدن‌ مظلومين‌ وارد كرده‌اند و آنها را كشته‌اند و يا اين‌ كه‌ تن‌ آنها را زير چكمه‌ها و سم‌ اسب ها كوبيده‌اند و آنها را كشته‌اند و يا اين‌ كه‌ بندگان‌ خدا را با آتـش‌ سوزانيده‌اند و با بمب‌ها و خمپاره‌ها منفجر و متلاشي‌ كرده‌اند و بالاخره ‌بندگان‌ بي‌گناه‌ مومن‌ خدا و بندگان‌ مظلوم‌ با يك‌ چنين‌ دردها و شكنجه‌ ها و عذاب‌ها از دار دنيا رفته‌اند. فقط‌ مظلومين‌ و مقتولين‌ مي‌دانند كه‌ هنگام‌ مردن‌ به‌ چه‌ عذاب‌هايي‌ معذب‌ بوده‌اند، ظالم‌ از درد مظلوم‌ و عذاب‌ مظلوم‌ خبر ندارد بلكـه‌ مي‌خندد و ذوق‌ مي‌كند كه‌ توانسته‌ است‌ بنده‌اي‌ از بندگان‌ خدا را عذاب‌ كنـد و با سوزاندن‌ و يا مجروح‌ نمودن‌ از بين‌ ببرد. مظلومين‌ تاريخ‌ با همان‌ وضيعيتـي‌ كه‌ تن‌ آن‌ها پر از درد و سوزش‌ است‌ و با همان‌ دردها و جراحت‌ها و سوزش‌ عذاب‌ها و شكنجه‌ها كه‌ مرده‌اند، در قيامت‌ زنده‌ مي‌شوند. سربريده‌ها، سربريده‌ زنده‌ مي‌شوند و سوخته‌ها، در همان‌ حال‌ سوختن‌ و داد زدن‌ زنده‌ مي‌شوند. مجروحين‌ با همان‌ درد جراحت‌ها زنده‌ مي‌شوند هركس‌ در قيامت‌ در همان‌ وضعيت‌ و كيفيتي‌ كه‌ كشته‌ شده‌ و مرده‌ است‌، زنده‌ مي‌شود. زندگي‌ قيامت‌ طوري‌ است‌ كه‌ كشته‌ شدگان‌ كه‌ با سر بريده‌ زنده‌ مي‌شوند و از سر بريده‌ خود سخن‌ مي‌گويند مي‌بينند و مي‌شنوند و حرف‌ مي‌زنند و يا با دست‌ بريده‌ خود، كار مي‌كنند. اعضايي‌ كه‌ ازتن‌ آن‌ها جـدا شده‌ است‌ مانند اين‌ است‌ كه‌ به‌ تن‌ آن‌ها متصل‌ است‌، حيات‌ دارد. جراحت‌ها همراه‌ بدن‌ آن‌ها وارد قيامت‌ مي‌شود از درد زخم‌ و جراحت‌ مي‌نالند و به‌ خداي‌ خود شكايت‌ مي‌كنند. عدالت‌ خدا ايجاب‌ مي‌كند كه‌ به‌ مظلومين‌ در عالم‌ آخرت‌ قدرت‌ انتقام‌ بدهد و ظالمين‌ را در اختيار مظلومين‌ بگذارد و مظلوم‌ را بر ظالم‌ مسلط گرداند چنان‌ كه‌ در روايت ها ائمه‌ فرموده‌اند: يوم‌ المظلوم‌ علي‌الظالم ‌اشد من‌ يوم‌ الظالم‌ علي‌ المظلوم‌ يعني‌ روزگاري‌ كه‌ مظلوم‌ بر ظالم‌ مسلط مي‌شود و قدرت‌ انتقام‌ پيدا مي‌كند، اين‌ روزگار براي‌ ظالم‌ بسيار سخت‌ تر و بدتر است‌ از روزگاري‌ كه‌ ظالم‌ بر مظلوم‌ مسلط‌ بوده ‌است‌. شايد در دنيا كه‌ ظالم‌ بــر مظلوم‌ مسلط‌ بوده‌، مظلوم‌ هم‌ تا اندازه‌اي‌ قدرت‌ دفاع‌ داشته‌ است‌ وليكــن‌ در قيامت‌ كه‌ مظلوم‌ بر ظالم‌ مسلط‌ مي‌شود، ظالم‌ ذره‌اي‌ قدرت‌ دفاع‌ و انتقام‌ ندارد. مظلوم‌ در زندگي‌ آخرت‌ قدرت‌ پيدا مي‌كند كه‌ آن‌ دردها و عذاب‌ها و شكنجـه‌ها و سوختگي‌ها كه‌ از ظالم‌ به‌ همراه‌ خود دارد، با اراده‌ خود بدون‌ اين كه ‌اسلحه‌اي‌ به‌ كار ببرد، همان‌ دردها و جراحت‌ها را به‌ تن‌ ظالم‌ انتقال‌ دهد و تن‌ خود را از آن‌ سوزش‌ها و دردها آزاد كند. مثلا مظلومي‌ كه‌ در شرايط‌ هزار درجه‌ حـرارت‌ يا بيشتر و كمتر از دار دنيا رفته‌ در همان‌ وضعيتي‌ كه‌ مي‌سوزد و داد مي‌زند در قيامت‌ زنده‌ مي‌شود و به‌ خدا از دست‌ ظالم‌ شكايت‌ مي‌كند خداوند به‌ او قدرت‌ مي‌دهد كه‌ آن‌ حرارت ها و درد سوزش‌ها و جراحت‌ها را از تن‌ خود به‌ تن‌ ظالم ‌انتقال‌ دهد زيرا كارهاي‌ آخرت‌ به‌ اراده ‌انجام‌ مي‌گيرد مانند معجزاتي‌ كه‌ پيغمبران‌ در دنيا نشان‌ داده‌اند. مثلا حضرت‌ موسي‌ (ع‌) به‌ آب‌هاي‌ درياي‌ احمر فرمان‌ مي‌دهد كه‌ راه‌ باز كنند و روي‌ هم‌ بايستند تا موسي‌ عبور كند و يا به‌ عصاي‌ خـود فرمان‌ مي‌دهد اژدها شود و سحر ساحرها را باطل‌ كند. كارهاي‌ ارادي‌ اسباب‌ و ابزار طبيعي‌ لازم‌ ندارد و انسان‌هاي‌ معجزه‌گر مي‌توانند در ميان‌ آتش‌ها، آب‌ را تبديل‌ به‌ يخ‌ كند و يا در ميان‌ يخ ها آتشي‌ را شعله‌ور سازند كه‌ نه‌ آتش‌ها در يخ‌ اثر بگذارد و نه‌ هم‌ يخ ها آتش‌ را خاموش‌ كند مانند حضرت‌ ابراهيم‌ در ميان‌ درياي‌ آتش‌، بهترين‌ شربت ها و آب‌هاي‌ سرد را مي‌نوشد و ذره‌اي‌ گرم‌ نمي‌شود. كارهاي‌ عالم‌ آخرت‌ همه‌ جا به‌ همين‌ كيفيت‌ با اراده‌ انسان‌ انجام‌ مي‌گيرد، نه‌ با اسباب‌ و ابزار. پس‌ مظلوم‌ جراحت‌هاي‌ تن‌ خود را و همچنين‌ حرارت هاي‌ بدن‌ خود را با اراده‌ خود به‌ تن‌ ظالم‌ انتقال‌ مي‌دهد و بدن‌ مظلوم‌ بهبودي‌ پيدا مي‌كند و بدن‌ ظالم‌ در شدت‌ جراحت‌ و حرارت‌ قرارمي‌گيرد. به‌ همين‌ كيفيت‌ تمامي‌ بلاها و عذاب‌هايي‌ كه‌ در زندگي‌ دنيا بدست‌ ظالم ها در تن‌ مظلوم ها قرارگرفته‌ به‌ اضافه‌ اين‌ آتش‌ها و حرارت ها و انفجارات‌ هسته‌اي‌ در آخرالزمان‌ به‌ وسيله‌ مظلومين‌ بي‌گناه‌ به‌ ظالمين‌ گناه كار منتقل‌ مي‌شود. شما مي‌توانيد تمامي‌ عذاب‌هايي‌ كه‌ در طـول‌ مدت‌ تاريخ‌ از آدم‌ تا قيام‌ قائم‌ به‌ وسيله‌ كفار و ظالمين‌ به‌ وجود آمده‌، همه‌ دردها و شكنجه‌ها و آتش‌سوزي‌ها و حرارت‌ها را در فكر خود مجسم‌ كنيد، چقدر حرارت‌ به‌ وجود آمده‌ و چقدر درد و سوزش‌ پيدا شده‌ و چقدر آه‌ و ناله‌ و فرياد به‌ اضافه‌ آتش‌هاي‌ آخر الزمان‌ و انفجارات‌ هسته‌اي‌، آيا همه‌ اين‌ها با هم‌ يك‌ جهنم‌ مي‌شود و يا از جهنمي‌ كه‌ خدا فرموده‌ كمتراست‌ بلكه‌ بسيار بيشتر و زيادتر از آن‌ جهنمي‌ است‌ كه‌ خدا وصف‌ مي‌كند. همه ‌اين‌ها بدست‌ كفار و گناه كاران‌ ساخته‌ شده‌ و درتن‌ مظلومين‌ و بي‌ گناهان‌ قرارگرفته‌ آن‌ها با همين‌ عذاب‌ها مرده‌اند و از دنيا رفته‌اند. روز قيامت‌ با همين‌ عذاب‌ها زنده‌ مي‌شوند و قدرت‌ پيدا مي‌كنند تا آن‌ عذاب‌ها را به‌ تن‌ كفار منتقل‌ كنند.

پس‌ دراين جا در جواب‌ سئوالات‌ گذشته‌ كه‌ خدا قسم‌ مي‌خورد جهنم‌ را از كفار و گناه كاران‌ پر مي‌كند، مي‌گوئيم‌ جهنم‌ را كفار و گناه كاران‌ مي‌سازند، همه‌ آتش‌ها و عذاب‌ها و درد سوزش‌ها را به‌ وجود مي‌آورند و با آن‌ آتش‌ها و عذاب‌ها بندگان‌ خدا را در دنيا معذب‌ مي‌كنند و عدالت‌ خدا ايجـاب‌ مي‌كند كه‌ روز قيامت‌ به‌ مظلومين‌ قدرت‌ انتقام‌ بدهد تا عذاب‌ها و بلاهايي‌ كه‌ از ظالم‌ به‌ آن‌ها رسيده‌ است‌ به‌ خود آن‌ها برگردانند و با برگشت‌ عذاب‌ها از مظلومين‌ به‌ ظالمين‌ ، ظالمين‌ در زندگي‌ جهنمي‌ قرار مي‌گيرند و مظلومين‌ از عذاب‌ و بلاها مي‌رهند و وارد زندگي‌ بهشتي‌ مي‌شوند. پس‌ در اين جا قضاوت‌ كنيد كه‌ آيا جهنم‌ را خدا مي‌سازد و خدا ستم كاران‌ را عذاب‌ مي‌كند. اعتراف‌ مي‌كنيد كــه‌ خداوند كبريتي‌ هم‌ براي‌ جهنم‌ نمي‌زند. وظيفه‌ خدا اين‌ است‌كه‌ براي‌ اجراي‌ عدالت‌ ظالم‌ و مظلوم‌ را در زندگي‌ قيامت‌ و آخرت‌ زنده‌ كند و به‌ مظلـوم‌ قدرت‌ انتقام‌ بدهد تا اگر بخواهد عفو كند و يا ظلم‌ ظالم‌ را به ‌خود او برگرداند. پس‌ جهنم‌ درتقدير خدا به‌ اين‌ دليل‌ واجب‌ است‌ كه‌ خدا عادل‌ است‌ و براي‌اجراي‌ عدالت‌ واجب‌ است‌ كه‌ ظالم‌ و مظلوم‌ را در برابر يكديگر

قرار دهد. جهنم‌ عذابي‌ است‌ كه‌ كفار مي‌سازند و با آن‌ بندگان‌ خدا را در دنيا مي‌سوزانند.

در زندگي‌ آخرت‌ آن‌ چه‌ تحويل‌ بندگان‌ خدا داده‌اند از ظلم ها و شكنجه‌ها به‌ خـود آن‌ها برمي‌گردد. پس‌ قسم‌ خدا كه‌ جهنم‌ را از كفار پر مي‌كند به‌ اين‌ معناست‌ كـه‌ خداوند ظالم‌ و مظلوم‌ را در قيامت‌ زنده‌ مي‌كند وليكن‌ جهنم‌ چيزي‌ است‌ كه‌ بـه‌ دست‌ خود آن‌ها ساخته‌ شده‌ و به‌ آن‌ مبتلا شده‌اند. دراين‌ رابطه‌ حضرت‌ مي‌فرمايد:

لكنك‌ تقدست‌ اسمائك‌ اقسمت‌ ان‌ تملاها من‌ الكافرين‌ من‌ الجنة‌ و الناس‌ اجمعين‌

ليكن‌ تو منزهي‌ از اين‌ كه‌ تو را به‌ انتقام‌ و صفات‌ غيظ‌ و غضب‌ وصف‌ كنيم‌ و پاك تر از آن‌ هستي‌ كه‌ اسماء و صفاتي‌ مانند اسماء و صفات‌ انسان‌ها داشته‌ باشي‌ وليكن‌ قسم‌ خوردي‌ كه‌ جهنم‌ را از كفار جن‌ و انس‌ پر كني‌ و دشمنان‌ خود را در جهنم‌ وارد نمايي‌ و تو برتر و بالاتراز آن‌ هستي‌ كه‌ بتوانيم‌ تو را وصف‌ و تعريف‌ كنيم‌. در ابتداي‌ خلقت‌ روزگاري‌ كه‌ سفره ‌نعمت‌ و كرامت‌ در برابر انسان‌ها گسترانيدي‌ به‌ تمام‌ مردم‌ اعلام‌ كردي‌ كه‌ هرگز مومن‌ و كافر مـساوي‌ و برابر نيستند، مومنين‌ در خط‌ بهشت‌ به‌ سوي‌ بهشت‌ در حركتند و كفار در خط‌ جهنم ‌ به‌ سوي‌ جهنم‌.

پروردگارا! تو را به‌ آن‌ قدرت‌ و عظمتت‌ قسم‌ مي‌دهم‌، قدرتي‌ كه‌ توانستي‌ يك‌ چنين‌ زندگي‌ بهشتي‌ و يا جهنمي‌ مقدر فرمايي‌ و براساس‌ قدرت‌ خود حكم‌ قطعي‌ كردي‌ و قضاوت‌ حتمي‌ و بر اجراي‌ حكم‌ و قضاوت‌ خود پيروز بودي‌. از تو خواهش‌ مي‌كنم‌ كه‌ در اين‌ شب‌ و دراين‌ ساعت‌ هر جرم‌ و گناهي‌ كه‌ از من‌ سرزده‌ و يا هر معصيتي‌ و عمل‌ قبيحي‌ كه‌ مرتكب‌ شده‌ام‌، خواه‌ پنهان‌ باشد و يا آشكار، خـواه‌ آن‌ را كتمان‌ و يا آشكار كرده‌ باشم‌. مخفي‌ و يا ظاهر كرده‌ باشم‌ و هر گناهي‌ كه‌ به‌ فرشتگان‌ كرام‌ الكاتبين‌ دستور داده‌اي‌، آن‌ را ثبت‌ كنند. فرشتگاني‌ كه‌ آن‌ها را مامور كردي‌ هر عملي‌ از من‌ سرزند، حفظ‌ و ثبت‌ كنند و همان‌ فرشتگان‌ را با اعضاي‌ تن‌ من‌ شاهد گناه‌ و معصيت‌ من‌ قـرار دادي‌ و خود هم‌ از ماوراء فرشتگان‌ و اعضاي‌ بدن‌ من‌ شاهد اعمال‌ ظاهر و باطن‌ من‌ بودي‌ تا اگر گناهي‌ ازآن‌ها پوشيده‌ باشد از نظر تو پوشيده‌ نباشد وليكن‌ به‌ لطف‌ و رحمت‌ خود و به‌ فضل‌ و مرحمت‌ خود گناهاني‌ كه‌ از نظر فرشتگان‌ پوشيده‌ بود و آن‌ها را مي‌دانستي‌ مستور نمودي‌ و از نظر خلايق‌ مخفي‌ داشتي‌.

در اين‌ جملات‌ هم‌ مطالب‌ چندي‌ قابل‌ توجه‌ است‌ يكي‌ دلايل‌ خلود و ابديت‌ بدكاران‌ و دشمنان‌ خدا در جهنم‌ و ديگر اين‌ كه‌ چرا مومن‌ و كافر با يكديگر برابر نيستند و خدا بين‌ خلايق‌ خود تبعيض‌ قائل‌ مي‌شود و مطلب‌ سوم‌ اين‌ كه‌ خداوند به‌ اراده‌ قاهره‌ خود، ضامن‌ اجراي‌ تمامي‌ احكام‌ و قوانيني‌ است‌ كه‌ به‌ آن‌ها حكم‌ داده‌ و قضاوت‌ كرده‌ است‌ و چهارم‌ كيفيت‌ ثبت‌ گناه‌ و معصيت‌ به‌ وسيله‌ فرشتگاني‌ كه‌ بر انسان‌ها موكلند.

اما بحث‌ اول‌ دشمنان‌ خدا و معاندين‌ اولياء خدا همان‌ انسان‌هايي‌ هستندكه‌ دانسته‌ و شناخته‌ با علم‌ و آگاهي‌ به‌ حقانيت‌ خدا و حقانيت‌ اولياء خدا، اين‌ همه‌ در دنيا كوشش‌ و تلاش‌ داشته‌اند كه‌ چراغ‌ دين‌ خدا را خاموش‌ كنند و پيغمبران‌ و اولياء خدا را به‌ قتل‌ برسانند و بساط‌ دين‌ و دعوت‌ خدا را ازكره‌ زمين‌ برچينند. همين‌ انسان‌ها كه‌ براي‌ تسلط‌ بيشتر بر ضعفا و استثمار بندگان‌خدا بساط‌ دين‌ و فرهنگ‌خدا را از كره‌ زمين‌ برمي‌چينند و مردم‌ را در جهل‌ و ضلالت‌ قرار مي‌دهند. همين‌ دشمنان‌ اولياء خدا، دشمنان‌ خدا هم‌ به‌ حساب‌ آمده‌اند زيرا آن‌ها معرفت‌ به‌ خدا ندارند كه‌ دوست‌ خدا و يا دشمن‌ خدا باشند. دوستي‌ و دشمني‌ با ديگران‌ متوقف‌ بر معـرفت‌ آن‌ها و شناختن‌ آن‌ها هست‌ و كسي‌ كه‌ امامي‌ ويا پيغمبري‌ را نشناسد، نمي‌تـواند دوست‌ آن‌ امام‌ و يا پيغمبر خدا باشد و دوستي‌ و دشمني‌ خدا هم‌ به‌ همين‌ كيفيـت‌ است‌. اگر خدا را بشناسند، مي‌توانند دوست‌ خدا و يا دشمن‌ خدا باشند وليكـن‌ كفار و منافقين‌ ذره‌اي‌ معرفت‌ به‌ خدا ندارند تا با خدا دوستي‌ يا دشمني‌ كنند گرچه‌ در بعضي‌ تعبيرات‌ مي‌گويند: خدا با شيطان‌ چنين‌ گفت‌ و شيطان‌ در جواب‌ خدا چنان‌ گفت‌. اين‌ گفتگوي‌ خدا با شيطان‌ و يا گفتگوي‌ شيطان‌ با خدا مانند گفتگوي‌ دو نفر با يكديگر نيست‌ زيرا انسان‌ها با يكديگر حرف‌ مي‌زنند، يكديگر را مي‌بينند و مي‌شناسند و هرگز انسان‌ با انسان‌ غايب‌ و مخصوصا با انساني‌ كه‌ او را نمي‌شناسد ، حـرف‌ نمي‌زند. چگونه‌ شيطان‌ مي‌تواند با خدا حرف‌ بزند با اين‌ كه‌ خدا را نمي‌شناسد، و يا چطور شيطان‌ با خدا سخن‌ بگويد كه‌ شيطان‌ معرفت‌ به‌ خدا ندارد و اگر سخن‌ خدا را بشنود، هـاج‌ و واج‌ مي‌شود و نمي‌داند كه‌ اين‌ سخن‌ از كه‌ و از كجا پيدا شده‌ است‌. تمامي‌ اين‌ عبارت ها كه‌ از گفتگوي‌ خدا با شيطان‌ حكايت‌ دارد گفتگوي‌ حالي‌ و اقتضايي‌ است‌ نه‌ گفتگوي‌ مقالي‌ و رويارويي‌. زبان‌ حال‌، زبان‌ تمامي‌ مخلوقات‌ است‌ مثلا ميوه‌هايي‌ كه‌ سر درخت‌ پخته‌ شده‌، انسان‌ها را صدا مي‌زنند كه‌ ما را جمع‌آوري‌ كنيد، بخوريد و بياشاميد و يا گوسفندهايي‌ كه‌ چاق‌ و فربه‌ شده‌اند قصاب‌ را صدا مي‌زنند كه‌ ما را ذبح‌ كنيد و انسان‌ها را صدامي‌زنند كه‌ از گوشت‌ و چربي‌ ما استفاده‌ كنيد يك‌ چنين‌ صداها و نداهايي‌ را زبان‌ حال‌ مي‌نامند و تمامي‌ موجودات‌ عالم‌ فقط‌ زبان‌ حال‌ دارند و زبان‌ مقال‌ ندارند. به‌ زبان‌ حال‌ خدا را تسبيع‌ مي‌كنند و نشان گر عظمت‌ خدا هستند. تنها موجودي‌ كه‌ برپايه‌ زبان‌ حال‌ خود زبان‌ مقال‌ دارد، همين‌ انسان‌ است‌ كه‌ براساس‌ اقتضاي‌ وجودي‌ خود و آگاهي‌ به‌ اقتضاي‌ وجود حرف‌ مي‌زند. علم‌ به‌ تشنگي‌ و گرسنگي‌ خود دارد و آن‌ تشنگي‌ و گرسنگي‌ را به‌ زبان‌ خود اظهار مي‌كند با اين‌ حساب‌ دشمنان‌ خدا او را نمي‌شناسند كه‌ با او سخن‌ بگويند وليكن‌ با حال‌ و حركات‌ خود و با ظلم‌ و گناه‌ خود اظهار مي‌دارند كه‌ دشمن‌ خدا هستند و با خدا مي‌جنگند و به‌ همين‌ دليل‌ كه‌ با خدا در جنگند اولياء خدا و پيغمبران‌ خدا را به‌ قتل‌ مي‌رسانند. با دين‌ خدا و كتاب‌ خدا و مكتب‌ خدا ضديت‌ مي‌كنند، چراغ‌ علم‌ و حكمت‌ دين‌ را خاموش‌ مي‌كنند. پس‌ دشمني‌ آن‌ها با اولياء خدا، دشمني‌ با خدا شناخته‌ شده‌ است‌ و روي‌ همين‌ اقتضا كه‌ با دين‌ خدا و عدل‌ الهي‌ ضديت‌ مي‌كنند اين‌ همه‌ اسلحه‌هاي‌ خطرناك‌ مي‌سازند و بندگان‌ خدا را به‌ ذلت‌ و خواري‌ مبتلا مي‌كنند و آن‌ها را مي‌سوزانند و يا مي‌كشند. پس‌ از نظر رواني‌ با اولياء خدا دشمني ‌ و عناد دارند و ذره‌اي‌ علم‌ و معرفت‌ به‌ خداوند متعال‌ ندارند تا از خدا خواهشي‌ كنند و خدا از گناه‌ آن‌ها بگذرد و با همين‌ عناد و دشمني‌ با دين‌ خدا و اولياء خدا روز قيامت‌ زنده‌ مي‌شوند و چنان‌ كه‌ گفته‌ شد تمامي‌ عذاب‌ها و آتش‌هايي‌ كه‌ دردنيا از آن‌ها به‌ مردم‌ رسيده‌ است‌، درآخرت‌ به‌ خود آن‌ها برمي‌گردد و جهنمي‌ مي‌شوند به‌ همان‌ وضعي‌ كه‌ خدا در كتاب‌ خود ذكر مي‌كند. شما دليل‌ خلود دشمنان‌ خدا را در آتش‌ جهنم‌ همين‌ جا مي‌توانيد پيدا كنيد، در زندگي‌ آخرت‌ تمامي‌ وسائل‌ دنيايي‌ و عوامل‌ طبيعي‌ از كار مي‌افتد هيچ‌ كس‌ با دوا و دارو يا استعمال‌ سرما برضد گرما و گرما بر ضد سرما يا معالجات‌ ديگر نمي‌تواند رنج‌ و عذاب‌ را از خود برطرف‌ كند نه‌ از عوامل‌ طبيعت‌ مي‌توانند براي‌ رفع‌ و دفع‌ عذاب‌ استفاده‌ كنند و نه‌ هم‌ از انسان‌ها مي‌توانند به‌ نفع‌ خود بهره‌اي‌ ببرند. تنها عاملي‌ كه‌ مي‌تواند رنج‌ و عذاب‌ را در عالم‌ آخرت‌ از انسان‌ برطرف‌ كند، خداوند تبارك‌ و تعالي‌ و اراده‌ اوست‌. كساني‌ كه‌ با خدا آشنايي‌ و رابطه‌ دارند و دراثر عبادت‌ و تقوي‌ بين‌ آن‌ها انس‌ و آشنايي‌ بوجود آمده‌ و مي‌توانند به‌ خدا اميدوار باشند و از خدا طلب‌ عفو و مغفرت‌ نمايند. اگر يك‌ چنين‌ معرفت‌ و رابطه‌اي‌ با خدا داشتند، مي‌توانند از لطف‌ و كرم‌ خدا استفاده‌ كنند و از خدا طلب‌ عفو و بخشش‌ كنند وليكن‌ كفار و دشمنان‌ خدا آن‌ چنان‌ در تاريكي‌ جهل‌ و ضلالت‌ قرار مي‌گيرند كه‌ اگر ميليون‌ها سال‌ درعذاب‌ جهنم‌ مخلد باشند، ذره‌اي‌ معرفت‌ به‌ خدا پيدا نمي‌كنند تا بتوانند از خدا تقاضاي‌ عفو و بخشش‌ كنند. خدا آن‌ چنان‌ از فكر و عقل‌ و شعور آن‌ها مخفي‌است‌ كه‌ به‌ هر وسيله‌اي‌ متوسل‌ مي‌شوند و نمي‌توانند به‌ خدا متوسل‌ شوند تا از عفو خدا استفاده‌ كنند نظر به‌ اين‌ كه‌ در جهل‌ و كفرخود مخلدند در عذاب‌ جهنم‌ مخلد مي‌شوند. هيچ‌ برهان‌ و دليلي‌ وجود ندارد كه‌ عذاب‌ ازآن‌ها برطرف‌ شود زيــرا اگر رنج‌ و عذاب‌ ازآن‌ها برطرف‌ شود و دريك‌ زندگي‌ عادي‌ دنيايي‌ قرارگيرند باز هم‌ به ‌كفرخود ادامه‌ مي‌دهند و مي‌گويند جهنمي‌ كه‌ ديده‌ايم‌ خوابي‌ بيشتر نبوده‌ است‌. خداوند مي‌فرمايد: ولو ردوا لعادوا الي‌ ما نهوا عنه‌ يعني‌ اگر به‌ زندگـي‌ دنيا برگردند، باز هم‌ كارهاي‌ دنيايي‌ خود را ادامه‌ مي‌دهند. پس‌ راهي‌ براي‌ نجاتشان‌ نيست‌ و مستحق‌ لطف‌ و رحمت‌ خدا نيستند.

و اما دليل‌ تفاوت‌ رواني‌ مومن‌ و كافر از يكديگر:

انسان‌ها در اصل‌ خلقت‌ بــه‌ تقدير خداوند متعال‌، يكسان‌ و يكنواخت‌ خلق‌ مي‌شوند و در اصل‌ خلقت‌ با يكديگـر تفاوت‌ ندارند. خداوند كفار را طوري‌ نساخته‌ است‌ كه‌ كافر باشند و يا مؤمنين‌ را كه‌ ايمان‌ به‌ خدا بياورند. اگركفر و ايمان‌ مربوط‌ به‌ خلقت‌ كافر و مومن‌ باشـد ، خلاف‌ عدالت‌ است‌ كه‌ خداوند كافر را كافر خلق‌ كند و به‌ جهنم‌ ببرد و مومـن‌ را مؤمن‌ خلق‌ كند و به‌ بهشت‌ ببرد. مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ حيوان‌ را به‌ جهنم‌ ببرد كه‌ چرا حيوان‌ است‌ و انسان‌ را به‌ بهشت‌، براي‌ اين‌ كه‌ انسان‌ است‌. اعمالي‌ كه‌ از خلقت‌ مخلوقات‌ پيدا مي‌شود، خير باشد يا شر باشد، مسئوليتش‌ با خداوند متعال‌ است‌ نه‌ مخلوقي ‌كه‌ عامل‌ خير و يا شر بوده‌ است‌ مانند درندگان‌ كه‌ حيوانات‌ را مي‌درند و يا گزندگان‌ كه‌ مي‌گزند. خداوند آن‌ جا كه ‌از خلقت‌ انسان‌ سخن‌ مي‌گويد، يكنواخت‌ سخن‌ مي‌گويد و مي‌فرمايد: لقد خلقناالانسان‌ في‌ احسن‌ تقويم‌ يعني‌ انسان‌ را در بهترين‌ خلقت‌ و با بهترين‌ نقشه‌ آفريديم‌ وليكن‌ انسان‌ها در مسير اطاعت‌ و يا معصيت‌ از نظر رواني‌ تفاوت‌ پيدا مي‌كنند. تفاوت‌ آن‌ها درايمان‌ و كفر مانند تفاوت‌ آن‌ها در علم‌ و هنري‌ است‌ كه‌ در دنيا كسب‌ مي‌كنند كه‌ اين‌ تفاوت‌ شغلي‌ مربوط‌ به‌ معلومات‌ و تمرينات‌، مربوط‌ به‌ شغلي‌ است‌ كه‌ انتخاب‌ كرده‌اند. يكي‌ ازآن‌ها كشاورز است‌ و ديگري‌ دامدار و آن‌ ديگري‌ آهنگر و نجار. وقتي‌ كه‌ انسان‌ها در برابر دعوت‌ خدا قرار مي‌گيرند و پيغمبري‌ و يا امامي‌ آن‌ها را دعوت‌ به‌ دين‌ خدا مي‌كند، عده‌اي‌ كه‌ دعوت‌ آن‌ها را قبول‌ مي‌كنند و اعمال‌ ديني‌ را تمرين‌ و تكرار مي‌كنند، از نظر فكري‌ و رواني‌ ذوق‌ و شوقي‌ در آن‌ها پيدا مي‌شود كه‌ دائم‌ در اطاعت‌ خدا باشند و رابطه‌ با خدا پيدا كنند. خداوند متعال‌ هم‌ متقابلا به‌آن‌ها روحيه‌ مي‌دهد، عشق‌ و علاقه‌ در آن‌ها بوجود مي‌آورد و محبت‌ خود را در دل‌ آن‌ها قرار مي‌دهد و آن‌ها را به‌ خود مانوس‌ و آشنا مي‌سازد وليكن‌ در دل‌ كفار اين‌ انس‌ و آشنايي‌ قابل‌ ظهور نيست‌ زيرا آن‌ها به‌ دعوت‌ خدا بي‌اعتنايي‌ مي‌كنند. درست‌ نيست‌ كه‌ روش‌ و رفتار شما با انساني‌ كه‌ به‌ شما خدمت‌ مي‌كند و با شما انس‌ و آشنايي‌ پيدا مي‌كند با كسي‌ كه‌ به‌ شما بي‌اعتنايي‌ مي‌كند، يك‌ جور و يكنواخت‌ باشد. كساني‌ كه‌ دعوت‌ خدا را مي‌پذيرند و اطاعت‌ مي‌كنند، نورانيت‌ قلبي‌ پيدا مي‌كنند و براساس‌ همان‌ نورانيت‌ عشق‌ و علاقه‌شان‌ به‌ خداوند متعال‌ شدت‌ پيدا مي‌كند تا جايي‌ كه‌ جان‌ و مال‌ خود را در راه‌ خدا و در راه‌ ترويج‌ دين‌ خدا انفاق‌ مي‌كنند وليكن‌ كفار در اثر بي‌اعتنايي‌ به‌ دين‌ و دعوت‌ خدا ازاين‌ خاصيت‌هاي‌ روانـي‌ و شارژ قلبي‌ و روحي‌ محروم‌ هستند. پس‌ اين‌ محروميت‌ و موفقيت‌ مربوط‌ به‌ خلقــت‌ ابتدايي‌ و يا تبعيض‌ نيست‌ كه‌ بگوئيم‌ خدا در اصل‌ خلقت‌ تفاوت‌ قائل‌ شــده‌، مومنين‌ را به‌ عوامل‌ ايماني‌ مجهز كرده‌ و كفار را از عوامل‌ ايماني‌ محروم‌ ساخته‌ است‌ و يا در مسير زندگي‌ بعد از خلقت‌ بدون‌دليل‌ و برهان‌ مومنين‌ را پذيرفته‌ و به‌ خود علاقمند ساخته‌ و از پذيرش‌ كفار خودداري‌ نموده‌ است‌. چقدر احاديث‌ و اخبار داريم‌ كه‌ ائمه‌ فرموده‌اند: ليس‌ بين‌ الله‌ و بين‌ خلقه‌ قرابه‌ يعني‌ خداوند هرگز با بندگان‌ خود رابطه‌ خويشي‌ و خويشاوندي‌ ندارد كه‌ يكي‌ فرزنـد خدا باشد و ديگران‌ اقوام‌ دور و نزديك‌. مسيحيان‌ يك‌ چنين‌ قرابت‌ و خويشاونــدي‌ بين‌ عيسي‌(ع‌) و خدا قائل‌ شدند و عيسي‌ (ع‌) را فرزند خدا شناخته‌ و در دين‌ خدا گمراه‌ شدند. مخلوقات‌ تمامي‌ صنعت‌ خدا و مخلوق‌ خدا هستند الا اين‌ كه‌ به‌ دليـل‌ گناه‌ و معصيت‌ او به‌ خدا قرب‌ و بعد پيدا مي‌كنند، بندگان‌ مطيع‌، معرفت‌ بـه‌ خدا پيدا مي‌كنند و با پيدايش‌ معرفت‌ محبت‌ به‌ خدا دارند وليكن‌ بندگان‌ عاصـي‌ در تيرگي‌ فكري‌ و رواني‌ قرار مي‌گيرند و با كلمه‌ خدا و حقيقت‌ و يا اولياء خدا انس‌ و آشنايي‌ ندارند.

لطيفه‌ ديگر دراين‌ جملات‌ اين‌ بود كه‌ مولا اميرالمومنين‌(ع‌) مي‌گويد:

پروردگارا! تو حكم‌ دادي‌ كه‌ كفار و دشمنان‌ خود را در آتش‌ جهنم‌ مخلد نمايي‌ و دوستان‌ خود را به‌ بهشت‌ ببري‌ تو خود ضامن‌ اجراي‌ احكام‌ و مقرراتي‌ كه‌ جعل‌ نموده‌اي‌ هستي‌ و هرگز حكم‌ و فرمان‌ تو به‌ زمين‌ نمي‌ماند و تعطيل‌ نمي‌شود. برهان‌ اين‌ احكام‌ و ضمانت‌ اجرايي‌ آن ‌اين‌ است‌ كه‌ همه ‌جا احكام‌ خدا مطابق‌ حقيقت‌ و واقعيت‌ است‌. بندگان‌ مومن‌ خدا و يا كافر به ‌خدا براساس‌ راه‌ و روشي‌ كه‌ انتخاب‌ مي‌كنند، مجري‌ احكام‌ خدا درباره‌ خود هستند. مومنين‌ در خط ايمان‌ و تقوي‌ حركت‌ مي‌كنند و درصراط‌ مستقيم‌ به‌ سوي‌ خدا مي‌روند قهرا داخل‌ بهشت‌ مي‌شوند و از بهشت‌ سر در مي‌آورند. كفار هم‌ كه‌ در بيراهه‌ حركت‌ مي‌كنند و در آن‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ براي‌ خود جهنمي‌ مي‌سازند و گرفتار جهنم‌ مي‌شوند. پس‌ مجري‌ احكام‌ خدا همان‌ كساني‌ هستند كه‌ مستحق‌ ثواب‌ و يا عقاب‌ شده‌اند. اين‌ طور نيست‌ كه‌ خداوند روز قيامت‌ فرشتگان‌ را به‌ سراغ‌ اهل‌ ايمان‌ بفرستد و بگويـد آن‌ها را حركت‌ بدهيد و به‌ بهشت‌ ببريد و يا فرشتگان‌ ديگر را مامور كند تا كفار را به‌ جهنم‌ ببرند كه‌ مبادا حكم‌ خدا تعطيل‌ شود بلكه‌ انسان‌ها با علم‌ و عمل‌ خود، خود به‌ خود عامل‌ اجراي‌ احكام‌ و دستورات‌ خدا هستند و با تمرين‌ اعمال‌ بد از نوع‌ ظلم‌ و گناه‌ خود را محكوم‌ به‌ عذاب‌ مي‌كنند و با حركت‌ در صراط‌ مستقيـم‌ و اطاعت‌ از اولياي‌ خدا خود را به‌ بهشت‌ مي‌كشانند. پس‌ حاكم‌ و محكوم‌ هردو به‌ علم‌ و عمل‌ خود ضامن‌ اجراي‌ احكام‌ خدا هستند و خود را مستحق‌ ثواب‌ الهي‌ و يا محكوم‌ به‌ عذاب‌ و كيفر الهي‌ مي‌كنند مانند اين‌ است‌ كه‌ من‌ دوست‌ دارم‌ دشمن‌ خود را در چاهي‌ حبس‌ كنم‌ وليكن‌ او به‌ عمل‌ خود چاهي‌ سر راه‌ من‌ مي‌كند و خود را در آن‌ چاه‌ محبوس‌ مي‌كند. پس‌ او به‌ اراده‌ خود حكم‌ مرا درباره‌ خود اجرا كرده‌ است‌.

يكي‌ از مسائل‌ دقيق‌ علمي‌ و برهاني‌ كه‌ بسياري‌ از انسان‌ها آن را به‌ اراده‌ خدا و يا فرشتگان‌ مي‌دانند وليكن‌ آن‌ هم‌ قهري‌ و طبيعي‌ به‌ اراده‌ انسان‌ها انجـام‌ مي‌گيرد مسئله‌ ثبت‌ عمل‌ صالح‌ و يا عمل‌ گناه‌ در نوار وجود انسان‌ است‌، سازمان‌ مركزي‌ وجود انسان‌ تقريبا شبيه‌ همين‌ نوارهاي‌ فيلم‌ است‌ كه‌ صورت‌ها راثبت‌ و ضبط‌ مي‌كند. و يا مانند نوارهايي‌ كه‌ صداها و سخنراني‌ ها را ثبت‌ و ضبط‌ مي‌كند انسان‌ در برابر ميكروفون‌ مي‌ ايستد و سخنراني‌ مي‌كند و شايد هم‌ غافل‌ باشداز اين‌ كه‌ سخنان‌ او به‌ هدر نرفته‌ و يا در جايي‌ ثبت‌ و ضبط‌ شده‌ است‌. بعد كه‌ نوار ضبط سخن‌ و صدا را مقابلش‌ به‌ كار مي‌اندازند، مي‌بيند سخنان‌ او و نت‌ صداي‌ او به‌ همان‌ كيفيت‌ كه‌ بوده‌ است‌، ثبت‌ و ضبط‌ مي‌شود به‌ طوري‌ كه‌ دو صدا و دو سخن‌ از دو نفر شبيه‌ يكديگر نيست‌. به‌ همين‌ كيفيت‌ ثبت‌ صورت‌ها و قيافه‌ها و اعمال‌ ديــگر عامل‌ ثبت‌ صداها و صورت‌ها در اين‌ صنايع‌ برقي‌، نيروي‌ برق‌ است‌. نيروي‌ برق‌ از خود اراده‌ و اختيار ندارد، آن‌ چه‌ را مي‌بيند و مي‌شنود، بدون‌ اراده‌ ثبت‌ مي‌شود وليكن‌ عامل‌ ثبت‌ و ضبط‌ اعمال‌ در وجود انسان‌ همين‌ شعاع‌ روح‌ انسان‌ است‌. شعاع‌ روح‌ انسان‌ با فرشتگان‌ ازيك‌ جنسند و يك‌ حقيقت‌ بيشتر نيستند. انسان‌ در خلقت‌ خود يك‌ تن‌ و بدن‌ است‌ كه‌ به ‌اين‌ كيفيت‌ مهندسي‌ شده‌، داراي‌ عضلات‌ و اعصاب‌ و مغز و قلب‌ و چيزهاي‌ ديگر. اين‌ بدن‌ با تمامي‌ كميت‌ و كيفيت‌ كه‌ براساس‌ آن‌ مهندسـي‌ شده‌است‌، خاصيت‌ ذاتي‌ و وجودي‌ ندارد. به‌ خودي‌ خود از نظر ماديت‌ اسباب‌ و ابزار شنوايي‌ دارد وليكن‌ نمي‌شنود و يا اسباب‌ و ابزار بينايي‌ و دانايي‌ دارد وليكن‌ نمي‌بيند و نمي‌داند. حس‌ لامسه‌ و باصره‌ او هم‌ چنين‌ ذائقه‌ و شامه‌ در خلقـت‌ مجهز و كامل‌ است‌ وليكن‌ شنوايي‌ و بويايي‌ ندارد مگر در صورتي‌ كه‌ روح‌ انسـان‌ وارد بدن‌ شود، ورود روح‌ در بدن‌ درست‌ مانند ورود نيروي‌ برق‌ در فيلم ها و يا نوارهاي‌ ضبط‌ صدا است‌. وقتي‌ نيروي‌ روح‌ وارد بدن‌ مي‌شود، اعضا و جوارح‌ بدن‌ انسان‌ به‌ كار مي‌افتد و هر كدام‌ براساس‌ خلقت‌ خود خاصيت‌ خود را ظاهر مي‌سازد. چشم‌ بينايي‌ پيدامي‌كند و گوش‌ انسان‌ شنوايي‌ و قلب‌ انسان‌ دانايي‌ و به‌ همين‌ كيفيت‌ اعضاي‌ ديگر. بعضي‌ها خيال‌ مي‌كنند، انسان‌ روح‌ خالص‌ است‌ و بـدن‌ هيچ كاره‌ است‌ مانند مرتاضان‌ كه‌ بدن‌ را ضعيف‌ و لاغر مي‌كنند و روح‌ را به‌ عقيده‌ خود چاق‌ و فربه‌ مي‌سازند ،مي‌گويند روح‌ همه‌ كاره‌ است‌ و بدن‌ هيچ كاره‌ است‌.

حافظ‌ شيرازي‌ دراين‌ رابطه‌ مي‌گويد:

مرغ‌ باغ‌ ملكوتم‌ نيم‌ از عالم‌ خاك‌ چند روزي‌ قفسي‌ ساختــه‌ اند از بدنم‌

يا جايي‌ ديگر كه‌ خود را روح‌ خالص‌ مي‌داند مي‌گويد:

چگونه‌ طواف‌ كنم‌ در فضاي‌ عالم‌ قدس‌ در اين‌ سراچه‌ تركيب‌ تخته ‌بند تنم‌.

پس‌ حافظ‌ انسانيت‌ انسان‌ را فقط‌ روح‌ خالص‌ مي‌ داند و بدن‌ را قفسي‌ مي‌شناسد كه‌ مرغ‌ روح‌ را در آن‌ حبس‌ كرده‌اند و يا طبيعيون‌ و اطباء كه‌ آن‌ها بيشتر موجوديـت‌ انسان‌ را همين‌ بدن‌ مي‌دانند و مي‌گويند هرچه‌ هست‌ همين‌ بدن‌ خاكي‌ و خاصيت‌هاي‌ بدن‌ است‌، روح‌ هم‌ خاصيتي‌ از خاصيت‌هاي‌ بدن‌ است‌ و باز آن‌ها تمام‌ عمر در خدمت‌ تن‌ و بدن‌ هستند تا بتوانند، بدن‌ را سالم‌ و فربه‌ نگه‌ مي‌دارند و روح‌ را چيـزي‌ نمي‌ دانند كه‌ در خدمت‌ آن‌ باشند و آن‌ را تقويت‌ كنند وليكن‌ حقيقت‌ اين‌است‌ كه‌ هردو طايفه‌ در اشتباهند. انسان‌ها نه‌ بدن‌ خالص‌ هستند منهاي‌ روح‌ و نه‌ هم‌ روح‌ خالص‌ منهاي‌ بدن‌ بلكه‌ انسان‌ تركيبي‌ از بدن‌ و روح‌ است‌.

درست‌ مانند صنايع‌ برقي‌ نه‌ بدن‌ منهاي‌ روح‌ خاصيتي‌ دارد كه‌ از خود بروز دهد و نه‌ هم‌ روح‌ منهاي‌ بدن‌ خاصيتي‌ دارد كه‌ بدون‌ بدن‌ ظاهر سازد. تمام‌ خاصيت‌ها از وجود يـك‌ انسان‌ زنده‌ خاصيت‌ تركيبي‌ از روح‌ و بدن‌ است‌. وقتي‌ روح‌ داخل‌ بدن‌ مي‌شود، تمامي‌ اين‌ خاصيت‌ها براساس‌ هندسه‌ بدن‌ ظاهر مي‌شود و چون‌ روح‌ از بدن‌ خـارج‌ مي‌شود، تمامي‌ اين‌ خاصيت‌ها ساكت‌ و صامت‌ مي‌شود. اگر اين‌ خاصيت‌ها اثر ذاتــي‌ روح‌ بود و ما انسان‌ها روح‌ خالص‌ بوديم‌، هرگز ممكن‌ نبود كه‌ گاهي‌ اين‌ خاصيت‌ها را رها كنيم‌ و ما باشيم‌ منهاي‌ شنوايي‌ و بينايي‌ و يا خواص‌ ديگر زيرا خاصيت‌هاي‌ روح‌ همه‌ جا همراه‌ روح‌ است‌. خاصيت‌ ذاتي‌ از ذات‌ شيئي‌ قابل‌ سلب‌ نيست‌ و آن‌ چه‌ قابل‌ سلب‌ و اثبات‌ است‌، خاصيت‌هاي‌ تركيبي‌ است‌ نه‌ خاصيت‌هاي‌ ذاتي‌. مثلا آيا شما مي‌توانيد نورانيت‌ را از نور بگيريد و يا ظلمت‌ را از تاريكي‌ سلب‌ كنيد. ظلمت ها به‌ دليل‌ ذات‌ خود ظلمتند و نورها به‌ دليل‌ ذات‌ خود نورند وليكن‌ آن‌ جا كـه‌ نور با هوا تركيب‌ مي‌شود و هوا با تابش‌ نور روشن‌ مي‌شود شما اين‌ روشنايي‌ را كه‌ از تركيب‌ نور با ظلمت‌ پيدا شده‌ است‌، مي‌توانيد سلب‌ كنيد. وقتي‌ نور بيايد، روشنايي‌ پيدا مي‌شود وزماني‌ كه‌ برود، تاريكي‌ به‌ وجود مي‌آيد. نور در صورتي‌ روشنايي‌ خود را ظاهر مي‌سازد كه‌ با مواد ظلماني‌ تركيب‌ شود و مواد ظلماني‌ هم‌ در صورتي‌ نوراني‌ مي‌شود كه‌ با نور و روشنايي‌ تركيب‌ شود. اگر تركيب‌ از بين‌ برود، روشنايي‌ نور هم‌ از بين‌ مي‌رود. ورود روح‌ در بدن‌ مانند ورود روشنايي‌ در هـوا است‌ كه‌ چون‌ روح‌ وارد بدن‌ شود، بدن‌ خوديت‌ خود را و خواص‌ خود را ظاهــر مي‌سازد و اگر روح‌ خارج‌ شود خاصيتي‌ وجود ندارد زيرا همه‌ اين‌ خاصيت‌ها از تركيب‌ روح‌ با بدن‌ پيدا شده‌ بود و اكنون‌ كه‌ تركيب‌ به‌ هم‌ خورد خاصيت‌ها هم‌ از بين‌ مي‌رود.

بعضي‌ها براي‌ اثبات‌ اين‌ كه‌ انسان‌ روح‌ خالص‌ است‌ و تمام‌ خاصيت‌هاي‌ علم‌ و شعور از خاصيت‌ روح‌ است‌. به‌ خواب‌ و خواب‌ ديدن‌ استدلال‌ مي‌كنند و مي‌گويند: انسان‌ كه‌ مي‌ خوابد با اين‌ كه‌ بدن‌ او از كار افتاده‌، روح‌ او زنده‌ است‌، مي‌گويد و مي‌شنود. به‌ آن‌ها مي‌گوئيم‌: اولا اگر اين‌ خاصيت‌ها، ذاتي‌ روح‌ باشــد و انسان‌ هم‌ روح‌ خالص‌، هرگز خوابيدن‌ و يا مردن‌ ممكن‌ نبود زيرا چنان كه‌ گفتيم‌ هرگز چيزي‌ خاصيت‌ ذاتي‌ و وجودي‌ خود را رها نمي‌كند. اجسام‌ جسمانيت‌ خود را رها نمي‌كنند و هم‌ چنين‌ انوار، نورانيت‌ خود را . پس‌ ما اگر روح‌ خالص‌ بوديم‌ هرجـا مي‌رفتيم‌، روح‌ بوديم‌ خواه‌ در بدن‌ باشيم‌ مانند بيداري‌ و يا جداي‌ از بدن‌ مانند خواب‌ و يا موت‌، با اين‌ كه‌ چنين‌ نيست‌. ما مي‌ خوابيم‌ نه‌ روح‌ هستيم‌ و نه‌ هم‌ بدن‌ و بيدار مي‌شويم‌، هم‌ روحيم‌ هم‌ بدن‌، خواب‌ ديدن‌ هم‌ به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ روح‌ از سازمان‌ مركزي‌ بدن‌ كه‌ نفس‌ انساني‌ باشد، قطع‌ رابطه‌ نكرده‌ است‌. يعني‌ روح‌ به‌ مركز وجود انسان‌ كه‌ نفس‌ ناميده‌ مي‌شود، مربوط‌ است‌ و نفس‌ هم‌ با بـدن‌ ارتباط‌ دارد. گاهي‌ خوابيده‌ها حرف‌ مي‌زنند و يا دست‌ و پاي‌ خود را حركت‌ مي‌دهند و يا با اين‌ كه‌ خوابيده‌اند با پاي‌ خود راه‌ مي‌روند. پس‌ تمامي‌ اين‌ خاصيت‌ها خاصيت‌ تركيبي‌ روح‌ با بدن‌ است‌ و همين‌ روح‌ كه‌ با نفس‌ انسان‌ و بدن‌ او تركيب‌ شده‌ است‌، عامل‌ ضبط‌ صورت‌ها و صوت‌ و سخن ها و اعمال‌ بد و خوب‌ در سازمان‌ مركزي‌ وجود انسان‌ است‌. همانطور كه‌ نوار به‌ كمك‌ نيروي‌ برق‌ سيما و صدا را ضبط‌ مي‌كند، روح‌ انسان‌ هم‌ كه‌ فرشته‌ ناميده‌ مي‌شود صدا و سيما را در نوار نفس‌ انسان‌ ثبت‌ و ضبط‌ مي‌كند. اين‌ كه‌ خدا مي‌فرمايد: فرشتگان‌ اعمال‌ شما را ثبت‌ مي‌كنند، درست‌ مانند اين‌ است‌ كه‌ ما به‌ گويندگان‌ مي‌ گوئيم‌ كه‌ نوار، صدا و سيماي‌ شما را ضبط مي‌كند. پس‌ روح‌ يا فرشته‌ يك‌ عوامل‌ طبيعي‌ هستند كه‌ خواهي‌ نخواهي‌ كليه ‌آثار انسان‌ را در سازمان‌ مركزي‌ وجود او ثبت‌ مي‌كنند و هركسي‌ مي‌تواند كتاب‌ خاطرات‌ خود را بگويد و بنويسد اگرآن‌ چه‌ در نوار قلب‌ او ثبت‌ و ضبط‌ شده ‌در كاغذها پياده‌ كند، كتاب‌ قطوري‌ مي‌شود. پس‌ در اين جا قضاوت‌ كنيد كه‌ اعمال‌ انسان‌ خود به‌ خود ثبت‌ و ضبط‌ مي‌شود و انسان‌ها با عوامل‌ اقتضاي‌ بدن‌ و يا اقتضاي‌ايمان‌ و كفر، خواهي‌ نخواهي‌ به‌ سوي‌ بهشت‌ و يا جهنم‌ در حركت‌اند و آن‌ چه‌ گفته‌اند و عمل‌ كرده‌اند و يا شنيده‌ و ديده‌اند، تمامي‌ اين ها در وجودشان‌ ثبت‌ و ضبط‌ شده‌ همان‌طور كه‌ اعمال‌ و اخلاق‌ ما در وجود ما و وجود ديگران‌ ثبت‌ مي‌شود، اعمال‌ و اخـــلاق‌ ديگران‌ هم‌ در وجود ما ثبت‌ و ضبط‌ مي‌شود و ما انسان‌ها با همين‌ كتاب‌ خاطرات‌ كه‌ خودمان‌ هستيم‌، وارد صحراي‌ محشر مي‌شويم‌ و نمي‌توانيم‌ خط‌ نوشته‌هاي‌ وجود خود را انكار كنيم‌.

يا سيدي‌ و مولاي‌ و مالك‌ رقي‌ يا من‌ بيده‌ ناصيتي‌

و در فرازي‌ ديگر بعد ازآن كه‌ پروردگار خود رابا كلمات‌ يا رب ‌، يا رب‌ صدا مي‌زند، مي‌فرمايد:

اي‌ پروردگار من‌ و اي‌ سيد و مولاي‌ من‌ و اي‌ كسي‌ كه‌ مالك‌ وجود من‌ و زندگي‌ من‌ هستي‌ و من‌ ملك‌ خالص‌ تو هستم‌، اي‌ كسي‌ كه‌ زمام‌ فكر و هدفم‌ به‌ دست‌ توست‌ اي‌ خدايي‌ كه‌ به‌ مصيبت‌هاي‌ وجودي‌ من‌ و فقر و مسكنت‌ من ‌آگاهي‌ و فقر و احتياج‌ مرا مي‌داني‌. اي‌ پروردگار من‌ تو را به‌ حقي‌ كه‌ بر بندگـان‌ داري‌ و به‌ آن‌ قدس‌ و عظمت‌ صفات‌ و اسماءت‌ قسم‌ مي‌دهم‌ و از تو خواهش‌ مي‌كنم‌ كه‌ تمامي‌ اوقات‌ مرا در شبانه‌روز به‌ ذكر خود و به‌ ياد خود آماده‌ كني‌ و مرا متصل‌ در خدمت‌ خودت‌ قرار دهي‌. اعمال‌ من‌ قبول‌ درگاه‌ تو باشد به‌ كيفيتي‌ كه‌ تمام‌ اعمال‌ و اوراد و اذكار من‌ يك‌ حقيقت‌ باشد و تا ابد يكنواخت‌ در خدمت‌ تو باشــم‌. اي‌ كسي‌ كه‌ تكيه‌گاه‌ من‌، از بدي‌ احوال‌ خود به‌ تو شكايت‌ مي‌كنم‌، اعضاء و جوارح‌ مرا در خدمت‌ خودت‌ قوي‌ گردان‌ و اراده‌ و قلب‌ مرا در خدمت‌ خود سخت‌ و محكم‌ كن‌. به‌ من‌ اراده‌ جدي‌ بده‌ تا دائم‌ عظمت‌ تو را درك‌ كنم‌ و در خدمت‌ تو قرار گيرم‌ و چنان‌ استعدادي‌ پيدا كنم‌ كه‌ در ميدان‌ پيشتازان‌ به‌ سوي‌ تو سرعت‌ گيرم‌ و در ميـدان‌ مبارزان‌ در راه‌ تو با دشمنان‌ تو مبارزه‌ كنم‌ و مانند مشتاقان‌ با اشتياق‌ بـه‌ سوي‌ تو سرعت‌ گيرم‌ و مانند بندگان‌ مخلص‌ تو به‌ تو نزديك‌ شوم‌ و مانند اهل‌ ايمان‌ و يقين‌ از مخالفت‌ تو بترسم‌ و مانند اهل‌ ايمان‌ و مومنين‌ در جوار تو قرار گيرم‌ .

در اين‌ جملات‌ زيبا ابتدا خود را ملك‌ خدا و برده‌ خدا مي‌داند كه‌ از خود اراده‌ و اختيار ندارد و در

قسمت‌ دوم ‌از خدا خواهش‌ مي‌كند تا خداوند ترتيبي‌ به‌ كار بندد كه‌ درتمامي‌ افكار و اعمال‌ و حالات‌ در اطاعت‌ و بندگي‌ خدا باشد، هرگز براي‌ خود و ديگران‌ نباشد و باز در انتها خواهش‌ خود را تشديد و تجديد مي‌كند كه‌ اي‌ خدا به‌ من‌ اراده‌ قوي‌ و قدرت‌ و معرفت‌ زياد بده‌ تا در ميدان‌ اطاعت‌ و بندگي‌ مانند مخلصين‌ و با يقين‌ به‌ سوي‌ تو سبقت‌ گيـرم‌ و مانند مخلصين‌ مقرب‌ درگاه‌ تو باشم‌. در فراز اول‌ كه‌ خود را ملك‌ خدا مي‌داند . نشان‌ مي‌دهد كه‌ انسان‌ با تمام‌ وجود ملك‌ خداوند متعال‌ است‌. خودش‌ مالك‌ خودش‌ نيست‌ زيرا خودش‌، خودش‌ را نساخته‌ تا مالك‌ خود باشد و هم‌ چنين‌ غيراز خدا كسي‌ مالك‌ او نيست‌ زيرا ديگران‌ هم‌ او را نساخته‌ اند تا مالك‌ او باشند بلكه ‌سازنده‌ مطلق‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ مالك‌ مطلق‌ انسان‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد. اگر ذره‌اي‌ و يا ماده‌اي‌ از مواد وجود ما را خود ما و يا ديگري‌ ساخته‌ باشيم‌، به‌ همان‌ ميزان‌حق‌ مالكيت‌ خدا تقليل‌ پيدا مي‌كند زيرا انسان‌ مالك‌ چيزي‌ مي‌شود كه‌ ساخته‌ باشد به‌جز خدا كسي‌ ما را نساخته‌ است‌ و بعد مي‌گويد همانطور كه‌ تو مالك‌ مطلق‌ من‌ هستي‌ زمام‌ فكرمن‌ و اراده‌ من‌ و هدف‌ من‌ در اختيار توست‌.

ناصيه‌ عبارت‌ است‌ از موهايي‌ كه‌ جلو پيشاني‌ انسان‌ مي‌رويد. وقتي‌ كه‌ يك‌ محكوم‌ را مي‌گيرند به‌ زندان‌ ببرند، موهاي‌ جلوي‌ سر او را مي‌گيرند و مي‌كشند و او را مي‌برند و محكوم‌ در مقابل‌ اين‌ كشش‌ به‌ وسيله‌ موهاي‌ جلو سرتسليم‌ مي‌شود زيرا اگر نرود موهـاي‌ سرش‌ با پوست‌ سرش‌ كنده‌ مي‌شود وليكن‌ ناصيه‌ در اصطلاح‌ علمي‌ و عرفاني‌ هدف‌ انسان‌ است‌. هركسي‌ در عالم‌ هدف‌ مخصوصي‌ دارد كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ هدف‌ فعاليت‌ مي‌كند، هدف‌ مالي‌ و مادي‌ باشد و يا هدف‌ مقام‌ و رياست‌. مثلا كسي‌ كه‌ مي‌خواهد به‌ مال‌ و ثروت‌ برسد و مي‌بيند كه‌ اين‌ مال‌ و ثروت‌ در اختيار ثروت مندان‌ است‌ به‌ طــرف‌ آن‌ها كشيده‌ مي‌شود و آن‌ها با مال‌ و ثروتي‌ كه‌ دارند، انسان‌ را به ‌طرف‌ خود مي‌كشند و يا كسي‌ كه‌ مقام‌ و منصبي‌ دارد خود را به‌ پادشاهي‌ نزديك‌ مي‌كند تا بوسيلـه‌ آن‌ها به‌ مقام‌ و منصب‌ برسد و آن‌ پادشاهان‌ با همان‌ مقام‌ و منصب‌ انسان‌ را به‌ طرف‌ خود مي‌كشند. تنها كسي‌ كه‌ هدف‌ انسان‌ را به‌ اختيار دارد و انسان‌ را بـه‌ سوي‌ هدف‌ مي‌كشاند، خداست‌. اگر هدف‌ انسان‌ راه‌ باطل‌ و عمل‌ باطل‌ و رسيدن‌ به ‌دنيا از راه‌ نامشروع‌ باشد، خدا او را كمك‌ مي‌كند تا به‌ هدف‌ نامشروع‌ خود برسد و در انتها داخل‌ جهنم‌ شود و اگر هدفش‌ حق‌ و حقانيت‌ باشد از مسير همان‌ هدف‌ به‌ بهشت‌ كشانيده‌ مي‌شود. اين‌ هدف ها كه‌ انسان‌ را به‌ سوي‌ خود مي‌كشد، در اختيار خداوند متعال‌ است‌، نه‌ بدكاران‌ از حاكميت‌ هدف‌ مي‌توانند فرار كنند و نه ‌هم‌ نيكوكاران‌. در اين‌ فراز اثبات‌ مي‌كند كه‌ اراده‌ خدا و قدرت‌ مالكيت‌ او بر انسان‌ حاكميت‌ دارد و هيچ‌ كس‌ از دايره‌ حكومت‌ او فرار نمي‌كند. لذا در جملات‌ بعد از خدا تقاضا مي‌كند كه‌ در تمام‌ عمر و در تمام‌ ساعات‌ و دقيقه‌ها يك جور و يكنواخت‌ به‌ ياد خدا و در خدمت‌ خدا و در خدمت‌ دين‌ خدا باشد مبادا به‌ خود واگذار شود كه‌ از فيض‌ خدا محروم‌ شود و يا در خدمت‌ ديگران‌ باشد تا به‌ هلاكت‌ و فلاكت‌ كشيده‌ شود لذا در فراز بعد از خدا درخواست‌ مي‌كند كه‌ هرچه‌ بيشتر به‌ او نيرو دهد تا بتوانـد بيشتر و بيشتر در راه‌ اطاعت‌ خدا و خدمت‌ به‌ دين‌ خدا فعاليت‌ كند. در اين‌ فـراز تنها چيزي‌ را كه‌ از خدا تقاضا مي‌كند اين‌ است‌ كه‌ به‌ او توفيق‌ بدهد كه‌ ماننـد بندگان‌ مخلص‌ به‌ سوي‌ خدا در حركت‌ و فعاليت‌ باشد.

و باز مطلب‌ ديگري‌ كه‌ دراين‌ جملات‌ قابل‌ توجه‌ است‌ و نكات‌ علمي‌ و عرفاني‌ آن‌ خيلـي‌ دقيق‌ و لطيف‌ است‌ اين‌ مطلب‌ است‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ زمان‌ و مكان‌ زندگي‌ خود را در اختيار خـدا مي‌گذارد و مي‌گويد:

پروردگارا! به‌ من‌ توفيقي‌ عنايت‌ كن‌ تا دائم‌ عمر مـن‌ و روزگار من‌ با يادآوري‌ تو آباد شود و من‌ دائم‌ در خدمت‌ تو اشتغال‌ داشته ‌باشم‌ و به‌ رحمت‌ تو مربوط‌ و متصل‌ باشم‌. در اين‌ جا آبادي‌ وجود خود را در گرو يادآوري‌ خدا مي‌داند و خرابي‌ وجود خود را در انقطاع‌ از ذكر خدا مي‌شمارد و نشان‌ مي‌دهد كه‌ وجود انسان‌ هم‌ مانند بيابان ها دو حالت‌ پيدا مي‌كند، گاهي‌ آباد و گاهي‌ خراب‌. سرزمين‌ آباد جايي‌ را مي‌گويند كه‌ مجهز به‌ تمام‌ وسايل‌ آبادي‌ از قبيـل‌ آب‌ و خاك‌ و درخت‌ و گياه‌ و ميوه‌ جات‌ و همه‌ چيز باشد و از جمله‌ عامل‌ آبادي‌ هر شهر و مملكتي‌، انسان‌هاي‌ مومن‌ و پاكيزه‌ اند كه‌ با يكديگر الفت‌ و محبت‌ داشته‌ باشند و حقوق‌ انساني‌ يكديگر را رعايت‌ كنند و دائم‌ در خط‌ تعاون‌ و همكاري‌ با يكديگـر باشند. اگر سرزميني‌ فاقد آب‌ و هوا و باغ‌ و بوستان‌ و يا فاقد وسايل‌ موفقيت‌ انسان‌ براي‌ رسيدن‌ به ‌آن چه‌ مي‌خواهد باشد و يا فاقد انسان‌هاي‌ عارف‌ و صادق‌ و مهربان‌ باشد، آن‌ سرزمين‌ خراب‌ است‌ و مخصوصا بزرگترين‌ عامل‌ آبادي‌ يك‌ عالم‌، انسان‌هاي‌ عاقل‌ و مومن‌ و متمدني‌ هستند كه‌ درآن‌ جا زندگي‌ مي‌كنند. اگر كره‌ زمين‌ را به‌ بدن‌ انسان‌ تشبيه‌ كنيم‌ عامل‌ اصلي‌ حيات‌ و آبادي‌ اين‌ زمين‌ وجود انسان‌ مومن‌ است‌ و اگر انسان‌ها، مومن‌ و متقي‌ و همكار با يكديگر وجود داشته‌ باشند، كره‌ زمين‌ حيات‌ پيدا مي‌كند و زندگي‌ در كره‌ زمين‌ مفهوم‌ و معنا پيدا مي‌كند و اگر انسان‌هاي‌ كره‌ زمين‌ مانند حيوانات‌ نسبت‌ به‌ يكديگر بي‌ تفاوت‌ و بي‌خاصيت‌ باشند، كره ‌زمين‌ مانند بيابان‌ و جنگل‌ بي‌ محتوا و بي‌خاصيت‌ است‌ واگر انسان‌هاي‌ كره‌ زمين‌ مانند حيوانــات‌ درنده‌ و درخط‌ عناد و دشمني‌ با يكديگر باشند و ارزش‌ خود را به‌ صفر برسانند، زندگي‌ مفهوم‌ و معنا پيدا نمي‌كند. پس‌ كره‌ زمين‌ به‌ وسيله‌ انسان‌ زنده‌ است‌ و انسان‌ هم‌ با نيروي‌ علم‌ و ايمان‌ زندگي‌ پيدا مي‌كند و باز وجود انسان‌ مانند بيابان‌ است‌ كه‌ آبادي‌ آن‌ در گرو علم‌ و معرفت‌ است‌ و اين‌ علم‌ و معرفت‌ نعمتي‌ است‌ كـه‌ از خدا به‌ انسان‌ مي‌رسد. ارتباط‌ انسان‌ به‌ خدا و ارتباط‌ لطف‌ و محبت‌ خدا به‌ انسان‌ كيميايي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را از عالم‌ حيوانيت‌ به‌ عالم ‌انسانيت‌ و از عالم‌ انسانيت‌ به‌ عالم‌ الوهيت‌ انتقال‌ مي‌دهد. انسان‌ به‌ اضافه‌ ياد خدا و در شعـاع‌ تعليمات‌ خدا و در سايه‌ لطف‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ شهري‌ مي‌شود بي‌نهايت‌ پر بركت‌ و آباد و همين‌ انسان‌ منهاي‌ لطف‌ خدا منهاي‌ معرفت‌ و رابطه‌ با خدا جنگلي‌ مي‌شود پر از وحشيان‌ و درندگان‌.

تاريخ‌ زندگي‌ بشر را مطالعه‌ كنيد تا دريابيد كدام‌ يك‌ از طوايف ‌انسان‌ها در زندگي‌ خود جنگلي‌ بوده‌اند پر از وحشيان‌ و درندگان‌ و كدام‌ يك‌ از اين‌ طوايف‌ مانند بياباني‌ بوده‌اند خشك‌ و خشن‌ و فاقد وسايل‌ زندگي‌ و باز ببينيد كدام‌ يك‌ از طوايف‌ تاريخ‌ انسان‌هايي‌ بودند متمدن‌ و آباد، زندگي‌ آن‌ها با يكديگر توام‌ با محبت‌ و دوستي‌ و برادري‌ و همكاري‌، خواهيد ديـد طايفه‌ متمدن‌ فقط‌ پيغمبران‌ و مومنين‌ و انسان‌هاي‌ صالح‌ و عادل‌ همه‌ جا مظهر صلح‌ و صفا و صميميت‌ بوده‌اند. گرچه‌ تن‌هايشان‌ و زمان‌شان‌ از يكديگر جدا بوده‌ وليكن‌ از نظر روحانيت‌ و انسانيت‌ به‌ يكديگر متصل‌ و مربوط‌ بوده‌اند. انسان‌هاي‌ اوايل‌ زمان‌ با انسان‌هاي‌ آخر زمان‌ دوستي‌ و همكاري‌ داشته‌اند و انسان‌هاي‌ آخر زمان‌ با انسان‌هاي‌ اول‌ و وسط‌ زمان‌ رافت‌ و محبت‌ داشته‌اند، چنان‌ بوده‌اند كـه‌ صاحب‌ مثنوي‌ مي‌گويد:

جان‌ گرگان‌ و سگان‌ از هم‌ جداست‌ متحــد جان‌هاي‌ شيران‌ خداست‌

در طول‌ تاريخ‌ فقط‌ انسان‌هاي‌ مومن‌ به‌ خدا مربوط‌ و متصل‌ به‌ خدا، زندگي‌ خود را به‌ فضيلت‌ و انسانيت‌ سپري‌ كرده‌اند و هركدام‌ در زمان‌ خود مظهرصلح‌ و صفا بوده‌اند و عاقبت‌ برپايه‌ افكار و اخلاق‌ آن‌ها، آن‌ تمدن‌ بهشتي‌ الهي‌ پيدا مي‌شود وليكن‌ انسان‌هاي‌ فاقد ايمان‌ و تقوي‌ يا مانند وحشيان‌ و درندگان‌ دائم‌ با يكديگر در جنگ‌ و نزاع‌ بوده‌اند و يا فاقد علم‌ و معرفت‌ مانند بيابان هاي‌ خشـك‌ و خشن‌.

پس‌ انسان‌ هم‌ مانند زمين‌ها و شهرها گاهي‌ آباد و سبز و خرم‌ و گاهي‌ هم‌ خراب‌ و خشك‌ و خشن‌ است‌.

در اين جا لازم‌ است‌ بدانيم‌ چه‌ عاملي‌ سرمايه‌ آبادي‌ و خرمي‌ انسان‌ است‌ و چه‌ عاملي‌ سرمايه‌ خرابي‌ وجود انسان‌ مي‌شود. تنها عامل‌ آبادي‌ وجود انسان‌ علم‌ و معرفت‌ در سايه‌ لطف‌ خدا و ايمان‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌. خداوند متعال‌ كه‌ خود يك‌ موجود زنده‌، عالم‌ و قادر است‌ از ازل‌ تا به‌ ابد هرگز فساد و خرابي‌ در وجود او پيدا نمي‌شود. همين‌ حيات‌ و قدرت‌ در وجود خدا عامل‌ آبادي‌ و حيات‌ ابدي‌ انسان‌ مي‌شود انسان‌هاي‌ كافر و ظالم‌ كه‌ در طول‌ تاريخ‌ مانند وحشيان‌ و درندگان‌ زندگي‌ كرده‌اند و يكديگر را خورده‌اند و پاره‌ كرده‌اند ، همان‌ انسان‌هاي‌ منهاي‌ ايمان‌ و معرفت‌ به‌ خدا بوده‌اند. هرگز نشده‌ است‌ يك‌ انسان‌ كافر، ايمان‌ و عدالت‌ داشته‌ باشد و با مردم‌ با صلح‌ و صفا زندگي‌ كند و باز هرگز نشده‌ است‌ كه‌ يك‌ انسان‌ مومن‌ و عارف‌ به‌ خدا و متصل‌ و مربوط‌ به‌ خدا، ظالم‌ و خطاكار و مضر به‌ حال‌ خود و بندگان‌ خدا باشد. پس‌ انسان‌ آباد كه‌ از آبادي‌ آن‌ها زندگي‌ بهشتي‌ پيدا مي‌شود، همان‌ انسان‌هاي‌ عارف‌ و مومن‌ به‌ خدا هستند كه‌ دائم‌ به‌ ياد خدا زنده‌اند و ياد خدا آن‌ها را زنده‌ نگه‌ داشته‌ است‌.

پس‌ سر حيـات‌ و آبادي‌ انسان‌، همان‌ ايمان‌ و ارتباط‌ با خدا و يادآوري‌ خدا در قلب‌ و لسان‌ است‌. لذا خداوند در كتاب‌ خود انسان‌ مومن‌ و صالح‌ را به‌ عنوان‌ خانه‌ آباد معرفـي‌ مي‌كند و به‌ آن‌ قسم‌ مي‌ خورد مي‌فرمايد: والطور و كتاب‌ مسطور في‌ رق‌ منشور والبيت‌ المعمور

يعني‌ قسم‌ به‌ كوه‌ مرتفعي‌ كه‌ فيض‌ خدا را مي‌گيرد و آب‌ حيات‌ زندگي‌ را در خود ذخيره‌ مي‌كند و قسم‌ به‌ كتابي‌ كه‌ سطر سطر آن‌ نوشتـه‌ شده‌ و قسم‌ به‌ خانه‌ آباد كه‌ سقف‌ آن‌ بسيار مرتفع‌ به‌ خدا مربوط‌ شده‌ است‌ و انسان‌ها را به‌ خدا متصل‌ مي‌كند واين‌ بيت‌ معمور و خانه‌ آباد وجود مبارك‌ پيغمبر اكرم‌ (ص‌) و ائمه‌ اطهاراست‌، آن‌ها هستند كه‌ در وجود خود آبادند و انسان‌ها را به‌ آبادي‌ مطلق‌ مي‌كشانند و باز در حديث‌ قدسي‌ خداوند متعال‌ مي‌گويد: لا يسعني‌ ارضي‌ و لا سمائي‌ ولكن‌ يسعني‌ قلب‌ عبدي‌ المومن‌ يعني‌ زميني‌ و آسماني‌ را كه‌ با اين‌ عظمت‌ ساخته‌ام‌ با من‌ كه‌ خدا هستم‌، مناسبتي‌ ندارد كه‌ جا و مكـان‌ من‌ باشد وليكن‌ قلب‌ بنده‌ مومن‌ مناسبت‌ دارد كه‌ محل‌ نزول‌ من‌ و فرودگاه‌ رحمت‌ من‌ باشد. مثلا اگر كسي‌ بخواهد شخصيت‌ بسيار بزرگي‌ را كه‌ از نظر بزرگي‌ و عظمت‌ در دنيا اول‌ است‌ به‌ ميهماني‌ دعوت‌ كند بايستي‌ جا و مكاني‌ هم‌ كه‌ مناسب‌ او باشد، تهيه‌ كند. بهترين‌ انسان‌ها، بهترين‌ قصرها و كاخ‌ها را لازم‌ دارند و آن‌ شخص‌ بزرگ‌ و با عظمت‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌. بايستي‌ ببينيم‌ و بدانيم‌ جا و مكاني‌ كه‌ مناسب‌ شان‌ خداست‌ و مناسبت‌ دارد كه‌ خدا در آن‌ جا نزول ‌اجلال‌ كند و آن‌ جا را خانه‌ مناسب‌ خودش‌ بداند آيا اين‌ جا و مكان‌ قصرهايي‌ طلايي‌ بهشت‌ اسـت‌ و يا كاخ‌هاي‌ طلايي‌ پادشاهان‌. خداوند در اين‌ حديث‌ قدسي‌ آن‌ كاخ ‌ با شكوه‌ مناسب ‌شان‌ خود را معرفي‌ مي‌كند مي‌فرمايد: قلب‌ مومن‌ است‌، قلب‌ مومن‌ همان‌ بيت‌المعمور است‌ خانه‌ آباد بهتر و بالاتر از كاخ‌هاي‌ طلايي‌ و نقره‌اي‌. پس‌ تنها عامل‌ آبادي‌ انسان‌ و قلب‌ انسان‌ ذكرخدا و ارتباط‌ انسان‌ به‌ ذات‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌. مولا (ع‌) كه‌ از اين‌ سّر آبادي‌ با خبر است‌، مي‌گويد:

پروردگارا! دائم‌ قلب‌ مرا به‌ ذكر خود آباد كن‌ و به‌ من‌ توفيقي‌ بده‌ كه‌ دائم‌ درخدمت‌ تو باشم‌ و دقيقه‌اي‌ از دايره‌ خدمت‌ به‌ مولاي‌ خود خارج‌ نشوم‌.

و در جمله‌اي‌ ديگر مي‌گويد: مرا آن‌ چنان‌ بساز كه‌ دائم‌ در خدمت‌ تو باشـم‌ و دقيقه‌اي‌ از خدمت‌ تو غافل‌ نمانم‌. دراين جا سئوالاتي‌ پيدا مي‌شودكه ‌آيا خداوند تبارك‌ و تعالي‌ مانند انسان‌ها احتياج‌ به‌ خدمت‌ و خادم‌ دارد تا لازم‌ باشد، كساني‌ دائم‌ در خدمت‌ خدا باشند و خداي‌ خود را خدمت‌ كنند همانطور كه‌ بندگان‌ و كنيزان‌ به‌ ارباب‌ خود خدمت‌ مي‌كنند و اگر از خدمت‌ جدا شوند، روزي‌ آن‌ها منقطع‌ و زندگي‌ آن‌ها تعطيل‌ مي‌شود. خدايي‌ كه‌ غني‌ بالذات‌ است‌، كوچكترين‌ نيازي‌ و احتياجي‌ در ذات‌ او وجود ندارد و چگونه‌ ممكن‌ است‌ احتياج‌ به‌ خدمت‌ كسي‌ داشته‌ باشد. چرا مولا(ع‌) دراين جا مي‌گويد: پروردگارا، چنان‌ مرا تربيت‌ كن‌ كه‌ تا ابد در خدمت‌ تو باشم‌ و دقيقه‌اي‌ از خدمت‌ تو غافل‌ نباشم‌. نظير اين‌ عبارت‌ در قرآن‌ هم‌ هست‌، آن‌ جا كه‌ مي‌فرمايد در سوره‌ كهف‌: و ما كنت‌ متخذ المضلين‌ عضدا يعني‌ من‌ هرگز گمراه‌ كنندگان‌ را بازوي‌ كمكي‌ خود قرار نمي‌دهم‌. عضد به‌ معناي‌ دست‌ انسان‌ است‌ يعني‌ همان‌ طور كه‌ دست‌ انسان‌ در خدمت‌ انسان‌ است‌، خداوند يـك‌ چنين‌ دست‌ خدمت‌گزاري‌ را از كافران‌ و گمراه‌ كنندگان‌ قبول‌ ندارد و هرگز كافري‌ را به‌ خدمت‌ خود نمي‌پذيرد. نفي‌ استخدام‌ كافر دليل‌ استخدام‌ مومن‌ و متقي‌ است‌. پس‌ خداوند مومنين‌ و متقين‌ را در دين‌ خود استخدام‌ مي‌كند و آن‌ها را به‌ خدمت‌ خود مي‌پذيرد و باز نمونه‌ اين‌ آيه‌ هم‌ آيه‌ مشهوري‌ است‌ كه‌ خداوند مي‌فرمايد: ان‌ تنصروا الله‌ ينصركم‌. اگر شما خدا را ياري‌ كنيد، خدا هم‌ شما را ياري‌ مي‌كند و يا جايي‌ ديگر مي‌فرمايد: از مال‌ و ثروت‌ خود به‌ خدا قرض‌ بدهيد، خدا مال‌ شما را به‌ قرض‌ الحسنه‌ مي‌گيرد و درآينده‌ چندين‌ برابر مي‌دهد و نمونـه‌ اين‌ آيات‌ و جملات‌ بسيار است‌ كه‌ خداوند بندگان‌ خود را به‌ خدمت‌ مي‌گيرد و انسان‌هاي‌ مومن‌ و متقي‌ را استخدام‌ مي‌كند تا جايي‌ كه‌ مومنين‌ و متقين‌ از جان‌ و مال‌ خود در راه‌ خدا سرمايه‌ گذاري‌ مي‌كنند و جان‌ و مال‌ خود را در راه‌ خدا فدا مي‌كنند. آيا خداوند بوسيله‌ انسان‌ها مي‌خواهد كجا را آباد كند تا انسان‌ها را در ساخت‌ بهشت‌ و قصرهاي‌ بهشتي‌ استخدام‌ نمايد و يا انسان‌ها در خدمت‌ خـدا باشند و براي‌ خدا قصري‌ بسازند و امثال‌ خدماتي‌ كه‌ انسان‌ها به‌ آن‌ نيازمندند و يكي‌ از آن‌ها ديگري‌ را استخدام‌ مي‌كند. خدا خود به‌ اراده ‌خود آفريننده‌ است‌ و خلقت‌ و آفرينندگي‌ جز به‌ اراده‌ خدا ممكن‌ نيست‌. انسان‌ها توانايي‌ ندارند مخلوقي‌ مانند مخلوقات‌ خدا بسازند و يا به‌ دست‌ خود مويي‌ در تن‌ خود برويانند و يا سلول‌ حياتي‌ ايجاد كنند و يا قطره‌ آبي‌ و دانه‌ گندمي‌ و برنجي‌ بسازند. خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ آن قدر لطيف‌ و دقيق‌ است‌ كه‌ انسان‌ها نمي‌توانند به‌ سر آن‌ آگاهي‌ پيدا كنند، چه‌ برسد كه‌ چيزي‌ بسازند. پس‌ كجاي‌ زندگي‌ خدا ناقص‌ است‌ تا انسان‌ها نواقص‌ زندگي‌ خدا را برطرف‌ كنند و از اين‌ راه‌ در خدمت‌ خدا باشند و يا خدا آن‌ها را استخدام‌ كند. جواب‌ از اين‌ سئوالات‌ اين‌ است‌ كه‌ هدف‌ خدا از خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ پيدايش‌ معرفت‌ و تكامل‌ در وجود انسان‌ است‌. انسان‌ها لازم‌ است‌ در وجود خود رشد علمي‌ و ديني‌ و اخلاقي‌ پيدا كنند و سطح ‌ فكرشان‌ و معلوماتشان‌ بالا و بالا رود تا روزي‌ كه‌ خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ را چنان كه‌ هست‌، بشناسند و به‌ خداي‌ خود معرفت‌ كامل‌ پيدا كنند. اگريك‌ چنين‌ انسان‌هاي‌ عارف‌ و كاملي‌ در عالم‌ نباشند ، خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ لغويت‌ پيدا مي‌كند و خلقت‌ عالم‌ مانند خانه‌اي‌ بدون‌ سقف‌ و يا درختي‌ بدون‌ ثمر و يا مانند چراغي‌ بدون‌ نور و روشنايي‌ مي‌شود خدا خود به‌ اراده‌ خود آفريننده ‌عالم‌ و آدم‌ است‌ وليكن‌ تربيت‌ انسان‌ها تا رسيدن‌ به‌ علم‌ و معرفت‌ كامل‌، متوقف‌ براين‌ است‌ كه‌ انسان‌ها كه‌ به‌ جاي‌ شاگردان‌ خدا هستند با خداي‌ خود همكاري‌ و همراهي‌ داشته‌ باشند. بزرگترين‌ خدمت‌ شاگرد به‌ استاد اين‌ است‌ كه‌ به‌ سخنان‌ استاد خود گوش‌ فرا دارد و مطالب‌ استاد را از جان‌ و دل‌ بپذيـرد و چنان‌ باشد و چنان‌ عمل‌ كند كه‌ استاد از او انتظار دارد تا با اين‌ همكاري‌ و همراهي‌ استاد مهربان‌ به‌ هدف‌ خود كه‌ تربيت‌ شاگرد است‌، برسد. اگر شاگـرد استاد كودن‌ باشد و يا خود را به‌ كودني‌ بزند و به‌ تعليمات‌ استاد خود بي‌اعتنا باشد به‌ محضر درس‌ و دانش‌ حاضر نشود و يا فرار كند، استاد به‌ وسيله‌ اين‌ شاگرد هرگز به‌ هدف‌ خود نمي‌رسد و در نتيجه‌ رنج‌ و زحمت‌ استاد هدر و ناراحت‌ مي‌شود كه‌ چرا به‌ هدف‌ خود نرسيده‌ است‌. انسان‌ها در مكتب‌ تعليـم‌ و تربيت‌ خدا و پيغمبران‌ به‌ جاي‌ شاگردان‌ خدا هستند و اين‌ عالم‌ آفرينش‌ كتابـي‌ بسيار بزرگ‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ اراده‌ خود آن‌ را خلق‌ كرده‌ و آفريده‌ است‌ تا انسان‌ها اين‌ كتاب‌ را بخوانند و بدانند در مسير ترقي‌ و تكامل‌ حركت‌ كنند تا روزي‌ كه‌ چنان‌ باشند و چنان‌ شوند كه‌ استاد از آن‌ها انتظار دارد. پس‌ شاگردي‌ كه‌ در خدمت‌ استاد است‌، همان‌ شاگردي‌ است‌ كه‌ تسليم‌ تعليمات‌ استاد مي‌شود و با گوش‌ دادن‌ و عمل‌ كردن‌ به‌ دستورات‌ سعي‌ دارد استاد را به‌ هدف‌ خود كه‌ تربيت‌ شاگرد است‌، برساند. استاد به‌ شاگرد خود مي‌گويد براي‌ ياد گرفتن‌ و فهميدن‌ با من‌ همكاري‌ كن‌ و چنان‌ باش‌ كه‌ من‌ مي‌خواهم‌ و از تو انتظار دارم‌. خداوند متعال‌ همان‌ استاد عظيم‌ و قديم‌ است‌ كه‌ انسان‌ را به‌ منظور تربيت‌ و تكامل‌ آفريده‌است‌ تا در خط‌ علم‌ و دانش‌ از اين‌ انسان‌ها، زن‌ و مرد بهشتي‌ بسازد. زنـان‌ حوريه‌هاي‌ بهشت‌ خدا باشند و همينطور مردان‌ غلمان های ‌ بهشتي‌ باشند. چنان‌ پاك‌ و مرتب‌ و منزه‌ كه‌ خداوند آن‌ها را تشبيه‌ به‌ درهاي‌ پراكنده‌ و يا لوء لوء و مرجان‌ مي‌كند. انسان‌هايي‌ پاك‌ و منزه‌ و عالم‌ و دانشمند ، بهشت‌ خدا كه‌آن‌ همه‌ از نظر ساخت‌ و ساختماني‌ آباد و مرتب‌ است‌ كه‌ از هر شاخه‌ درختي‌ هزاران‌ هزار گل‌ها و ميوه‌هاي‌ مختلف‌ به‌ وجود مي‌آيد. آن‌ بهشت‌ خلدبرين‌ بدون‌ انسان‌ عارف‌ و دانشمند، بياباني‌ بيشتر نيست ‌. آبادي‌ بهشت‌ و آبادي‌ عالم‌ نتيجه‌ آبادي‌ وجود انسان‌ است‌ و انسان‌ اگر به‌ علم‌ و معرفت‌ آباد باشد، دنيا و آخرت‌ هم‌ آباد است‌ و اگر انسان‌ منهاي‌ علم‌ و معرفت‌ بوده‌ و دراعمال‌ و اخلاق‌ خراب‌ باشد، دنيا و آخرت‌ هم‌ خراب‌ است‌. پس‌ انسان‌ها درآبادي‌ وجود خودشان‌ تازماني‌ كه‌ از گل‌ها و ميوه‌هاي‌ بسيار لطيف‌ بهشت‌ شوند، لازم‌ است‌ با خدا همكاري‌ كنند و براي‌ آبادي‌ وجود خودشـان‌ در خدمت‌ خدا و اطاعت‌ خدا باشند. كساني‌ كه‌ با كفر و گناه‌ خود را به‌ جهنم‌ و هلاكت‌ مي‌كشانند، بزرگترين‌ خيانت‌ را به‌ خداي‌ خود نموده‌اند زيرا مخلوق‌ خدا را كـه‌ ساخت‌ بهشتي‌ دارد و بايستي‌ از گل‌ها و ميوه‌ ها و زيبايي‌هاي‌ بهشت‌ باشد به‌ جهنم‌ كشيده‌اند و پيدايش‌ جهنم‌ و جهنمي‌ها براي‌ دين‌ خدا و اولياء خدا ضرر و خطري‌ بسيار بزرگ‌ است‌. خداوند و اولياء خدا مانند پدر و مادري‌ هستند كه‌ دشمنـان‌ آن‌ پدر و مادر، فرزندان‌ آن‌ها را به‌ فساد و تباهي‌ كشيده‌اند. بزرگترين‌ خيانت‌ به‌ پدر و مادر همين‌ است‌ كه‌ يك‌ خائن‌ ظالم‌ فرزندان‌ آن‌ پدر و مادر را كه‌ محصـول‌ شجره‌ زندگي‌ آنها هستند به‌ فساد و تباهي‌ بكشد. پس‌ كسي‌ كه‌ خود را به‌ جهنم‌ كشانده‌ بزرگترين‌ خيانت ‌ را به‌ خدا نموده‌ است‌ از اين‌ كه‌ خلق‌ خدا را به‌ جهنم‌ كشانيده‌ است‌ و باز كسي‌ كه‌ در خط‌ اطاعت‌ خدا به‌ كمال‌ مي‌رسد و معارف‌ ديني‌ و الهي‌ را فرا مي‌گيرد و در نتيجه‌ خود را بهشتي‌ مي‌سازد و به‌ بهشت‌ مي‌كشاند، بزرگترين‌ خدمـت‌ را به‌ خدا كرده‌است‌ ازاين‌ كه‌ در اثر خدمت‌ باغ‌ خدا را پرورش‌ داده‌ و آن‌ را به ‌ثمر رسانيده‌ است‌. در اين‌ رابطه‌ مولا (ع‌) مي‌گويد:

پروردگارا! چنان‌ كن‌ كـه‌ دائم‌ در خدمت‌ تو باشم‌، خود را و بندگان‌ تو را بپرورانم‌ و به‌ ثمر برسانم‌ و با پرورش‌ آن‌ها شهر بهشت‌ تو را آباد نمايم‌.

اللهم‌ و من‌ ارادني‌ بسوء فارده‌ و من‌ كادني‌ فكده‌ ...

و درقسمت‌ ديگر از اين‌ دعا مي‌گويد:

پروردگارا! كسي‌ كه‌ نسبت‌ به‌ من‌ قصد بدي‌ دارد و دركمين‌ من‌ است‌ تا ضربتي‌ وارد سازد، تو از من‌ دفاع‌ كن‌ و دركمين‌ او باش‌ و كسي‌ كه‌ با مكر و سياست‌ با من‌ رفتار مي‌كند تا مرا به‌ چاه‌ و چاله‌اي‌ بيندازد تو او را در چاه‌ مكرخودش‌ محبوس‌ كن‌.

پروردگارا! مرا از بهترين‌ بندگان‌ خودت‌ قرار بده‌ بهره‌ مرا از لطف‌ و رحمت‌ خود از همه‌ بيشتر گردان‌

و چنان‌ كن‌ كه‌ از همه‌ بيشتر مقرب‌ درگاه‌ تو باشم‌ و از مخصوصين‌ بندگان‌ مقرب‌ تو شناخته‌ شوم‌ زيرا چنين‌ مقامي‌ كه‌ از همه‌ مقرب‌تر باشم‌، جز به‌ لطف‌ تو ممكن‌ نيست‌. مرا از جود و سخاوت‌ خودت‌ بهره‌مند كن‌ و با مجد و بزرگواري‌ خود به‌ من‌ توجه‌ داشته‌ باش‌ و در شعاع‌ رحمت‌ خود مرا محفوظ‌ بدار، زبان‌ مرا به‌ شكر خود گويا كن‌ و قلب‌ مرا از عشق‌ و محبت‌ به‌ خود لبريزكن‌ و با اجابت‌ دعاهاي‌ من‌ بر من‌ منت‌ بگذار، از گناهان‌ من‌ بگذر و لغزش هاي‌ مرا ناديده‌ بگير.

زيرا پروردگارا! تو خود قضاوت‌ فرمودي‌ كه‌ بندگان‌ خودت‌ را در اطاعت‌ خود قرار دهي‌ و آن‌ها را امر به‌ خواهش‌ و تقاضا نمودي‌ و ضامن‌ شدي‌ كه‌ دعاي‌ آن‌ها را اجابت‌ كني‌.

پروردگارا! من‌ رو به‌ تو آوردم‌ و دستم‌ را به‌ سوي‌ تو دراز كردم‌، تو را به‌ عزت‌ و عظمتت‌ قسم‌ كه‌ دعاي‌ مرا مستجاب‌ كني‌ و مرا به‌ آرزويي‌ كه‌ دارم‌، برساني‌ و اميد مرا ازخودت‌ قطع‌ ننمايي‌ و مرا از شر دشمنان‌ جني‌ و انسي‌ محفوظ‌ بداري‌ اي‌ خدايي‌ كه‌ خيلي‌ سريع‌ و بدون‌ وقفه ‌از بندگان‌ خود راضي‌ مي‌شوي‌. گناه‌ كسي‌ را كه‌ به‌ جز دعا سرمايه‌اي‌ ندارد، بيامرز زيرا تو آن‌ چه‌ مي‌خواهي‌، قدرت‌ انجام‌ آن‌ را داري‌. اي‌ خدايي‌ كه‌ نام‌ مباركش‌ دواي‌ همه‌ دردها و يادآوري‌ او شفاي‌ تمامي‌ مرض ها و اطاعت‌ او انسان‌ را در دنيا و آخرت‌ بي‌ نـياز مي‌كند.

پروردگارا! كسي‌ كه‌ به‌ جز اميد سرمايه‌اي‌ ندارد و اسلحه‌اي‌ به ‌جز ناليدن‌ و گريستن‌ در پيشگاه‌ تو ندارد، رحم‌ كن‌. اي‌ خدايي‌ كه‌ نعمت هاي‌ گوارا به‌ انسان‌ مي‌دهي‌ و بلاها را از او برطرف‌ مي‌نمايي‌، اي‌ خدايي‌ كه‌ در تاريكي‌ها بندگان‌ وحشت‌ زده‌ را هدايت‌ مي‌كني‌. اي‌ عالمي‌ كه‌ به‌ همه‌ چيز آگاهي‌ و كسي‌ نمي‌تواند تـو را تعليم‌ ده‌ د، صلوات‌ و بركات‌ خود را بر محمد و آل‌ محمد نازل‌ كن‌ و با من‌ چنان‌ رفتار داشته‌ باش‌ كه‌ مناسب‌ شان‌ خودت‌ باشد صلوات‌ و بركات‌ تو برپيغمبرت‌ و پيشوايان‌ با يمن‌ و بركت‌ از اولاد پيغمبر اسلام‌ فراوان‌ باد.

در اين‌ جملات‌ مطالب‌ چندي‌ قابل‌ توجه‌ است‌. يكي‌ اين‌ كه‌ مولا(ع‌) دفاع‌ از دشمنان‌ خود را به‌ خدا واگذار مي‌كند و از خدا خواهش‌ مي‌كند تا مكر و سياست‌ بـدكاران‌ را از او دفع‌ كند. مطلب‌ دوم‌ از خدا خواهش‌ مي‌كند كه‌ از تمامي‌ بندگان‌ جلوتر و مقرب‌ تر باشد و سوم‌ از خداوند خواهش‌ مي‌كند كه‌ زباني‌ گويا و قلبي‌ پراز عشق‌ و علاقـه‌ داشته‌ باشد و مطلب‌ چهارم‌ از خداوند خواهش‌ مي‌كند كه‌ به‌ عهد خود دربـاره‌ اجابت‌ دعاها وفا كند و دعاي‌ او را مستجاب‌ كند و در انتها نام‌ خدا را بهتريـن‌ دوا و يادآوري‌ خدا را بهترين‌ شفا مي‌داند و بعد مي‌گويد: كه‌

پروردگارا! من‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طالب‌ بنده‌ تو به‌ جز اميد، سرمايه‌اي‌ و به‌ جز گريـه‌ و ناله‌ اسلحـه‌اي‌ ندارم‌ و درآخر دعاي‌ كميل‌ را به‌ صلوات‌ بر محمد وآل‌ محمد(ص‌) ختم‌ مي‌كند.

در قسمـت‌ اول‌ كه‌ دفاع‌ از خود را به‌ خدا واگـذار مي‌كنـد و از او مـي‌خواهد كه‌ مكر مكر كنـندگان‌ و تدبير و سياست‌ دشمنان‌ را از او دفع‌ كند. بـه‌ طور كلي‌ ائمه‌ اطهار عليهما السلام‌ در فرهنگ‌ دعايي‌ و مكتب‌ راز و نيـاز خـود اراده‌ و تـوجه‌ خدا را يگانه‌ عامل‌ مـوفقيت‌ در دنيا و آخرت‌ مي‌دانند تا جايي‌ كـه‌ امام‌ چهارم‌(ع‌) طلب‌ روزي‌ شبانـه ‌روزي‌ خود را به‌ خدا واگذار مي‌كند ومـي‌گويد: پيـش‌ ازآن‌ كـه‌ مـن‌ درپي‌ روزي‌ خودم‌ بـاشم‌ و براي‌ تهيه‌ روزي‌ حركت‌ كنـم‌، تو روزي‌ مرا در اختيـار مـن‌ قرار بـده‌ و رنـج‌ كسب‌ و كـار را از من‌ بـرطرف‌ كن‌. در ايـن‌ جمـلات‌ هـم‌ مـولا(ع‌) مي‌گويد: كـه‌ من‌ دشمنانـي‌ در كمين‌ دارم‌ كه‌ آن‌ها دائم‌ در پي‌ فـرصتي‌ هستند كه‌ مـرا گمراه‌ كنند و يا ضربـتي‌ بـر من‌ وارد سازند و يا سـر راه‌ من‌ چاه‌ و چاله‌اي‌ بكنند.

پروردگارا! من‌ دشمنان‌ خود را به‌ خوبي‌ نمي‌شنـاسم‌ و از كمين‌گاه‌ آن‌ها و مكر و سيـاست‌ آن‌ها

آگاهي‌ ندارم‌ پس‌ نمي‌ توانم‌ از خودم‌ دفاع‌ كنم‌.

تو برتمامي‌اسرار من‌ و مكر و سياست‌ دشمنان‌ من‌ آگاهي‌ كامل‌ داري‌ پس‌ هر وقت‌ بنده‌اي‌ از بندگان‌ و دشمني‌ از دشمنان‌ تو اراده‌ بدي‌ درباره‌ من‌ دارد و يا مي‌خواهد مكر و كيدي‌ بكار برد تو خودت‌ اراده‌ او را از من‌ برگردان‌ و كيد و مكر او را به‌ خود او برگردان‌.

انساني‌ مانند اميرالمومنين‌ (ع‌)كه‌ آن‌ همه‌ زيركي‌ و زرنگي‌ دارد و آن‌ چنان‌ در ميدان‌هاي‌ جنگ‌ متوجه‌

اطراف‌ خود هست‌ و به‌ اطراف‌ خود مي‌نگرد كه‌ دشمن‌ جرات‌ ندارد قدمي‌ به‌ او نزديك‌ شود و يا آن‌ چنان‌ از كيد

و مكر مكاران‌ باخبراست‌ كه‌ هرگز در زندگي‌ اشتباهي‌ نمي‌كند و قدمي‌ به‌ نفع‌ دشمن‌ برنمي‌دارد. انساني‌ اين‌ چنين‌ دانا و آگاه‌ چگونه‌ باز مقدرات‌ خود را به‌ خدا واگذار و از خدا مي‌خواهد كه‌ در كمين‌ دشمنان‌ علي‌ باشد و شر شياطين‌ را از او دفع‌ كند. اگر لازم‌ بود كه‌ خدا شر دشمنان‌ انسان‌ را از انسان‌ دفع‌ كند، چه‌ لزومي‌ داشت‌ كه‌ اين‌ همه‌ بيداري‌ و آگاهي‌ به‌ انسان‌ بدهد و اين‌ همه‌ او را به‌ علم‌ و دانش‌ مجهز و مرتب‌ كند. آيا همين‌ سرمايه‌ هاي‌ علم‌ و دانش‌ كه‌ در اختيار انسان‌ است‌ كافي‌ نيست‌ كه ‌دشمنان‌ خود را بشناسد و احتياج‌ به‌ كمك‌ ديگران‌ و يا كمك‌ خدا نداشته‌ باشد آيا مناسب‌ نيست‌ كه‌ خداوند متعال‌ در برابر اين‌ سئوالات‌ جوابي‌ به‌ علي‌ بن‌ ابيطالب‌(ع‌) بدهد و بگويد تو را به‌ اين‌ همه‌ علم‌ و دانش‌ و زيركي‌ و زرنگي‌ مجهز نموده‌ام‌ تـا شر دشمنان‌ خود را از خود برگرداني‌ و احتياج‌ به‌ كسي‌ نداشته‌ باشي‌. چرا مولا(ع‌) با آن‌ همه‌ تجهيزات‌ علمي‌ و زيركي‌ و زرنگي‌ و شجاعت‌ و تقوا باز هم‌ خدا را به‌ ياري‌ خود مي‌طلبد و مي‌فرمايد:

پروردگارا! تو شر دشمنان‌ مرا از من‌ برگردان‌ و كيد و مكر آن‌ها را به‌ خودشان‌ متوجه‌ كن‌. پس‌ ثمره‌ اين‌ همه‌ علم‌ و دانش‌ كه‌ خـدا به ‌انسان‌ مي‌دهد، چيست‌؟ آيا به‌ اين‌ منظور نيست‌ كه‌ انسان‌ خودكفا باشد و دست‌ نياز و احتياج‌ به‌ كسي‌ بلند نكند. اگر علم‌ و دانش‌ يك‌ چنين‌ ثمره‌اي‌ نداشته‌ باشدكه‌ انسان‌ را خودكفا و مستغني‌ كند، چه‌ لزومي‌ دارد كه‌ خدا اين‌ همه‌ به ‌انسان‌ علم‌ و دانش‌ مرحمت‌ كند ويا انسان‌ در پي‌ كسب‌ علم‌ و دانش‌ باشد جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ دانش‌ انسان‌ها گرچه‌ برابر علم‌ علي‌بن‌ ابيطالب‌ (ع‌) باشد، باز هم‌ در برابـر علم‌ و دانش‌ خدا در حد صفراست‌ و يا رقم‌ كوچكي‌ بيشتر نيست‌. دانش‌ انسان‌ها رنگي‌ است‌ كه‌ به‌ ذات‌ آن‌ها تعلق‌ مي‌گيرد و بعد از اين‌ تعلق‌، درانسان‌ علم‌ و آگاهي‌ پيدا مي‌شود. دانش‌ انسان‌ ذاتي‌ انسان‌ نيست‌ بلكه‌ نيرويي‌ است‌ كه‌ آن‌ را كسب‌ مي‌كند و در صندوق‌ وجود خود ذخيره‌ مي‌نمايد وليكن‌ دانش‌ خدا، ذاتي‌ خداست‌ و خدا به‌ ذات‌ خود علم‌، حكمت‌ و قدرت‌ است‌. خدا دراثر احاطه‌ وجودي‌ كه‌ به‌ ظاهر و باطن‌ عالم‌ و ظاهر و باطن‌ انسان‌ دارد، هر واقعه‌اي‌ را پيش‌ از وقوع‌ مي‌داند به‌ طوري‌ كه‌ از ازل‌ تا به‌ ابد اين‌ همه‌ حوادثي‌ كه‌ واقع‌ مي‌شود، براي‌ خداوند متعال‌ تازگي‌ ندارد. علم‌ خدا به‌ حوادث‌ و وقايع‌ پيش‌ از ظهور حوادث‌ و وقايع‌ مانند بعداز ظهور حوادث‌ است‌. انسان‌ها اگر بخواهند بدانند بايستــي‌ قدري‌ تامل‌ كنند بعد ازكمي‌ تامل‌ و فكر بدانند و تاجايي‌ كه‌ اگر بخواهند چيزي‌ را كه‌ مقابل‌ خود آن‌هاست‌، ببيند. همين‌ ديدن‌ شايد به‌ ميزان‌ يك‌ ثانيه‌ و يا يك‌ پنجم‌ و دهم‌ ثانيه‌ مدت‌ لازم‌ دارد وليكن‌ خدا آن‌چنان‌ محيط‌ و آگاه ‌است‌ كه‌ براي‌ ديدن‌ و دانستن‌ به‌ ميزان‌ يك‌ ميلياردم‌ ثانيه‌ هم‌ معطلي‌ ندارد پس‌ بهتر است‌ انسان‌ براي‌ دفع‌ حوادث‌ و رد شر دشمنان‌ از علم‌ خدا استفاده‌ كند تا از علم‌ خود.

خدا آن‌ چنان‌ محيط‌ است‌ كه‌ اراده‌ دشمن‌ را پيش‌ از آن‌ كه‌ اراده‌ كند، خنثي‌ مي‌كند و نمي‌گذارد به‌ نتيجه‌ برسد وليكن‌ انسان‌ وقتي‌ مي‌تواند از خود دفاع‌ كند كه‌ دشمن‌ را در حال‌ حمله‌، رو به روي‌ خود ببيند. پس‌ بهترين‌ وسيله‌ براي‌ دفاع‌، استفاده‌ از لطف‌ و اراده‌ خدا است‌. علمي‌ كه‌ خدا به‌ انسان‌ داده‌ و اين‌ قدرت‌ آگاهي‌ كه‌ به‌ انسان‌ بخشيده‌، براي‌ اين‌ نيست‌ كه‌ كار انسان‌ را به‌ خود انسان‌ واگذار كند و انسان‌ را خودكفا نمايد بلكه‌ به‌ اين‌ منظور كه‌ انسان‌ خدا را بشناسد و معرفت‌ به ‌اراده‌ خدا و فعل‌ خدا پيدا كند، ببيند و بداند كه‌ خدا چگونه‌ خلق‌ مي‌كند و چگونه‌ زندگي‌ انسان‌ را به‌ ثمر مي‌رساند.

بزرگترين‌ مصيبت‌ انسان‌ همان‌ زماني‌ است‌ كه‌ خود راازخداي‌ خودش‌ مستغنـي‌ و بي‌نيازبداند و فكر كند كه‌ به‌ خدا نياز ندارد. دراين‌ رابطه‌ خداوند مي‌فرمايد: ان‌ الانسان‌ ليطغي‌ ان‌ راه‌ استغني‌ انسان‌. اگرخود راازخدا بي‌ نياز ببيند طغيان‌ مي‌كند و طغيان‌گر نمي‌تواند حوادث‌ پيش‌ پاي‌ خود را ببيند چه‌ برسد كه‌ حوادث‌ دور و نزديك‌ رابداند وتشخيص‌ دهد.

پس‌ بهترين‌ رمز موفقيت‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ همه‌ جا از اراده‌ خدا استفاده‌ كند و خدا را مدافع‌ خود قرار دهد.

و اما مسئله‌ دوم‌: يكي‌ ازمسائلي‌ كه‌ مورد توجه‌ انسان‌ها در زندگي‌ دنيا و آخرت‌ است‌، مسابقه‌ آن‌ها درمسير زندگي‌ و عشق‌ و علاقه‌اي‌ است‌ كه‌ براي ‌سبقت‌ بريكديگر دارند. مسابقه‌ يكي‌ ازمسائل‌ فطري‌ و رواني‌ انسان‌هادر ميدان‌ زندگي‌ دنيا وآخرت‌ است‌، با يكديگر مسابقه‌ دارند كه ‌هركدام‌ مال‌ و ثروت‌ بيشتري‌ به‌ دست‌ آورند و از يكديگر جلوتر باشند و يا مسابقه‌ دارند كه‌ در علم‌ و دانش‌ بر يكديگر سبقت‌ بگيرند و در ميدان‌ علم‌ و هنر پيشرفته‌ تر از ديگران‌ باشند و همين‌ طور درتمامي‌ مسائل‌ مادي‌ و معنوي‌، بين‌ انسان‌ها مسابقه‌ پيدا مي‌شود. مسابقه‌ بين‌ انسان‌ها به‌ دو منظور انجام‌ مي‌گيرد، يكي‌ به‌ منظور اين‌ كه‌ در ميدان‌ كسب‌ ثروت‌ و قـدرت‌ از حريف‌ خود بهتر باشد و ثروت‌ و قدرتي‌ زيادتر از ديگران‌ به‌ دست‌ آورد و ديگر به‌ منظور اين‌ كه‌ صرفا در ميدان‌ مسابقه‌ از رفيق‌ خود بهتر و جلوتر باشد، هرچند كه‌ سبقت‌ بر رقبا واجد مزايايي‌ و يا جايزه‌ و پاداشي‌ نباشد. مثلا دو نفر يا ده‌ نفر در ميدان‌ مسابقه‌ شروع‌ به‌ دويدن‌ مي‌كنند هركدام‌ به‌ فكر اين‌ كه‌ از ديگري‌ جلوتر باشد به‌ محض‌ اين‌ كه‌ چند قدم‌ جلوتر افتاد و به‌ آخر ميدان‌ مسابقه‌ رسيد، ذوق‌ و شوق‌ در او پيدا مي‌شود و موفقيت‌ خود را به‌ رخ‌ ديگران‌ مي‌كشد و رقباي‌ خود را تحت‌ الشعاع‌ خود قرار مي‌دهد. مسابقه‌ يك‌ مسئله‌اي‌ است‌ فطري‌ و رواني‌ كه‌ خداوند در كتاب‌ خود براي‌ بندگان‌ خود، ميدان‌ مسابقه‌ به‌ وجود آورده‌ و تشويق‌ كرده‌ است‌ كه‌ سعي‌ كنند در اين‌ ميدان‌ بريكديگر سبقت‌ بگيرند. يك‌ جامي‌فرمايد: و سابقوا الي‌ مغفره‌ من‌ ربكم‌ و جنه‌ عرضها السموات‌ والارض‌، بر يكديگر سبقت‌ بگيريد كه‌ هرچه‌ زودتر خود را به‌ مغفرت‌ الهي‌ برسانيد و از ديگران‌ زودتر وارد بهشتي‌ شويد كه ‌پهنه ‌آن‌ برابر آسمان‌ها و زمين‌ است‌. دراين‌ مسابقه‌ خداوند دو نعمت‌ و دو سرمايه‌ به‌ كساني‌ كه‌ مسابقه‌ را مي‌برند، اختصاص‌ مي‌دهد. يكي‌ مغفرت‌ خدا يعني‌ نيرو و قدرتي‌ كه‌ در انسان‌ استعداد فراگيري‌ علم‌ و دانش‌ ايجاد مي‌كند و با داشتن‌ آن‌ نيروها انسان‌ از ديگران‌ بيشتر و بهتر مي‌داند و زيادتر معرفت‌ به‌ خدا پيدا مي‌كند و پاداش‌ دوم‌ زندگي‌ بهشتي‌ است‌ كـه‌ در آن‌ زندگي‌ هر چه‌ بخواهد و بطلبد در اختيار خود دارد. پس‌ در اين‌ مسابقه‌ خداونـد دو نوع‌ جايزه‌ مقدر و مقرر فرموده‌ و صرفا به‌ حركت‌ انسان‌ها و سبقت‌ آن‌ها از ديگران‌ اكتفا ننموده‌ است‌ و آيه‌ ديگركه‌ مسابقه‌ را ترسيم‌ مي‌كند و براي‌ سبقت‌ جايزه‌ و پاداش‌ معين‌ مي‌كند، آيه‌ سوره‌ واقعه‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد: اذا وقعت ‌الواقعه‌ تا اين‌كه‌ مي‌فرمايد: والسابقون‌السابقون‌اولئك‌ المقربون‌ يعني‌ كساني‌ كه‌ بر ديگران‌ سبقت‌ مي‌گيرند، بيشتر مقرب‌ درگاه ‌خدا هستند و باز مولا اميرالمومنين‌ (ع‌) درترسيم‌ مسابقه‌ ديني‌ و تكاملي‌ در سخنراني‌ روز عيد فطر خود مي‌فرمايد: الاوان‌ اليوم‌ المضمار و غدا"السباق‌ والسبقه‌ الجنه‌ والغايه‌ النار يعني‌ شما مردم‌ بدانيد كه‌ امروز در زندگي‌ دنيا روز تمرين‌ و آزمايش‌ است‌ تا در اثر اين‌ تمرين‌ و آزمايش‌ هر كسي‌ خود را براي‌ جلوتر رفتـن‌ و جلو افتادن‌ مجهز كند و فردا در ميدان‌ زندگي‌ آخرت‌ روز سبقت‌ گرفتن ‌انسان‌ها بر يكديگر است‌ و جايزه‌ اين‌ مسابقه‌ بهشت‌ است‌ و انتهاي‌ ميدان‌ زماني‌ است‌ كـه‌ به‌ مرز آتش‌ جهنم‌ مي‌رسند. آن‌ حضرت‌ انتهاي‌ حركت‌ مومن‌ و كافر را روشن‌ مي‌كند و مي‌فرمايد كفاردر انتهاي‌ مسابقه‌ به‌ وادي‌ جهنم‌ مي‌رسند و مومنين‌ داخل‌ بهشت‌ شده‌، جايزه‌ را مي‌برند. حكمت‌ مسابقه‌ مسئله‌ ترقي‌ و تكامل‌ بشراست‌، انسان‌ها در ابتداي‌ زندگي‌ و روز تولد از مادر در حد صفرند، از نظر ثروت‌ و قدرت‌ و علـم‌ و حكمت‌ در ابتداي‌ ميدان‌ قرار مي‌گيرند، فاقد سرمايه‌هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ هستند. ميدان‌ مسابقه‌ آن‌ها از نظر زمان‌ و مكان‌ بي‌ نهايت‌ است‌ و اين‌ ميدان‌ از نظر مكان‌ سراسرعالم‌ خلقت‌ است‌ و از نظر زمان‌ تا ابد و بدون‌ انتها تا سرمايه‌هايي‌ كه‌ بر آن‌ها واجب‌ و لازم‌است‌، به‌ دست‌ آورند و براي‌ هميشه‌ خوشبخت‌ و سعادتمند باشند. يكي‌ بي‌ نهايت‌ ثروت‌ و ديگر محبوبيت‌ در نظر انسان‌ها و سرمايه‌ سوم‌ محبوبيت‌ در نزد خدا و تقرب‌ به‌ خداوند متعال‌ است‌، اين‌ سه‌ نوع‌ ثروت‌ بي نهايت‌ را بهشـت‌ ناميده‌اند. انسان‌ها اگر در حد صفر و يا در وضع‌ فكري‌ دنيايي‌ خود متوقف‌ شونـد، از همه‌ چيز محرومند نه‌ به‌ علم‌ و معرفت‌ مي‌رسند كه‌ مطلوب‌ خداوند متعال‌است ‌ و نه‌ هم‌ نعمت‌ و ثروتي‌ به‌ دست‌ مي‌آورند كه‌ ايده‌ خود آن‌ها و مطلوب‌ خودشان‌ است‌ و اگر در حد صفر و يا وضعيت‌ دنيايي‌ باقي‌ بمانند و ترقي‌ نكنند، مانند حيوانات‌ هستند كه‌ خلقت‌ شان‌ لغو و عبث‌ است‌. نه‌ آن‌ها به‌ هدف‌ خود از زندگي‌ مي‌رسند و نه‌ هم‌ خداوند به‌ هدف‌ خود از خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ كه‌ معرفت‌ است‌، مي‌رسد. پس‌ توقف‌ آن‌ها در وضع‌ فكري‌ دنيايي‌ غلط‌ بوده‌ و مخالف‌ هدف‌ خداوند متعال‌ از خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ است‌. به‌ همين‌ منظور خداوند اين‌ زندگي‌ دنيايي‌ را به‌ صورت‌ ميدان‌ مسابقه‌ درآورده‌ است‌ و مردم‌ را تشويق‌ مي‌كند كه‌ هر چه‌ بيشتر و بهتر بر يكديگر سبقت‌ گيرند و خود را به‌ جايزه‌هاي‌ مطلوب‌ برسانند و خداوند در فطرت‌ انسان‌ها شوق‌ و نشاط‌ به‌ وجود آورده‌ تا هرچه‌ بيشتر فعاليت‌ كنند و از ديگران‌ سبقت‌ گيرند همين‌ شوق‌ و نشاط‌ از اين‌ كه‌ جلو افتاده‌اند مطلوب‌ انسان‌ها هست‌ گرچه‌ هنوز به‌ زندگي‌ بهشتي‌ نرسيده‌ باشند پس‌ مسابقه‌ از سه‌ جهت‌ مطلوب‌ و حكيمانه‌ است‌ يكي‌ اين‌ كه‌ انسان‌ها رابه‌ حركت‌ وفعاليت‌ و ادار مي‌كند و از حـد صفر و زندگي‌ توام‌ با فقر و جهل‌ نجات‌ مي‌دهد و نتيجه‌ دوم‌ اين‌ كه‌ دراثر فعاليت‌ و حركت‌ به‌ نعمت‌هاي‌ خدا در دنيا و آخرت‌ مي‌رسند و هرچه‌ بهتر و بيشتر از نعمت‌هاي‌ خدا بهره‌ مند مي‌شوند و نتيجه‌ سوم‌ كه‌ از همه‌ بهتر و عالي‌تر است‌، اين‌ است‌ كه‌ در اثرحركت‌ و سبقت‌ محبوب‌ خدا و انسان‌هاي‌ زمين‌ و زمان‌ مي‌شوند و اين‌ محبوبيت‌ در نزد خدا مطلوب‌ انسان‌ تلاشگر و جستجوگر است‌. پس‌ ترسيم‌ و تنظيم‌ مسابقه‌ و ايجاد شوق‌ و نشاط‌ در هرانساني‌ كه‌ هر چه‌ بهتر و بيشتر ازديگران‌ سبقت‌ گيرد و جايزه‌ و پاداشي‌ كه‌ براي‌ سبقت‌ گيرندگان‌ مهيا شده‌ است‌ به‌ دست‌ آورد، بسيار عاقلانه‌ و حكيمانه‌ است‌ و اين‌ مسابقه‌ و تشويق‌ انسان‌ها به‌ سبقت‌ گرفتن‌ يگانه‌ عامل‌ نجات‌ انسان‌ها از محروميت‌ و رسيدن‌ به‌ مرز موفقيت‌ است‌ لذا خداوند دركتاب‌ خود و انسان‌ها در زندگي‌ خود همه‌ جا ميدان‌ مسابقه‌ به‌ وجود مي‌آورند و انسان‌ها را تشويق‌ مي‌كنند كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ جايزه‌ بر يكديگر سبقت‌ گيرند. مولا اميرالمومنين‌(ع‌) دراين‌ جمله‌ زيباي‌ خود كه‌ بسيار عالمانه‌ و حكيمانه‌ است‌ از خداوند متعال‌ كمك‌ مي‌خواهد و توفيق‌ مي‌طلبد تا از ديگران‌ سبقت‌ گيرد و زودتر خود را به‌ درجات‌ و مقامات‌ آخرتي‌ برساند.

مسابقه‌ به‌ معناي‌ رقابت‌ و حسادت‌ نيست‌ بلكه‌ به‌ معناي‌ نجات‌ يافتن‌ از هلاكـت‌ و محروميت‌ و رسيدن‌ به‌ مرز موفقيت‌ است‌.

شايد انسان‌ها فكر مي‌كنند كه‌ مسابقه‌ انسان‌ها با يكديگر كه‌ هركدام‌ سعي‌داشته‌ باشند خود را از ديگران‌ جلوتر بيندازند اين‌ مسابق‌ به‌ معناي‌ حسادت‌ و رقابت‌ است‌، حسادت‌ و رقابت‌ مطلوب‌ خدا و مطلوب‌ انسان‌هاي‌ عالم‌ و عادل‌ نيست‌.

حسد را خداوند در قرآن‌ برابر كفر دانسته‌ و در مذمت‌ حسد سوره‌ فلق‌ را نازل‌ كرده‌ است‌، شرور و آفات‌ بسيار بد و خطرناك‌ را دراين‌ سوره‌ يادآوري‌ نمـوده‌ و از آن‌ جمله‌ حسد است‌ كه‌ مي‌فرمايد: من‌ شر حاسد اذا حسد. اگر مسابقه‌ در ميـدان‌ ترقي‌ و تكامل‌ به‌ طمع‌ به‌ جايزه‌ باشد كه‌ انسان‌ زودتر و بهتر مسابقه‌ را ببرد خود را موفق‌ كند و ديگران‌ را از جايزه‌ محروم‌ نمايد، مسابقه‌ به‌ اين‌ معنا كه‌ مفهوم‌ حسادت‌ و رقابت‌ است‌، مناسب‌ شأن‌ خدا و اولياء خدا نيست‌.

خدا و اولياء خدا حسادت‌ انسان‌ها را با يكديگر جايز نمي‌دانند زيرا رقابت‌ به‌ اين‌ معناست‌ كه‌ من‌ زودتر جايزه‌ را ببرم‌ و ديگران‌ را از آن‌ جايزه‌ محروم‌ كنم‌. هر نوع‌ عمل‌ و حركتي‌ كه‌ مايه‌ موفقيت‌ انسان‌ و محروميت‌ ديگران‌ باشد، جايز نيست‌ و به‌ جاي‌ خود ظلم‌ به‌ افراد محروم‌ است‌. خداوند در قرآن‌ در سوره‌ نساء مي‌فرمايد: ولا تتمنو ما فضل‌ الله‌ بعضكم ‌ علي‌ بعض‌ و اسئلوا الله‌ من‌ فضله‌ يعني‌ شما انسان‌ها در رقابت‌ با يكديگر برتري‌ افراد برتر را از آن‌ها و يا از خود آرزو نكنيد و به‌ كيفيتي‌ كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ جايزه‌ برتر و بيشتر عقب‌ افتادگان‌ را محروم‌ نكنيد. هرجا مي‌بينيد انساني‌ در علم‌ و عمل‌ و درجه‌ و مقام‌ برترشده‌ و از ديگران‌ جلو افتـاده‌ است‌ شما هم‌ آن‌ برتري‌ و بيشتري‌ را ازخدا بخواهيد نه‌ اين‌ كه‌ ملاك‌ برتري‌ را از انسان‌هاي‌ برتر و بالاتر سلب‌ كنيد. مثلا انسان‌ مشاهده‌ مي‌كند كه‌ همسايه ‌او در علم‌ و دانش‌ و يا قدرت‌ و ثروت‌ جلو افتاده‌ است‌، سعي‌ مي‌كند در مال‌ و ثــروت‌ او را عقب‌ و خود را از او جلو بيندازد. جلوافتادگي‌ به‌ كيفيت‌ عقب ‌انداختن‌ ديگران‌ غلط‌ است‌ وليكن‌ جلو افتادگي‌ بدون‌ اين‌ كه‌ صدمه‌اي‌ به‌ ديگران‌ برساند و خود او در ميدان‌ مسابقه‌ موفقيتي‌ به‌ دست‌ آورد، درست‌ است‌. حسودان‌ كساني‌ هستند كه‌ مي‌خواهند دلائل‌ پيشرفتگي‌ ديگر آن‌ را از آنها بگيرند و با سلب‌ آن‌ پيشرفتگي‌، آن‌ها را عقب‌ بيندازند و خود ازآن‌ها جلوتر بروند مانند دو كاسب‌ كنار يكديگر در يك‌ محل‌ كه‌ عليه‌ يكديگر تبليغ‌ مي‌كنند، هركدام‌ به‌ فكراين‌ كه‌ رونق‌ كسب‌ ديگري‌ را از بين‌ ببرند و مشتريان‌ او را به‌ خود مربوط‌ كنند در نتيجه‌ بين‌ آن‌ها مبارزه‌ پيدا مي‌شود و يا مانند دو نفر كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌رياست‌ با يكديگر رقابت‌ دارند و بر عليه‌ يكديگر تبليغ‌ مي‌كنند تا خود صاحب‌ مقام‌ شوند و او را از مقام‌ محـروم‌ كنند. مسابقه‌ ها به‌ اين‌ معنا رقابت‌ و حسادت‌ است‌ و جايز نيست‌ بندگان‌ خـدا با يكديگر رقابت‌ و حسادت‌ داشته‌ باشند وليكن‌ مسابقه‌ به‌ معناي‌ ترقي‌ و تكامل‌ كه‌ هركدام‌ از آن‌ها به‌ فكراين‌ هستند به‌ درجه‌ و مقامي‌ برسند و تقرب‌ در نـزد خدا پيدا كنند بدون‌ اين‌ كه‌ موجبات‌ محروميت‌ ديگري‌ را فراهم‌ كنند، درست‌ و مشروع‌ است‌. اولا مسابقه‌ در كسب‌ علم‌ و دانش‌ مانند مسابقه‌ در كسب‌ مـال‌ و ثروت‌ نيست‌، علم‌ و دانش‌ يك‌ نعمت‌ بسيار بزرگ‌ و نامتناهي‌ است‌ كه‌ اگر تمامـي‌ انسان‌ها سعي‌ كنند خود را به‌ آخرين‌ درجه‌ از علم‌ و دانش‌ برسانند اين‌ سعـي‌ و كوشش‌ در مسابقه‌ مايه‌ محروميت‌ ديگران‌ نمي‌شود. علم‌ يك‌ نعمتي‌است‌ نامتناهي‌ كه‌ اگر يك ‌ نفر بيشتر آن‌ را به‌ دست‌ آورد، سهم‌ ديگران‌ كمتر نمي‌شود. علم‌ مانند نور است‌ كه‌ اگر يك‌ چراغي‌ نوراني‌تر شود باعث‌ كم‌ نوري‌ چراغ هاي‌ ديگر نمي‌شود پس‌ ممكن‌ نيست‌ كه‌ در مسابقه‌ براي‌ كسب‌ علم‌ جلوافتادگان‌ مايه‌ محروميت‌ عقب‌ماندگان‌ شده‌ باشند. علم‌ يك‌ حقيقت‌ نامتناهي‌ است‌ كه‌ از نظــر رياضي‌ اگر يك‌ نعمت‌ نامتناهي‌ برافراد زياد مثلا ميليون‌ها و ميلياردها تقسيم‌ شود، خارج‌ قسمت‌ نامتناهي‌ مي‌شود وليكن‌ اگر يك‌ ثروت‌ متناهي‌ بر نامتناهي‌ تقسيم‌ شود خارج‌ قسمت‌ به‌ صفر مي‌رسد. در پيشگاه‌ مقدس‌ الهي‌ تمامي‌ نعمت ها نامتناهي‌ است.‌ علم‌ خدا نامتناهي‌ است‌ و اگر تمامي‌ افراد عالم‌ شونـد از علم‌ خدا كم‌ نمي‌ شود و هم‌ چنين‌ اگر تمامي‌ افراد به‌ قدرت‌ و پادشاهي‌ برسند از قدرت‌ و پادشاهي‌ خدا چيزي‌ كم‌ نمي‌شود و به‌ همين‌ كيفيت‌، كلمات‌ محبوبيـت‌ در نزد خدا و خلق‌ خدا و ثروت‌ و نعمت‌ نامتناهي‌ خداوند متعال‌ در ميدان‌ مسابقه‌ به‌ سوي‌ خدا و تكامل‌ همه‌ چيز نامتناهي‌ است‌ و هريك‌ از افرادي‌ كه‌ در مسابقـه‌ شركت‌ مي‌كنند به‌ رقم‌ نامتناهي‌ مي‌رسند و دراين‌ مسابقه‌ جلوافتادگان‌ باعــث‌ محروميت‌ عقب‌ افتادگان‌ نمي‌ شوند بلكه‌ جلوافتادگي‌ پيشرفتگان‌ يك‌ عامل‌ تشويق‌ است‌ براي‌ عقب‌ ماندگان‌ كه‌ آن‌ها هم‌ سعي‌ كنند خود را به‌ پيشرفتگــان‌ برسانند و ديگراين‌ كه‌ در مسابقه‌ به‌ سوي‌ خدا و حركت‌ در خط‌ تكامل‌، جلوافتادگان‌ و پيشرفتگان‌، منشاء فيض‌ الهي‌ و منبع‌ بركات‌ خدا براي‌ عقب‌ ماندگان‌ مي‌شوند و مانند كساني‌ هستندكه‌ خود را به‌ گنج ‌ نامتناهي‌ الهي‌ مي‌رسانند تا آن‌ گنـج‌ را بين‌ عقب‌ ماندگان‌ قسمت‌ نمايند و آن‌ها را در مال‌ و ثروت‌ جلو بيندازند. اگـر ارقام ‌ نعمت‌ خداوند متعال‌ ارقامي‌ محدود باشد تا كساني‌ كه‌ مسابقه‌ را مي‌برند، مالك‌ آن‌ ارقام‌ شوند و براي‌ ديگران‌ چيزي‌ باقي‌ نماند، مسابقه‌ به‌ اين‌ معنا مطلوب‌ خدا و اولياء خدا نيست‌ زيرا آن‌ رقم‌ جايزه‌ را كه‌ پيشرفتگان‌ به‌ دسـت‌ آورده‌اند، براي‌ عقب‌ ماندگان‌ چيزي‌ باقي‌ نمي‌ ماند و باعث‌ محروميت‌ آن‌ها مي‌شود وليكن‌ ارقام‌ ثروت‌ و نعمت‌ در نزد خدا نامتناهي‌ است‌ و افرادي‌ كه‌ مي‌خواهند خود را به‌ آن‌ ارقام‌ برسانند، متناهي‌ و محدودند. تقسيم‌ نامتناهي‌ بر متناهي‌ خارج‌ قسمت‌ هم‌ نامتناهي‌ است‌ پس‌ دراين‌ ميدان‌ هركسي‌ بيشتر جديت‌ كند خود را جلو بيندازد مانند كسي‌ است‌ كه‌ راه‌ رفتن‌ و جلو افتادن‌ را براي‌ ديگران‌ هموار مي‌كند و امكانات‌ پيشرفتگي‌ را در اختيار آن‌ها مي‌گذارد. اين‌ است‌ مسابقه‌ مشروع‌ كه‌ در دين‌ خدا مطلوب‌ و محبوب‌ اولياء خدا هست‌.

پس‌ مولا (ع‌) كه ‌در اين‌ جملات‌ مي‌گويد:

پروردگارا! مرا كمك‌ كن‌ تا آزادانه‌ دراين‌ ميدان‌ بتازم‌ و همراه‌ كساني‌ كه‌ به‌ سوي‌ تو مي‌ آيند و مشتاق‌ قرب‌ تو هستند، باشم‌ و مانند آن‌ها به‌ تو نزديك‌ شوم‌ و در جوار رحمت‌ تو با آن‌ها شركت‌ كنم‌. يك‌ چنين‌ تقاضايي‌ از بندگان‌ خدا درحركت‌ و مسابقه‌ به‌ سوي‌ خدا بسيار مطلوب‌ و محبـوب‌ است‌.

خواهش‌ سوم‌ مولا علي‌ (ع‌) از خداوند متعال‌ اين‌ است‌ كه‌ مي‌گويد:

پروردگارا! زبان‌ مرا به‌ ذكر خود و شكرخود روان‌ و آسان‌ كن‌ و قلب‌ مرا نسبت‌ به‌ خود پر از عشق‌ و علاقه‌.

مسئله‌ بيان‌ يكي‌ از نعمت‌هاي‌ بزرگ‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ در سوره‌ الرحمن‌ مي‌گويد: خلق‌ الانسان‌ علمه‌ البيان‌ خداوند انسان‌ را آفريده‌ و به‌ او بيان‌ داده‌ است‌ تا بتواند خاطرات‌ قلبي‌ خود را به‌ ديگران‌ اظهار كنـد و يا اين‌ كه‌ علم‌ و دانش‌ خود را به‌ ديگران‌ تعليم‌ دهد. بيان‌ بعد از علم‌ و حكمت‌ از بهترين‌ و بزرگترين‌ نعمت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌. و جود انسان‌ دانشمند ماننــد دريايي‌ است‌ پر از علم‌ و حكمت‌ و زبان‌ و بيان‌ مجراي‌ ورود و خروج‌ آب‌ دريا است‌. انسان‌ منهاي‌ بيان‌ مانند يك‌ بدن‌ بي‌سر است‌ و يا يك‌ بدن‌ بي‌ دست‌ و پا كه‌ نمي‌ تواند حركت‌ كند و از جايي‌ به‌ جايي‌ برود انسان‌ در دعاي‌ سحر از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌:

پروردگارا! من‌ آن‌ كلمات‌ و بيانات‌ كامل‌ و تام‌ و تمام‌ تو را از تو مي‌طلبم‌ و تقاضا مي‌كنم‌ كلام‌ و بياني‌ كه‌ خودت‌ داري‌ به‌ من‌ هم‌ بياموز تا مانند تو بدانم‌ و بگويم‌ و خواهش هاي‌ دروني‌ خود را بر زبان‌ جاري‌ كنم‌. پس‌ زبان‌ گويا از بهترين‌ نعمت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌ و زبان‌ گويا، مجراي‌ خروجي‌ علم‌ و دانش‌ ازدرياي‌ قلب‌ است‌ وگوش‌ شنوا و يا حواس‌ ديگر مجراي‌ ورودي‌ علم‌ و دانـش‌ به‌ قلب‌ انسان‌ هستند. اگر زبان‌ گويا نباشد علم‌ و دانش‌ در وجود خدا و يا در وجود انسان‌ حبس‌ مي‌شود و عاقبت‌ به‌ انفجار مي‌كشد و اين‌ مجراي‌ خروجي‌ كه‌ به‌ قلب‌ انسان‌ متصل‌ مي‌شود، سرمايه‌اش‌ علم‌ و دانش‌ در قلب‌ انسان‌ است‌. اگر قلب‌ انسان‌ دانا و آگاه‌ نباشد با زبان‌ گوياي‌ خود نمي‌تواند علم‌ و دانش‌ اظهار كند و در اختيار مردم‌ بگذارد پس‌ مولا(ع‌) در اين‌ فراز ازدعاي‌ كميل‌ مي‌گويد: كه‌ زبان‌ مرا به‌ ذكر خود و بيان‌ اسماء و اوصاف‌ خود آسان‌ و روان‌ گردان‌ تا بدون‌ لكنت‌ و گرفتگي‌ زبان‌ بتوانم‌ خداي‌ خود را آن چنان‌ كه‌ شايسته‌ اوست‌ وصف‌ كنم‌ و در جمله‌ دوم‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي‌كند كه‌ قلب‌ او را نسبت‌ به‌ خداي‌ خود پر از عشق‌ و محبت‌ كند. عشق‌ و محبت‌ از بهترين‌ نعمت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌، دلي‌ كه‌ از عشق‌ و علاقه‌ به‌ خدا و يا بندگان‌ خدا خالي‌ باشد مانند زميني‌ است‌ كه‌ از درخت‌ و زراعت‌ خالي‌ است‌ و يا مانند درخت هايي‌ است‌ كه‌ ثمره‌اي‌ ندارد و با برگ‌ و سايه‌اي‌ ندارد. خداوند متعال‌ اين‌ همه‌ مقررات‌ عبادي‌ و خدماتي‌ براي‌ انسان‌ها داير كرده‌ است‌ تا ضمن‌ انجام‌ عبادت‌ خدا و خدمت‌ به‌ مردم‌، دل‌ عابد و خدمت‌گزار پر از محبت‌ خدا و محبت‌ به‌ بندگان‌ خدا شود زيرا تنها عاملي‌ كه‌ محبت‌ به‌ وجود مي‌آورد خدمت‌ به‌ خدا و خلق‌ خدا هست‌.

شما به‌ هر چيزي‌ خدمت‌ كنيد محبت‌ به‌ آن‌ هم‌ پيدا مي‌كنيد. دليل‌ اين‌ كه‌ انسان‌ها فرزندان‌ خودشان‌ را از اولاد ديگران‌ بيشتر دوست‌ دارند همين‌ خدمت‌ به‌ فرزندان‌ است‌. نظر به‌ اين‌ كه‌ براي‌ فرزندان‌ مردم‌ زحمت‌ نكشيده‌اند و به‌ آن‌ها خدمت‌ نكرده‌اند، محبت‌ به‌ آن‌ها هم‌ پيدا نمي‌كنند به‌ اين‌ مناسبت‌ دلي‌ كه ‌از محبت‌ خدا و محبت‌ خلق‌ خدا خالي‌ هست‌، دلي‌ است‌ كه‌ از دين‌ خدا بهره‌اي‌ نگرفته‌ و از عبادات‌ و خدمات‌ نمره‌اي‌ به‌ دست‌ نياورده‌ است‌. راوي‌ ازامام‌ صادق‌ (ع‌) سئوال‌ مي‌كند يابن‌ رسول‌ الله‌ آيا در دين‌ خدا محبت‌ به‌ خدا و بندگان‌ خدا هم‌ واجب‌ است‌ و يا دين‌ فقط‌ همين‌ مراسم‌ است‌، خواه‌ محبت‌ به‌ كسي‌ باشد يا نباشد. امام‌ صادق‌ (ع‌) مي‌فرمايند: هـل‌ الدين‌ الاالحب‌ مگر دين‌ خدا به‌ جز محبت‌ چيز ديگري‌ هم‌ هست‌ محبت‌ مانند رشته‌ و ريسماني‌ است‌ كه‌ دل هاي‌ بندگان‌ خدا را به‌ يكديگر و به‌ خداي‌ مهربان‌ متصل‌ مي‌سازد و ازاين‌ ارتباط‌ و اتصال‌ يك‌ خانواده‌ خدايي‌ و الهي‌ به‌ وجود مي‌آورد، خانواده‌اي‌ كه‌ خداوند متعال‌ به‌ جاي‌ پدر و انسان‌ها به‌ جاي‌ برادر و خواهر شناخته‌ مي‌شوند. تنها عاملي‌ كه‌ يك‌ خانواده‌ را به‌ سعادت‌ مي‌رساند، محبت‌ آن‌ها با يكديگر است‌. پس‌ در اين جا مولا(ع‌) بعد از كلام‌ و بيان‌ بزرگترين‌ نعمت‌ خدا را از خدا مطالبه‌ مي‌كند و مي‌گويد: و اجعل‌ لساني‌ بذكرك‌ قلبي‌ بحبك‌ متيما

يعني‌ قلب‌ مرا از محبتي‌ كامل‌ و تام‌ و تمام‌ پركن‌، چنان‌ قلبي‌ كه‌ به‌ جز محبت‌ به‌ تو و عشق‌ و علاقه‌ تو چيزي‌ نداشته‌ باشد. عشق‌ به‌ بندگان‌ خدا و محبت‌ خدا بزرگترين‌ رقم‌ لذت‌ اسـت‌، يك‌ لذت‌ روحي‌ كه‌ قابل‌ وصف‌ نيست‌ و كساني‌ آن‌ لذت‌ را درك‌ مي‌كنند كه ‌نعمت‌ محبت‌ را چشيده‌ باشند. يك‌ نمونه‌ كوچك‌ اين‌ محبت‌ علاقه‌اي‌ است‌ كه‌ بين‌ مادر و فرزندان‌ است‌، فقط‌ مادر مي‌داند كه‌ محبت‌ او به‌ فرزندش‌ چه‌ لذتي‌ دارد و يا كساني‌ كه‌ به‌ اين‌ كيفيت‌ به‌ ديگري‌ محبت‌ پيدا مي‌كند. پيدايش‌ محبت‌ در قلب‌ انسان‌ به‌ دست‌ خداوند متعال‌ است‌، محبت‌ از مقوله‌ جاذبه‌ است‌ مثلا آهن‌ربا را مشاهده‌ مي‌كنيد كه‌ چگونه‌ براده‌هاي‌ آهن‌ را به‌ خود جذب‌ مي‌كند. جاذبه‌ در آهن‌ ربا نيرويي‌است‌ كه‌ خداوند آفريده ‌و اين‌ محبت‌ از خواص‌ روح‌ ايمان‌ است‌ وقتي‌ روح‌ ايمان‌ انسان‌ تقويت‌ مي‌شود بين‌ او و خدا و يا بندگان‌ خدا محبت‌ پيدا مي‌شود براساس‌ اين‌ محبت‌ از ديدار مردم‌ و ملاقات‌ با آن‌ها شوق‌ و ذوقي‌ در دل‌ انسان‌ پيدا مي‌شود كه‌ قابل‌ وصف‌ نيست‌، ورود محبت‌ به‌ قلب‌ انسان‌ مانند ورود روح‌ به‌ تن‌ مردگان‌ و خوابيدگان‌ است‌ و اين‌ ورود و خروج‌ روح‌ به‌ اراده‌ خدا پيدا مي‌شود گرچه‌ مقدمات‌ آن‌ به‌ دست‌ انسان‌ است‌. زماني‌ كه‌ انسان‌ روي‌ خلوص‌ و اخلاص‌ خدا را عبادت‌ مي‌كند و به‌ سوي‌ خدا كرنش‌ و نيايش‌ دارد در اثراين‌ نيايش‌ و دعا محبت‌ در قلب‌ انسان‌ پيدا مي‌شود لذا خداوند در آيه‌ نود و ششم‌ سوره‌ مريم ‌(ع‌) مي‌فرمايد: كساني‌ كه ‌اهل‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ هستند خداي‌ رحمان‌ در دل‌ آن‌ها محبت‌ مردم‌ را و در دل‌ مردم‌ محبت‌ آن‌ها را قرار مي‌دهد و به‌ ناگاه‌ انسان‌ احساس‌ مي‌كند كه‌ خدا و بندگان‌ خدا را بسيار دوست‌ مي‌دارد و از ياد خدا و همچنين‌ از رويت‌ و زيارت‌ بندگان‌ خدا لذت‌ مي‌برد. پس‌ محبت‌ از بهترين‌ و بزرگترين‌ نعمت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌.

و باز در قسمتي‌ از اين‌ دعاها مولا(ع‌) مي‌گويد:

پروردگارا! به‌ عهد و پيماني‌ كه‌ با بندگان‌ خود بستي‌ و به‌ آن‌ها قول‌ دادي‌ كه‌ دعاي‌ آن‌ها را مستجاب‌ كني‌، وفا كن‌ و منت‌ بر من‌ بگذار و دعوت‌ مرا اجابت‌ نما. تمامي‌ موجوديت‌ و سرمايه ‌انسان‌ در دين‌ خدا و ارتباط‌ با خداوند متعال‌، دعا و اجابت‌ است‌. انسان‌ها اين‌ همه‌ در دين‌ خدا زحمت‌ مي‌كشند و فداكاري‌ مي‌كنند وليكن‌ اجر و پاداش‌ آن‌ها درپي‌ اين‌ همه‌ محنت ها و مشقت ها به‌ جز دعا و اجابت‌ دعا چيزي‌ نيست‌. وظيفه‌ انسان‌ها اين‌ است‌ كه‌ آن‌ چه‌ مي‌خواهند از خدا بخواهند و وعده‌ خدا در برابراين‌ خواهش ها ، اجابت‌ دعاي‌ انسان‌ است‌. اگر دعا و اجابت‌ دعا نباشد، موجوديت‌ انسان‌ها در دين‌ خدا به‌ صفر مي‌رسد. زندگي‌ دنيا طوري‌ است‌ كه‌ انسان‌ها از خدا چيزي‌ بخواهند يا نخواهند سرمايه‌ و ثروت‌ در اختيار خود دارند. املاك‌ زراعتي‌ و يا باغ‌ و بوستان‌ و نعمت‌هاي‌ ديگر خواه‌ كافر باشند و يا مومن‌، هر انساني‌ سهمي‌ از اين‌ ثروت ها در اختيار خود دارد وليكن‌ در زندگي‌ آخرت‌ سرمايه‌ انسان‌ و ثروت‌ او فقط‌ دعا و اجابت‌ دعاست‌. هر وقت‌ انسان‌ها در وجود خود احساس‌ مي‌كنند كه‌ آب‌ و غذايي‌ و يا شير و شربتي‌ لازم‌ دارند، بلافاصله‌ از خدا مي‌خواهند و طبيعت‌ در اختيار آن‌ها مي‌گذارد. باغ‌ بهشتي‌ كه‌ از زير آن‌ نهرها جاري‌ مي‌شود فقط‌ انسان‌ است‌. وجود انسان‌ جنان‌ و جنت‌ است‌، قلب‌ انسان‌ را جنان‌ و جنت‌ هم‌ مي‌نامند. آن‌ چه‌ مي‌خواهند به‌ محض‌ خواستن‌ شدن‌ است‌ و ثروت‌ آخرت‌ ذخيره‌هايي‌ نيست‌ كه‌ در روي‌ زمين‌ و يا در متن‌ صحرا و دريا باشد، انسان‌ها بردارند و استفاده‌ كنند. انسان‌ها خودشان‌ جنات‌ عدنند يعني‌ باغ‌ بهشتي‌ كه‌ معدن‌ تمامي‌ نعمت ها و ثروت ها هستند ، هر جا توقف‌ مي‌كنند اگر باغ‌ و بوستاني‌ بخواهند فوري‌ باغ‌ و بوستان‌ است‌ و اگر دريا و صحرايي‌ بخواهند فوري‌ دريا و صحرا است‌ و آن‌ چه‌ بخواهند به‌ محض‌ خواستن‌، شدن‌ است‌. در زندگي‌ دنيا انسان‌ها آن‌ چه‌ مي‌خواهند، خواهش هـاي‌ آن‌ها در ذهن‌ آن‌ها و خيال‌ آن‌ها تصور پيدا مي‌كند و در ذهن‌ و خيال‌ خود ميوه‌ را و يا نعمت‌ ديگري‌ را تصور مي‌كنند وليكن‌ در اختيارشان‌ نيست‌ و بايستي‌ به‌ دريا و صحرا و يا باغ‌ و بوستاني‌ بروند و آن‌ چه‌ را خواسته‌اند به‌ اختيار خود درآورند و استفاده‌ كنند وليكن‌ در زندگي‌ آخرت‌ بلافاصله‌ آن‌ چه‌ مي‌خواهند به‌ محض‌ خواستن‌، شدن‌ است‌. زندگي‌ دنيا از مسير عوامل‌ طبيعت‌ مانند سرماها وگرماها و باد و باران‌ و زحمت‌ فراوان‌ بعد از مدتي‌ و گذشت‌ زمان‌ به‌ دست‌ مي‌آيد. انسان‌ها براي‌ رسيدن‌ به‌ خواهش‌ و تقاضاي‌ خود اسير علت‌ و معلول هاي‌ طبيعي‌ هستند، چيزي‌ بخواهند، درخت‌ و نهالي‌ بكارند و آبياري‌ كنند بعد از مدتي‌ آن‌ چه‌ خواسته‌اند به‌ ثمر برسد. اگر اين‌ علت ها و عوامل‌ طبيعت‌ مجهز و مرتب‌ باشد آن‌ چه‌ خواسته‌اند براي‌ آن‌ها به‌ ثمر مي‌رسد و اگر مجهز نباشد در محروميت‌ قرار مي‌گيرند وليكن‌ زندگي‌ آخرت‌ به‌ اراده‌ آني‌ و كن‌ فيكوني‌ خدا داير مي‌شود و عامل‌ اصلي‌ آن‌ چه‌ مي‌خواهند ، خواهش‌ انسان‌ است‌. گويي‌ عالم‌ طبيعت‌ مانند مادر مهربان‌ پستانـي‌ پراز شيردارد تا به‌ محض‌ اين‌ كه‌ انسان‌ بخواهد به‌ دهان‌ انسان‌ مي‌گذارد. همان‌طور كه‌ در دنيا خواهش‌ مي‌كنيم‌ و چقدر معطل‌ مي‌شويم‌ كه‌ قبول‌ شود يا نشود عالم‌ آخرت‌ به‌ عكس‌ اين‌ است‌. به‌ محض‌ اين‌ كه‌ مي‌خواهند آن‌ چه‌ را مي‌خواهند در اختيار آن‌ها قرار مي‌گيرد، كم‌ باشد و يا زياد باشد. اين‌ است‌ كه‌ تمامي‌ موجوديت‌ انسان‌ها دعا و اجابت‌ است‌ نه‌ ذخيره‌ها و يا ميوه‌هايي‌ كه‌ مدتها پيش‌ از آن‌ خدا آفريده‌ باشد و انسان‌ها گاهي‌ استفاده‌ كنند و گاهي‌ استفاده‌ نكنند. انسان‌ها در زندگي‌ آخرت‌ مجهز به‌ اسم‌ اعظم‌ خدايند و آن‌ اسم‌ اعظم‌ همان‌ نيروي‌ سازندگي‌ آني‌ كن‌ فيكوني‌ هست‌. خداوند مي‌فرمايد: فيها ماتشتهيه‌ الانفس‌ و تلذ الاعين‌ و جايي‌ ديگر مي‌فرمايد: لهم‌ فيها مايشائون‌ و يا مي‌فرمايد: عطاء غير مجذوذ و يا مي‌فرمايد: عطاء غير منقوص‌ پس‌ انسان‌ها خود بهشتند و خود جنات‌ عدن‌ تجري‌ من‌ تحتهاالانهارند و خود آن‌ها شجره‌ طوبي‌ هستند و يا شجره‌ طيبه‌ هستند. از هر جا به‌ هر جا بروند، لازم‌ نيست‌ غذا و لباس‌ و يا شربت‌ آبي‌ و يا چيزهاي‌ ديگر كه‌ نياز دارند به‌ همراه‌ خود ببرند بلكه‌ اراده‌ خدا با آن‌ها است‌ و خدا آن‌ چه‌ مي‌خواهد بلافاصله‌ ايجاد مي‌كند. تقريبا كل‌ آفرينش‌ بهشت‌ انسان‌هاي‌ آخرت‌ است‌ نه‌ به‌ شكلي‌ كه‌ اگر ميوه‌ و باغ‌ بخواهند، بايستي‌ روي‌ زمين‌ و يا در دامنه‌ كوه ها و در سطح‌ صحراها باشند و اگر دريا و ماهي‌ مي‌خواهند به‌ جايي‌ بروند كه‌ دريا و ماهي‌ باشد و يا اگر آسمان‌ و فضا بخواهند به‌ سوي‌ آسمان‌ پرواز كنند. خود آن‌ها همه‌ چيز هستند مانند معجزات‌ پيغمبران‌. پيغمبران‌ به‌ ميدان‌ جنگ‌ مي‌روند، خودشان‌ براي‌ دشمنان‌ تير و تفنگ‌ و اسلحه‌هاي‌ ديگر هستند و آن‌ چه‌ از خدا مي‌خواهند تمامي‌ سرمايه‌هاشان‌ همان‌ خواستن‌ و بـه‌ محض‌ خواستن‌ شدن‌ است‌ كه‌ خداوند مي‌فرمايد: لهم‌ فيها ما يشاون‌ و لدينا مزيد يعني‌ هرچه‌ مي‌خواهند، هست‌

و زيادتر از آن‌ چه‌ مي‌خواهند پيش‌ ماست‌ به‌ همين‌ مناسبت‌ در انتهاي‌ اين‌ دعا مي‌گويد:

پروردگارا! تو خود مي‌داني‌ كه‌ من ‌به‌ جز دعا مالك‌ چيزي‌ نيستم‌، سرمايه‌ و سلاحي‌ به‌ جز اميد كه‌ توأم‌ با دعا و بكاء است‌، ندارم‌. تو هستي‌ كه‌ آن‌ چه‌ مي‌خواهي‌ به‌ محض‌ خواستن‌ شدن‌ است‌، اسم‌ تو دواي‌ همه‌ دردها و ياد تو شفاي‌ همه‌ مرض‌ها و طاعت‌ و اطاعت‌ تو باعث‌ غنا و بي‌نيازي‌ انسان‌ است‌. در اين‌ جملات‌ مشاهده‌ مي‌كنيد كه‌ مولا(ع‌) تنها سرمايه‌ خود و انسان‌هاي‌ بهشتي‌ را خواهش‌ و تقاضا مي‌داند. اسم‌ خدا رادواي‌ همه‌ دردها و ياد خدا را شفاي‌ همه‌ مرض‌ها. اگر بهشت‌ مانند دنيا سرمايه‌هايي‌ نقد و موجود باشد مثلا در اختيار هر انساني‌ ميليون‌ها هكتار باغ‌ ميوه‌ و برابر آن‌ زمين‌ زراعتي‌ شايد خـود را به‌ دليل‌ همان‌ باغ‌ها و زراعت‌ها غني‌ و بي‌نياز مي‌دانند. به‌ طوركلي‌ تمام‌ هستي‌ انسان‌ در دنيا و آخرت‌ اراده‌ خداست‌ و اين‌ كه‌ خداوند در دنيا همه‌ چيز را نقد و آماده‌ پيش‌ از خواهش‌ و تقاضا در اختيار ما گذاشته‌ است‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌هاي‌ دنيايي‌ معرفتشان‌ به‌ خدا بسيار كم‌ است‌. خدا را نمي‌شناسند كه‌ به‌ لطف‌ خدا اطمينان‌ پيدا كنند و لازم‌ است‌ آن‌ چه‌ مي‌خواهند، خدا آفريده‌ باشد و در اختيار آن‌ها قرار داده‌ باشد. در وصف‌ بهشت‌ دارد كه‌ اولا خدا مي‌فرمايد بهشت‌ شما تمامي‌ عالم‌ خلقت‌ است‌، زمين‌ و آسمان‌ و كوه‌ و دريا و صحرا همه‌ جا بهشت‌ شماست‌. مي‌گويند فرشته‌اي‌ از خدا تقاضا كرد وسعت‌ بهشت‌ را بداند، خدا به‌ او سي‌ هزارسال‌ به‌ سال‌هاي‌ آخرتي‌ كه‌ هر روزش‌ هزار سال‌ است‌ قدرت‌ پرواز داد و سرعت‌ پروازش‌ چندين‌ هزار برابر سرعت‌ نور و باز آن‌ مدت ‌ را از يك‌ تا سه‌ مرتبه‌ تجديد كرد يعني‌ نود هزار به‌ سال‌هاي‌ آخرت‌ و بعد حوريه‌اي‌ به‌ او گفت‌ كه‌ كجا مي‌روي‌ و در اين‌ مدت‌ پرواز مي‌كني‌؟ گفت‌: مي‌خواهم‌ وسعت‌ شهر بهشت‌ را بدانم‌، چقدر است‌. حوريه‌ به‌ او گفت‌ تو در اين‌ مدت‌ طولاني‌ هنوز از بهشت‌ من‌ خارج‌ نشده‌اي‌ چه‌ برسد به‌ بهشتي‌ كه‌ خدا آفريده‌ است‌. بهشت‌ انسان‌ همان‌ آيه‌ شريفه‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايد: جنـة‌ عرضها السموات‌ والارض‌ يعني‌ كل‌ آفرينش‌ بهشت‌ است‌ زيرا بهشت‌ خود انسان‌ و اراده‌ او هست‌ و اراده‌ او وصل‌ به‌ اراده‌ خداست‌ اگر يك‌ بهشتي‌ به‌ جهنم‌ برود، جهنم‌ براي‌ او بهشت‌ است‌ و براي‌ جهنمي‌، جهنم‌. مانند ابراهيم‌ خليل‌ كـه‌ در ميان‌ درياي‌ آتش‌ بهشتي‌ ساخته‌ بود، مي‌خورد و مي‌خوابيد و گردش‌ مي‌كرد پس‌ بهشت‌ اراده‌ انسان‌ است‌ كه‌ متصل‌ به‌ اراده‌ خداوند متعال‌ است‌.

**الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد- محمد علي صالح غفاري-** آبان 1374

بسم الله الرحمن الرحیم.

امیر المومنین علی صلوات الله علیه به کمیل بن زیاد فرمود:

کمیل! هر روز نام خدا را یاد آوری کن، لا حول و لا قوه الا بالله بگو، بر خدا توکل کن و به یاد ما باش. نام ما را یاد آوری کن، بر ما صلوات بفرست و به خدا و به ما پناه ببر و این یاد آوری را برای خود و فرزندانت و کسانی که مورد عنایت و حمایت تو هستند تکرار کن؛ با این یاد آوری ها ان شاءالله از شر آن روز محفوظ خواهی بود.

کمیل! خدا به رسول خود ادب آموخت و او به من. و من به مومنین ادب می آموزم و آداب خود را به بزرگواران می رسانم.

کمیل! هیچ علمی نیست مگر این که من راه آن را بروی مردم می گشایم و فرزندم "قائم" آن را به کمال می رساند.

کمیل! ما آل محمد همه از یک شجره هستیم. خداوند شنوا و دانا است.

کمیل! علم و عقیده ات را فقط از ما آل محمد بگیر تا از ما شناخته شوی.

کمیل! پیش از هر نوع حرکت و فعالیت معرفت به آن لازم است.

کمیل! هر وقت غذا می خوری نام خدا را ببر که با نام او چیزی به تو ضرر نمی زند، و نام خدا شفای امراض است.

کمیل! از خوراک خود سهمی به دیگران برسان، بخل مکن. تو به مردم روزی نمی رسانی؛ خدا به دست تو می رساند و ثوابش را به تو می دهد.

کمیل! خوش اخلاق باش، به هم نشین خود گشایش بده، و به کسی که از تو سؤال می کند تشر نزن.

کمیل! مدت غذا خوردن کنار سفره را طولانی کن تا کسانی که با تو هستند سیر شوند و روزی دیگران به ایشان برسد.

کمیل! وقتی که سیر شدی حمد خدا را که به تو روزی می دهد به جای آور، صدایت را به "الحمدلله" بلند کن تا دیگران حمد خدا را به جای آورند و اجر تو زیاد شود.

کمیل! معدۀ خود را از غذا سنگین مکن، جائی برای آب و فضائی برای هوای معده نگه دار.

کمیل! غذای سفره ات را به آخر مرسان، که پیغمبر به آخر نمی رسانید.

کمیل! هنوز اشتها داری دست از غذا باز دار؛ اگر چنین کردی غذایت گوارا می شود، و بدان که صحت بدن از کمی آب و غذا است.

کمیل! با دادن زکات و هم دردی با فقرا مال و ثروتت برکت پیدا می کند. با آنها مهربان باش، به آنها توجه کن و به مسکینان صدقات بده.

کمیل! سائل را باز مگردان، هرچند با نصف دانۀ خرما و انگور.

کمیل! صدقه مانند بذر و نهال به ارادۀ خدا می روید.

کمیل! بهترین زینت مومن تواضع، جمالش عفت نفس، شرفش علم و فقاهت، و عزتش ترک قیل و قال است.

کمیل! از ریاکاری بپرهیز که بی خردان را فریفتۀ خود می کنی و برادریِ برادران را به فساد می کشانی.

کمیل! اگر خواستی در عظمت خدا یا ولایت ما با کسی بحث کنی حتما با کسانی بحث کن که شبیه عقلا باشند.

کمیل! آنها در هر حال سفیه اند؛ چنان که خدای متعال می فرماید: "اَلا اِنّهم همُ السّفَهاءُ ولکن لا یَعلمون".

کمیل! مردم در عقل و معرفت یکسان نیستند؛ بعضی بالاتر از دیگرانند. از مباحثه با مردم پست بپرهیز. اگر هم با تو مجادله کردند حلم و مدارا داشته باش. از کسانی باش که خدا می فرماید "وقتی جاهلان با آنها بحث کنند با آرامش و سلام جواب می دهند."

کمیل! همه جا حق را بگو و حق را رعایت کن و پشتیبان پرهیزکاران باش.

کمیل! از منافقین دوری گزین و با خائنین همراهی مکن.

کمیل! درِ خانۀ ستمکاران را نزن که با آنها باشی و از آنها بهره بگیری. مبادا آنها را تعظیم کنی یا از آنها اطاعت کنی یا در مجالس آنها حاضر شوی، که غضب خدا تو را فرا می گیرد.

کمیل! اگر مجبور شدی با آنها باشی دائم به یاد خدا باش. به او توکل کن. از شر آنها به خدا پناه ببر. چشمت را از آنها برگردان. در دلت فضیلت آنها را انکار کن. آشکارا خدا را به بزرگی یاد کن تا پشتگرمی تو را به خدا ببینند و از تو حساب ببرند و از شر آنها محفوظ بمانی.

کمیل! فقر و بیچارگی خود را به کسی نشان مده. صبر کن، تا با این فقر پوشی عزت پیدا کنی. مبادا برادرانت را به اسرار خود مطلع کنی. می دانی برادرت کیست؟ کسی است که در سختی ها تو را رها نمی کند، در گرفتاری ها از تو فاصله نمی گیرد، اجازه نمی دهد حاجتت را به او بگوئی. تو را به خود واگذار نمی کند تا به او بفهمانی، و اگر مشکلی داری برطرف می کند.

کمیل! مومن آینۀ مومن است. در کشف حال او دقت می کند، راه بیچارگی را بر او می بندد و بار مسئولیتش را به دوش می گیرد.

کمیل! مؤمنین برادران یکدیگرند. برای برادر چیزی بهتر از برادر نیست.

کمیل! اگر برادرت را دوست نمی داری برادرش نیستی.

کمیل! مؤمن کسی است که به گفتۀ ما اهمیت می دهد. کسی که خلاف جهت ما برود عقب می ماندو به ما ملحق نمی شود. کسی که با ما نباشد در پایین ترین درک جهنم واقع می شود.

کمیل! هر امامی از ما که از درد دل خود سرّی بگوید و تو را به کتمان آن امر کند، از افشای آن بترس که اگر افشا کردی توبه ات قبول نیست، و اگر توبه ات قبول نشود جایت جهنم است.

کمیل! افشای اسرار آل محمد پسند خدا نیست و کسی نمی تواند آن را تحمل کند. اگر سرّی به تو رسید به کسی نگوئی مگر این که مؤمنِ موافق باشد.

کمیل! اخبار ما را به کفار نیاموزید که آنها چیزی بر آن می افزایند و بر شما سبقت می گیرند.

کمیل! چاره ای نیست جز این که گذشتگان به زندگی بر گردند و ما آل محمد بر آنها حکومت کنیم( و قیامت دورۀ حکومت ما است )

کمیل! به همین زودی خیر دنیا و آخرت در زندگی برای شما( شیعیان )کامل می شود.

کمیل! شما از صنعت و پیشرفت دشمنان بهره می برید، مانند آنها ذوق و شوق دارید، مانند آنها می خورید و می آشامید، در هر وضعی که باشند شما هم هستید، و شاید در آینده حاکمیت جهان به دست شما باشد. آری والله پیروزی با شما است؛ گرچه خوشایند آنها نیست. خدا شما را یاری، و آنها را واگذار می کند. وقتی نوبت شما می رسد و امام شما قیام کند، نمی توانند به زندگی شما وارد شوند، مثل شما بخورند و بیاشامند، درِ خانۀ شما را بکوبند و از زندگی شما بهره مند شوند. ذلیل و خوار هستند و هر جا شناخته شوند دستگیر و قطعه قطعه می شوند.

کمیل! شکر خدا و شکر برادران مومن خود را در برابر پیروزی های آینده و هر نعمتی به جا آور.

کمیل! در شدت گرفتاری ها بگو: "لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم" برطرف می شود. در برابر هر نعمتی بگو: "الحمدلله" تا زیاد گردد. در تنگی معاش بگو: "استغفر الله" گشایش می یابی.

کمیل! وقتی به وسوسه مبتلا می شوی بگو: "اَعوذ بالله القوی من شر الشیطان الغوی..." از شر شیطان گمراه، به خدای نیرومند، و از شر قضا و قدر به پسندیدۀ خدا حضرت محمد، و از شر جن و انس به خدای مردم پناه می برم. خدا را تعظیم کن، بر محمد و آل محمد صلوات بفرست؛ از شر ابلیس و شیاطینِ همراه او محفوظ می مانی گرچه تمام عالم پر از شیطان باشد.

کمیل! آنها خدعه ها، وسوسه ها، خیال پردازی ها، و زیبائی ها ظاهر می کنند تا هر کسی را برابر فکر و مقامش در طاعت و معصیت بفریبند و برابر عقلش بر او مسلط شوند.

کمیل! دشمنی خطرناک تر و ضرری بالاتر از آنها نیست که روز قیامت با آنها در عذاب محشور شوی؛ عذاب دردناکی که شراره اش دره ای ضعیف نمی شود، کوتاهی نمی پذیرد، در آن جاویدند.

کمیل! کسی که از آنها فاصله نگیرد، به نام خدا، و رسول خدا و تمامی پناهگاه های او پناهنده نشود در محاصرۀ غضب خدا واقع می شود. صلوات و سلام خدا بر رسول و آلش باد.

کمیل! آنها شخصا تماس می گیرند تا تو را بفریبند، اگر در تو محبت ندیدند با فریبکاری های خود و تهیۀ آنچه شهوت را بر می انگیزد و تو را به آرزوها می رساند محاصره ات می کنند، به طرف تو حمله ور می شوند، عقاید تو را از فکرت می زدایند، با انبوهی از امر و نهی تو را احاطه می کنند و به خدا خوش گمان و امیدوارت می کنند؛ در نتیجه مغرور می شوی و معصیت خدا می کنی؛ جزای عاصی آتش است.

کمیل! فرمایش خدا را به یاد آور که می گوید: الشیطان سَوّلَ لهم و اَملَی لهم".[[1]](#footnote-2) شیطان وسوسه می کند و به آنها میدان می دهد.

کمیل! یادت باشد که خدا به ابلیس می گوید: با لشکر های پیاده و سواره ات مردم را جلب کن، خود را در مال و اولاد آنها شریک کن، درِ باغ سبز به آنها نشان بده؛ وعده های شیطان به جز فریبکاری نیست.(اسراء64)

کمیل! شیطان از خود وعده نمی دهد، از خدا وعده می دهد تا انسان را به معصیت بکشاند و هلاک کند.

کمیل! شیطان با لطائف مکر و کید تو را فرا می گیرد؛ نخست به کارهائی امر می کند که با آن مأنوسی و خیال می کنی که او فرشته است؛ با این که شیطانِ رجیم است. وقتی که به کارهای مأنوس عادت کردی و خیالت راحت شد، به گناهان بزرگ مهلکی( مانند قتل و دزدی )وادارت می کند که دیگر نجات پیدا نکنی.

کمیل! او دام های مختلفی سر راه مردم نصب می کند؛ بترس مبادا تو را به دام اندازد.

کمیل! زمین از دام های شیطان پر است. فقط کسی از این دام ها نجات پیدا می کند که به ما آل محمد متوسل شود. خدا به تو اعلام کرد که جز بندگانش کسی از دام شیطان نمی رهد، و بندگان او وابستگان به ما هستند.

کمیل! این است قول خدا که فرمود: "انّ عِبادی لیسَ لک علیهم سُلطانٌ" تو بر بندگان من تسلط نداری.(حجر42). یا آنجا که فرمود: "شیطان بر کسانی مسلط است که در ولایت او قرار می گیرند و او را شریک خدا قرار می دهند"(نحل100)

کمیل! در پناه ولایت ما می توانی از شرکت شیطان در مال و اولادت نجات یابی؛ که او خود را شریک تو می کند.

کمیل! گول افرادی را نخوری که نماز خود را طول می دهند، دائم روزه می گیرند، صدقه می دهند و خیال می کنند موفق هستند.

کمیل! قسم به خدا که از رسول خدا( صلوات خدا بر او و آل او باد )شنیدم فرمودند: شیطان وقتی افرادی را به گناهان کبیره مثل زنا و شراب خواری و ریا و امثال آن امر می کند برای جلب دیگران عبادت های سخت رکوع و سجود و خشوع را به نظر آنها جلوه می دهد و آنها را با این عبادت ها در ولایت کسانی قرار می دهد که مردم را به راه جهنم می برند؛ و روز قیامت خدا آنها را یاری نمی کند.

کمیل! واقعیت این است که ایمان، یا ثابت و پایدار است و یا ودیعه و امانت. مبادا دینت امانت باشد.

کمیل! در صورتی ایمانت ثابت است که ملازم جادۀ آشکار ولایت ما باشی که تو را به راه کج نمی برد و از مسیر آشکار هدایت ما منحرف نمی سازد.

کمیل! در ترک واجبات آزاد نیستی و بر انجام مستحبات مجبور نخواهی بود.

کمیل! خدای متعال فقط از واجبات بازجوئی می کند. و ما مستحبات را به این منظور تبلیغ کردیم تا شما را از مواقف هولناک قیامت و شدائد آن برهانیم. حق خدا بزرگ تر از آن است که با فرائض و نوافل و تمامی اعمال صالح ادا شود. لیکن هر کس متمایل به کار خیر باشد بهره اش را می برد. خواهی نخواهی گناه تو از حسناتت، و غفلت تو از یاد آوری خدا و نعمت های خدا از اعمال صالح تو بیش است.

کمیل! وجود تو هرگز از نعمت های خدا خالی نیست، پس نباید از حمد و تسبیح خدا و تمجید و تعظیم او و شکر و تقدیس او خالی باشی و در همه حال بایستی به یاد او باشی.

کمیل! مبادا از کسانی باشی که خدا می گوید: "آنها خدا را فراموش کردند و چنان شد که خود را فراموش کردند" خدا آنها را فاسق شناخت و فرمود: "اولئک هم الفاسقون"

کمیل! مهم نیست که تو نماز بخوانی، روزه بگیری و زکات بدهی. مهم این است که نماز و عباداتت به عامل تقوی و اعمالت پسند خدا و با خضوع و خشوع و دوام کوشش باشد. بدان که سجود و رکوع و قیام و قعود در صورتی آرامش روانی و بدنی به وجود می آورد که با تکرار ادامه پیدا کند.

کمیل! نگاه کن با چه حسابی و روی چه پایه ای نماز می خوانی. اگر با شرایطی نباشد که پسند خدا است قبول نخواهد بود.

کمیل! زبان از قلب نیرو می گیرد و قلب از غذا. نگاه کن با چه غذائی قلب را تغذیه می کنی. اگر غذا حلال نباشد خدا شکر و تسبیح تو را قبول نمی کند.

کمیل! خوب بدان و دقت کن که ما به کسی اجازۀ خیانت در امانت نداده ایم. اگر کسی چنین اجازه ای را از ما روایت کرد دروغ گفته است و برای دروغی که گفته جزایش آتش است. قسم به خدا که از رسول خدا صلوات الله علیه و اله ساعتی پیش از وفات مکرر شنیدم که فرمودند: ابا الحسن امانت نیکان یا بدان را به آنها برسان؛ کم باشد یا زیاد، حتی نخ و سوزن.

کمیل! جنگ مشروعیت ندارد مگر با حضور امام عادل، هم چنین جهاد مالی مگر با پیشوای عالم و فاضل.

کمیل! بگو ببینم اگر در زمین پیغمبری نباشد و مومنین پرهیزکاری باشند و مردم را به رأی خود و بدون مأموریت دعوت به خدا کنند، دعوت آنها خطا است یا صواب؟ آری والله خطاکارند، مگر این که خدا به آنها مأموریت و اهلیت داده و بر این کار منصوبشان کند.

کمیل! دین مال خدا است؛ گول امت های فریب خورده را که بعد از هدایت گمراه، و بعد از قبول حق منکر شدند نخوری! بدان که کسی اجازۀ قیام ندارد مگر آن که نبی یا رسول یا ولیّ خدا باشد.

کمیل! مأموریت خدا نبوت یا رسالت و یا ولایت است؛ غیر از این ها ادعای کسی درست نیست مگر خود رأی یا سلطه گر و یا گمراه و متجاوز باشد.

کمیل! نصارا و یهود دین خدای عز و جل را تکذیب نکردند، موسی و عیسی را هم منکر نشدند، ولی دین خدا را تحریف و زیاد و کم کردند؛ مشمول لعنت و غضب خدا شدند و توبه هم نکردند.

کمیل خدا فقط دین اهل تقوا را قبول دارد.

کمیل! پدر ما آدم، یهودی و نصرانی به دنیا نیاورد. اولاد او حنیف و مسلمان بودند ولیکن واجبات را رعایت نکردند و ترک واجب باعث شد که خدا قربانی قابیل را قبول نکرد، بلکه قربانی برادرش را، و او هم بر برادرش حسد ورزید و او را کشت. قابیل و یازده نفر دیگر در "فلق" زندانی اند؛ شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین. "فلق" هستۀ مرکزی جهنم است که از بخار آن جهنم پیدا می شود. ببین "فلق" چه عذابی است که بخار آن، جهنم است.

کمیل! خدا کریم و بردبار و عظیم است و رحیم. ما را به اخلاق خود هدایت فرموده و ما و مردم را به فراگیری آن دستور داده است.

ما آل محمد، بدون اختلاف و بدون نفاق آن اخلاق را فرا گرفتیم و حق آن را ادا نمودیم، تکذیب نکردیم و بدون شک و ریب آن را پذیرفتیم. در مکتب ما شیاطین وجود ندارند که مداخله کنند؛ آن طور که خدا اقوامی را با نام و نشان تعریف کرد و فرمود: "شیاطین جن و انس با همکاری یکدیگر مکتبی مزخرف و باطل به وجود می آورند و خود را گول می زنند"(انعام،112).

کمیل! وای به حال آنها! بزودی دچار حسرت و گرفتار جهنم می شوند.

کمیل! به خدا از کسی تملق نمی کنم مگر این که بامعرفت اطاعت مرا بپذیرند. منت کسی را نمی کشم، گرچه مرا نافرمانی کنند و ذره ای به بیت المال اعراب نظر ندارم مگر این که امارت مومنین را به من واگذارند و مرا به قبول آن دعوت کنند.

کمیل! ما وزنۀ کوچک تریم (ثقل اصغر )و قرآن وزنۀ بزرگ تر (ثقل اکبر )است. ثقل اکبر به حقانیت ثقل اصغر گواهی می دهد و عترت که ثقل اصغر است از ثقل اکبر برای حقانیت خود گواهی می طلبد. هردو ملازم یکدیگرند، از هم جدا نمی شوند تا در قیامت محضر خدای متعال حاضر شوند و خدا بین آنها و بندگان قضاوت کند.  
کمیل! اکنون که ما ملازم قرآنیم چگونه به خود اجازه دادند از ما جلو بیفتند و ما را پس از خود بدانند.

کمیل! رسول خدا(ص) این مسئله را به آنها ابلاغ کرد. رسول خدا روز معینی ندا در داد، آنها را جمع کرد هفت شبانه روز همه جمع شدند. از منبر بالا رفت حمد و ثنای خدا بجای آورد صدا زد: مردم از خود سخن نمی گویم؛ از خدای خود می گویم. هر کس مرا تصدیق کند خدا را تصدیق کرده و کسی که خدا را تصدیق کند بهشت را پاداش او قرار می دهد، و کسی که مرا تکذیب کند خدا را تکذیب کرده، و کسی که خدا را تکذیب کند جهنم را عاقبت او قرار می دهد. پس از آن مرا صدا زد و در پلۀ پایین تر واداشت. سرم مقابل سینه اش قرار گرفت و فرزندانم حسن و حسین طرف راست و چپ من قرار گرفتند. صدا زد مردم: جبرائیل به دستور خدا، پروردگار من و شما امر کرد که من به شما اعلام کنم که قرآن ثقل اکبر، یادگار بزرگتر من است و این آقا وصیّ من، و این دو فرزندم، و فرزندانم از آنها، ثقل اصغر، یادگاران کوچک تر من هستند. ثقل اکبر به حقانیت ثقل اصغر گواهی می دهد و ثقل اصغر برای حقانیت خود از ثقل اکبر گواهی می طلبد؛ هر دو ملازم یکدیگرند، از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنگاه که در دایرۀ حکومت خدا وارد شوند و خدا بین آنها و بندگان قضاوت کند.

کمیل! رسول خدا فرمان الاهی را ابلاغ و آنها را نصیحت کرد، ولیکن نصیحت گران را دوست نمی دارند.

کمیل! رسول خدا (ص) روز نیمۀ ماه رمضان بعد از عصر، سخنی فرمود و به مهاجر و انصار اعلام کرد؛ همه با هم جمع شدند. آنگاه روی منبر ایستاد و صدا زد: مردم علی از من است و دو فرزندم از او، و فرزندان طیب و طاهر از من و آنها، که بعد از مادرشان فرزندان پاک من اند. آنها مانند کشتی نوح اند که هر کس سوار شد، نجات یافت و هرکس تخلف کرد هلاک شد. آنکه نجات یافت در بهشت، و آنکه هلاک شد در آتش است.

کمیل! عقل و فضیلت دست خدا است؛ به هرکس بخواهد می دهد فضل خدا بزرگ است.

کمیل! چرا با ما حسودی می کنند، در حالی که پیش از آنکه ما را بشناسند خدا ما را به این مقام شناخته است. آیا با حسد خود می خواهند ما را از خدا جدا کنند؟

کمیل! حسودان ما بهرۀ خود را از این دنیای پست فانی می برند و ما بهرۀ خود را در آخرتی که باقی است می بریم.

کمیل! همه کس، مومن و کافر، به آخرت منتقل می شوند، اما کسی که مایل به زندگی آخرت است ثواب خدای عز و جلّ و درجات عالی بهشتی را می خواهد، که فقط نصیب اهل تقوا خواهد شد.

کمیل! کسی که ساکن بهشت نمی شود در انتظار عذاب دردناک باشد، رسوائی دائم، غل و زنجیر و گرزهای کوبنده و سنگین و سلاسل طولانی، و طبقات جهنم، هم نشین باشیاطین، شربت تلخ و داغ، لباس آهنین، مأمورین خشن، آتش هائی که سعله ور است، درهای محکم و بسته، داد می زنند، جوابی نمی شنوند. استغاثه می کنند، کسی به آنها رحم نمی کند. صدا می زنند: ای مالک به خدا بگو مرگ ما را برساند! جواب می شنوند که: "همین جا هستید. ما اهل حق را به شما معرفی کردیم. شما راه حق و اهل حق را نپسندیدید"(زخرف77).

کمیل! ما آل محمد، مصادیق حق هستیم که خدا می فرماید: "ولو اتبع الحق اهوائهم... اگر حق از هوا و هوس آنها پیروی کند آسمان و زمین و هرکس باشد به فساد کشیده می شود"(مومنون71).

کمیل! آنها بعد از هزارها سال که در جهنم اند داد می زنند به ما آرامش دهید! جواب می شنوند: خفه، چخه، حرف نزنید!

کمیل! در این جا است که حسرتشان زیاد می شود، از برگشت به دنیا مأیوس می شوند و یقین پیدا می کنند که در این عذاب باقی اند. این عذاب ها نتیجۀ اعمال آنها است.

کمیل! بگو: الحمدلله که ما را از حشر با ستمکاران نجات داد.

کمیل! من خدا را حمد می کنم که در همه حال به من و اهل ایمان توفیق داده است.

کمیل! اگر دوست داری برخیز، به خانه ات برو.

1. محمد، 25. [↑](#footnote-ref-2)